مجلّهٔ

دانشکدهٔ ادبیّات

شمارهٔ مسلسل ۵۰

زیر نظر: دکتر ذبیح الله صفا، استاد و رئیس دانشکدهٔ ادبیات

هیأت نویسندگان: استادان دانشکدهٔ ادبیات.

مدیر مجله: دکتر باستانی پاریزی معلم دانشکدهٔ ادبیات

شمارهٔ دوم سال سیزدهم

تهران ـ دی ماه ۱۳۴۴

فهرست مندرجات

موضوع	نویسنده	صفحه
شیوهٔ بررسی گویش‌ها	آقای دکتر منصور اختیار	۱-۷۳
گروه‌بندی ایلات و اختلاف طبقاتی جامعهٔ ایلی مغول	خانم دکتر شیرین بیانی	۷٤-۸٦
سلطان علی مشهدی	عباس اقبال آشتیانی	۸۷-۹۳
خبرهای دانشکدهٔ ادبیات	-	۹٤-۱۳٤

در سال چهار شماره منتشر میشود

وجه اشتراک { داخله ۷۰ ریال / خارجه ۲ دولار

تک شماره ۲۰ ریال

مجلّه

دانشکدهٔ ادبیات

شمارهٔ دوم سال سیزدهم

دی‌ماه | (شمارهٔ مسلسل ۵۰) | ۱۳۴۴

شیوهٔ بررسی گویش‌ها

۳ ـ صوت شناسی[1] *

دکتر منصور اختیار دانشیار دانشکده ادبیات وعضو دائمی انجمن زبانشناسان امریکا

کار مطالعه صوت شناسی باتکلم است و بهیچ وجه سروکار بانگارش ندارد؛ بعبارت دیگر یک صوت ممکن است به خط فارسی ، لاتین ، روسی، چینی ، هندی و دیگر خطوط مختلف نوشته شود ولی در هرحال و در جمیع این زبانها فقط یک واحد صوت باشد. برای کسی که زبان خارجی را از نظرتحصیل زبان میآموزد تعداد اصوات مورد نیاز او محدود است. مثلاً انگلیسی‌زبانی که فارسی یادمیگیرد احتیاج به‌فرا گرفتن ویل های تازه ندارد زیرا شش ویل زبان فارسی در دوازده ویل زبان انگلیسی جای گرفته است؛ البته درضمن محصل باید به اختلافاتی که مثلاً درنوع / a / در دو زبان فارسی وانگلیسی وجود دارد توجه نماید. ولی باید بخاطر داشت که اگر انگلیسی زبانی بخواهد زبان فارسی را یاد گیرد او بامشکل فراموش کردن «صوتهای» زبان خود روبرو میباشد؛ که اشکال آن کمتر از یاد گرفتن نیست.

در مورد کنسون‌ها وضع دیگری است ومحصل انگلیسی‌زبان باید چند کنسون جدید مانند : خ ، همزه ، ق ، ح (در وسط کلمه و اول سیلاب) را بیاموزد تابتواند به‌تحصیل تلفظ زبان فارسی کامیاب شود. ولی بمحض اینکه یاد گیرنده این

---

1 - Phonetic Science (Phonetics)

* ـ قسمت اول این مقاله در شمارهٔ ۲ سال ۱۲ این مجله چاپ شده است.

اصوات را فرا گرفت دیگر کاری به‌صدها نوع ویل و انواع کنسون زبانهای دیگر جهان ندارد .

برعکس کار زبان شناس بایک یـا دو یا چند زبان نیست ، بلکه او هرچه تحصیل میکند باید چنان جامع و کلی باشد که تمام زبانهای جهان را شامل شود . بعبارت دیگر زبانشناس باید در فرا گرفتن مثلاً ویلها یک طریق عمومی برگزیند که باتوجـه بآن بتواند تمام اصوات را رده‌بندی و خود آنها را ایجاد نماید ، و بالاخره یک ویل را از ویل دیگر شبیه بآن باز شناسد . بااین شرح روشن میگردد که اصولاً کار زبانشناس با کسی که چندزبان‌را میداند مختلف است . به‌بیان دیگر زبان‌دان[1] کسی است کـه چند زبان را میداند ولی زبانشناس عالمی است کـه از دستگاهها و طرز کار زبان آگاه است؛ ممکن‌است زبانشناس اصلاً جز بازبان مادری خود بازبان دیگری مانوس نباشد .

شخصی که‌فقط علاقه به‌زبان فرانسه وآلمانی‌دارد، دیگرلزومی‌ندارد که‌اواز دونوع تلفظ th در کلمات انگلیسی then و thin ، که‌اولی‌آوائی‌ودیگری بی‌آوا است، خبرداشته‌باشد ولی‌زبان شناسی که ممکن‌است حتی ارتباط و کاری بازبان انگلیسی نداشته باشد حتماً باید این‌دو نوع را نیزبشناسد ، اختلاف آنها را تمیزدهد و بتواند خود این‌دوصوت را ایجاد نماید .

از اینرو زبانشناس‌باید باروشی کار کند که کاملاً جنبهٔ جهانی‌و علمی‌داشته باشد تابتواند به‌یاری این‌طریقه کلیهٔ ویلها و کنسون‌ها و حتی«فوق‌اجزاء» را باز شناسد وآنرا بانشانی‌وعلائم علمی بنحوی ثبت کند که همکار زبانشناس‌او درآنطرف جهان که بهرزبانی‌متکلم‌است خصوصیات آن ویل‌را تمیزدهد و بتواند جای آن را برروی جدول ویلها معین‌ومشخص‌ومحدود سازد وحتی‌آن ویل‌را درست ادانماید .

۱ - ۳ - خصوصیت عضوی اصوات

برای اینکه صوتی را بصورت علمی تعریف کنیم باید اصطلاحات علمی‌دنیا

---

1 - Polyglots

پسند و جهانی داشته باشیم تا بتوان به‌بیان و محدود کردن صوت پرداخت. البته اصوات دارای سه خصوصیت‌اند و ممکن است مثلاً صوت / t / از سه جهت مورد توجه قرار گیرد : (الف) از نظر عضوی و نحوه‌ای که صوت ایجاد میشود که آنرا میتوان ملاحظه و حس کرد ؛ (ب) از نظر فیزیکی و ارتعاشاتی که از ایجاد صوت نتیجه میشود ودستگاهای فیزیکی صوت شناسی مثل دستگاه ثبت صوت (یااسیلیوگراف) میتواند آنرا ثبت نماید ؛ (پ) از نظر شنوائی یعنی پس از اینکه صوتی ایجاد شد و ارتعاشات آن هوای اطراف خود را بحرکت آورد و به‌پردهٔ گوش شنونده خورد آن وقت خصوصیت شنوائی آن حس شود. دراین صورت هویدا است که هرصوت سه خصوصیت دارد و ممکن است برای هرمورد یک اصطلاح مخصوص به‌خود وجود داشته باشد.

گرچه در علم صوت شناسی به‌سه خصوصیت عضوی - فیزیکی و شنوائی توجه دقیق میشود ، ولی آنچه بیشتر مورد توجه است خصوصیت شنوائی واثری است که صوت برشنونده میگذارد. مثلاً میگوئیم که ویل / a / در کلمهٔ « کف » فارسی « گسترده» و ویل / ɑ / درلفظ کام فارسی «باز» است. و وقتی که بخواهیم خصوصیات اوائی و بی‌اوا و نحوهٔ کشش و زنگ ویلها را اندازه گیریم وبه‌بیان خود جنبهٔ علمی دهیم ، دراین صورت خصوصیت فیزیکی اصوات زیادتر مورد توجه قرار میگیرد. زیرا بجای اینکه صوت به‌پرده گوش خورد وما باحدس و تقریب خصوصیات آنرا بسنجیم ، مسلماً اگر آن را برروی ماشین بیاوریم و خصوصیات آن را بایاری علم ریاضی اندازه گیری کنیم آن صوت دقیق‌تر وعلمی‌تر بیان خواهد شد. این‌است که اصطلاحاتی نظیر « گسترده » یا « باز » راکه برای ویل های / a / و / ɑ / بکار بردیم ، دیگر برای خصوصیت فیزیکی اصوات نمیتوان بکار برد و نیاز به ایجاد اصطلاحات تازه و دقیق‌تر میباشد.

البته وقتی‌صوتی‌را میشنویم (جنبهٔ شنوائی‌صوت) یا وقتی‌صوتی‌برروی ماشین ثبت میگردد (جنبه فیزیکی‌صوت) نمیتوان از ایجاد صوت و چگونگی بوجود آمدن

آن اطلاع یافت. ولی وقتی ماخود صوتی‌را بوجود میآوریم ، آنوقت است که ازکم وکیف صوت و خصوصیت عضوی که موجب پدیدارشدن این‌صوت شده‌اند اطلاع حاصل میکنیم. اینک که جنبه عضوی ایجاد اصوات بیشترمورد توجه‌است به‌شرح مختصر دستگاه پدیدآورنده اصوات انسانی‌میپردازیم.

۲ - ۳ - اندامهای گفتاری

با بیان ساده میتوان گفت که طرزکار دستگاه ایجاد کننده صوت در انسان شبیه یک فلوت یا یک نی‌لبک است که این دستگاه هم در انسان و هم در لوازم موسیقی بادی، اصوات را به صور مختلف ایجاد میکند. مثلاً یاصوت از جمع شدن هوا و برداشته شدن مانع نتیجه میگردد ؛ یا براثر تنگ شدن راه خروج هوا و بروز سایش پدید میآید؛ یاصوت جهت خروج هوا را تغیر میدهد(مثلاً بجای دهان از دماغ خارج‌میگردد) و طرق دیگر. بطورکلی‌درانسان هوا از ریه به گلو واز گلو به‌تارهای صوتی و پس ازگذر از تارهای صوتی یا به‌دهان یابه محفظهٔ بینی وارد میشود. این جریان هوا باتغییراتی که دربرخاستگی وگستردگی زبان بوجود میآید وباتغییر وضعی که درشکل‌لبها و فاصله فک‌ها پدیدار میشود و بالاخره بااختلافی که در وضع محفظهٔ صوتی بروز میکند موجب ایجاد اصوات مختلف (ویل‌ها و کنسون‌ها) ، طنین ویل‌ها ، تکیه اصوات و بالاخره موسیقی تکلم میگردد.

لبها ، دندانها ، زبان ، فک‌ها ، کام ، خیشوم ، نای ، تارهای صوتی ، حنجره وبالاخره گلو و اغلب هم اندامهای تنفسی‌وهم اعضاء تغذیه‌ای هستند. ولی چون هریک از آنها از نظرایجاد صوت وظیفه‌ای‌را نیز بعهده دارند آنهارا اندامهای گفتاری خوانده‌ایم. درپیکرپائین‌وضع قسمت‌های مختلف‌اندامهای گفتاری وارتباط آنها بایکدیگر را میتوان ملاحظه کرد.

البته اطلاع ازطرزکار اندامهای گفتاری، درک وخصوصیت ایجاد اصوات‌را آسان میسازد. از اینرو اگر باشستن وگذاردن انگشت سبابه خود بر روی زبان به طرز حرکت عضلهٔ زبان عملاً توجه کنیم بخوبی و بآسانی درخواهیم یافت که

وقتی مثلاً میگوئیم درتلفظ / i / جلو زبان و درتلفظ / u / پس زبان برخاسته میشود اولاً منظور از برخاسته شدن زبان و ثانیاً مقصود از پیش و پس زبان چیست؟. اگرمفهوم ومقصود برخاسته شدن و گسترده‌شدن زبان را ندانیم و اگر این خصوصیات را عملاً بررسی نکنیم باشکال میتوان اختلاف دو صوت / i / و / u / را درك نمود.
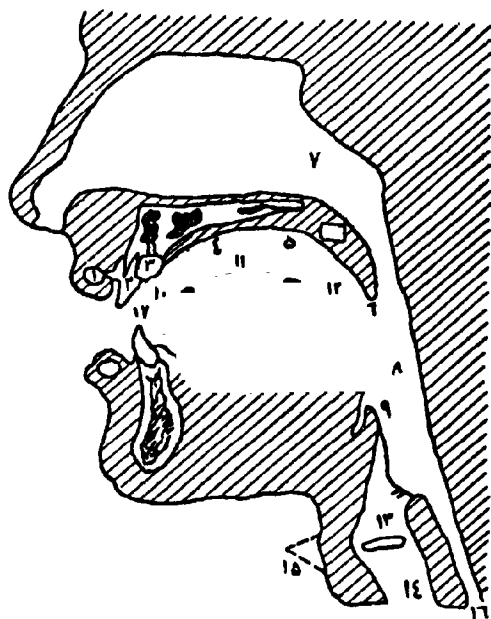
١- زبان　٢- دندان　٣- لثه　٤- سخت کام　٥- نرم کام　٦- ملازه　٧- خیشوم　٨- حلق　٩- دریچه‌نای　١٠- سرزبان　١١- روی زبان یا جلو زبان　١٢- عقب‌زبان　١٣- تارهای صوتی　١٤- نای　١٥- حنجره　١٦- لولهٔ مری　١٧- نوك‌زبان

میتوان نوع کار اندامهای گفتاری را بدو دسته کرد: یکی خود اندام ودیگر نقطهٔ برخورد یك اندام بااندام دیگرکه آنرا نقطه برخورد میخوانیم[1]. غالباً نوك زبان بیشتر بعنوان نقطهٔ برخورد بکار میرود و این خود از آن نظراست که نوك زبان

1- Place of Articulation

قابلیت برگشت و جنبش‌اش از سایر قسمت‌های زبان زیادتر است و بسهولت باین طرف و آن طرف میرود. قسمت دیگری که زبان باآن ناحیه تماس زیادتر دارد دندانهای بالاست که هم نوك و هم اطراف زبان بادندانهای بالا برخورد میکنند.

لازمست باختصار از طرز کاراندامهای گفتار وازنوع جنبش هائی که درایجاد کنسون‌ها مؤثر است یاد کنیم تا بتوان به مخرج اصوات و نوع خروج هوا پی‌برد. بنظرمیرسد که نامبردن پنج مخرج مهم درچند شکل خروج هوا شایستهٔ توجه باشد:

الف ـ لبهاـ لب پائین به‌لب بالا متصل واز اتصال آنها مجرای هوا مسدود میگردد و در نتیجه دسته اصواتی که آنها را کنسون‌های بسته دو لبی یا خوشومی میخوانیم نتیجه میشود: مثال این اصوات: پ ، ب ، م در زبان فارسی‌است که آنهارا « بست واج » نیز خوانده‌اند.

باز ممکن‌است دو لب بالا و پائین بهم بسیار نزدیک شوند ولی‌راه تنفس‌را کاملاً مسدود نکنند و منفذ باریکی‌برجای گذارند، در اینصورت صوتی‌پدید میآید که نه کاملاً ویل است و نه کاملاً کنسون که آنرا نیم ویل دو لبی یا / w / میخوانیم. براثر همین ابهام است که صوت حاصل را نیم ویل نامیده‌ایم زیرا این صوت فاصل میان کنسون و ویل‌میباشد. در زبان انگلیسی وکردی و بسیاری از لهجه های ایران‌ویل / w / فراوان‌است ولی‌درفارسی‌فصیح واحد صوتی‌باین‌نام‌نداریم.

ممکن‌است لب پائین بادندانهای بالا تماس یابد و دو صوت /ف/ و /و/ را بوجود آورد. اگر یك صوت از برخورد دو لب بوجود آید آنرا دو لبی و اگر از برخورد لب و دندان نتیجه شود آنرا لب و دندانی نامیم.

همانطورکه گفته شد براثر تغیر شکل لب از یك صورت بصورت دیگر دو دسته ویل‌پدید میآید. از اینرو وقتی ویل های اصلی‌را رده‌بندی میکنند دسته ویلی که همان خصوصیت برخاستگی و گستردگی زبان را دارد ولی‌تنها از نظرشکل‌لبها بایکدیگر متفاوت هستند آن دسته ازویل‌های را ویل‌های درجه دوم اصلی نام نهاده‌اند.

ب ـ زبان

عضلهٔ زبان چنان عضو نرم و قابل انعطافی است که هرجزء آن مثل : نوك، سر ، پیش ، میان و پس آن میتواند خود مستقلاً حرکت کند و حتی ممکن است در حال در دو قسمت این عضله حرکت پدید آید : یعنی یکبار پس زبان برخاسته شود ودرعین حال میان زبان صورت دیگری بخود گیرد. بواسطه همین کثرت امکانات حرکت زبان است که بمنظورتسهیل در توصیف اصوات ـ خاصه ویل ها ـ زبان را به سه قسمت منقسم میکنند تا کار وصف اصوات دقیق تر شود :

۱) ـ نوك زبان[1] قسمتی از جلوترین ناحیه زبان است که حرکت این قسمت بیشتر در ایجاد کنسون‌ها اهمیت دارد و بابرخاسته شدن نوك زبان و چسبیدن آن به پشت دندانهای بالا یا کام یانرم کام رده‌ای ازاصوات بسته بوجود میآید. مثلاً از برخورد نوك زبان به‌دندانهای بالا صوت /د/ فارسی و از تماس این ناحیه باجلو لثهٔ دندانهای بالا صوت / d / در انگلیسی نتیجه میشود و از برخورد برگشتهٔ نوك زبان باپشت لثه دندانهای بالا صوت / ḍ / برگشتهٔ هندی بگوش میرسد.

باز از قرار دادن نوك زبان بین دندانهای زیرین و زبرین دو صوت دندانی آوائی و بی‌آوا : / θ / و / ð / مثلاً در کلمات انگلیسی thin و then بوجود میآید و نیز از برخورد نوك زبان بادندانهای زیرین صوتهای فارسی / س و ش/ و چندین صوت سایشی دیگر پدید میآید؛ بالاخره ازقراردادن نوك زبان به پشت لثه دندانهای زبرین (وگاه باپشت لثه دندانهای زیرین) صوت فارسی /ل/ نتیجه میشود که این صوت مثلاً در زبان انگلیسی امریکائی دارای دو صورت «تاریك و روشن» است که درنوع تاریك آن باید نوك زبان حتماً به پشت لثه دندانهای زبرین تماس پیدا کنند.

در اصلاح زبان‌شناسی صوتی که از برخورد نوك زبان بااندامهای دیگرساخته میشود آنرا نوك زبانی[2] میخوانند. البته لفظ نوك زبانی یك اصطلاح کلی است و موجب ایجاد چندین کنسون میشود، ولی اگر بخواهیم اصوات این فامیل نوك زبانی را

1_ Tongue Tip or Apex

2- Apical

به دسته های کوچکتر تقسیم نمائیم میتوان آنها را به پنج دستهٔ ذیل قسمت کرد :

۱- نوك زبانی بین دانی مثل : / θ و ð / در انگلیسی[1] .

۲- نوك زبانی پس دندانی مثل : /د/ فارسی[2] .

۳- نوك زبانی پس لثه‌ای مثل / س و ش/ فارسی[3] .

٤- نوك زبانی لثه‌ای مثل : / d / هندی[4] .

از نظر اهمیتی که نوك زبانی درتلفظ کنسون ها دارد خوبست باز نوك زبان‌را به جزء های دقیق‌ترتقسیم نمود مثل نوك زبان ، سرزبان که قسمتی‌از گردی سر زبان‌را شامل است و بالاخره ناحیهٔ قدری عقب‌تر که منتهی‌الیه ناحیهٔ نوك زبان را شامل میشود . مثلاً در تلفظ /س/ فارسی قسمت منتهی‌الیه نوك‌زبان است که بادندانها تماس‌مییابد. مثلاً در کلمهٔ فارسی «سِرّ» یا در تلفظ امریکائی / r / در کلمات friend و غیره این‌صوت شنیده میشود .

۲) سطح پهن‌زبان که بلافاصله بعد از نوك وسر زبان قرار دارد به‌دو قسمت میشود : قسمت اول ناحیه‌ای است که بلافاصله پس از سر زبان قرار دارد قسمت دوم جزئی است که تقریباً ۳ سانتیمتر از زبان را شامل‌میشود ؛ جمع این قسمت را جلو یا پیش زبان میخوانیم[5] .

برخلاف نوك وسر زبان که برگشته میشد وبادندانهای زیرین‌و زیرین‌تماس پیدا میکند و صوتهای مختلف را بوجود میآورد ، جلو زبان طبعاً نمیتواند برگشته شود ولی بعوض‌بالا و پائین میرود و براثر همین‌تغیرات عمودی جلو زبان است که مجرای‌تنفس‌بازونیم‌باز وگاه کاملاً بسته میشودودرنتیجه کنسون‌های بسته یا بست واج‌هاپدیدمیآید . مثال‌این‌اصوات مثلاً / گ/، قدامی‌آن، درزبان ترکی‌آذربایجانی درکلمات بسیار منجمله کلمه «گل» وجود دارد (این‌صوت براثرزیاد قدامی بودن

1- Interdental
2- Postdental
3- Dental
4- Alveolar
5- Cacuminal

غالباً بصورت /ح/ شنیده میشود ؛ چنانچه باغ معروف تبریز که باسم « شاه گلی » است بگویش «شاه جولی» میرسد). نوع گ قدامی در ایتالیائی در کلمهٔ ogni بمعنی «همه» و در کلمهٔ فرانسهٔ agneau « گوسفند » وجود دارد؛ در ادای اصوات بستهٔ مانند /ك/ و /گ/ با برخاسته شدن جلو زبان مجرای تنفس کاملاً بسته میشود. برخاسته شدن جلو زبان و تماس ملایم آن باپشت لثه دندانهای بالا و ناحیهٔ قدامی سخت کام که زبان برگشته شده[1] منفذی را برای خروج هوا بوجود میآورد که در این وضع /ژ/ فارسی مثلاً درکلمهٔ «ژاله» یا همین صوت در کلمه azure انگلیسی (بمعنی لاجوردی) بگوش میخورد.

از برخاستن جلو زبان یک نوع /ل/ که مثال آن درفارسی و انگلیسی و عربی نیست ولی این صوت در ایتالیائی و اسپانیولی وجود دارد پدید میآید ؛ مثال این /ل/ را میتوان درکلمهٔ ایتالیائی doglia « غصه » یا درکلمه اسپانیولی llamar «نامیدن» شنید.

پ - کام - اصواتی که از برخاستن جلو زبان پدید میآیند آنها را کنسون های پیشین یا کامی[2] میخوانیم. البته اگر نقطهٔ برخورد جلو زبان باپیش کام[3] ، یامیان[4]، یاپس کام[5] باشد بهمین ترتیب نام اصوات نیز تغییر میآبد ، در حقیقت مفهوم این اصطلاحات این است که جلو زبان باسه قسمت ازکام که ذکر شده تماس پیدا میکند.

گرچه تغییرات مقدار برخاستگی پیش زبان موجب ایجاد بسیاری ازکنسونها میشود ، معهذا بابرخاستگی این ناحیه از زبان صوتی شبیه بهویل نیز بوجود میآید که در فارسی باعلامت /ی/ مثلاً درکلمه « یک » و در انگلیسی باعلامت / y / مثلاً درکلمهٔ «yes» شنیده میشود.

عقب زبان یاناحیهٔ پسین[6] از منتهی الیه نقطه‌ای که آنرا جلو زبان خواندیم

۱- Groove
۲- Frontal or Palatal
۳- Prepalatal
۴- Medpalatal
۵- Postpalatal
۶- Back or Dorsum

آغاز و نزدیک به سه سانتیمتر ادامه مییابد و به‌انتهای زبان پایان میپذیرد. درست در مقابل این ناحیه ـ عقب زبان ـ منطقهٔ نرم کام قرار گرفته که این قسمت کام، برخلاف سخت کام، ازعضلات نرم ساخته شده‌است. درانتهای این ناحیه قسمت زبان کوچک قرار دارد که خود ناحیه گوشتی معلقی است که در صورت بازکردن دهان و بکوچک آینه میتوان این قسمت را مشاهده کرد. برای مشاهدهٔ نوك، سر، جلو، وسط، و عقب زبان باقرار دادن آینه‌ای درجلو دهان، درحالی که میگوئیم «آه»، میتوان این ناحیه و بخصوص قسمت عقب زبان را مشاهده کرد و حرکت آنها را با کشیدن نفس عمیق از راه بینی و بیرون دادن هوا از مجرای دهان دید.

از برخورد عقب زبان بانرم کام اصوات متعدد نتیجه میشود. از آن جمله است: /ک/ و /گ/ درانگلیسی ـ نه درفارسی و نه ترکی آذربایجانی ـ که برای ایجاد آنها عقب زبان باناحیهٔ نرم کام تماس بسته مییابد و راه تنفس را مسدود میکند. جز کنسون های بسته که بدین طریق پدید میآیند اصوات سایشی دیگر نیز از برخورد عقب زبان بانرم کام نتیجه میشوند؛ ازآن جمله‌است صوت «ch» درکلمه آلمانی «ich من» یا صوت سایشی /ر/ درکلمهٔ فرانسه rouge.

بالاخره ممکن‌است قسمت های عقب‌تر زبان‌نیزباناحیهٔ ملازه[1] تماس یابد واز این برخورد اصوات ملازی نتیجه شوند. این قسمت زبان مثل نوك زبان فعالیت وحرکت آن‌زیاداست، ازاینرو لازم میآید که ناحیهٔ عقب زبان[2] را نیز ـ مانند نوك زبان ـ بەسه قسمت پیش‌ملازی[3]، میان ملازی[4] و پس‌ملازی[5] تقسیم‌نمائیم.

نظر باینکه ویل و اثرات آن از باز بودن مجرای تنفس پدید میآید، از اینرو دو نقطهٔ زبان یکی نوك ابتدائی و دیگر انتهای عقب زبان بایدبرخاسته نشود تاراه خروج هوارا امکان‌پذیر سازد ودرنتیجه بابرخاسته وبسته شدن عضلهٔ زبان ویل های متفاوت بوجود آید. درایجاد ویل های پسین، برخاستگی ملازه یکی‌از موجبات بروز

۱- Uvula ۲- Velar ۳- Prevelar

٤- Medvelar ٥- Postvelar or Uvular

این دسته از ویل ها میباشد ؛ زیرا اگر عقب زبان برخیزد (مثلاً در ویل / u /) و لبها هم به یکدیگر بچسبند راه کافی برای خروج هوا باقی نخواهد ماند. تنها بلند شدن ملازه است که درعقب دهان محفظهٔ خالی پدید میآورد وهوا ازآنجا بدون مانع و بآزادی بخارج راه میابد ودرنتیجه ویل های پسین مثل / u / و/ o /ایجاد میگردد.

ت ـ حنجره وگلو[۱]ـ این عضو غضروفی و استخوانی نرم، مرکب از عضلاتی است که کار ایجاد صوت و عبور هوا و غذا را بعهده دارد. آنچه در این ناحیه از نظر زبانشناسی مورد اهمیت است تار آواها[۲] میباشد.

تار آواها باز هستندوصوت
بی آوا میشود

تار آواهابسته‌اند وصوت
آوائی میگردد

ث ـ تارآواهاـ بطوریکه در دو پیکرها لاملاحظه میشود یک جفت تارآوا درناحیهٔ گلو قرار گرفته که حرکت آنها در جهت افقی است. اگر بخواهیم وضع تار آواها را بایک وسیلهٔ موسیقی مقایسه کنیم باید بگوئیم که تار آواها بمنزلهٔ دوقطعه لاستیک شکافدار هستند که گاه بچه ها بسر قرقرهٔ چوبی میگذارند و از طرف خالی آن بداخل قرقره فوت میکنند ودرنتیجه صدائی پدید میآید. به همین طریق هوا از ریه ایجاد واز وسط تارآواها میگذرد، چون دوتارآوا حساس هستنداز اینرو به محض عبورهوا فوراً وبسرعت به لرزش در میآیند. برای مثال در تلفظ / آ / فارسی درکلمهٔ «باد» تعداد لرزش تار آواها ، زیاده برچند صد ارتعاش در ثانیه میباشد.

بادستگاههای مخصوص مطالعهٔ اصوات ، خاصه اسیلیوگراف ، میتوان نوع

۱- Larynx	۲- Vocal Cords

و مقدار و حتی تعداد این لرزش‌ها را برای هرصوت آوائی مشخص نمود. طرز ایجاد صوت بدین ترتیب است که هوا به تارهای صوتی میخورد واز فاصلهٔ بین دو تار یا چاکنای[1] میگذرد و باتغییراتی که در شکل زبان، شکل لبها، وضع محفظهٔ صوتی بوجود میآید انواع مختلف ویل‌ها و کنسون‌ها پدیدار میشود.

حرکت تار آواها را نمیتوان بچشم دید ولی میتوان در ناحیهٔ گلو حرکت یا سکون تار آواها را با گذاردن انگشت به ناحیهٔ برآمدگی جلو گلو حس کرد. روش عملی دیگری که حکایت از لرزش یاسکون تار آواها میکند و به‌آوائی و غیر آوائی بودن اصوات گواهی میدهد این است که بادو انگشت سوراخ های گوش خود را بگیریم و بلند صوتی‌را ادا کنیم. اگر صوت آوائی باشد در این صورت براثر لرزش تار آواها، در محفظهٔ سر صدا می‌پیچد و حس میکنیم که صوت آوائی است ولی اگر صوت بی‌آوا باشد هرقدر بلندهم آن صوت را ادا کنیم درنتیجه چاکنای زیادتر باز میشود وحرکتی در تار آواها پدید نمیآید وبالمآل در محفظهٔ سرصدا نمی‌پیچد.

این روش عملی را میتوان بسهولت اجرا و عملاً حس کرد که چطور صوتی آوائی و صوت دیگر بی آوا میباشد. اگر با دو انگشت سوراخ های گوش خود را مسدود کنیم و صوت بی‌آوائی‌را، مثل / s / ادا نمائیم، در این‌صورت حس‌میکنیم که هرقدر این‌صوت را بلندتر ادا کنیم چاکنای بازتر میشود ودر نتیجه در محفظهٔ سر، براثر عدم لرزش تار آواها، به هیچ وجه صدا نمی‌پیچد. ولی باید توجه کرد که درتلفظ / s / آنرا بصورت / es / ادا نکنیم، زیرا دراین‌صوت چون ویل / e / علاوه شده و خود صوت آوائی است در نتیجه در محفظهٔ سر صدا می‌پیچد از اینرو ممکن است گمان کنیم که / s / خود دارای آوا میباشد. همین‌مثال درمورد / z / صادق است که بابلند اداکردن این‌صوت حس‌میشود که بطورمحسوس در محفظهٔ سرصدا می‌پیچد. البته باید بخصوص توجه داشت که باز / z / را بصورت / ze / تلفظ نکرد زیرا دراین‌صورت ممکن‌است این شبهه پیش‌آید که آیا / z / آوائی‌یا «ویل»

1- Glottis

/ e / آوائی میباشد که آنرا آوائی ساخته است؟ که البته جواب این است که هم / z / و هم / e / هردو آوائی هستند. با این روش میتوان به آوائی یا به بی آوا بودن اصوات حکم داد.

در ناحیه گلو درست در قسمت فوقانی تارهای صوتی دو تار دیگر بموازات تارهای صوتی قرار گرفته اند که آن دوتار شبیه به دولب میباشند؛ حرکت این دوتار نیزموازی باتارهای صوتی است. در اصطلاح صوت شناسی این دو تارها را «تارهای صوتی دروغین» نام نهاده اند. براثر لرزش این دو تار و بی لرزش ماندن تار آواها صوتی پدید میآید که آنرا «نجوا»[۱] میخوانیم. بعبارهٔ دیگروقتی اصواتی را بشکل نجوا تکلم میکنیم، کار آوائی یابی آوا بودن اصوات بعهده تارهای دورغین محول است و دیگر تار آواها وظیفه ای ندارند.

گفته شد که میتوان چاکنای را بست یا آنرا باز نمود. در این صورت برای کلیه کنسون ها (در بعضی از زبانهای سرخ پوستان امریکا نیز ویل های بی آوا نیز شنیده شده است) میتوان دو نوع صوت ایجاد نمود که یک دسته آوائی و دستهٔ دیگر بی آوا هستند: مثل / s / و / z / - / p / و / b / و امثال آنها.

وقتی به بحث در کنسون ها وطبقه بندی آنها میپردازیم خصوصیت و اهیمت عامل آوائی و بی آوا بودن آنها را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد. البته عامل آوا در خصوصیت ونوع زنگ اصوات تفاوت قابل ملاحظه ایجاد میکند. مثلاً درکلمهٔ «یکّی» فارسی اگر این لفظ را یکبار اظهاری و باآهنگ افتاده بیان کنیم / yekki / یاوقتی که آنرا بصورت سؤالی آمیخته باتعجب و با آهنگ برخاسته ادا نمائیم / yekki?! / دراین دومورد دو زنگ متفاوت در ادای نیم ویل «ی» یا / y / بگوش میرسد که در مورد اول افتاده و مسطح و در مورد دوم برخاسته و موج دار است.

البته وقتی اصوات را بهشکل نجوائی ادا کنیم دراین صورت چاکنای بسته

۱- Whispered Sounds

میشود و براثر کم بودن فشار هوا تارآواها به لرزش در نمی‌آیند. اینکه در حین نجوا صدا در محفظهٔ سر می‌پیچد از آن جهت است که تارهای دروغین به‌لرزش در می‌آیند وحرکت تارهای دروغین‌خود ایجاد ارتعاش‌میکند.

اگرمخرج کنسونی‌درناحیهٔ تارآواها باشد، دراینصورت‌این دسته از اصوات را صوتهای حلقی میخوانیم زیرا ایجاد آنها در ناحیه حلق صورت میگیرد. تعداد این دسته از اصوات زیاد میباشند و خاصه در زبان عربی اصوات حلقی مثل : ه، ح، غ، ق، همزه، ع . فراوان شنیده میشود.

۱-۴ رده بندی اصوات

قبلاً گفته شد که اصوات هرگویش را میتوان از جهات مختلف رده‌بندی کرد. گاه ممکن‌است اصوات را از نظر عضوی، گاه از نظرخطوطی که صوت برروی دستگاههای تجربی صوت شناسی ضبط میکند (از نظر فیزیکی) وگاه از نظر شنوائی یعنی‌نحوه‌ای که صوت بگوش میرسد ممکن‌است رده‌بندی نمود.

از نظر عضوی اصوات به‌دو رده بزرگ و یک ردهٔ فرعی قسمت میشوند : ویل ها، کنسون‌ها و نیم ویل ها که این تقسیم بندی بستگی به وضع زبان و سایر اندامهای گفتاری از نظر خروج هوا دارد.

درفصل یک و دو به شرح و تعریف « ویل »، « کنسون » و « نیم ویل » پرداختیم و دیگر تعریف آنها را تکرار نمیکنیم. بین دو تعریفی که برای ویل وکنسون کردیم و مبنای اختلاف آنها را برباز بودن یا بسته و تنگ شدن مجرای تنفس قرار دادیم یک حد فاصل یابرزخ نیز بوجود میآید و آن در موردی است که نه راه تنفس کاملاً بازمی‌ماند و نه اینکه مجرای تنفس بکلی بسته میشود بلکه حدفاصل بین‌این دو مورد میباشد. اصواتی که این‌خصوصیت رادارند مثل / y / یا « ی » فارسی یا / y / و / w / در انگلیسی، آنها را نیم ویل‌میخوانیم.

نظر باینکه تعداد نیم ویل‌ها در زبانها محدود است از اینرو اصوات را فقط

به‌دو دسته بزرگ تقسیم میکنند : ویل ها و کنسون ها؛ نیم‌ویل ها را یا جزء کنسون ها یا جزء ویل ها طبقه‌بندی مینمایند .

۲ـ ۴ رده‌بندی ویل‌ها

قبلاً هم باختصار گفته شد ولی‌باز نیاز به تکرار دارد که ویل از پنج خصوصیت تشکیل شده است :

۱ـ محلی از زبان که برخاسته میشود : (پیش ـ میان ـ پس) .

۲ـ مقدار برخاستگی: (برخاسته ـ نیم برخاسته ـ نیم گسترده ـ گسترده) .

۳ـ شکل لبها : گسترده ـ مدور باز ـ مدور بسته .

۴ـ فاصله فک‌ها یا فاصله بین دندانهای بالا و پائین : باز (مثلاً در تلفظ / a /یا «آ» درکلمهٔ فارسی‌آباد) نیم باز یاتقریباً بسته (مثلاً درتلفظ/ i /یا درکلمهٔ فارسی پیر) وبالاخره مدور بسته(مثلاً / u / درکلمهٔ «بود» فارسی) .

۵ـ کشش : کشیده ، نیم کشیده ، کوتاه .

برای اینکه بتوانیم مقیاسی برای اندازه‌گیری ، یا بعبارهٔ دیگر مبنائی برای یافتن هر ویل پیدا کنیم ، باید معیارهای علمی برگزینم تا کار یافتن و تعریف و ایجاد نمودن ویل ها بصورت یک دست و یکسان میسر گردد .

شرح ویل و طرز پدیدارشدن آنرا شرح دادیم و برما روشن شد که در ایجاد ویل نوك و سر زبان وظیفه‌ای ندارند. زیرا اگر نوك و سر زبان فعالیتی داشته باشند ، درنتیجه درراه خروج هوا بستگی‌پدید می‌آید وصوت حاصل دیگرویل نخواهد بود وکنسون میشود. همین طور است برای عقب زبان : باین شرح که اگر عقب زبان قدری‌برخاستگی‌پیدا کند ، ناچار بانرم کام برخورد میابد و درنتیجه‌راه خروج هوا را می‌بندد و امکان پدید آمدن ویل از میان برمیخیزد و صوت حاصل کنسون میشود. پس‌درایجاد ویل‌ها نوك و سر زبان از یکطرف و عقب زبان ازطرف دیگر دخیل نمیباشند ؛ آنچه در بوجود آمدن ویل مؤثر است فقط میان زبان است .

از مقدار برخاستگی و گستردگی میان زبان کلیهٔ ویل های زبانهای جهان نتیجه میشوند. چون ناحیه‌ای از زبان (میان زبان) که مسئولیت ایجاد ویل ها را بعهده دارد محدود است، از اینرو این ناحیه را نیز به سه قسمت، پیش، میان و پس میتوان قسمت کرد.

در پیکر پائین مقدار برخاستگی جلو زبان درچهار مرحله : بسته یا برخاسته در صوت / i /، نیم بسته یا نیم برخاسته در صوت / e /، نیم باز یا نیم افتاده در صوت / ɛ /، بالاخره باز یا گسترده در صوت / a / مشاهده میشود. در پیکر دیگر مقدار برخاستگی و گسترگی پس زبان نیز در چهار مرحلهٔ : بسته یا برخاسته در صورت / u /، نیم بسته یا نیم برخاسته در صوت / o /، لیم باز یا نیم گسترده در صوت / ɔ /، و بالاخره باز یا گسترده در صوت / ɑ / نشان داده شده است.
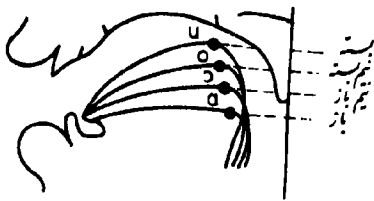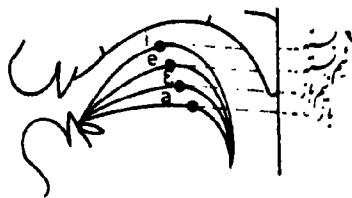
چهار ویل اصلی پسین چهار ویل اصلی پیشین

برای اینکه بهتر بتوان وضع وارتباط این هشت ویل اصلی را با یکدیگر مشاهده کرد، آنها را بریک پیکرنمایش داده‌ایم. درپیکر پائین وضع محل زبان و مقدار برخاستگی زبان در تلفظ هشت ویل اصلی نشانه گذاری شده است.

هشت وضع مختلف زبان در ایجاد هشت ویل اصلی

بطوریکه درپیکر بالا ملاحظه میگردد نوك و سر وعقب زبان درایجاد ویلها اثر ندارند وفقط میان زبان است که ویل‌ها را پدید میآورد ؛ باید گفت که نمیتوان در هیچ زبانی ویلی یافت که از محوطه‌ای که ذکر شد خارج شود. بعبارة دیگر هرصوتی که ایجاد گردد و بتوان به‌آن اطلاق ویل کرد مسلماً در همین محوطهٔ بیضی‌شکل محصور خواهد بود ، از این‌جهت صوت مزبورقابل توصیف میباشد.

البته محوطهٔ هر یک ازاین‌هشت ویل‌تنها یک نقطه نیست بلکه یک‌قسمت است که میتوان آنها را بر پیکر پائین محصور کرد. پیکری که در ذیل ملاحظه میشود بر روی آن محوطهٔ هر ویل نمایش داده شده و قسمت مثلثی شکل وسط ، ناحیه‌ای میباشد که ویل‌های میانی درآن محوطه جای گرفته‌اند.
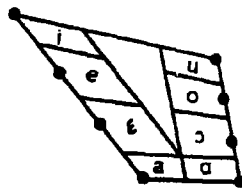
محوطهٔ هشت ویل اصلی

باید توجه داشت که چرا جلو زبان را فقط به‌چهارقسمت کردیم وآنرا به‌پنج یا سه قسمت ننمودیم؟ جواب این‌است که اولاً تقسیم به‌چهار تنها امر قراردادی است و چون به سلیقهٔ خود این ناحیه را به‌چهار قسمت نموده‌ایم از اینرو فواصل این چهار قسمت ثابت و مساوی است ؛ و ثانیاً تقسیم برخاستگی و گستردگی جلو یاعقب زبان به‌چهار مرحلهٔ کاملاً برخاسته (بسته) ، نیم برخاسته (نیم بسته) ، نیم گسترده(نیم‌باز)وبالاخره کاملاً گسترده(باز)عملاً بهتر از هرتقسیم‌بندی ممکن دیگر است. اگر بخواهیم جلو زبان را به‌چهار قسمت نکنیم تنها دوانتخاب دیگر باقی میماند : یا باید این ناحیه را به‌دو قسمت یا به‌هشت قسمت نمائیم. تقسیم جلو زبان به‌دو جزء غیر مسیر است. زیرا محوطهٔ بسیاربزرگی را شامل میشود که

در هرزبان ممکن است چند واحد صوتی در این ناحیه قرار گیرد و کار تمیز واحدهای صوتی را دشوار سازد. تقسیم جلو زبان به هشت جزء نیز فواصل اجزاء را بسیار نزدیک بهم میکند ودرنتیجه باید برای ویلهای جلو وعقب زبان شانزده جزء قائل شد ؛ که در اینصورت کار بادشواری روبرو میگردد :

ویلهای ذکرشده هشت صوت اصلی قراردادی هستند که میتوان کلیهٔ ویل های زبانهای جهان را باآنها سنجید و ارزیابی کرد. همراه همین هشت ویل اصلی هشت ویل فرعی نیز قرار دارد. فرق میان ویل های اصلی و فرعی تنها در شکل لب هاست مثلاً دو ویل / i / و / y / ، که / i / اصلی و / y / فرعی است ، بهیچ وجه از نظر مقدار برخاستگی زبان و محلی از زبان که برخاسته میشود فرقی ندارند، حتی از نظر فاصلهٔ فک ها و مقدار کشش این دو باهم کوچکترین اختلافی بین آنهانیست و عیناً مشابه یکدیگر هستند. تنها اختلاف / i / و / y / ، یا هر دو جفت ویل اصلی و فرعی دیگر ، در نوع شکل لب هاست؛ باین معنی که اگر در ویل اصلی لب گسترده باشد در ویل فرعی لب گرد میباشد. البته عکس قضیه نیز درست است باین معنی که اگر ویل اصلی لب گرد باشد ویل فرعی لب گسترده ادا میگردد. بامختلف ساختن شکل لب ها هشت ویل فرعی پدید میآید، بدین طریق در همان هشت محوطه‌ای که درپیکر صفحهٔ قبل ملاحظه شد هشت ویل فرعی (بااختلاف شکل لب ها) جامیگیرد.

در پیکرپائین میتوان علائم، محوطه ، و وضع ویل های فرعی را مشاهده کرد. در وسط این پیکر باز مثلث خالی نشانه و محل ویل های فرعی است که اختلاف این ناحیه باویلهای اصلی باز بامقایسه این پیکر باپیکر صفحهٔ قبل مشخص میگردد.
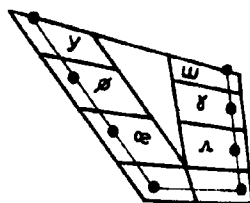
محوطهٔ هشت ویل فرعی
(باتغییر شکل لبها)

قبل‌از اینکه به بحث ورده‌بندی اصلی‌ویل ها خاتمه دهیم لازمست به‌چهل ودو واحد صوتی(ویل) به‌ترتیب ذیل‌اشاره کنیم؛ این‌ویل ها تقریباً مهمترین‌ویل ها زبانهای جهان هستند :

الف - ویل های پیشین (لب گسترده) :

۱-i　۲-I　۳-e　۴-E　۵-ɛ　۶-æ　۷-a

ب - ویل های پیشین (لب مدور) :

۸-y　۹-ü　۱۰-ø　۱۱-ɲ　۱۲-œ　۱۳-ẅ　۱۴-ɒ̈

پ - ویل های میانی(لب گسترده) :

۱۵-ɨ　۱۶-ɨ̶　۱۷-ė　۱۸-ə　۱۹-ɛ̇　۲۰-æ̇　۲۱-ȧ

ت - ویل های میانی(لب مدور):

۲۲-u̇　۲۳-U̇　۲۴-Ȯ　۲۵-Ω̇　۲۶-ɔ̇　۲۷-ẇ　۲۸-ɒ̇

ث - ویل های پسین (لب گسترده):

۲۹-ï　۳۰-Ï　۳۱-ɤ　۳۲-Ë　۳۳-Λ　۳۴-æ̈　۳۵-ä

ج - ویل های پسین(لب مدور) :

۳۶-u　۳۷-U　۳۸-o　۳۹-ɲ　۴۰-ɔ　۴۱-w　۴۲-ɒ

خصوصیات دیگری که در ویل های اصلی یک گویش باید مورد توجه قرار گیرد سه نکته است که بآنها نیز اشاره میکنیم :

۱- خیشومی شدن ویل ها[1] : اگر در تلفظ ویل ها ناحیهٔ ملازه[2] برخاسته شود و راه خروج هوا از بینی را به‌بندد، ویلی که پدید میآید غیر خیشومی خواهد بود ؛ ولی اگر برعکس ملازه پائین افتد و هوا از بینی خارج شود ویل خیشومی حاصل خواهدشد. بدین‌ترتیب تمام ویل هائی که ذکرشد میتوانند یکبار خیشومی و یکبار غیرخیشومی باشند.

البته درجهٔ خشیومی‌شدن ویل ها فرق میکند یامثل زبان امریکائی خشیومی

1- Nasalization　　2- Velum

خفیف است مثل تلفظ a در کلمهٔ man یا اینکه کاملاً خیشومی است مثل / i / در کلمهٔ فرانسه شراب vin.

۲- انقباض: بعضی از ویل ها براثر مقدار کششی که دارند عضلهٔ زبان را به‌حالت انقباض[1] در میآورند؛ خاصه در ویل های کشش‌دار برخاسته مثل / :i / و / :u / این نوع انقباض وجود دارد. مثال این انقباض را میتوان در کلمهٔ فارسی «سی» یا در لفظ انگلیسی sea و در کلمهٔ فارسی او یا در لفظ انگلیسی fool شنید.

۳- آوائی‌بودن ویل ها: اصل براین بوده که ویل ها همیشه آوائی‌هستند[2]؛ و قدما ویل را بعلت صوتی بودن «مصوّت» و بسیاری از دستور نویسان ایرانی ویل را«صوت صدادار» ودرنتیجه کنسون‌را «صوت بی‌صدا»یا «صامت» خوانده‌اند. استعمال «صدادار» برای ویل ممکن است زیاد بد نباشد ولی استعمال «بی‌صدا» برای کنسون مسلماً نادرست است، زیرا خود کنسون‌ها بدو دسته «صدادار» و «بی‌صدا» تقسیم میشوند؛ در نتیجهٔ بگوش خوش نمیآید اگر بگوئیم: «صوت بی‌صدای صدادار».

۳ ـ ٤ رده بندی کنسون‌ها

همانطورکه برای ویل ها جدولی‌ارائه کردیم که باتوجه بآن رده‌بندی کلیهٔ ویل های جهان میسر شد، باید راهی نظیر آن نیز برای رده‌بندی کنسون ها بیابیم تااین‌مطالعه برشیوهٔ علمی‌جهانی‌استوار گردد. «تروبتسکوی» به‌رده‌بندی کنسون‌ها از نظر تضادی که میان هرزوج‌آن وجود دارد پرداخته است[3].

۱- Tension

۲- درچندزبان سرخ پوستان امریکا ویل های بی‌آوا شنیده‌شده‌است. مثال بی‌آوایا کم آوا ادا شدن ویل را میتوان در تلفظ / h / مثلاً در «هو» فارسی یا الفاظ انگلیسی he و her شنید.

3-Troubetzkoy N. S. *Principes de Phonologie,* Paris, 1949. P. 30-65.

باید دید که چه فرمول وضابطه‌ای میتوان یافت که به یاری آن بتوان کلیهٔ کنسون های جهان‌را برروی جدولی آورد که تا با کنسون تازه‌ای که در زبانی‌بآن برمیخوریم بتوان آنرا در نقطه‌ای برآن جدول جا داد.

میتوان کنسون ها را از دو نظر محدود کرد: یکی از نظر مخرج[1] یا نقطه‌ای که در آن نقطه بستگی یا سایش یاتنگی ظاهر میشود ودیگر از نظرنوع خارج شدن هوا[2]؛ باتوجه به امکانات این دوعامل دسته بندی جامع و مانعی از کنسون ها میتوان کرد.

تا کنون زبان شناسان برروی همین گرده عمل کرده و چندین رده‌بندی از کنسون های زبانهای جهان پیشنهاد کرده‌اند. ولی‌نظر باینکه انواع این رده‌بندی‌ها درعین اختلاف مشابه است، ازاینرو به یکی از شیوه‌ها که مقبولیت زیادتر تحصیل کرده است می‌پردازیم. برجدول معرفی کنسون‌ها، عامل مخرج برقسمت افقی و خصوصیت طرز خروج هوا برقسمت عمودی جدول نمایش داده شده است.

(الف) مخرج کنسون ها- کنسون ها معمولاً ستونی افقی‌جدول جهانی‌را اشغال کرده‌اند و میتوان آنهارا به‌پنج دسته اصلی‌قسمت کرد. بعبارهٔ دیگرمیتوان ناحیه‌ای که‌از دو لب (جلوترین نقطهٔ مخرج) آغاز وتا حنجره (دورترین‌نقطهٔ مخرج) پایان میابد به‌پنج قسمت نمود: لبی[3]، جلو سخت کامی[4] سخت کامی[5] نرم کامی[6] ملازی[7].
میتوان درهرقسمت به‌طبقه‌بندی دیگری‌در داخل این تقسیم‌بندی دست‌زد و هرجزءرا باز به سه‌قسمت نمود: پیشین- میانی- پسین. بدین ترتیب میتوان ناحیه‌ای که از دولب شروع و تا حنجره میرسد به پانزده قسمت، باتوجه به قرارگرفتن کنسون ها دراین محوطه ها، تقسیم کرد.

(ب) درقسمت عمودی(ازنظرطرز خروج هوا)- از این نظرنیزمیتوان کنسونهارا

1- Place of Articulation 2- Manner of Articulation
3- Labial 4-Apical 5- Frontal
6- Dorsal 7- Faucal

به‌شش رده تقسیم نمود: اصوات انسدادی (یابستواج)[۱]، اصوات سایشی (یاسابواج) یا صفیری[۲]، اصوات خیشومی یاغنه‌[۳]، اصوات کناری[۴]، اصوات غلتان[۵] یاتکریری، اصوات یک ضربه‌ای[۷].

در جدول ذیل در دو جهت افقی و عمودی وضع کنسون‌ها نشان داده شده است. بطوریکه درجدول ذیل مشاهده میشود حتماً الزامی‌ندارد که تمام کنسون‌ها به‌همین خصوصیات در کلیهٔ زبانهای جهان وجود داشته باشند. بلکه، همانطور که دیده میشود، حجراتی‌وجود دارد که درآنجا دیگر کنسونی‌پدید نمیآید؛ یعنی مثال آن کنسون بااین‌خصوصیات تاکنون در زبانهای جهان دیده نشده است.

طرز خروج هوا	لبی			پیش کامی			پس کامی			نرم کامی			حلقی		
	دولبی برآمده	دولبی	لب و دندانی	دندانی	لثوی	پس لثوی	پیش سخت کامی	میان سخت کامی	پس سخت کامی	پیش نرم کامی	میان نرم کامی	پس نرم کامی	پیش حلقی	میان حلقی	پس حلقی
انسدادی															
صفیری															
خیشومی													محوطه خالی		
کناری															
تکریری							محوطه خالی								
ضربه‌ای															

ستون افقی‌معرف مخرج وستون عمودی نمایندهٔ طرز خروج هوا میباشد

1– Stops 2– Spirants or Fricatives 3- Nasals

4– Laterals 5– Rolled & Trilled 6– Flaps

7– Trilled

باستثناء صوت بسته حلقی (مانند همزه) سایر اصوات میتوانند نظراً و اغلب عملاً از سه صورت ترکیب شوند: دهانی آوائی، دهانی بی‌آوا، خیشومی.

در میان اصوات خیشومی نوع خیشومی بسته دارای اهمیت است زیرا اصوات بسته غالباً دارای دوصورت: خیشومی‌و دهانی‌میباشد و بعلت وجود همین دو جزئی بودن آنهاست که اصوات بسته اهمیت یافته‌اند. شاید علت این باشد که فقط نوع خیشومی اصوات بسته (مثل /م/ فارسی درکلمه «مادر») را بتوان خیشومی واقعی‌خواند، زیرا درموارد دیگر جزئی از هوا از دهان و جزء دیگر از خیشوم خارج میشود. ولی در مورد کنسون‌های خیشومی بسته، فقط هوا مستقلاً از خیشوم بیرون میرود و راه دهان کاملاً مسدود میگردد.

اینک برای اینکه بتوان به‌نحو شایسته کنسون‌ها را رده‌بندی کرد، از اینرو آنهارا بطور جداگانه در دوقسمت مطالعه میکنیم: الف از نظرمخرج. ب: از نظر طرزخروج هوا. ذیلاً بشرح این‌دو عامل‌تشکیل دهنده کنسون‌ها نیزمی‌پردازیم:

۱-۳-٤: از نظر مخرج:

۱- لبی: کنسون‌های لبی را میتوان به سه قسمت کرد: دو لبی برآمده - دو لبی[۱] - لب و دندانی[۲].

۲- لثوی به‌سه دسته تقسیم میگردد: دندانی[۳]- لثوی[٤] - پشت لثوی[٥].

۳- سخت کامی نیز به‌سه دسته قسمت میگردد: پیش سخت کامی[٦] - میان سخت کامی[۷]- پس سخت کامی[۸].

٤- نرم کامی‌نیزبه‌سه جزء منقسم است: پیش‌نرم کامی[۹]- میان نرم کامی[۱۰] پس‌نرم کامی[۱۱].

1- Bilabial 2- Labiodental 3- Dental
4- Alveolar 5- Cacuminal 6- Prepalatal
7- Mediopalatal 8- Postpalatal 9- Prevelar
10- Mediovelar 11- Postvelar

۵- ملازی نیزبه‌سه ناحیه‌قسمت میشود: پیش‌حلقی[1]- میان حلقی[2]- حلقی[3].

اینک باختصار فقط بذکرچند مثال برای پنج دسته ازکنسون‌ها از نظر نوع مخرج آنها اکتفا میکنیم. در این مثالها از پیشین‌ترین نقطه یعنی دو لب شروع کرده‌ایم تا به‌پسین‌ترین نقطه یعنی‌حنجره یا گلو پایان داده‌ایم:

درایجاد کنسون‌های دو لبی در ناحیه لب‌ها بستگی پدید میآید و اصوات «ب»، «پ»، «م» درفارسی و نیز صوت / w / مثلاً در کلمهٔ انگلیسی « well » بوجود میآید.

درکنسون‌های لب و دندانی - دندانهای بالا باقسمت خشک لب پائین تماس میابند و در نتیجه کنسون‌های «ف» و «واو» پدیدار میشوند.

درایجاد کنسونهای دندانی- یازبان از بین‌دو دندان خارج میشود مثل«ث» و «ذ» عربی یاصوت t انگلیسی‌درکلمات thick یا then (که اولی بی‌آوا و دومی آوائی است) یا اینکه زبان به‌پست دندانهای بالا تماس میابد و اصوات « ت » و «د» در زبان فارسی شنیده میشوند. تعداد اصواتی که از برخورد نوك زبان باپست دندانهای بالا یاباجلو قسمت برآمدهٔ کام یا باناحیهٔ برآمدهٔ کام حاصل‌میشود زیاد است و مثال این اصوات: «س» و ش»، «ز»، «ژ» و «ر» زبان فارسی میباشد.

از برخورد وسط زبان باسخت کام اصوات: ك وگ فارسی‌وترکی‌آذربایجانی پدید میآید و اگر زبان به‌قدری پس‌تر یعنی قسمت جلو نرم کام بخورد در نتیجه صوتهای / k و g /انگلیسی‌شنیده میشود. ازصوتهائی که مخرج‌اش درناحیهٔ سخت کام‌است باید «ch» آلمانی‌و « g » انگلیسی‌و «ی» فارسی‌درکلمهٔ «یک»را نام‌برد.

از تماس زبان با نرم کام یک رده صوت مثل/k و g/ انگلیسی یا / ŋ / (مثل آخرین‌صوت درکلمهٔ انگلیسی sing) پدید میآید.

اگرقدری عقب‌تر برویم و ازاصواتی که از برخورد زبان باملازه پدید میآیند یاد کنیم، دسته اصوات را باید نامبرد که کنسون‌های پسین نامدارند و غالب

1- Pharyngal 2- glottal 3- Laryngal

ین کنسونهای حلقی ، خاص زبان‌های عربی و فامیل زبانهای سامی است : مثلاً ع ، غ ، ق ، ح ، ه وهمزه در زبان عربی‌از این‌دسته هستند . در زبان فارسی‌اصوات : ه و همزه پسین‌ترین کنسونهائی‌هستند که در این زبان وجود دارند .

البته نوع «ح » عربی که ما آن را «ح حطّی» میخوانیم، پسین‌ترین نوع کنسون‌است که درزبانهای مختلف‌جهان شنیده شده‌است . بدین ترتیب میتوان گفت که دو حد کنسون از «ب» دو لبی مثلاً در کلمهٔ «برادر» آغاز و به «ح عربی» در کلمهٔ «حرام» (به‌تلفظ عربی) پایان می‌پذیرد .

۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ کنسون‌ها ازنظرخروج هوا :

بحث وضع خروج هواتنها باذکرچند مثال روشن‌نمیشود، بلکه باید باختصار ز چگونگی‌خروج هوا نیزسخن گفت ؛ از اینرو مختصراً به‌نوع کار اندامهای گفتاری ر ایجاد این کنسونها اشاره میکنیم .

الف : انسداد (بستواج) : در تلفظ این‌دسته ازکنسون‌ها در نقطه‌ای که از احیهٔ دولب‌آغاز و به‌حنجره پایان می‌پذیردانسدادپدید میآید . پشت این‌نقطهٔ بسته هوا جمع وبعد مانع برداشته میشود و هوا بافشار به‌خارج راه میابد . مثال این‌نوع کنسونها در زبانهای فارسی‌وانگلیسی و عربی ، بترتیب مخرج آنها ، عبارتند :

پ ـ ب ، ت ، د ، ك ـ گ ـ و k ـ g درانگلیسی ، ق و همزه درعربی

ب ـ صفیری یا سایشی (سایواج) : درادای این دسته از کنسونها چنان سایشی‌از برخورد زبان بااطراف آرواره‌ها (خاصه‌آروارهٔ زبرین) پدید میآید که صفیر ی سایش بگوش‌میرسد . مثال‌این‌دسته ازکنسونها نیزبترتیب مخرج آنها عبارتنداز :

ف ـ و ، θ ـ ð (درکلمات انگلیسی thick و then) ، س ـ ز ، ر ، ش ـ ژ ، خ ، غ ، ه ، ح .

پ : غنه یا خیشومی : در تلفظ این دسته از کنسونها در نقطه‌ای انسداد پدید میآید ولی هوا بجای خروج از دهان از بینی خارج میشود (کلیه کنسونهای

خیشومی از نوع بسته میباشند). مثال این دسته ازکنسونها عبارتند از م و ن و ترکیب ن و گ و ن و ك فارسی و صوت / ŋ / مثلاً در صوت انتهائی کلمهٔ sing انگلیسی.

ت : کناری : در ادای این دسته ازکنسون‌ها زبان به پشت لثهٔ دندانهای زبرین برخورد میکند وهوا ازکنار دندانهای اسیابه بیرون راه میابد ؛ مثال این‌نوع اصوات «ل» درلفظ فارسی « سطل» است؛ در زبانهای دیگر نیزانواع مختلف / l / کناری شنیده میشود.

ث : تکریری : این‌نوع خروج هوا خاص‌صوت / r / در زبانهای مختلف است که زبان با لثه یا به‌ناحیهٔ حلق تماس‌وکنسون / r / بصورت مکرر و پشت سرهم شنیده میشود. در زبان عربی صوت « ر » تکریری است ، باین معنی که نوك زبان باپشت لثهٔ دندانهای بالا تماس و درحین خروج هوا زبان مثل پروانه حرکت تکریری میابد ؛ درگویش های اسکاتلند نیز این‌نوع تکریری / r / شنیده میشود. در زبانهای فرانسه و اسپانیولی / r / تکریری است ولی‌تکریر در ناحیهٔ حلق ایجاد میشود.

ج : ضربه‌ای : این نحوهٔ خروج هوا بیشتر خاص ایجادکنسون / r / است و این نوع کنسون غالباً وقتی پدید میاید که صوت / r / بین دو ویل قرار گیرد. مثال / r / ضربه‌ای درکلمهٔ فارسی«پری» و در لفظ انگلیسی hurry (شتاب) شنیده میشود. در انگلیسی امریکائی وقتی / t / بین دو ویل قرارگیرد بصورت ضربه‌ای درمیاید. مثلاً tt درکلمه matter ودر مثالهای مشابه‌آن بصورت کنسون ضربه‌ای بجای کنسون بسته بگوش‌میرسد.

٤ ـ ٤ ـ کنسونهای هجائی[1]

قرار است که زنگ هجا بعهدهٔ ویل باشد ولی گاه برخی‌ازکنسونها نیزدارای

1- Syllabic Consonants

طنین و زنگ هستند و این خود موجب میشود که هجا ، بدون حضور ویل ، پدید آید. این دسته از کنسون‌ها را بعلت طنینی که دارند خنیائی یا هجائی خوانده‌ایم. کنسون‌های هجائی در زبانهای جهان مختلف هستند ولی سه کنسون «ل» و «م» و «ن» خصوصیت هجائی بودن آنها زیادتر از سایر کنسون‌هاست. مثلاً در سه کلمه انگلیسی : battle ، bottom و London بترتیب صوتهای l̥ ، m̥ و n̥ هجائی میباشند. البته چون این سه کنسون خصوصیت هجائی دارند و میتوانند جانشین ویل شوند ، در نتیجه سه کلمه‌ای که در بالا ذکر شد بدین طریق ثبت میشوند : /'batl̥/ ، /'bɔtm̥/ و /'lɔndn̥/ در این کلمات هجای دوم آنها اولاً بدون تکیه و ثانیاً بدون ویل است ولی معهذا هرسه آنها بصورت هجاهای مستقل ادا میشوند و هریک از این کلمات بادو دم زدن ایجاد میگردد و هجای دوم باکومک کنسون یک هجا تشکیل میدهد. اینجاست که در حقیقت کنسون کار ویل را میکند.

۵ ـ ۴ کنسون‌های دو مخرجی[1]

اصوات ، چه ویل‌ها و چه کنسون‌ها ، ممکن است از دو عمل یا دو مکانیسم بوجود آیند که آنها را کنسون‌های دو مخرجی نام نهاده‌ایم و این اصوات بر اثر خصوصیت ثانوی که برآنها عارض میشود قبول خصوصیت عضوی صوت اول را مینمایند. این حالات را میتوان به شش دسته تقسیم کرد.

الف : خصوصیت لبی[2]: این عامل باجمع شدن واثر مکانیکی لبها توأم است. از اینرو برای اینکه این حالت را بتوان نمایش داد ، در زیر صوت ، علامت « w » راکه نشانهٔ دولبی بودن کنسون یا ویل است علاوه میکنیم. مثلاً / t / دو لبی را /tw/ و / i / لب گرد را بصورت / iw / نمایش میدهیم.

ب : خصوصیت برگشته[3]: وقتی صوت بحالت عادی ازبرخورد زبان با اندامهای گفتار ادا گردد ولی براثر مجاورت آن باصوت دیگرحالتی پیش آید که برگشته ادا

1– Coarticulation　　2– Labialization
3– Retroflection

شود ، در این صورت بانهادن / r / کوچکی در زیرصوت عامل برگشته بودن آنرا اینطور نمایش میدهند /kr/.

پ : سخت کامی[1] : هرگاه صوت در حالت عادی خصوصیت کامی نداشته باشد ولی بر اثر مجاورت باصوتهای دیگر خاصیت کامی بودن بخود گیرد ، این خصوصیت را بانهادن / i / در زیر صوت بدین ترتیب نمایش میدهند : / p_i / یا / l_i / مثلاً در انگلیسی lip (لب) .

ت : ملازی شدن[2]: وقتی صوت ملازی نباشد ولی براثرمجاورت باصوت دیگر ملازی گردد ، دراین مورد علامت/ u / را بهزیر صوت علاوه میکنند تا نشان دهند که صوت ملازی شدهاست. مثلاً / b / که دو لبی است وقتی در محیطی قرار گیرد که ملازی شود آنرا بصورت /b_u/ نشان میدهند .

ث : پشت ملازی شدن[3]: معرف این خصوصیت نشانه / q / است که در زیر صوت مثلاً m بدین ترتیب قرار میگیرد /m_q/ و آن نشانه ملازی شدن صوت غیر ملازی است .

ج : حلقی شدن[4] : خصوصیت حلقی شدن صوت براثر مجاورت آن باصوت دیگراست؛ این خصوصیت را میتوان باعلاوه کردن نشانهٔ / h / درزیرصوت بصورت / t_h/ نشان داد .

۶ - ۴ - انفجاری[5] دو کنسونی[6] نوع رهائی[7]

الف ـ انفجاری: درایجاد این اصوات انفجار پدید میآید یعنی صوت باانفجاری که درناحیهٔ حلق صورت میگیرد همراه میشود . نظر باینکه لازمهٔ انفجار گرد آمدن ومتراکم شدن هوا در پشت مانع است، از اینرو اصواتی که باانفجار همراه هستندغالباً

1- Palatalization　2- Velarization　3- Pharyngaliztion
4- Laryngalization　5- Aspiration　6- Affrication
7- Release

صوتهای بستهٔ آوائی‌وبی‌آوا میباشند. خصوصیت انفجاری‌بودن صوت را باقراردادن h کوچک دربالای صوت بسته می‌نمایانند مثل انفجاری شدن صوت « t » که آنرا بصورت /tʰ/ نمایش میدهند. گاه در بعضی از گویش های هندی که مقدار انفجار اساساً وجه تمایز یک دسته کنسون از دسته دیگر است، لازم میاید که دو درجه انفجار تمیزداده شود که نوع خیف‌تر آنرا با/ h / و نوع قوی آنرا باعلامت = در بالای صوت‌بسته بدین‌طریق/ t̄ /نمایش‌میدهند. میتوان باقراردادن دست درمقابل لبها وایجاد صوت انفجاری، هم مقدار انفجار وهم نوع صوت را تشخیص‌داد. زیرا درایجاد صوتهای انفجاری بسته هوا بافشار و بریده خارج میشود واین خصوصیت را میتوان بادست حس کرد.

ب ـ دوکنسونی‌ها : این دسته اصوات از دو جزء مرکب هستند که براثر اتصال آنها باهم و از پیوستگی دوصوت بصورت یک صوت بگوش میرسند. مثلاً صوت «ج»و«چ» که آنها را در الفباء صوت شناسی بصورت / ʃt/ و /dʒ / نمایش میدهند، هریک مرکب از دوجزء است که از تصال آنها بهم صوتهای «ج وچ» نتیجه میشوند. اگرمثلاً چ /tʃ/ را بصورت /ت و ش/ اداکنیم و باعلاوه کردن سرعت بتدریج فاصله‌آنهارا از میان ببریم درنتیجه صوت/tʃ/ که ترکیبی‌از«ت و ش» است حاصل‌میگردد. همین وضع برای سایر دوکنسونی‌های دیگر نیزوجود دارد؛ ازاینرو آنهانیز ترکیبی‌از دوصوت میباشند. اگر صوت « tʃ » یا «dʒ» را بردستگاه ضبط صوت آوریم و صوت را معکوس‌بشنویم ودراین‌حالت صوت « چ » به دو جزء «ش» و «ت» و صوت «ج» به جزء «د» و « ژ » تجزیه میگردد.

پ ـ نوع رهائی : وقتی‌هوا در تلفظ اصوات بسته در نقطه‌ای حبس گردد و ملازه پائین افتد، در نتیجه هوا بهمان صورت بسته ازمجرای بینی خارج میگردد. این نوع اصوات دوجزئی رها شده را میتوان درکلمات انگلیسی[1] /-tn̥/ button یا / -dn̥ / London شنید. این حالت رهـا شدن صوت ممکن است از بینی صورت گیرد که آنها را رها شده خیشومی[2] خوانیم یا از اطراف دهان رها شود که آنها را

۱ـ علامت /₀/ در زیر صوت نشانه هجائی بودن آن صوت است.

2- Nasal Release

رها شده کناری گوئیم[1] نمونه رها شده نوع کناری را میتوان در کلمات فارسی رطل وسطل و در کلمات انگلیسی /-tl̥/ cattle یا /atl̥as/ atlas شنید.

۷ - ٤ - رده‌بندی واحدهای فوق اجزاء[2]

تااینجا ویل ها و کنسون که آنهارا اجزاء اصلی خواندیم بطورجداگانه بحث و رده‌بندی کردیم واز کوچکترین جزء که ویل یا کنسون بود یادنمودیم. ولی کلام یک خصوصیت پیوسته است. همانطورکه قبلاً ذکرشد از اتصال ویل هاو کنیسونها الزاماً هجا پدید نمیاید. برهمین منوال از ترکیب هجاها الزاماً کلمه وجمله نتیجه نمیشود، بلکه علاوه برویل و کنسون سه عامل دیگر وجود دارد که آنها در ساختن هجا اثرفوق العاده دارند، ولی چون این عوامل وسیلهٔ جوش دادن ولحیم کردن هجاها میباشند این خصوصیات را واحدهای فوق اجزاء خوانده‌ایم که اهم آنها سه جزء است: الف - کشش[3]، ب - تکیه[4]، پ - فواصل[5].

۱-۷-٤-کشش: در هر زبان عامل کمیت در ویل ها و کنسون ها وجود دارد وزبانی را نمیتوان یافت که فاقد آن باشد؛ ولی آنچه مورد اختلاف است این است که کشش یا کمیت بعنوان یک واحد صوتی مستقل شناخته شود. دربرخی از زبانها مثل زبان عربی یا زبان انگلیسی، کشش یک واحد صوتی مستقل است؛ در حالیکه مثلاً در زبان فارسی کشش یک واحد صوتی مستقل نمیباشد و خود جزخصوصیت و کمیت اصوات است. مثلاً در عربی اگر صوت /æ/ یا در انگلیسی صوت /i/ را (دردو کلمه که از نظرسایراصوات مشابه باشند) یکبار کشیده ویک بار کوتاه ادا کنیم، درنتیجه دو کلمه بادو معنی متفاوت مثلاً درکلمات انگلیسی /hit/ و/hi:t/ (که نوشته میشود hit (زدن) و heat (حرارت) بوجود میآیند؛ در حالیکه اگر

1- Lateral Release

2- Supra-segmental Phonemes

3- Quantity (length)

4- Stress (accent)

5- Juncture

در فارسی همین صوت /i/ را در کلمهٔ «شیر» یا «کیف» چه کشیده و چه کوتاه ادا کنیم در معنی این کلمات تغییری پدید نمیآید.

از نظر واحدبندی اصوات (خاصه ویل ها) فقط دونوع کشش کفایت میکند: کشیده و کوتاه. ولی از نظرصوتی (فونتیک) میتوان درجات مختلف کشش را تمیز داد: بسیار کشیده، نیم کشیده، نیم کوتاه، کوتاه، بسیار کوتاه. البته با علاوه کردن نشانه هائی برزیر و زبر اصوات میتوان درجهٔ کشش آنها را نمایان ساخت.

۲-۷-٤- **تکیه**: تقریباً همان درجاتی که برای کشش قائل شدیم برای تکیه نیزوجود دارد ولی تکیه درعین حال که برروی ویل قرار میگیرد سرحد وحدود فعالیت اش تا سرز هجا کشیده میشود. میتوان گفت که تکیهٔ کلمه (که مرکب از یک یا چند هجا است) باآهنگ جمله نیزمربوط میشود.

براثرهمین ارتباط تکیه باآهنگ جمله است که بانهادن علامت تکیه برروی کلمه در حقیقت وضع کلمه از نظر آهنگ را نیز میتوان مشخص کرد. در فارسی جای تکیه معین است (البته باچندین اشتثناء که میتوان آن استثناها را نیزرده بندی کرد). در بیش از ۹۹ درصد موارد در فارسی، تکیه برهجای آخر است و آن یک درصد هم قابل رده بندی است و میتوان آنرا تحت نظم آورد[1].

برعکس در زبان انگلیسی تکیه یک عامل فونیمیک است باین معنی که نمیتوان گفت درانگلیسی جای تکیه برکدام هجاست. مثلاً لفظ import اگربصورت

۱- اینجانب در مقاله ای که درسال ۱۹۵۹ به انجمن زبانشناسان آمریکا در شهر شیکاگو تقدیم کرد مدعی شد که برخلاف پرفسور «فرگسن» و چندین زبان شناس دیگر که بازبان فارسی کار میکنند، مسأله تکیه در زبان فارسی «فونیمیک» نیست. باین معنی که نحوهٔ تقسیم تکیه در زبان فارسی قابل رده بند وپیش بینی است؛ و میتوان تکیه در زبان فارسی را تحت قواعد معین آورد. ولی برعکس، آنها براین اعتقاد بوده وهستند که تکیه در فارسی «فونیمیک» است یعنی جای آن مشخص نیست. مبنای اعتقاد آنها وجود قریب به پنجاه زوج کلمه مثل: به زن و بزن یا بادام (میوه)- بادام (یعنی بایک دام یا تله) و امثال اینهاست، که یک کلمه با کلمهٔ دیگر باتغییردادن جای تکیه دارای دومعنی مختلف میگردد.

اسم بکار رود تکیه آن برهجا اول ولی اگر بصورت فعل استعمال شود تکیه آن برهجای دوم خواهد بود. باتوجه به‌صدها مثال از این قبیل که در زبان انگلیسی وجود دارد، باین نتیجه میرسیم که در انگلیسی جای تکیه قابل پیش بینی نیست (تکیه فونیمیک است) درحالیکه در زبان فارسی‌جای تکیه در ۹۹ درصد موارد قابل پیش‌بینی‌میباشد و در اینصورت تکیه فارسی‌غیرفونمیک میباشد[۱].

البته در همه زبانها آهنگ و تکیه یک واحد نمیباشند. مثلاً در ژاپونی‌باید فقط یک آهنگ برخاسته ویک آهنگ افتاده تشخیص‌دهیم ودیگراحتیاجی‌به‌معرفی دو درجه‌تکیه نیست. مثلاً کلمه ژاپونی/ hana / اگرباآهنگ مسطح گفته شود آن کلمه معنی«دماغ» میدهد ولی اگر باآهنگ برخاسته اداگردد معنی«آغاز» واگر همین آهنگ برخاسته برهجای دوم باشد معنی «گل» میدهد؛ از اینرو درژاپونی آنچه مهم است آهنگ میباشد نه تکیه.

البته‌تکیه عبارت از فشاری است که برروی‌هجا آورده میشود و براثر آن در نتیجه یک هجا قوی‌تر ویک هجا ضعیف‌تر ادا میگردد؛ در حالیکه آهنگ بستگی به‌فشار هوا ندارد وعبارت از موسیقی‌است که‌هجا قبول میکند. در زبان نروژی لفظ /axel/ دومعنی دارد «تبر» و «کتف» که هردو از نظرتکیه یکسان هستند ولی در کلمهٔ اول آهنگ برخاسته و در دومی افتاده است.

۱- در زبان فارسی در یک کلمه که بتدریج برسیلاب‌های آن علاوه میکنیم تکیه جای خود را عوض میکند و برروی هجای آخر قرار میگیرد. مثل: کش- کشی - کشور- کشوری - کشورگشائی - کشورگشائیدن - کشورگشائیدنها و الاخر. استثنائاً میتوان گفت که اسم درحالت ندا مثلاً وقتی خطاب میکنم محمد / 'mohammad / تکیهٔ آن برهجای اول میافتدهمین‌طور است درمورد فعل‌ماضی‌ساده مثل پسندیدش/ʃ/ pasan'dide / که تکیه آن برهجای ماقبل‌آخرمیافتد. میتوان این‌مورد را اینطور تعبیر کرد که دراین‌مثال هم باز تکیهٔ برهجای آخر است ولی نباید پسوند /eʃ/ را بحساب آورد. مورد استثنائی دیگر درکلمات غیرمنصرف است، مثل‌مگر، مبادا، الا، اما، بجز وحتی که دراین کلمات تکیه برهجای اول است ولی‌تعداد این کلمات غیرمنصرف‌ازسی تاچهل کلمه درزبان فارسی تجاوز نمیکند و این ضابطهٔ قرارگرفتن‌تکیه برهجای‌آخر را درفارسی بهم نمیزنند.

باتوجه باین موارد است که آهنگ را بصورت خطوطی که برپنج یا سه خط موازی رسم میکنند نشان میدهند ، درحالیکه تکیه را فقط برروی هجا میگذارند. از نظر مقدار سنگینی تکیه میتوان دو درجه تمیز داد : تکیه قوی و تکیه ضعیف ؛ این اختلاف قدرت وضعف را میتوان درکلمات چندهجائی بهتر ملاحظه کرد. مثلاً کلمهٔ فارسی «شیرین زبانی» / ʃìrinzaba'ni / دارای دو درجه تکیه است : تکیه ضعیف /`/ برهجای دوم و تکیهٔ قوی /'/ برهجای آخر کلمه میباشد. همین مورد را میتوان درکلمهٔ انگلیسی discrimination /diskrìminei'ʃn/ شنید که تکیه ضعف برهجای دوم و تکیه قوی برهجای ماقبل آخر است.

آهنگ و موضوع برخاستگی و افتادگی صوت ارتباط بدرجهٔ بستگی تارآواها دارد که مقدار آن را میتوان باتعداد ارتعاشات تارآواها اندازه گرفت. در زبان فارسی و زبان انگلیسی آهنگ جزئی از ساختمان جمله است : در فارسی عبارت « دیروز رفت » باآهنگی که این عبارت قبول میکند دارای دو معنی کاملاً متفاوت میگردد : یکبار یعنی « او دیروز رفت » ویکبار دیگر به معنی «آیا او دیروز رفت؟» میباشد.

در انگلیسی نیز امر آهنگ تقریباً شبیه فارسی است یعنی آهنگ جزئی از تکیه کلمه نیست بلکه جزء موسیقی جمله است. درجملهٔ !He's out (اوبیرون از منزل است) آهنگ آن افتاده است ، درحالیکه همین جمله بصورت سئوالی ?He's out هجای آخر آن کاملاً برخاسته میشود و بالاخره در مثال « He's out. », They say. لفظ say افتاده است درصورتیکه در ادای out صدا افتاده و برخاسته میشود.

۳-۷-٤ **فاصله**[1] موضوع فاصله یکی از مهمترین ارکان علم صوت شناسی است که متأسفانه بیش از ۳۰ سال نیست که باین عامل مهم توجه شده است ولی هرروز براهمیت آن در مطالعات صوت شناسی علاوه میگردد و بیشتر مورد توجه زبان‌شناسان قرار میگیرد.

1- Juncture

درکلام پیوسته میتوان چندین درجهٔ فاصله تمیز داد : فاصلهٔ بین هجاها ، فاصلهٔ بین کلمات ، فاصله بین عبارات و بالاخره فاصله‌ای که جمل را از هم جدا میکند.

عاملی که هجاها را بهم میپوندد و از ترکیب آنها کلمه ، عبارات وبالاخره جمله فراهم میاید «فاصله» میخوانیم. اگرجای این «فاصله» تغییرکند درهجابندی کلمه تغییر پدید میاید ودر نتیجهٔ معنی کلمهٔ کاملاً عوض میشود. وضع «جمله» و طرز هجابندی و جدا شدن هجاها در زبانهای مختلف متفاوت است. این اختلاف یکی ازموارد مهم مطالعهٔ صوت شناسی زبانها ، خاصه از نظرتعیین و محدود کردن مرز جمله و تشخیص آهنگ جمله وکلمه میباشد. چون توجه باین امر مهم هنوز در مراحل ابتدائی است و تاکنون آنطورکه باید بدان توجه نشده ، از اینرو سلیقه های مختلف برای مطالعهٔاین‌عامل‌عنوان شده است. برای‌اینکه بحث«فاصله» روشن‌تر شود چند مثال ذکرمیکنم.

کلمات انگلیسی‌زیر دو بدو دارای تلفظ بسیار مشابه هستند ولی‌معنی‌هرزوج باهم متفاوت است و اختلاف معنی هریک از این دوکلمه براثر نوع محل فاصلهٔ آنها تغییر میکند :

ice cream > I scream
an aim > a name
I laid > I'll aid
see the meat > see them eat
why choose > white shoes
nitrate > night rate

بطوریکه در مثالهای بالا ملاحظه میگردد تنها عامل و محل «فاصله» است که شش کلمه طرف چپ را از شش کلمهٔ طرف راست متفاوت و ممتاز میسازد. مثال این دو دسته ازکلمات که با « فاصله » بصورت دوکلمهٔ مختلف بادو معنای متفاوت در می‌آیند میتوان در فارسی یا درهرزبان دیگرنیز یافت.

نسبتی که در دم زدن و باز دم متکلمان زبانها وجود دارد متفاوت است و

وان گفت که بطور متوسط نسبت بین دم زدن و مدتی که شخص در انتظار دم‌ـ
ن بعدی است نسبت $\frac{1}{۴}$ است.

در تکلم فاصله‌ای که برای ادای یک یا چندهجا که بصورت رشته‌ای پشت
هم قرارگرفته آنرا قطعه تنفسی[۱] خوانیم. ممکن است بایک نفس چندین قطعهٔ
سی‌ادا شود ولی‌تمیزهر قطعه از دیگری براثرهمین‌عامل‌فاصله مشخص‌میگردد.

از نظر مقدار مکثی که دراین‌فواصل(مثلاً در یک جمله) وجود دارد میتوان
ار درجهٔ «فاصله» تمیز و تشخیص‌داد :

الف: آهنگ افتاده که معمولاً آنرابانقطه‌ای که در آخر جملهٔ گذاشته میشود
وان‌آن را بااین‌علامت # نشان داد[۲].

ب : آهنگ برخاسته ـ بلافاصله از برخاستگی صوت پدید میآید و در
متن زبانهای خارجی مثل فرانسه و انگلیسی غالباً این خصوصیت باویرگـون یا
سمی کولون» این‌علامت «؛ » نشان داده میشود . در دستگاه ثبت صوت به شیوهٔ
ت شناسی آنرا بااین‌علامت || نمایش‌میدهند[۳]؛ مقدار مکث در این‌مرحله نصف
ار مکث در مرحله # است.

پ : فاصله‌ی میان کلمات ـ درشیوه ثبت اصوات با این علامت / نشان
ه میشود[۴]. مقدار مکث آن تقریباً نصف این‌علامت || و یک چهارم این مورد #
اشد.

ت : فاصله جدا کـردن هجاها ـ این‌فاصله باعلامت + نشان داده میشود[۵]
ار مکث آن نصف (یک میله) / $\frac{1}{۴}$ / (دو خط موازی) || و $\frac{1}{۸}$ دو خط متقاطع
اشد.

بدین‌ترتیب میتوان مرزهای‌هجا، کلمات ، عبارات وجمل‌را بصورت فیزیکی

1- Contours
2- Double Cross Juncture
3- Double Bar Juncture
4- Single Bar Juncture
5- Plus Juncture

و تاحدی از نظرشنوائی معین کرد وآن را به کومک این علائم نشان داد تا درهمی در معانی و مقاصد و حدود ومرز کلمات و عبارات پدید نیاید.

* * * * *

***

با این شرح به فرمولی که در اول این فصل در رسیدگی به اجزاء دستگاه صوتی اشاره کردیم باز میکردیم تا بررسی کنیم که یک یک اجزاء مورد رسیدگی قرار گرفته باشد.

گفتیم که زبان مرکب از ویل ها، کنسون ها، تکیه، آهنگ و طنین وفاصله است بدین ترتیب :

آهنگ + فواصل + تکیه + کنسون‌ها + (ویل ها + زنگ) = (زبان از نظر فونولژیک)

شرح کلیهٔ این اجزاء داده شده و اکنون میتوان گفت که ما یک بار یک گویش را از نظرصوت شناسی تجزیه و یکبار دیگر اجزاء آن‌را بهم وصل کردیم یعنی یکبار زبان را « پیاده » و دوباره اجزاء آن را «سوار» کردیم.

اگر در بررسیهای گویش شناسی متوجه جزءجزء این موارد باشیم و یک یک این قسمت‌ها را بررسی کنیم میتوانیم این اجزاء را بهم پیوند دهیم و نام بررسی خودد را روش مطالعهٔ دستگاه صوت شناسی یک گویش بگذاریم.

قبلاً متذکر شدیم که با کومک علم صوت شناسی میتوان قسمت های مختلف این علم را مورد مطالعه قرار داد واین بررسیها را فونتیک یاخن شناسی خواند. ولی در حقیقت علم صوت شناسی تنها منحصر به فونتیک نیست وباید شیوهٔ رده‌بندی اصوات (فونیمیک یا واج شناسی) را نیز بآن علاوه کرد[۱].

چون پس از وقوف به وضع و طرز کار دستگاه زبان و اجزاء آن مرحلهٔ ثبت مورد اهمیت است، از اینرو به مرحلهٔ بعد که شیوهٔ بین‌المللی برای ثبت یک گویش در مرحلهٔ صوتی است میپردازیم.

---

۱ - نظریهٔ واحدهای گفتاری « Phoneme Theory » ـ منصور اختیار، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات (جلد اول سال دوم).

۱ـ۵ ـ اصول الفباء جهانی وعلائم آن[1]

از اوائل قرن نوزدهم ایجاد املائی برای ثبت اصوات گویش‌ها و هم‌آهنگ ساختن این شیوه برای همه زبانها حس‌شد. هرکس طریقی راکـه جامع و عملی میدانست پیشنهاد کرد ؛ اما این کار متفرق و فردی اجراء میشد. تااینکه در سال ۱۸۸۶ ، عده‌ای در انگلیس، باهمکاری و موافقت همکاران فرانسوی و آلمانی خود ، جمعیتی تشکیل دادند تا الفبائی فراهم آورند که کار ثبت اصوات مختلف و حتی تلفظ‌های نادرست محصلان را در فراگرفتن زبان خارجه دقیقاً ثبت کنند و اختلاف اصوات را نشان دهد ، تابدین وسیله بتوان تلفظ‌های نادرست محصلان خارجی را بازشناخت وآنرا بنحوی اصلاح کرد. مثلاً بتوان شرح داد که اگر شخصی صوتی را مختلف تلفظ میکند اولاً اختلاف چیست و ثانیاً چطور میتوان این اختلاف را ثبت کرد و نمایش داد.

باتشکیل این جمعیت و انتشار مقالاتی در این زمینه برتعداد داوطلبان و علاقمندان به‌قبول عضویت این جمع اضافه گـردید تا اینکه بالاخـره به‌نشر مرتب مجله‌ای به‌مدیریت یکی از دانشمندان زبان شناس فرانسوی تصمیم گرفته شد[2] .

این جمع توانست طـرح و شکل یک‌یک اجزاء الفباء را پیشنهاد کند و از تصویب همکاران خودبگذراند. باالشرمرتب نشرات این‌جمع باز براعضاء آن افزوده شد. علاوه برمعلمان زبانهای خارجی‌بتدریج زبان شناسان ، قاموس‌نگاران، دستور- نویسان ، پژوهندگان گویش‌ها و بسیاری از جامعه شناسان عضویت این جمع را پذیرفتند. باپیوستن‌دانشمند شهیر دانمارکی«یس‌پرسون »[3] و زبان شناسان نامدار

1–International Phonetic Alphabets. یا I. P. A.وبه‌آلمانی Weltauschriftverein

2– Paul Passy		3– Otto Jespersen

انگلیس و فرانسه و آلمان[1] به‌این جمع ، براهمیت گروه و احترام و شهرت جهانی آن علاوه شد (سالهای ۹-۱۸۸٤).

چند سال بدرازا کشید تا اعضاء این جمع در علائم این الفباء توافق کردند و توانستند نشریهٔ خویش را - برای اولین بار در تاریخ زبان شناسی جهان - به‌الفباء صوت شناسی[2] بنویسند و نام این گروه و نام مجله « معلمان صوت شناسی » خوانده شد و در پشت جلد این نشریه نام « معلمان صوت شناسی»[3] با الفباء جهانی نقش گردید.

دراوائل کار ادارهٔ مجله وتنظیم سیاست و برنامهٔ کار جمع بدست فرانسویان افتاد و آنها مرکز کار خودرا در پاریس قرار دادند و دراین شهر نیزجلسات متعدد و پی‌درپی برای رسیدگی به‌ثبت گویش ها وزبانهای مختلف جهان تشکیل گردید. غرض اصلی گروه این بود که این کار مختص ملت و مملکت بخصوصی‌نشود وهمه بطورمتساوی درآن سهم مشترك داشته باشند. «یس‌پرسون»[4] دانشمند دانمارکی در مقالات انتقادآمیز خود به‌خاك پرست‌هائی که میخواستند خواسته‌های ملی خویش را به‌کار علم دخالت دهند حمله کرد. روی سخن‌او به‌زبان شناسان عضو وغیرعضو این جمع بود که آنها میخواستند از قبول الفباء پیشنهاد شده سرباز زنند و خط زبان خویش را بعنوان الفباء جهانی به مجمع بقبولانند.

« یس‌پرسون » بااعتبار علمی و پیش کسوتی انکارناپذیری که داشت جلو مخالفان مقاومت کرد تا بالاخره بهمراه نامهٔ تندی که برای رئیس مجمع[5] نوشت وآنرا بادلائل‌محکم تقویت کرد، الفباء خود را برای او فرستاد. براثر پشت کار و پی گیری « یس‌پرسون » در سال ۱۸۸٦ ، جمعیت باتخاذ تصمیم در چند مورد مهم کامیابی یافت :

1– W. Wiëtor ، Henry Sweet و J. A. Lundell

2– Phonetic Alphabets

3– ðə fɔnetik ticər

4– Jespersen Otto

5– Passy Paul

الف ـ در عین مطالعات صوت شناسی (فونتیکی یا خن شناسی) باید بیشتر توجه به‌امکانات رده‌بندی اصوات باشد تا بتوان واحدهای صوتی‌هرزبان را مشخص کرد و برروی جدولهای مربوط آورد.

ب ـ اگر در دو زبان یک صوت مثلاً ، کنسون /t/، وجود دارد وغرض نشان دادن این کنسون در این‌دو زبان است دیگر از اختلافهای جزئی‌میان این صوت در دو زبان باید صرفنظر گردد ؛ مگر اینکه مقصود مقایسهٔ این دو صوت بمنظور نمایش دادن اختلاف دو تلفظ از نظر زبان شناسی مقایسه‌ای باشد.

پ ـ علائم صوت شناسی ، چه برای ثبت واحدهای صوتی و چه برای نشان دادن خصوصیات هرواحد ، باید از الفباء رومی‌اقتباس گردد. در صورتیکه برای صوتی در الفباء رومی علامتی وجود نداشته باشد ممکن است از علائم الفبای یونانی مثل علامت / ð / برای th آوائی یا علامت /θ/ برای th بی‌اوا استفاده کرد.

ت ـ وقتی علامتی از زبانی مثل روسی یا یونانی اقتباس میشود باید اولاً همیشه این همان علامت را برای آن صوت بخصوص ، بدون کوچکترین تغییر ، بکار برد ثانیاً هیچ گاه یک صوت را (مثل‌علائم ز ؛ ظ ، ذ ، ض،فارسی) نباید به‌غیر از یک املاء نوشت.

ث ـ در انتخاب علائم روسی و یونانی نباید بهیچ‌وجه به‌ارزش صوتی این‌علائم در زبانهای اصلی‌آنها توجه کرد. برای ما علامت فقط ارزش‌واعتباری را داردکه قرار داد میکنیم وگرنه علامت خود فی‌نفسه ارزش دیگری ندارد.

ج ـ درثبت واحدهای صوتی یک زبان ، هرگاه بخواهیم زبان را تنها از نظرخواندن جمله وکلمات آن ثبت کنیم یابخواهیم چند زبان‌را به‌الفباء جهانی بنویسیم ، در این‌موارد باید ازگذاردن علائم برزیر و زبر الفباء خودداری کرد.

چ ـ زبان رسمی‌جمعیت فرانسه اعلام گردید.

ح ـ اسم جمعیت نیز بزبان فرانسه : «انجمن‌صوت شناسی‌معلمان‌زبانهای زنده» نامیده شد[1].

خ ـ اسم نشریهٔ نیز بنام Le Maître Phonétique که هنوزهم باین نام معروف است خوانده شد.

1– L'Association phonétique des professeurs des langues vivantes

بدنبال این اقدامات مرتباً براعتبار و وسعت این جمع علاوه گردید تادر ۱۸۹۷ نام انجمن به «جمعیت بین المللی صوت شناسی»[۱] تغییر یافت. بااقدامات پی گیراعضاء دانشمند این جمعیت دو جدول ویل ها و کنسون های جهانی تدوین شد و مورد قبول و تأیید اعضاء قرارگرفت. میتوان گفت که جدول ثبت اصوات جهانی به‌چنان درجه‌ای ازکمال رسید که میتوان هرویل یا هرکنسونی را در هر زبانی برروی آن جدول‌ها آورد و محل آن را مشخص وآن صوت را ثبت کرد.

۲ ـ ۵ ـ الفباء رومی

قبل از اینکه بـه شرح ویل‌ها و کنسون‌های جهانـی بپردازیم باید قبلاً شیوه‌ای را که به‌یاری آن بتوان صوتها را بروشنی و وضوح ثبت کرد معرفی نمود. شک نیست که الفباء عربی که برای ثبت زبان فارسی نیز بکار رفته مشکل را حل نمیکند. زیرا مثلاً دراین‌الفباء چهار علامت ذ ـ ز ض ـ ظ برای یک کنسون / z /، سه علامت ث ـ س ـ ص برای صوت / s / ؛ سه علامت فتحه ـ همزه و ع برای یک یا دو صوت ؛ دو علامت ت و ط برای / t / ؛ دوعلامت ه و ح برای یک / h / و دوعلامت ق و غ برای / q / وجود دارد. پس باین ترتیب خط عربی خطی نیست که بکومک آن بتوان اصوات زبانی را دقیق ثبت کرد. مسلماً الفباء زبانهای لاتین مثل فرانسه و زبانهای فامیل آلمانی مثل انگلیسی و آلمانی نیز توانائی حل این دشوای را ندارند. مثلاً درانگلیسی یک صوت / i / به بیش از نه املاء مختلف نوشته میشود[۲].

باتوجه به این موارد، باید برای ثبت اصوات علائمی برگزید که هر یک از آن نشانه‌ها دارای اعتبار قرار دادی مشخص باشند بعبارهٔ دیگر بتوان آن علائم

1- International Phonetic Association

2- e « euen » 2- ee « tree », 3- ei « seize », 4- ey « key », 5- i «machine», 6- ie « field », 7- eo « people », 8- ea « east », 9- uay « quay ».

اهمیشه برای یک صوت و آن صوت بخصوص را همیشه باآن علامت نشان داد.

گرچه موضوع بحث این فصل معرفی نشانه‌ها و ذکر خصوصیت آنهاست، ولی ایدتوجه داشت که نفس وشکل علامت یانشانه بهیچ وجه حائزاهمیت نیست بلکه نچه مهم است مشخص کردن خصوصیات صوتی آن علامت و ایجاد ثبات در بکار ردن نشانه ها میباشد. باین معنی وقتی که علامتی برای صوت بخصوصی که تعریف مشخص شد بکار رفت، دیگر شکل آن علامت را نباید تغییر داد و خصوصیات موتی آن را نباید عوض کرد.

انتخاب علامت درمورد ویلها دشوار تراز کنسون ها میباشد، زیرا محوطه‌ای که ویل ها را ایجاد میکند بسیار محدودتر از ناحیه‌ای است که عهده دار ایجاد کنسون های هرزبان میباشد. از این رو امکان مشابه بودن وضع ویل ها ودر نتیجه ختلاط آنها باهم بمراتب بیشتر از امکان درهم شدن کنسون ها میباشد. به همین لیل باید در انتخاب علائم ویل ها بیشتر از اختیار نشانه برای کنسون ها دقت کرد.

مثلاً صوت / a / که در فارسی آنرا فتحه میخوانیم بهیچ وجه شباهت بافتحه عربی و تلفظ این ویل مثلاً درکلمهٔ انگلیسی «cat» بمعنی «گربه» ندارد. اگر خواهیم فتحهٔ عربی را، که شبیه / a / در انگلیسی است، نشان دهیم حتماً باید علامت دیگری مثل / æ / بکار بریم تا اینکه این اشتباه، بعلت یکسان بکار بردن یک علامت برای این دو صوت متفاوت، رخ ندهد. درست است وقتی که صوتی تعریف شد دیگر انتخاب نوع نشانه برای آن کم اهمیت است، ولی چون درمیان زبان دانان، زبان شناسان، لغت نویسان، دستورنگاران برای علائم تعریف شده نشانه‌های معین بکار رفته است، از اینرو دیگر لزومی ندارد که بی‌سبب دوئیت و افتراق علیه الفباء جهانی که مقبولیت یافته‌است انداخت و وقت خودرا دراختراع الفباء تازه وکم ثمری تلف کرد.

ولی باید به حق باین نکته اشاره شود که گاه دشواری تنها در علامت سازی نیست زیرا اغلب اشکال از دسترسی نداشتن به وسائل کافی منشاء میگیرد. مثلاً اگر بخواهیم مقاله‌ای را باماشین های تحریر لاتین معمولی تهیه کنیم که در این مقاله صوتهای /æ/ یا ش /ʃ/، یا اصوات دیگری که در دستگاه ماشین تحریر لاتین نیست، وجود داشته باشد؛ ناچار میشویم که بهرحال علائم موجود در ماشین تحریررا برای اصوات مورد نیاز بکار بریم. براثر این اجبار وضرورت است که به ناچار علامت/ a / را برای / æ / یا / sh / را برای ش بجای علامت /ʃ/ بکار میبرند.

مسألهٔ نبودن وسائل را نباید با کار علمی دقیق مخلوط کرد. زیرا اکنون در تمام دفاتر و مراکز زبانشناسی، حتی در مراکز درجهٔ دوم و سوم، ماشین تحریر صوت شناسی وجود دارد و کلیهٔ چاپخانه‌های معتبر باحروف الفباء جهانی مجهز هستند. از اینرو برای جلوگیری از تشتت، خوبست که حتی‌الامکان برای یک واحد صوت یک علامت بکاربرد وهیچ گاه دویاچند صوت رابایک علامت نشان نداد.

گفته شد که مبنای الفباء جهانی برخط رومی مبتنی است. زیرا اولاً زبانهای بزرگ جهان مثل انگلیسی، فرانسه، آلمانی، پرتقالی، اسپانیولی و دهها زبان بزرگ زنده دیگر را بااین خط مینویسند و ثانیاً چاپخانه ها و ماشین تحریرها و کارخانه های سازنده حروف وماشین تحریر بااین علائم مجهزمیباشند و ثالثاً قاموس نویسان این الفباء را در لغت‌نامه های خود برگزیده‌اند.

البته الفباء رومی تعدادش محدود است و جوابگوی احتیاجات علم صوت - شناسی نمیباشد. اگر بخواهیم دستگاهی برگزینیم تا توانا به ثبت کلیهٔ صوتهای زبانهای جهان باشد، باید مجهز بعلائم فراوان بیشتر گردیم؛ از اینرو ناچار باید از علائم یونانی نیز کومک گرفته شود.

قصد ما از انتخاب الفباء جهانی تنها این نبوده است که فقط نشانه هائی را انتخاب کنیم. بلکه میخواستیم درعین ثبت دقیق اصوات وحروف یاعلامت‌ها دریک متن، همه آنها دریک سطر و روی یک خط مستقیم نوشته شوند و اندازهٔ حروف زیاد

باخطوط کتاب فرق نداشته باشند؛ تا یادگیرنده خود را در مقابل یک خط اجنبی و مهجور و در چند قشرمختلف نیابد.

دراین‌جا لازمست اصول واحدبندی یافونیمکز (واج شناسی) را بطور اختصار عنوان کنیم تا کار ثبت زبان دچار درهمی‌وتشتت نشود. درثبت اصوات یک گویش باتوجه به‌الفباء جهانی باید اصول پائین را رعایت کرد که آنرا اصول ثبت اصوات برمبنای واحد بندی آنها یااصول « فونیمیکز » میخوانند :

الف ـ هرگاه دوکلمه که مرکب از چندین حرف مشابه است و فقط در دو صوت ، یکی در کلمه اولی و صوت دیگر در کلمهٔ دوم ، باهم اختلاف داشته و این دوکلمه ناقل دو معنی متفاوت باشند باید آن دو صوت را دو واحد صوتی خواند (فونیم) و آن دو را بادو علامت نمایش‌داد.

ب ـ اگر در زبانی‌دو صوت از لحاظ شنوائی‌باهم فرق داشته باشند ولی نتوان در آن زبان موردی یافت که از جایگزین کردن یک صوت بجای دیگری در معنی کلمه‌یا کلمات اختلاف پدیدار شود، دراین‌صورت آن دوصوت‌را باوجود اختلاف در شنوائی‌آنها ، باید بایک علامت نشان داد . البته وقتی‌مراد املاء و ثبت کلمات آن زبان یا آن گویش از نظر صوتی‌دقیق باشد (فونتیک) دراینصورت میتوان یک واحد صوت را در دو محیط متفاوت (بانهادن علائمی‌در بالا یاپائین حروف) از نوع دیگرهمان واحد صوت در محیط دیگر متمایزنمود . این‌نوع‌ثبت را ثبت دقیق‌خوانیم[1]. ولی‌از نظر مطالعات کلی‌زبان شناسی به‌ثبت کلی[2]واحدهای صوتی که آنرا ثبت بصورت « فونیمیکز » گوئیم اکتفا میگردد .

پ ـ در دستگاه الفباء جهانی‌از آن نوع اشکال‌وحروف یونانی‌ای انتخاب کرده‌ایم که آن نشانه‌ها باحروف رومی تشابه و هم‌آهنگی نزدیک داشته‌باشند . این نکته را نیز باید یادآور شد که نشانه‌های یونانی بکار رفته درشیوهٔ املاء صوت شناسی‌نیز بانوع‌قلمی تحریر گردیده وبعبارهٔ دیگر شکلی بآنها داده شده که شبیه الفباء رومی‌بچشم خورند. مثلاً بجای علامت یونانی«ثه‌تا» درالفباء جهانی نشانهٔ /θ/ و برای نشانهٔ کج «به‌تا» علامت مستقیم /β/ بکار رفته‌است. بهرحال جهد شده که از بکار بردن کجی‌یاانحنا یاشکل غیرمأنوس‌درعلائم‌اجتناب گردد .

1- Narrow Transcription	2- Broad Transcription

ت ـ دستگاه الفباء جهانی برای ثبت مثلاً دهها نوع « r » در زبانهای مختلف بکار میرود و اغلب هریک بانوع دیگر از نظر شنوائی فرق دارد. گاه لازمست که در واحد بندی اصوات این اختلافات نشان داده شود، از اینرو بکار بردن علائمی بر زیر و زبر اصوات ضروری بنظر آمده است؛ ولی باید توجه داشت که در عین ضرورت از استعمال زیاد این علائم خودداری گردد. بنظر میرسد که در چهار مورد استعمال این علائم (درجه دوم) بر زیر و زبر اصوات[1] مجاز باشد:

۱ـ برای نمایش دادن کشش[2]، تکیه[3]، آهنگ[4]؛

۲ـ برای نشان دادن اجزاء مهم[5] یک واحد صوت که در مرحله قبل از واحدبندی (الوفنیک) از دو تا سه جزء تجاوز نمیکند؛

۳ـ وقتی که خصوصیت یک صوت برروی یک دسته اصوات مجاور اثر کند، مثلاً زمانی که چندصوت یک زبان یکبار بصورت آوائی و یکبار بشکل غیر اوائی پدید آیند:

۴ـ وقتی که درتحقیقات علمی و دقیق صوت شناسی (فونتیک) بخواهیم کلیهٔ خصوصیات شنوائی یک صوت را ثبت یا اصوات دو یا چند زبان را از نظر گویش‌شناسی مقایسه کنیم.

ث ـ در تعیین ارزش اصوات هرزبان و برای رسیدن بمرحلهٔ واحدبندی اصوات توصیه میشود که مراحل اجرای این عمل بادر نظر گرفتن نظریه واحدهای صوتی (نظریهٔ فونیم) وباتوجه به‌اصوات اصلی ـ خاصه درمورد ویل های اصلی ـ صورت گیرد.

***

1- Diacritical Marks
2- Length or duration
3- Stress
4- Intonation
5- Allophone

۳ ـ ٥ ـ واحدهای صوتی (فونیم) و شیوهٔ دسته بندی آنها
(فونیمیکز یاواج شناسی)

برای اینکه اختلاف واحدهای صوتی بااصوات یا اجزاء متشکلهٔ یک واحد (چه در مرحله فونتیکز وچه در مرحله الوفنیک) مشخص شود و راه رسیدن به تعیین واحدهای صوتی معین گردد، خوبست تشریح مطلب را باذکرچند مثال آغاز کنیم.

اولین مرحله‌ای که پژوهندهٔ هرگویش باآن روبرو است تعیین واحدهای صوتی آن گویش میباشد. این واحدها هریک ارزش صوتی متفاوت دارند و پژوهنده باید به رده‌بندی آنها دست زند. در این کار و برای رسیدن به حد اعلای رده بندی و واحدبندی (یاواج شناسی اصوات) چهار مرحله وجود دارد:

الف: مرحلهٔ فونیتک یا خن شناسی و تمیز اصوات با گذاردن علائم برزیرو زبرآنها.

ب: دسته بندی اصوات از نظر شباهت و قرارگرفتن آنها در جاهای مختلف هجا و محل های مختلف کلمه[1]. این قسمت را مرحلهٔ قبل از رده‌بندی واحد صوتی یا مرحلهٔ تعیین (آلوفن)[2] خوانند. (مرحلهٔ الف و ب را رویهم فونتیک خوانیم).

پ: مرحلهٔ بعد که پس از تشخیص چند جزء مهم یک واحد صوتی بوجود میآید آنرامرحلهٔ تصمیم در تعیین مرزهای واحد صوتی میخوانیم (فونیم یا واج)[3]. فن دسته‌بندی کردن اصوات مشابه تحت یک واحد صوتی را عامل واحدبندی اصوات می‌نامیم[4].

ت: بالاخره در مرحله نهائی ممکن است چند واحد صوتی مشابه را تحت یک دسته بزرگ آورد و آنرا مرحلهٔ «فونولژی» خواند[5]. و بالاخره تمام ویل ها را میتوان در مقابل کنسون ها قرارداد و آنها را «ویلی یا وکالیک» نامید.

1- Distribution Invironment　　2- Allophone
3- Phonemes　　4- Phonemicization
5- Phonology

مراتب و مراحل طبقه بندی اصوات را میتوان در پیکر پائین ملاحظه کرد :
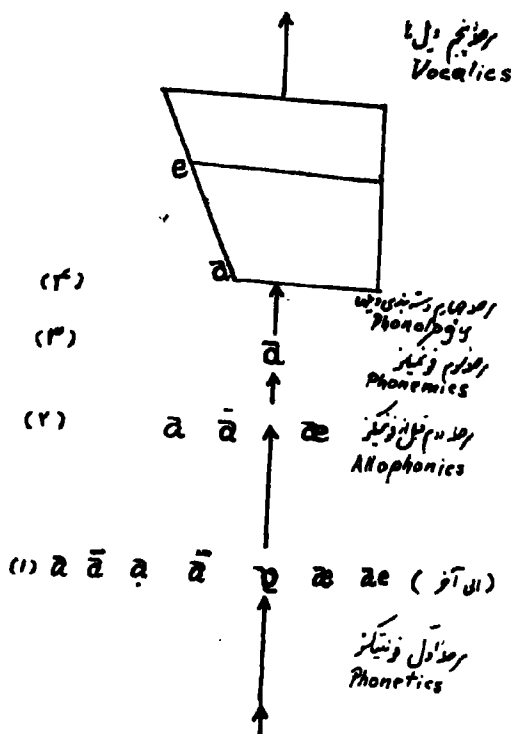
پنج مرحلهٔ دسته کردن اصوات : ازمرحله فونیتکزتامرحلهٔ فونولوژیک

از نظر طرز انتخاب نشانه وتعیین واحدهای صوتی لازمست اصول واحدهای صوتی (فونیمیکز یاواج شناسی) را با کومک مثالهای متعدد معرفی وبیان کنیم. بحث فونیمیکز، یااصول واحدبندی اصوات، نخست از مراکز زبان شناسی امریکا آغاز شد و بتدریج درکلیهٔ مراکز این علم مقبولیت یافت. اینک بطور اختصار بذکر چند مثال میپردازیم تامطلب وخصوصیت وچنداصل مهم واحدبندی اصوات روشن ترشود:

۱- در زبان فارسی صوت /ك/ از لحاظ محل برخورد زبان باکام بترتیب در کلمات کیف (یا کیپ) ، کِش، کُه (مخفف کوه) مختلف ادا میشود : صوت «ك» درکلمهٔ «کیپ» بسیارجلو ودرلفظ «کِش» میانی و«ك» درکلمه «کُه» پسین است.

یعنی در ادای «ك» در کلمه «کیپ» روی زبان به پیش کام میخورد درحالیکه درتلفظ «کُـه» پس زبان به پس کام برخورد مینماید. با تمام این اختلافات اگر نوع /ك/ پیشین در «کیپ» را بجای «ك» پسین در کلمه «کُـه» بکار بریم (باوجود اختلاف محسوسی که درنوع تلفظ آن بگوش میرسد) تفاوتی در معنی ظاهر نمیشود. از اینرو میگوئیم: در زبان فارسی واحد صوتی /ك/ سه جزء اصلی (الوفن: پیش- میان - پس) دارد ولی همه آنها جزء یک واحد صوتی یا فونیم «ك» میباشند. همین مثال در مورد صوت / k / در کلمات انگلیسی: keep(۱) ، cart (۲) ، cool (۳) صادق است. باین معنی که / k / درانگلیسی سه الوفن: پیش- میان - پس دارد ولی هرسه آنها اجزاء واحد صوتی / k / میباشد.

۲- همین مثال برای زبان فرانسه صادق است. زیرا در کلمات: cou و car و qui بترتیب صوت/ k /دارای سه جزء پس- میان وپیش میباشد. ولی هرسه نوع را بایدسه الوفن خواندوآنها را در زیریک واحدصوتی / k / دسته‌بندی نمود. ولی همیشه این ترتیب و قاعده‌جاری نیست. ودربسیاری از زبانهای‌خاصه زبانهای هندی برای/ k/ دو واحد صوتی وجود دارد. مثال دیگر: صوت / ŋ / در کلمهٔ انگلیسی sang (خواند) اینطور تلفظ میشود /saŋ/ در حالیکه همین صوت درکلمهٔ فارسی (سنگ) بصورت / sang / ادا میگردد. دراین صورت این صوت در انگلیسی وآلمانی یک جزء / ŋ / و درفارسی ایتالیائی، اسپانیولی، و مجاری مرکب از دو جزء /ng/ میباشد.

۳- در فارسی و انگلیسی وقتی صوت /l/ یا «لام» قبل از ویل قرار گیرد همیشه از نوع روشن است. ولی نوع تاریک لام، که زبان حتماً به پشت لثهٔ دندانهای زیرین تماس میابد، فقط قبل از یک کنسون یا درآخر کلمه میاید. در بعضی از زبانها این دو نوع/ l / یعنی روشن و تاریک را دو واحد صوت و در برخی دیگرهردو آنها را «الوفن» های یک واحد صوتی میدانند. در زبان روسی دو واحد صوتی /l/ وجود دارد که یکی را روشن یانرم گویند که قبل از ویل های پیشین قرار میگیرد ودیگری را تاریک یا سخت خوانند که «اِل» قبل از ویل های پسین واقع میشود. مثلاً در کلمهٔ

روسی : liko و liko دونوع « ال » وجود دارد که اولی تاریک و دومی روشن است
بر اثر همین اختلاف ا ل است که این دو کلمه دو معنی مختلف میدهد.

۴- مثال دیگر : صوتی که در اول کلمات ژاپونی Huzi و hata و hito بصورت / h / نوشته میشود. مختلف تلفظ میگردد؛ این اختلاف تلفظ بستگی به نوع ویلی دارد که بعد از / h / قرار میگیرد. مثلاً در کلمه hito صوت / h / مثل /ch/ در کلمهٔ آلمانی ich ادا میشود و در نتیجه hito بصورت /çito/ بگوش میرسد. همین صوت / h / در کلمهٔ hata صدای عادی / h / را دارد و بالاخره صوت / h / در کلمهٔ Huzi بصورت f دو لبی یعنی ɸ بگوش میرسد. بدین ترتیب بگوش یک ژاپونی سه واحد صوتی آلمانی : / ç / و / h / و / f / بصورت یک واحد یعنی / h / ادغام میگردد. پس میتوان برای این سه واحد در ژاپونی فقط یک نشانهٔ / h / را بکار برد ، درحالیکه درآلمانی لازمست که این (سه جزء الوفن ژاپونی) سه واحد مستقل بانشانه های / ç / ، / h / و / f / معرفی گردد.

همین اختلافات و تفاوتها نیز درمورد ویل های زبانهای مختلف جهان وجود دارد. خوبست از زبانهائی مثال و نمونه ارائه کنیم که خوانندگان باآن زبانها آشنائی بیشتر دارند. شاید مثال مناسب مقایسهٔ ویل های دو زبان فارسی وانگلیسی باشد.

بطوریکه در دوپیکرصفحهٔ بعدمشاهده میشود زبان فارسی ازنظرویل دارای شش واحدصوتی وزبان انگلیسی دارای دوازده واحد صوتی میباشد. میتوان بجرأت گفت که یکی از مشکلات اساسی فارس زبانان درتحصیل تلفظ زبان انگلیسی همین اختلاف است. اینکه غالب ایرانیانی که چندین سال از عمرخودرا باشوق وعلاقه به تحصیل درکشورهای انگلیسی زبان میگذرانند وهنوزتلفظآنها به گوش خارجی کاملاً اجنبی و بگوش ایرانی ملی و محلی میآید، براثرهمین تفاوت فاحش میان دو دستگاه ویل دو زبان است. گرچه جا و موقع این سخن نیست ولی بدنیست یادآور شویم که تامحصل فارس زبان طرز ادای ویل های انگلیسی را از راه علم صوت شناسی فرانگیرد هرقدر

هم در کشور انگلیسی زبان مقیم شود و باصوات گوش دهد و کوشد و در مدارس آنها تحصیل کند باز تلفظ او مثل صاحب زبان نخواهد شد.

بحث ما در اختلاف ویل در دو زبان بود که چطور دو محوطهٔ صوتی در یک زبان چند واحد و در زبان دیگر فقط شامل یک واحد صوتی میباشد. دو پیکر پائین اختلاف ویل های فارسی و انگلیسی و طرز واحدبندی و محوطهٔ آنها را معین میکند:
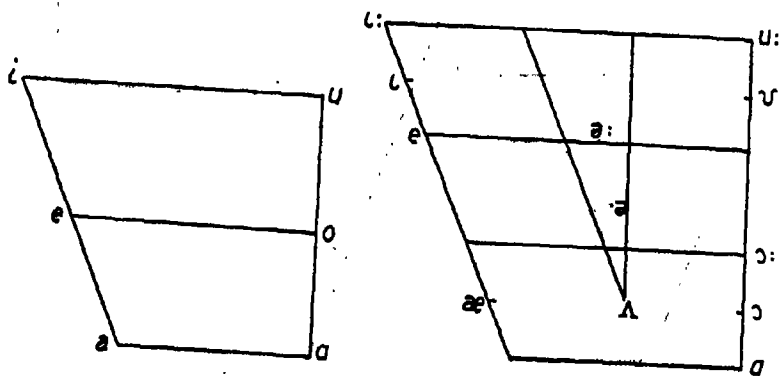
دوازده ویل انگلیسی (گویش لندن)   شش ویل فارسی (شیوهٔ تلفظ تهران)

ملاحظه میگردد که تاچه اندازه ویل های فارسی تعدادش کم و روی خطوط ویل های اصلی قرار گرفته اند، در حالیکه ویل های انگلیسی متنوع و در عین حال برروی جدول اصوات متشتت تقسیم شده‌اند. ولی آنچه به بحث ما ارتباط مستقیم دارد این است که دیده میشود در محوطه‌ای که در انگلیسی هفت ویل: a ، ɔ ، ɔ: ، ʊ ، ʌ ، ə ، ə: قرار گرفته، در همین محوطه فقط در فارسی دو ویل a و o قرار دارد. بعبارهٔ دیگر آنچه در انگلیسی هفت واحد صوتی است در فارسی فقط در دو واحد خلاصه شده است. محدود شدن این محوطه را میتوان در دو پیکر صفحه بعد ملاحظه و مقایسه کرد.

برای مثال میتوان گفت که درچهار کلمهٔ انگلیسی car و cot و caught و cut که ویل آنها به‌ترتیب /a:/ ، /ɔ/ ، /ɔ:/ و /ʌ/ میباشد درنتیجه این چهار کلمه دارای چهار ویل بعنوان چهار واحد صوتی‌است ولی در فارسی هرچهار واحد در یک واحد /a/ خلاصه شده‌اند. یادگیرندهٔ فارس‌زبانی که آشنا به فن‌صوت شناسی نیست ناچار هم این چهار صوت را یکسان میشنود وهم خود هرچهار واحد را مشابه هم تلفظ مینماید.
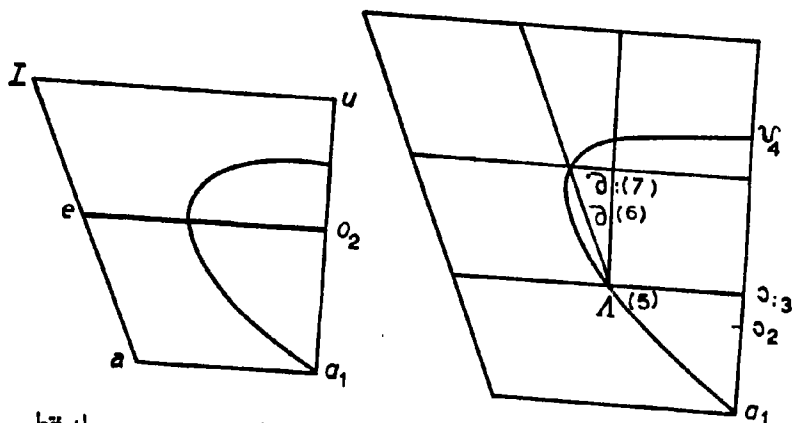
در فارسی در همین محوطه فقط دو ویل وجود دارد

درانگلیسی درمحوطهٔ علامت گذارده شده هفت ویل قرار گرفته

در مطالعات گویش‌شناسی ایرانی ودر تحقیقات صوت شناسی این زبان میتوان از علائمی نظیر /ɔ/ و /ɔ:/ و /ʌ/ استفاده کرده ولی وقتی بخواهیم زبان فارسی را از نظر واحد صوتی (فونیمیک) ثبت کنیم فقط علامت /a/ برای چهار واحد صوتی انگلیسی ذکرشده کفایت میکند ؛ درحالیکه برای ثبت واحد های صوتی انگلیسی بکار بردن هرچهار واحد ضرورت دارد. بدین‌طریق میگوئیم که ویل های a و ɔ و ɔ: و ʌ درانگلیسی چهار واحد (فونیم) ولی‌در زبان فارسی فقط یک واحد صوتی میباشد.

۴ ـ ۵ ـ اصوات اصلی[1]

زبان شناسی علم است ، از اینرو نیاز به شیوه‌های علمی دارد . برای تعریف
ید کلیه اصوات(ویل ها و کنسون ها) جهان باید روشی اتخاذ کرد که بتوان
ت را در هرزبانی نشان داد وجای آن صوت را برروی جدول های جهانی چنان
ن کرد که یک صوت شناس درهر گوشهٔ جهان به ارزش آن صوت دقیقاً پی برد و
آن صوت را خود درست ایجاد کند .
اکنون توجه مابعلائم است ، ازاینرو فقط به شرح نشانه ها می پردازیم . قبلاً
ند که اصوات اصلی به دو دستهٔ بزرگ تقسیم میشوند : یکی ویل های اصلی[2]
ر کنسون های (هم خوانها) اصلی[3] . شرح این ویل ها و کنسون ها را قبلاً
م ودیگرنیازی به تکرارنیست ؛ فقط کافی است که این علائم را روی پیکرهای
، نشان دهیم تا جای آنها و ارزش هرصوت وعلامتی که برای آن صوت در
ی جهان بکار میرود مشخص گردد .

۴-۱ - ۵ - ویل‌های اصلی

در فصول گذشته بقدر کافی تا آنجا که بتوان باختصار بمعرفی ویل ها پرداخت
توصیف کردیم . باید گفت محوطه‌ای که عرفاً صوتی درآن ناحیهٔ قرار میگیرد
، آن صوت را باآن علامت مشخص میکنند و این محل ها وعلائم درپیکرهای
نمایش داده شده‌اند . ولی برای تعیین ارزش هرصوت و آشنائی باوضع شنوائی آن،
ک ویل ها را درکلمات زبانهای مختلف بکار میبریم تا هرگاه بخواهیم ویل
صی را بشنویم بتوانیم باادای آن کلمه ـ در زبان فارسی در درجهٔ اول و در
ـ بعد درزبانهای دیگر ـ به ارزش آن ویل پی بریم .
در تصاویر صفحه بعد ، پیکر طرف چپ معرف محوطه های هشت ویل اصلی

1- Cardinal Sounds
2- Cardinal Vowels
3- Cardinal Consonants

و پیکر طرف راست نمودار محوطه های هشت ویل فرعی است. از نظر محل و مقدار برخاستگی زبان ، میان ویل های اصلی و ویل های فرعی فرقی نیست ؛ تنها اختلاف آنها در شکل لب میباشد. باین شرح : صوتی که در دستگاه ویل اصلی بالبهای گسترده ادا میشود ، همان ویل در دستگاه فرعی بالب مدور تلفظ میگردد (شرح این مطلب قبلاً گذشت) . مثلاً صوت /i/ (گسترده) وقتی بصورت مدور ادا گردد صدای /y/ میدهد. عکس جریان نیز همین طور است : یعنی ویل مدور /ɔ/ در دستگاه اصلی بصورت لب گرد ادا میگردد ، ولی همین ویل با همین خصوصیات در دستگاه فرعی بالب گسترده ادا میشود و در نتیجه بصورت /ʌ/ در میآید.

محوطه هشت ویل اصلی و ویلهای میانی

هشت ویل اصلی باتغییر شکل لبها (ویلهای فرعی)

اکنون که اختلاف ویل های فرعی با اصلی معلوم شد تنها بذکر یک مثال برای هر یک از ویل های اصلی و فرعی میپردازیم و به همین مختصر اکتفا میکنیم :

مثال ویل‌های اصلی :

۱-	i	در فارسی: « سی »	/si/
۲-	e	در فارسی: « گل »	/gel/
۳-	ɛ	mettre (کوتاه) در فرانسه	/mɛtr/
٤-	a	سگ در فارسی	/sag/[1]

۱- یا ویل ɐ مثلاً در کلمهٔ پرتقالی : /perɐ/

۵-	a	خار در فارسی	/xar/
۶-	ɔ	hot(گرم) در انگلیسی اسکاتلند	/hɔt/
۷-	o	بز در فارسی	/boz/
۸-	u	سور درفارسی	/sur/
۹-	ə	again(مجدداً) در انگلیسی	/ə'gein/
۱۰-	ɨ	i در روسی : صابون	/'mɨlo/

۲-۳-۴- مثالهای ویل‌های فرعی :

۱-	y	مثل lure در فرانسه	/lyr/
۲-	ø	مثل peu در فرانسه	/pø/
۳-	œ	« veuve درفرانسه	/vœv/
۴-	ɒ	« hot در انگلیسی جنوبی	/hɒt/
۵-	ʌ	« cup در انگلیسی و امریکائی	/kʌp/
۶-	ɤ	« mɤg یعنی: بعداً در مرارتی	/mɤg/
۷-	ɯ	« mɯ یعنی: دست (در گویش‌شان) ودر ترکی آذربایجان وترکیه	/mɯ/
۸-	ʉ	« hus در نروژی	/hʉs/

برای اینکه تصویر کاملی از ویل های جهانی داده باشیم وتناسب یک ویل در حالات پیش، میان و پس در صورت مدور وگسترده بودن لبها مشخص شود جملگی آنها را برپیکر ذیل نشان میدهم تا این ارتباط روشن گردد.

پیشین		میانی		پسین		
گسترده	گرد	گسترده	گرد	گسترده	گرد	
i	ü=y	ɨ	u̇	ï=ɯ	u	بسته
I	Ü	Ɨ	U̇	Ï	U	نیم‌بسته
e	ö=ø	ė	ȯ	ë=ɤ	o	نیم‌بسته
E	Ω̈	Ė=ə	Ω̇	Ë	Ω	نیم‌باز
ɛ	ɔ̈=œ	ɛ̇	ɔ̇	ɛ̈=ʌ	ɔ	نیم‌بازباز
æ	ω̈	æ̇	ω̇	æ̈	ω	باز
a	ɒ̈	ȧ	ɒ̇	ä=ɑ	ɒ	کاملاباز

جدول ویلهای جهانی[1]

۳ ـ ٤ ـ ٥ ـ کنسونهای اصلی

در فصول قبل به طرز رده بندی کنسون‌ها و خصوصیت و اهمیت آنها اشاره شد ، از اینرو اکنون فقط به‌ذکر یک مثال برای هر کنسون اکتفا میکنیم :

۱ـ دو نشانه که در یک خانه قرارمیگیرند معرف مشابه بودن آنهااز نظر واحد بندی اصوات و تنها اختلاف آنها از جهت اوائی و غیر اوائی بودن آنها میباشد. بعبارهٔ دیگر در هیچ زبانی‌دیده نشده دوعلامتی که در یک خانه قرارگرفته‌اند آنهادرعین‌حال‌دو واحد صوتی باشند. بدین‌ترتیب علامت دست چپ در هرخانه نشانهٔ نوع اوائی و علامت طرف راست نشانهٔ بی‌اوا بودن آن صوت میباشد .

الف ـ اصوات بسته (بستواج ها)
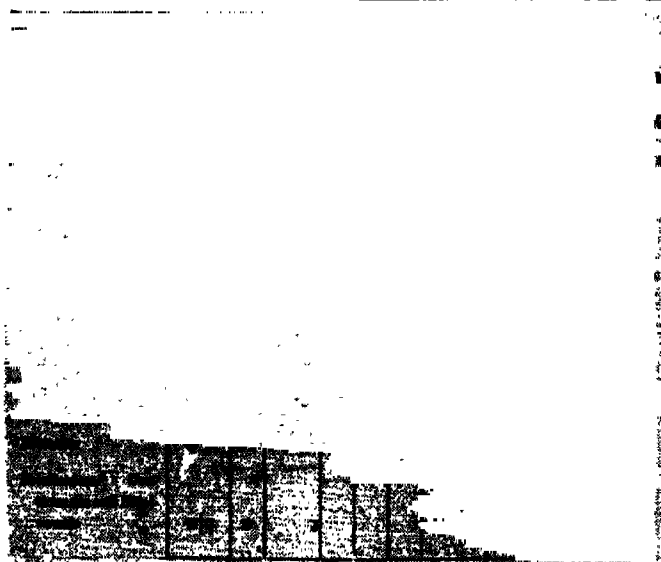
جدول کندونهای جهانی

۱-	p	در کلمهٔ پر فارسی	/par/
۲-	b	« « بار : فارسی	/bar/
۳-	t	« « تار : فارسی	/tar/
۴-	d	« « در : فارسی	/dar/
۵-	ʈ	« « kort سوئدی	/korʈ/
۶-	ɖ	« « bord سوئدی	/borɖ/
۷-	c	« « یک : فارسی	/yec/
۸-	ɟ	« « گیسو : فارسی	/ɟisu/
۹-	k	« « keep انگلیسی	/ki: p/
۱۰-	g	« « good انگلیسی	/gʊd/

۱۱- q درصوت بی‌آوای «ق» در کلمه قالب فارسی /qaleb/
۱۲- G در صوت اوائی «غ» درکلمهٔ راغب /ra'Geb/
۱۳- ? همزه عربی درکلمه رأس /r?s/

ب ـ اصوات خیشومی یا غنه‌ای

۱۴- m درکلمهٔ فارسی : مادر /madar/
۱۵- ɱ درکلمه ایتالیائی invidia /iɱvidia/
۱۶- n درکلمه فارسی: نه /na/
۱۷- ɳ «ن» برگشته در زبان مراتی /ɳ/
۱۸- ɲ ترکیب ن و گ درلفظ سنگ فارسی /sæɲ/
۱۹- ŋ ترکیب املاء ن و گ درلفظ انگلیسی sing /siŋ/
۲۰- N درکلمهٔ اسکیموئی enina (آهنگ) /eNiNa/

پ ـ اصوات کنای

۲۱- l درکلمه لب فارسی /lab/
۲۲- ɭ l برگشته درمراتی‌ودر(در روسی در کلمهٔ : صابون /mɨɭo/
۲۳- λ l کامی درکلمه ایتالیائی egli /egλi/
۲۴- ɬ l ولش که هوا از کنار دندانها خارج میشود /ɬungɔdn/
۲۵- ɮ ِال آوائی مثل dhla (خوردن در زبان زولو /dɮa/

ت ـ اصوات غلتان

۲۶- r	صوت r در فارسی : راحت	/rahat/
۲۷- R	نوع پاریسی r در فرانسه	/RaR/

ث ـ یک ضربه‌ای

۲۹- ɾ	r یک ضربه‌ای در pero اسپانیولی	/peɾo/
۳۰- ɽ	r برگشته هندی یا درکلمه نروژی ola	/oɽa/
۳۱- ř	r برگشته ولی سایشی مثلاً در زبان چکی	/ř/

ج- سایشی‌ها

۳۲- Φ	تلفظ w درکلمه آلمانی Schwester	/'ʃΦester/
۳۳- β	b دو لبی آوائی سایشی مثلا درکلمه اسپانیولی saber	/saβer/
۳۴- f	درکلمه فارسی : فر	/fer/
۳۵- v	حروف واو درکلمهٔ فارسی : واحد	vahed
۳۶- θ	ث عربی یا th بی‌آوا درانگلیسی مثل thin	/θin/
۳۷- ð	و ذ عربی (عراقی) و th آوائی انگلیسی مثل then	/ðen/
۳۸- s	مثل س فارسی درکلمه «سر»	/sar/
۳۹- z	مثل ز فارسی درکلمهٔ زن	/zan/
۴۰- ʂ	مثل rs برگشته درسوئدی tvärs	/tväʂ/
۴۱- ʑ	مثل نوعی از «ژ» در چینی (سرد)	/ʑen/
۴۲- ʃ	ش در فارسی درکلمهٔ : شب	/ʃab/
۴۳- ʒ	ژ در فارسی : ژاژ	/ʒaʒ/

شماره	نشانه	توضیح	مثال
۴۴-	ɕ	شِ کامی مثلاً ges در لهستانی	/ɕeɕ/
۴۵-	ʑ	ژ کامی در لهستانی zi	/ʑiárno/
۴۶-	ç	ch در کلمه آلمانی ich	/iç/
۴۷-	x	خ در اسکاتلندی که کامی‌تر از خ فارسی است	/lox/
۴۸-	γ	تلفظ g در کلمه Wagen آلمانی	/vaγen/
۴۹-	X	خ عربی که قدری عقب‌تر از خ فارسی است در کلمهٔ : خلیف	/Xælif/
۵۰-	ʁ	غ فارسی در کلمه مغضوب	/maʁzub/
۵۱-	ħ	ح عربی در کلمهٔ حلال	/ħælál/
۵۲-	ʕ	ع عربی در کلمه عالم	/ʕælem/
۵۳-	h	با تلفظ فارسی در کلمهٔ هلال	/halal/
۵۴-	ɦ	ه آوائی در عربی یا در h انگلیسی بین دو ویل bahave	/biɦeiv/

ج - نیم ویل ها

شماره	نشانه	توضیح	مثال
۵۵-	w	مثل w در کلمه what انگلیسی	/wɔt/
۵۶-	ɥ	« u در کلمهٔ فرانسه nuit	/nɥi/
۵۷-	ʋ	« ω در هندی	/ʋ/
۵۸-	ɹ	ɹ امریکائی در کلمه bird	/bəɹd/
۵۹-	j	در y فارسی مثل «یک»	/yek/
۶۰-	γ(ω)	مثل غ خلفی که شبیه ویل شود	/γ/

۶ - ۵ - نشانه‌های فرعی

نشانه‌های فرعی علامت‌هائی هستند که برزیر و زبر علائم اصلی قرار میگی
تا خصوصیت آن صوت را ممتازتر و مشخص‌تر نمایش دهند. برای اینکه مید

باشد که چند نشانه را بخاطر سپرد ، بهتراست از ذکر کلیهٔ آنها خودداری و فقط به‌شرح چند نشانه حائزاهمیت اکتفا کنیم :

۱- [˜] معروف خیشومی‌شدن ویل‌مثلاً در فرانسه a خیشومی=ã

۲- [ₒ] معرف بی‌اوا شدن ـ وقتی‌صوت اوائی‌بی‌اوا میشود (بی‌آوا+)b=b̥

۳ [ˇ] معرف اوائی‌شدن ـ وقتی‌صوتی بی‌اوا آوائی ادا میگردد (آوائی+) S=S̬

۴- [¨] معرف میانی شدن صوت ـ وقتی ویلی‌که پس یا پیش است میانی شود (میانی) ü=u

۵- [.] معرف بسته شدن صوت ـ نوع بستهٔ همین ویل(بسته‌تر+) e=ẹ

۶- [ͻ] معرف باز شدن صوت ـ نوع باز همین‌ویل (بازتر+) e=e̜

۷- [+] معرف پیشین شدن صوت ـ نوع پیش‌تر ویل یا کنسون (جلوتر+) a=a̟

۸- [−] معرف پسین شدن صوت ـ نوع عقب‌تر ویل یا کنسون (عقب‌تر+) t=t̠

۹- [⌐] معرف دندانی‌شدن صوت‌ـنوع دندانی‌همان‌کنسون (دندانی+) t=t̪

۱۰- [ˇ] معرف گردشدن لبها در ادای ویل‌هاوکنسون‌ها (لب گردی+)n=n̹

۱۱- [ʼ] معرف حلقی شدن صوت یابستگی‌حلقی (بستگی حلقی+) p=p'

۱۲- [‿] معرف اتصال اصوات ـ اتصال‌دو ویل‌یادوکنسون (اتصال+) ei=e‿i

۱-۶-۵- کشش و تکیه

این‌نشانه‌ها برای نمایش کشش وتکیه بکار میرود :

۱- [:] این‌علامت در جلو صوت ، خاصه در مقابل‌ویل، نشانه کشش‌میباشد. مثال /i/ کوتاه و /i:/ کشیده را میتوان در کلمات انگلیسی : ship و sheep ونیز در sit و seat ومثالهای متعدد دیگر بعنوان‌نمونه‌ذکر کرد.

۲- [.]این‌نشانها درجلو وبالای‌صوت ، بخصوص‌درجلوویل ، نشانه‌نیم کشیده بودن آن است. مثلاً در /e˙/ یعنی نوع‌نیم‌کشیده /e/ میباشد.

۳- [̆] این نشانه در بالای ویل یا کنسون معرف آنست که جزء دوم دوصوتی کامل ادا نشده است مثل دو صوتی[eĭ]درکلمه فارسی «دی» که در آن /i/ بطور کامل ادا نمیشود.

٤- [̩] این علامت معمولاً در زیر کنسون های هجائی مثل l̩ و m̩ و n̩ قرار میگیرد مثل l̩ فارسی در سطل / satl̩ / یا m̩ در کلمهٔ انگلیسی در bottom و صوت n̩ در کلمهٔ انگلیسی London که با املاء صوت شناسی بصورت /'lʌndn̩/ نوشته میشود.

۵- [ˈ] این نشانه در زیر یا بالای هجا واقع میشود تا نشان دهد که هجای به تکیه دارد. مثلاً در کلمهٔ فارسی «خانه» هجای دوم است که تکیه دارد دراین صورت بدینطریق نشان داده میشود /xa'ne/.

۵- [ˌ] این نشانه در زیر یا بالای هجا قرار میگیرد تا نشان دهد که هجا قبول تکیه درجهٔ دوم کرده است مثل هجای اول کلمهٔ فارسی «کاشانه» /kaʃa'ne/ که در آن هجای آخر تکیهٔ قوی و هجای اول تکیه در درجه دو دارد.

۲-۶-۵- آهنگ (طنین هجا و آهنگ جمله)

برای ثبت آهنگ وموسیقی تکلم در صوت شناسی جهانی چنان نشانه هائی بر گز شده که باعلائم موسیقی هم آهنگ باشد. در ثبت آهنگ دو نکته مورد توجه است (یک) ثبت طنین ویل و(دو) ثبت موسیقی جمله.

۱- برای ثبت طنین ویل هشت خصوصیت ذیل در نظر گرفته شده است:

این علائم معمولاً در بالای ویل قرار میگیرد تا معرف طنین آن باشد.

١- [¯] مثل ē برای طنین بالا[1] ولی مسطح[2]

٢- [_] « e̱ برای طنین پائین[3] ولی مسطح

٣- [ˊ] « é برای طنین بالا و برخاسته[4]

٤- [ˏ] « e̗ برای طنین پائین و برخاسته

٥- [ˋ] « è برای طنین بالا و افتاده[5]

٦- [ˎ] « e̖ برای طنین پائین و افتاده

٧- [ˆ] « ê برای طنین برخاسته افتاده[6]

٨- [ˇ] « ě برای طنین افتاده برخاسته[7]

اگرهجای زبانی فقط یک نوع طنین برخاسته داشته باشد - چه بالا و پائین - توصیه میشود که فقط این نشانه /ˊ/ بکار رود؛ همین‌طور است در مورد زبانهائی که فقط یک طنین افتاده دارند که دراین زبانها نیزفقط این نشانه /ˋ/ بکار میرود[1].

معمولاً[8] هجاهائی که نه برخاسته‌اند و نه افتاده آنها را بدون علامت نشان میدهند.

٢- بعد از اینکه طنین‌ویل ها مشخص‌شد چون موسیقی‌جمله از ترکیب طنین هجاها حاصل میشود، از اینرو دیگرنمایش‌دادن موسیقی‌جمله سهل‌میگردد. میتوان پیوستگی طنین ویل را یا برروی سه خط یا بر پنج خط نمایش‌داد.

1- High　　2- Level　　3- Low

4- Rising　　5- Falling　　6- Rising-falling

7- Falling-rising

٨- چون ممکن‌است تشابهی میان علائم معرف آهنگ و علائم نشان دهنده تکیه و خصوصیات صوتی وجود داشته باشد؛ از اینرو بهتر است وقتی میخواهیم این‌علائم را از نظر موسیقی تکلم بکار بریم توجه خوانند یا پروهنده را باین نکتهٔ جلب کنیم تا براثر یکسان یامشابه بودن علائم، خصوصیت صوتی‌بانشانه‌های معرف آهنگ و موسیقی‌مخلوط و اشتباه نشوند.

بله فارسی درحالت اظهاری
(افتاده)

بله فارسی درحالت اظهاری
(برخاسته)

بله فارسی در حالت سئوالی
(برخاسته افتاده برخاسته)

بله فارسی در حلت تعجب
(افتاده برخاسته)
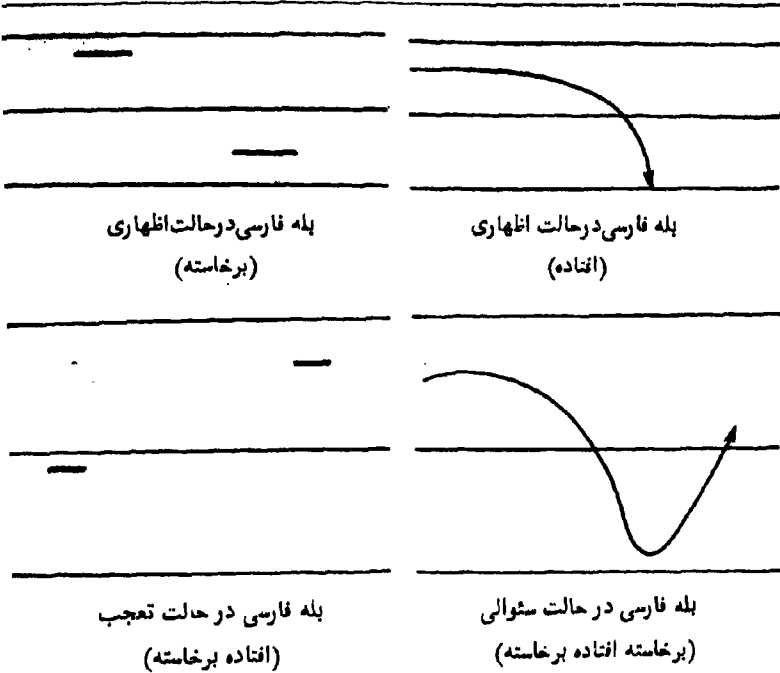
البته بهمین طریق میتوان جمل مفصل تر را ثبت کرد وموسیقی آنها را به کومک سه یاپنج خط یابطور دقیق به یاری ماشین اسیلیوگراف نمایش داد.

بااین بحث بشرح علائم صوت شناسی جهانی پایان میدهیم. ازاین پس هروقت بخواهیم گویشی را بررسی کنیم، کتاب لغت بنویسیم، دوگویش را باهم مقایسه کنیم، دستور زبانی را درمرحله صوت یادر مراحل دیگر تشریح کنیم ازاین علائم که مقبولیت جهانی یافته است استفاده خواهیم کرد. البته اگر بدینوسیله خوگیریم که بازبان جهانی و الفباء آن بهتر کارکنیم، بی‌شک علماء جهان نیز از یک رنگی و هم‌آهنگی ما آگاه میشوند وآنها نیزمیتوانند نوشته های ما را بدون اشکال بخوانند.

۶ - فهرست اصطلاحات زبان شناسی

یکی از دشواریهائی که نگارنده از بیست سال پیش تاکنون با آن روبرو

میباشد تصمیم در انتخاب اصطلاحات فارسی برای بیان خصوصیات علم زبان شناسی بوده است. در کتابی که اینجانب در دوازده سال پیش نوشت و آنرا مقدمه‌ای برصوت شناسی و رفع مشکلات تلفظ زبان انگلیسی[1] نام نهاد به‌شرح سیصد اصطلاح پراهمیت این دانش‌جهانی‌پرداخت. شیوهٔ برگزیدن اصطلاحات که اینجانب اختیار کرد خالی ازکم وکاست نبود زیرا برخی از این اصطلاحات عربی پر هیبت مثل «مصوّت» و «صامت» بود؛ برخی بسیار ایرانی و فارسی‌مثل «اندامهای گفتاری» و جمعی‌نیزهمچنان بصورت انگلیسی‌و فرانسه نظیر «فونیمیکز» و «اسیلوگراف» و جز اینها باقی‌ماند. در نتیجه عبارات آن کتاب نتیجه‌ای از این سه ترکیب ایرانی وعربی‌لاتینی شد که نیکو بهم بستن آن بزوری قوی‌تر از بنیه این‌بنده نیاز داشت. بهرطور بود اصطلاحات فارسی و عربی و انگلیسی و فرانسه را بهم آمیختم و از آن کتابی که ذکر شد مهیا آمد و در دسترس علاقمندان باشکیبای این دانش جوان قرار گرفت.

اکنون زیاده بردوازده سال از این‌ماجرا میگذرد در این‌مدت مرتباً و بدون تلف وقت، چه در ایران و چه در امریکا، بدنبال یافتن‌اصطلاحات موزون بوده‌ام. درست است که در قدرت ناچیزم توان لغت‌سازی و قوت اصطلاح پردازی ونیروی سکه‌زنی‌مفاهیم تازه نیست و باید دراین‌راه مقلّد و مرید سالکان این طریق پرپیچ و خم باشم، ولی سعی‌دارم که در عین شیفتگی به‌ارائه مطلب و معرفی این‌دانش به‌جوانان و برادران ایرانی‌خود به سکه‌زنی‌اصطلاحات تازه نپردازم. تا باسعی این بنده نیزبازار نوساخته وجوان زبان شناسی‌پر از مسکوکات جورواجور نشود و خدای نخواسته موجبات سرگردانی پژوهندهٔ جوان ـ که بدنبال علم‌اند نه در پی انواع لغات ـ فراهم نیاید.

خواننده بصیر و موشکافی که کتاب اینجانب را در دوازده سال قبل خوانده ممکن است تعجب کند چطور این بنده قطع طریق کردم و از عربی گسستم و باز

۱ـ چاپ تهران مصور، تعداد صفحات. ۲۲، سال ۱۳۳۳.

فرنگی شدم ! چگونه دست از «مصوّت» و «صامت» شستم و باز درپی اصطلاحات فرنگی «ویل» و «کنسون» افتادم. امیدوارم بجرم «فرنگی‌شدن» متهم و محکوم نشوم. چون به این بازگشت افتخاری ندارم و رمز این رجعت تنها براثر اضطرار و ناچاری و سرگردانی این بنده بوده است، از اینرو تنها در دفاع خود میگوید که اگر شوق نگارنده به «فرنگی‌شدن» بود، دوازده سال قبل که شور جوانی وحدت غربی خواهی آتشی تندتر از خاکستر سرد امروز داشت به اصطلاحات «مصوّت» و «صامت» و جز اینها روی نمی‌آورد؛ و امروزه اگر این اصطلاحات را کافی برای بیان مقصود زبان شناسی میدید به این سهولت دست از آن نمی‌شست. نظر باینکه دشواریها فراوان وکارهای بزرگ در راه پژوهندگان علم زبان شناسی قرار گرفته، جای آن دارد که ورود در مطلب را جایزشمارد وبجای بحث در لغات به‌خود علم بپردازد و از معرفی اصطلاحات بپرهیزد. از اینرو نگارنده فهرستی از سیصد اصطلاح مهم زبان شناسی تهیه و آنرا بترتیب حروف تهجی فارسی تنظیم کرد تا خواننده و پژوهندهٔ علاقمند، به آنها مراجعه کند و مقابل و هم سنگ تقریبی هر اصطلاح را در زبان انگلیسی و فارسی بیابد و از نظر دانشمندان ایرانی زبان شناس نیز بهره‌ور شود.

نظر به همت صمیمانه‌ای که آقای دکتر مقدم، استاد ورئیس گروه زبانشناسی وزبانهای باستانی دانشگاه تهران، در ساختن اصطلاحات بکار برده‌اند ونظربه‌اینکه غالب دانشجویان این علم، چه در دانشگاه تهران وچه درخارج، بااین اصطلاحات آشنائی یافته‌اند؛ ازاینرو بااجازه از جناب ایشان ستونی دراین فهرست بنام بازکرد تاخوانندهٔ صورت آن اصطلاحات را نیزدرمقابل هم سنگ فرنگی آن در دست داشته باشد. هم‌چنین از استاد محترم آقای دکتر پرویزخانلری درخواست کرد تادرستونی دیگر نیز اصطلاحات هم سنگی راکه بنظر ایشان رساتر و بگوش خوش آیندتر وکافی برای ادای مقاصد زبان‌شناسی می‌آید درستونی به‌این جدول علاوه فرمایند.

۱ـ ۶ـ فهرست اصطلاحات مهم زبان شناسی که بیشتر در این متن بکاررفته است [۱]

(بترتیب حروف تجهی فارسی)

بانگلیسی	در این متن	دکتر مقدم	دکتر خانلری
Assimilation	ابدال		همگونگی
Subsidiary Sounds	اجزاء واحد صوت		
Voiced Sounds	اصوات آوائی	صوت‌های واکبر	صوتهای آوائی
Voiceless Sounds	اصوات بی آوا	صوت‌های بی‌واك	» بی‌آوا
Front Sounds	اصوات پیشین	خن های پیشین	» پیشین
Central Sounds	اصوات میانین	خن های میانین	» میانین
Back Sounds	اصوات پسین	خن های پسین	» پسین
Homorganic Sounds	اصوات هم مخرج		
Adjacent Sounds	اصوات‌مجاورهم		
Diphthong Sounds	اصوات دوتائی		
Triphthong Sounds	اصوات سه‌تائی		
Organs of Speech	(اندامهای) گفتاری	اندامهای خنگری	اعضای گفتار
Transcription	(ثبت) اصوات	ترانویسی	
Orthography	(ثبت عادی) اصوات		
Phonetic Trans.	املاء صوت شناسی	واجنویسی	

۱ـ در هرسطرافقی‌چهاراصطلاح ذکر شده : یکی به‌انگلیسی : یکی آنچه دراین‌مقاله و در آثار نگارنده و در کتاب فونیتک اینجانب آمده ، ستون دیگر اصطلاحاتی که آقای دکترمحمدمقدم وهمکاران درمتون زبان شناسی خود بکار برده‌اند وستون دیگر اصطلاحاتی است که استاد زبان شناس آقای دکتر پرویز خانلری برگزیده‌اند.

دکتر خانلری	دکتر مقدم	دراین‌متن	بانگلیسی
		انفجار صوتی	Aspiration
واکهای نفسی		اصوات انفجاری	Aspirated Sounds
انسداد		انسداد	Stop
انسدادی	بستواج	انسدادی	Plosive
		انسداد خفیف	Implosive
	سخت یا تنیده	سختی (عضلات)	Tense یا Fortis
	نرم یا لس	نرمی‌عضلات	Lax یا Lenis
آوا	واك	آوا	Voice
آوائی	واکبر	آوائی	Voiced
آهنگ جمله	نواخت	آهنگ	Intonation
	بازخوانی	باز خوانی	Resonance
برجستگی	برجستگی	برجستگی	Prominence
برجسته	برجسته	برجسته	Prominent
		برگشتگی(زبان)	Retroflection
		عقب آمدن زبان	Retraced
		پیکر	Diagram
	پیش	پیش	Front
پیشوند	پیشوند	پیشوند	Prefix
پسوند	پسوند	پسوند	Suffix
تارآواها	تار آواها	تارآواها	Vocal Cords
	زبر تارها	(زبر) تار آواها	False Vocal - Cords
		تاکید	Emphasis
		تابلوهای دستگاه صوتی	honologicalTabulation
		تحدید هجاها	Syllabic Delimitation
نحو - ساخت جمله		ترکیب - نحو	Syntax
ساخت کلمه-صرف		تصریف-ساختمان اجزاء کلمه	Morphology
		تقسیم هجاها	Syll. Allocation

دکتر خانلری	دکتر مقدم	در این متن	بانگلیسی
		تلفظ فصیح	Standard Pronunciation
		تلفظ قابل قبول	Received Pronunciation
تکیه	فشار	تکیه ـ فشار	Stress
تکیهٔ کلمه		تکیهٔ کلمه	Word Stress
تکیهٔ جمله		تکیهٔ جمله	Sentence Stress
تکیهٔ قوی		تکیهٔ شدید	Strong Stress
تکیه خفیف		تکیهٔ حفیف	Secondary Stress
	فشار سست	تکیهٔ متوسط	Weak Stress
	کارآموزی شنوائی	تمرین شنوائی	Ear - Training
		ثبت کلی	Broad – Transcription
		ثبت دقیق	Narrow «
		ثبت آهنگ	Intonation Contour
	چاکنای	چاکنای	Glottis
	چاکنای بسته	چاکنای بسته	Closed Glottis
	چاکنای باز	چاکنای باز	Opened Glottis
		چهار هجائی	Quadrisyllabic
		حذف	Elision
	گلوگاه	حلق	Pharynx
	چاکنائی	حلقی	Glottal
	خشکنای بین	حنجره بین	Laryngoscope
عوامل وزن		خصوصیات هجا و وزن	Prosodic Features
چگونگی‌ادای واك		خصوصیت مخرج اصوات	Manner of Articulation
خیشومی ـ غنه	غنواج ، غنه	خیشومی	Nasal
خیشوم	کاواك بینی	خیشوم	Nasal Cavity
غنه وار	صوتهای غنه	خیشومی شده	Nasalized Sounds
	دریچه نای	دریچهٔ نای	Epiglottis

بانگلیسی	در این متن	دکتر مقدم	دکتر خانلری
Kymograph	دستگاه ثبت موج		موج نگار
Oscilliograph	دستگاه ثبت لرزش صوتها		لرزه نگار
Phonograph	دستگاه ضبط صوت	خن نگار	
Dental	دندانی	دندانی	دندانی
Bilabial	دولبی	دولبی	لبی
Front of Tongue	روی زبان	سر زبان	
Classification	رده بندی	دسته بندی	
Tongue	زبان	زبان	
Linguistics	زبانشناسی	زبانشناسی	
Linguist	زبانشناس	زبانشناس	
Synchronical Ling.	زبانشناسی توصیفی	زبانشناسی یکزمانی	
Diachronical Ling.	زبانشناسی تاریخی		
Microlinguistics	زبانشناسی تحلیلی		
Quality(Timber)	زنگ	چگونگی(زنگ)	زنگ
Fricative	سایشی	سایواج	سایشی
Affricate	سایشی انسدادی		صامت مرکب
Blade of Tongue	سرزبان	تیغهٔ زبان	سرزبان
Hard Palate	سخت کام	سخت کام	سخت کام
Phonæsthetic	شباهتهای صوتی		
Lip-Position	شکل لبها		
Tongue - Position	شکل زبان		
Style of Pronunciation	شیوهٔ تلفظ	شیوهٔ فراگو کردن	
Spirant	صفیری		
Sound	صوت	صوت	صوت

دکتر خانلری	دکتر مقدم	در این متن	بانگلیسی
واک شناسی	خن شناسی	صوت شناسی (۱)	Phonetics
واک شناس	خن شناس	صوت شناس	Phonetician
واک شناسی تحلیلی		صوت شناسی تحلیلی	Analytical Phonetics
واك شناسی تجربی	خن شناسی آزمایشی	صوت شناسی تجربی	ExperimentalPhonetics
		صوتهای هم مخرج	Correlated Con.
		صوت بی آوازه	Devoiced Sounds
		صوتهای ریوی	Plumanic Sounds
آهنگ	زیر و بم	طنین	Pitch
آهنگ زیر	زیر	طنین برخاسته	High Pitch
		طنین مسطح	Level Pitch
آهنگ بم	بم	طنین افتاده	Low Pitch
بیخ زبان	پشت زبان	عقب زبان (پس زبان)	Back of Tongue
	پشت	عقب (پس)	Back
		عقب زبان برگشته	Dorsal Con.
انفجار		فشار هوا	Explosion
		قابلیت شنیده شدن	Sonority
کام	کام	کام	Palate

۱ـ استعمال لفظ «صدا» بجای «صوت» بنظر درست نمیرسد . لفظ «صدا» به صدای شکستن شیشه ، صدای در ، صدای سم اسب وجز اینها ـ که این صداها قابل توصیف شدن نیستند ـ اطلاق میشود؛ حال آنکه در ادای اصوات اندامهای گفتار وضعی قابل توصیف دارند. آقای دکتر خانلری استاد دانشگاه تهران لفظ «حرف شناسی» را ـ باتوجه بسوابق این اصطلاح درمیان دانشمندان قدیم عرب و ایران ـ بر اصطلاح صوت شناسی ترجیح میدهند ولی در این متن لفظ « صوت شناسی » در مقابل اصطلاح فونتیک یا فونتیکز بکار رفته است .

بانگلیسی	در این متن	دکتر مقدم	دکتر خانلری
Palatal	کامی	کامی	کامی
Palatogram	کام نما	کام نگار	کام نگار
Palatography	کام نمائی	کام نگاری	کام نگاری
Artificial Palate	کام ساختگی		کام‌ساختگی
Length	کشش	دیرش	امتداد
Quantity	کمیت		کمیت
Cognate Words	کلمات هم ریشه	واژه‌های همزاد	
Consonant	کنسون		صامت
Cardinal Con.	کنسونهای اصلی		صامت‌های ساده
Bilabial Con.	کنسون دولبی		صامت دولبی
Labio-dental Con.	« لب ودندانی	لب و دندانی	« لب ودندانی
Dental Con.	« دندانی	دندانی	صامت دندانی
Alveolar Con.	« لثوی	آرواره‌ای	« لثوی آرواره‌ای
?ost-Alveolar Con.	« پشت لثوی	پس آرواره‌ای	
'alatal Con.	« کامی	کامی	
/elar Con.	« ملازی		
Hottal Con.	« حلقی	گلوئی	
losive Con.	« انسدادی		
'asal Con.	« خیشومی (غنه)		خیشومی
ateral Con.	« کناری		کناری
icative	« سایشی		سایشی
mi – Vowel Con.	« نیم ویل	سایواک	نیم مصوت
olled Con.	« غلطان		

دکتر خانلری	دکتر مقدم	در این متن	بانگلیسی
		کنسون بدون سایش	Frictionless Con.
		« ضربه‌ای	Flapped Con.
		« برگشته	Retroflex Con.
آوائی	واکبر	« آوائی	Voiced Con.
بی‌آوا	بیواک	کنسون بی‌آوا	Voiceless Con.
میان دومصوت	میان واکه‌ای	کنسون بین دو ویل	Intervocalic Con.
گفتار	گفتار	گفتار	Speech
	گویش	گویش	Dialect
	گویش شناسی	گویش‌شناسی	Dialectology
		«لام» سبک	Clear «L»
		«لام» سنگین	Dark «L»
		لب گرد	Lip – Rounding
		لب نیم گرد	Half – Rounding
		لب گرد باز	Open-Lip-Rounding
		لب گرد بسته	Closed-Lip-Rounding
		لب گسترده	Lip - Spread
		لب نیم گسترده	Half - Lip - Spread
	آرواره	لثه	Teeth - Ridge
	غلت	لغزش	Glide
لغزش مصوت	غلت واکه‌ای	لغزش ویل	Vowel Glide
مری		مری	Food - Pipe
		لغت نویسی	Lexicography
تلفظ ـ ادای واك		مخرج-جای ادای کنسون	Articulation
	دیپاهای خن‌شناسی	متون صوت شناسی	Phonetic Texts
	کاواك باز خوانی	محفظهٔ صوتی	Resonance-Chamber
نای-گلو		نای	Wind - Pipe

بانگلیسی	در این متن	دکتر مقدم	دکتر خانلری
Velar	ملازه		ملازه
Velaric	ملازی		ملازی
Soft Palate	پردهٔ کام	نرمکام	پردهٔ کام
Whispered	نجوا		پچچ
Sound	صوت	صوت	صوت
Phonetic Theory	نظریهٔ صوت شناسی		
Phoneme-Theory	نظریهٔ واحد گفتاری		
Tip of Tongue	نوک زبان	نوک زبان	
Semi - Vowel	نیم مصوت	سایواک	نیم مصوت
Vowel	ویل	واکه	مصوت
Front V.	ویل پیشین	واکه پیشین	مصوت پیشین
Back V.	ویل پسین	واکه پسین	مصوت پسین
Cardinal V.	ویل اصلی		مصوت ساده
Diphthong	ویل دوتائی		
Central Diphthong	ویل دوتائی میانی		
Triphthongs	ویل سه‌تائی		
Closed V.	ویل بسته	واکه بسته	
Half Closed V.	ویل نیم بسته	واکه نیم بسته	
Half Opened V.	ویل نیم باز	واکه نیم باز	
Open V.	ویل باز (افتاده)	واکه باز	
Tense V.	ویل لب فشرده	واکه تنیده	
Lax V.	ویل لب گسترده (آزاد)	واکه لس	
Homophonous V.	ویل های مشابه		
Long V.	ویل کشیده	واکه دراز	
Half Long. V.	ویل نیم کشیده	واکه نیم دراز	
Short. V.	ویل کوتاه	واکه کوتاه	

دکتر خانلری	دکتر مقدم	در این متن	بانگلیسی
	غنواکه	ویل خیشومی	Nasal . V .
	واکه دهانی	ویل غیر خیشومی	Oral . V .
		ویل‌های پی درپی	Sequence of V .
		ویل های‌جلوی کنسون سین	Prothetic
		وزن	Rhythm
واك	واج	واحد اصوات گفتار	Phoneme
واحد صوت ملفوظ		واحد فونولژیک	Phonological- Unit
هجا		هجا	Syllable
		هجای انتهائی	Ositonic
		هجای ما قبل آخر	Paraositonic
هجائی		هجائی	Syllabic
همانندی		همانندی	Similitude
هم‌آهنگی‌مصوتها		هم آهنگی ویل‌ها	Vowel – harmony

گروه‌بندی ایلات و اختلاف طبقاتی جامعهٔ ایلی مغول

در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی

ترجمه خانم دکتر شیرین بیانی

استادیار تاریخ دانشکدهٔ ادبیات

یکی از بهترین و ارزنده ترین مطالعات و تتبعاتی که در قسمت اوضاع اجتماعی و چگونگی رژیم ایلی مغول در ادوار مختلف شده است، کتابی است تحت عنوان « رژیم اجتماعی مغول‌ها ـ فئودالیسم صحراگردی »[۱] که دانشمند مغول شناس معروف و محقق عالیقدر روس بنام ب. ولادیمیرتسف[۲] مؤلف آن میباشد.

سالها بود که جای این نوع تتبع در بین کتب تاریخی، چه سیاسی و چه اجتماعی و تمدنی، در مملکت ما خالی بود، و این کمبود بخوبی احساس میشد. این جانب با بدست آوردن نسخه‌ای از این کتاب پرارزش و کمیاب، برآن شدم تا آنرا ترجمه کنم و به دوستاران تاریخ و بخصوص کسانی که در زمینهٔ مغول شناسی کار میکنند تقدیم دارم.

اینک قسمتی از آن کتاب را که یکی از مهمترین و عالی ترین مظاهر اجتماعی وزندگی ایلی مغول‌را درجالب‌ترین ادوارحیات این‌قوم یعنی قرون ۱۱ و ۱۲ م. نشان میدهد، از نظر دوستاران آن میگذرانم:

مطالعه و بررسی روابط ایلی با ایل دیگر (ابوغ)[۳] و تجزیه و تحلیل عمیق جامعهٔ قبیله‌ای در نزد مغول‌های قدیمی قرون ۱۱ و ۱۲ پرده از روی خصوصیات

۱- Le regime social des Mongols - Le féodalisme nomade.

۲- B. Vladimirtsov.

۳- Oboq.

پر معنا و اصیلی برمیدارد که این خصوصیات باوضع استثنائی خود ، در نزد هیچ یک ازملل دیگروجود نداشته است. بدین جهت مطالعهٔ روابط خانوادگی درجامعهٔ قدیمی مغول یعنی جامعه‌ای که از درون آن یک امپراطوری جهانی بوجودآمده است دارای اهمیت شایان ، نه تنها از نقطه نظرمطالعهٔ قوم مغول بلکه ازنقطه نظرعلم الاجتماع میباشد .

منابع اصلی ما یعنی تاریخ سری[1] و جامع التواریخ رشیدی مکرر خاطرنشان کرده‌اند که در نزد مغول های قدیمی، ایلات (ابوغ ها) دائماً درحال حرکت و از واحدهائی تشکیل شده بودند که این واحدها وگروه بندی های متوالی اجتماعات مختلف ایلات پیوسته در حال تغییر و تبدیل بوده‌اند. در نتیجه در قرن ۱۲ و بدون تردید در زمانهای پیش تر بسیار کم اتفاق میافتاد که یک ایل مغولی بتنهائی و منزوی زندگی کند.

ایلات عموماً گروههای مختلفی را تشکیل میدادند که مغول ها بدان ایرگان[2] میگفتند که میتوان آنرا « قبیله » ، « قبایل کوچکتر » ، « اولوس» ، « حکومت » و « تیول» ترجمه کرد. ازطرف دیگر شعبات مجزا دائماً به ایلات متصل میگشتند تااینکه بنوبهٔ خود جامعهٔ ایلی جدیدی تأسیس کنند. در نتیجه ما درحین بررسی این موضوع بادو تمایل و جریان کاملاً مخالف روبرو میشویم. در نظر هریک از اعضاء قدیمی ایل مغول یک خویشاوند یا اروغ ـ اروخ[3] بمعنی « اولاد و نسل این ایل» و در نتیجه بمعنی «نزدیک » و «خویشاوند »[4] بوده است. درحالی که تمام اشخاص بیگانه ، جت[5] یعنی «بیگانه» بوده‌اند. پس هرفرد یا اروغ بوده است و یا جت. ولی در میان جت‌ها ایل یا ایلات و خانواده‌هائی یافت میشدند که

۱- Histoire Secrète des Mongols یا Yuan - Tah'ao pi - che.

۲- Irgân　　۳- Uruq ـ Uruh

۴- Qatremère, Histoire des Mongols de la Perse pas Rachid - Eddin (تاریخ مغولهای ایران، اثررشیدالدین)Collection Orientale, t. I, Paris, 1836, p. 7-8

۵- Jat.

همگی دارای ترقوت[۱] یعنی «خویشاوندانی از طرف زن» بوده‌اند. افراد این ایلات باجت‌ها تفاوت داشتند و ایشان را قودا[۲] یعنی «خویشاوندانی از جانب زن» مینامیدند.

روابط بین خویشاوندان باآنچه که دربارهٔ بیگانگان ـ جت‌ها ملاحظه گردید متفاوت است ودر نزد آنان وضع خاصی دیده میشود. دفاع، حمایت، وکمک از وظایف اجباری و اصلی ایلات خویشاوند بوده است. نباید فراموش کرد که اروغ نه‌تنها به‌اعضاء یک ایل، بلکه به‌افراد قبایل دیگر هم‌خون و از اعقاب یک فرد (آبوگا) وخلاصه بتمام ایلاتی که از یک استخوان ـ یسون[۳] بوده‌اند اطلاق میشده است.

دراین باره میتوان ازمثال زیر استفاده کرد: هنگامی که چنگیزخان از جرم و خطای قبیلهٔ جورکی[۴] که خویشاوند وی بودند آگاه گردید چنین گفت[۵]: «چرا از توهینی که جورکی‌ها بما کرده‌اند رنج ببریم؟ در زمان گذشته درطی جشنی در جنگل وکنار رود انن[۶] افراد شان ساقی بزرگ ما را کشتند، و برشانهٔ بالگوتای[۷] زخمی زدند. اکنون که میخواستم انتقام اجدادم را از ایشان بگیرم نیامدند، برعکس بارفتن بسوی دشمن خود دشمن شدند».

اینک روایتی از رشیدالدین فضل‌الله را نقل میکنیم[۸]:

«دوکودك بوده‌اند، هردو برادران یکدیگر. یکی را نام قولی[۹] و دیگر قرامنگاتواوها[۱۰] و آن توتوقلیوت تاتار بوده‌اند. و دوخاتون چنگیزخان که ازقوم

۱- Torgût
۲- Quda.
۳- Yasûn.
۴- J̌ûrki.
۵- تاریخ سری، ص ۶۷. جامع‌التواریخ، جلد ۲، ص ۱۰۴.
۶- Onon.
۷- Balgûtâi.
۸- ۱، ۶۱.
۹- Quli
۱۰- Qara-Mangâtû - Uha

ِ استه بود ، یسولون[۱] و یسوکان[۲] چون ازآن استخوان بودند برآن دوکودك
نمودند و ایشان را از چنگیزخان بخواستند».

ناموس[۳] قهرمان تاتاری که بدست ساری‌خان[۴] از ایل کارائیت زندانی شده
ی که باغضب اورا مینگریست گفت[۵]: « تو در روی من کج نتوانی‌نگریست
غ تو نیز درمن چنین نگاه نتوانستنی کرد ».

در یاسای چنگیزخان چنین می‌یابیم[۶] :

از اروغ ما یکی از یاساقی که مقرر است ، یک نوبت خلاف کند او را بزبان
، کنند و اگر در نوبت دوم مخالفت کند باز خواست بلیغ نمایند و سوم بار
وضع دوربالچین قولچور[۷] فرستند و چون آنجا رود و باز آید متنبه شده باشد.
یب نیافته باشد ، او را بند و زندان فرمایند و اگر از آنجا بیرون آید ادب
عاقل گشته فبها و الاجملهٔ آقا و اینی او را جمع کنند وکنکاموشی کرده ،
ـ او بجویند ».

هنگامی که چنگیزخان خود را برای کشتن‌عمویش حاضر میکرد و بردشمن
ُتته بود ، ملازمین وی خطاب باو چنین میگویند[۸] : «کشتن خویشاوندان
اموش کردن آتش است ».

حال قطعهٔ جالب دیگری از جامع‌التواریخ را نقل میکنیم[۹]:

« قورو قاجار بهادر[۱۰] و سرتاق بهادر[۱۱] ...... در عهد چنگیز خان برادر

---

۱ - Yesûlûn ۲ - Yesûkân
۲ - Qamus ٤ - Sary-hân

٥- ج. ت. ۱ ، ٦٧ .
٦- ج. ت. ۳ ، ۱۲۸ . دهسن ، تاریخ‌مغول ، جلد ۲ ، ص ۲٤۷ .
۷ - Balčin - Qulčûr ۸- ت. س. ص ۱۳٤ .
۹- ج. ت. ۱ ، ۱٥۷ . ۱۰ - Qoro - Qajar (نامی است مشکوك) .
۱۱- Sartaq - bahâ adur

بوده‌اند و هنگام قسمت در هزاره جدی نویان [۱] باقوم منکقوت[۲] انداقودا گشته و بحکم یرلیغ چنگیز خان رفته‌اند. و قوم برقوت [۳] را بر آورده...... در آن وقت سوگند خورده‌اند و درآمده و عهد کرده که مانند برادر و اروغ یکدیگر باشیم ».

در نزد مغول های قدیمی تشکیلات « بستن عهد برادری » بین اقوام مختلف وجود داشته‌است. دو شخص که عموماً متعلق بقبایل مختلف بودند ، و حتی اگر بایکدیگر نزدیکی هم داشتند ، بین خود عهد برادری و دوستی می‌بستند و مجبور بودند هدایائی رد و بدل کنند. پس از آن برحسب آداب و رسوم قدیمی مغول آندا[۴] یعنی «برادر خوانده » میشدند[۵]. تاریخ سری راجع باین موضوع روایت زیر را نقل میکند :

« تموچین و جاموقه بایکدیگر چنین میگفتند : اشخاص پیر تعریف میکنند کسانی که آندا شدند دو دوستی هستند که یک زندگی دارند. هرگزیکی دیگری را ترک نمیکند و هریک از جان دیگری محافظت و دفاع میکند ».

ولی در اصل ضروری نبوده است که دو آندا بایکدیگر زندگی کنند ، فقط میبایستی مانند دوفرد از یک قبیله ـ ابوغ کمک و یار یکدیگر باشند. ونگ‌خان ـ کارائیت وچنگیزخان یکی از شواهد تاریخی این رسم میباشند. میدانیم که روابط ایشان نوعی خاص بوده است. بدین ترتیب که ونگ‌خان چنگیزخان را چون فرزند خود پذیرفته وپدر خواندهٔ وی بوده است. ونگ‌خان «در نزدیکی جنگل سیاه تولا[۶] باچنگیز توافق کرد و او را پسرخواندهٔ خود گردانید. قبلاً چنگیزخان بدلیل دوستی که ونگ خان بایسوکای بهادر داشت بوی لقب پدر خوانده داده بود. این بار ایشان بین خود عهد پدر و فرزندی بستند »[۷].

---

۱ - Jadi - noyan   ۲ - Manqut

۳ - Bargut   ۴ - Anda

۵ - نک. ت. س. ۴۸، ۴۹.   ۶ - Tola

۷ - ت. س. ۸۲ ، ۸۳. نک. ج. ت. ۲ ، ۱۰۶ ، ۱ ، ۱۰۳.

چنگیز به ونگ‌خان آچیگا[1] یعنی « پدر » خطاب میکرد و ونگ‌خان وی را کواون[2] یعنی «پسر» میخواند[3].

در روایات مغولی اغلب از فرزند خوانده صحبت بمیان آمده است که برادر خواندهٔ افرادی از قبایل مختلف میشدند. معمولاً بچه های کوچکی را که در مواقع جنگ وتهاجمات از اردوگاههای دشمن جمع‌آوری مینمودند بفرزندی‌قبول میکردند[4]. ولی‌پسرخوانده‌ها در ایل پدرخوانده و برادر خواندهٔ خود داخل‌میشدند وهمچنان وابسته به‌قبیله‌ای میماندند که از آنجا آورده شده بودند. اما همان حقوق مادی که برادران جدید شان از سلالهٔ پدران و مادران خود دارا بودند ، بایشان نیز تعلق میگرفت که قسمت کوچکی از آن را دریافت میداشتند[5]. اصل این بود که در آن خانواده و در قبیله‌ای که ایشان را پذیرفته بودند ، حامی و پناهگاهی می‌یافتند.

منابع ما در موارد گناگون متذکر شده‌اند که اغلب بین ایلات بیگانه ـ جت که از یکدیگر دور بودند ، روابط خصمانه وجود داشت. ایلات خویشاوند ـ اوروغ و حتی اعضاء یک قبیله ـ اوبوغ بایکدیگر بجنگ میپرداختند و خود را به‌ـ اردوهای مختلف می‌سپردند. دراین هنگام اوروغ ها ، جت میگشتند و روابطشان نیز روابط جت‌ها میشد. دوستی‌از بین‌میرفت و آنداهای قبلی مانند وحشی‌ترین‌دشمنان

۱- âcigâ　　۲- Kô'ûn

۳ ـ ت. س. ۹۱-۹۳. ج. ت. ۱۳۵ ، ۱٤۰. عنوان آچیگا «پدر» گاهی‌در موارد دیگر نیزبکارمیرفت. مثلاً ، منگلیک Mônglik دارای این‌عنوان بود، چون بیوهٔ یسوکای بهادر و مادر چنگیزخان را بزنی گرفته بود. نک. ج. ت. ۱ ، ۱۵۸.

٤ـ ت. س. ۵۹ ، ٦۷ ، ٦۸ ، ۱۲۱. ج. ت. ۱ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۱۲۳ ، ۱٦۷.

۵ ـ ت. س. ۱۱۵. ایشان پدر خوانده‌ها را آچیگا و مادر خوانده‌ها را آکا âkâ یعنی « مادر » مینامیدند. نک. ج. ت. ۱ ، ۵۸ ، ۵۹. مثلاً میگویند : « چنگیزخان ، شیگی‌خوتوختو Šigi - Hutuhtû ، از قبیلهٔ تاتار را پنجمین فرزند خود میخوانده است » . ج. ت. ۳ ، ۱٤۹.

بکشتار یکدیگر میپرداختند.

در جامعهٔ مغول قرون ۱۱ و ۱۲ بین آزادی فردی وهمبستگی و اشتراک یعنی همان چیزی که اتنوگراف‌ها در بین قبایل بدوی بدنبالش میگردند، هماهنگی وجود نداشته است[۱].

چنگیزخان چگونگی‌حکومت جامعهٔ قدیمی‌مغول را چنین تشریح میکند[۲]: «مردمانی که پسران ایشان بیلیغ پدران نمیشده‌اند و اینان بسخن آقایان التفات ننموده و شوهر به‌خاتون اعتماد نکرده و خاتون بفرمان شوهر ننشسته و قاینان عروس‌را نپسندیده و عروس قاین را حرمت نداشته و بزرگان کوچکان را سرامیشی نکرده و کهتران نصیحت مهتران نپذیرفته و بزرگان دل غلامان نزدیک نداده و یوسون و یاساق بطریق‌عقل‌و کفایت در نیافته، وسبب آن دزد و یاغیان و حرامی آن چنان کسان را درمقام خویش نگذاشته، یعنی به‌تاراج برده‌اند و اسب و گلهٔ ایشان آسایش‌نیافته و اسبانی‌را که به منقلا برمی‌نشستند آسوده نداشته و تا لاجرم آن اسبان مانده شده مرده و پوسیده و نیست گشته. این قوم بی‌ترتیب و نابسامان بوده‌اند».

در جامع‌التواریخ به بعضی از این موارد بطور مبهم اشاره شده است. مثلاً تاتارها بنا بگفته این‌تاریخ «لاینقطع بقتل‌و غارت یکدیگر اشتغال داشته‌اند»[۳].

تاریخ سری نیز شرح حوادث فجیعی راکه در یک ایل، خانواده، و یک

---

۱ ـ نک مقاله L. J. Sternberg, Teoriya rodovogo byta, 32, I, p. 906

۲- نک یاسای چنگیزخان، ج. ت. ۳، ۱۲۰. نک، گفتهٔ یکی از ملازمین‌چنگیز-خان که باپسران چنگیز از زمانهای گذشته صحبت میدارد و درکتاب ت. س. نقل گردیده است: «هنگامی که هنوز شما بدنیا نیامده بودید دنیا پر از اغتشاش و هیاهو بود. افراد بایکدیگر می‌جنگیدند و به‌غارتگری میپرداختند. احدی نمیتوانست راحت زندگی کند» (ص۱٤٤).

۳- ج. ت. ۱، ۵۲.

« استخوان ـ یسون » وقوع یافته است بیان میدارد[۱].

در جامعهٔ قدیمی مغول اشخاص غنی و فقیر ؛ یعنی اربابان ؛ خدمتگزاران و غلامان وجود داشته‌اند. باید دید منابع ما دراین باره چه میگویند واز جامعهٔ ایلی مغول در قرون ۱۱ و ۱۲ چه میتوان دریافت؟ چه کسانی ازکوچ کردن باخویشان خود ناراحت بودند وچه کسانی در جرگه های شکار بهترین جاها را اشغال میکردند و یا برعکس چه کسانی شکارها را جرگه و با کوریان‌های پرجمعیت کوچ میکردند؟ و سرانجام ملازمین جنگی چنگیزخان چه کسانی بودند؟

ایل قدیمی و جامعهٔ ایلی مغول در قرون ۱۱ و ۱۲ بارژیم ایلی بدوی و ابتدائی فاصلهٔ بسیار داشته است و منابع ما آنرا بشکل دیگری بیان میدارند. میتوان گفت که در این زمان در نزد قبایل مغول ، ایل پس از طی یک دورهٔ طولانی تحول که دربارهٔ آن اطلاع صحیحی نداریم بمرحله از هم پاشیدگی رسیده بود. ولی دربارهٔ زندگی اجتماعی قرون ۱۲ و ۱۳ مواد و مطالب بسیار فراوانی در دست است.

ابتدا توجه ما بچگونگی وضع زندگی ایلی مغول های این زمان معطوف میشود. تعداد فراوانی ایل مغول در زمین معینی زندگی میکردند ولی هریک از آنها در حد معینی از زمین اشتراکی کوچ مینمودند. سپس دستهٔ دیگری را می‌یابیم که بطور پراکنده میزیستند ولی درمواقع کوچ کردن بسایرایلات بیگانه می‌پیوستند. میدانیم که افراد ایل بیات بطور پراکنده زندگی میکردند و دسته‌ای باچنگیزخان ودسته‌ای باقبیلهٔ تایچیوت‌ها کوچ میکردند[۲]. همچنین قبیله جلایر که ایلات مختلفی در تشکیلات آن وارد شده بودند ، ولی در بین ایلات و خانواده‌های بیگانه (جت) بطورجداگانه ، زندگی‌میکردند[۳]. سرانجام برما واضح و مسلم است که افراد ایل

---

۱ ـ جامع‌التواریخ و سایر منابع در اغلب موارد این روایت را تأیید میکنند. تا مدت‌های مدید در طبقهٔ اشرافی مغول این موضوع دیده میشد و روایات ـ سنگ ساچان و آلتان توبچی نیز مؤید آن است. مثلاً نک ، س. س. ٦٤ ، ٦٥ . ۱ ت . ۸۳ .

۲ـ ت. س. ۱۲۰ . ج. ت. ۱ ، ۱۷۵ ، ۲ ، ۱۳ ، ۹۳ .

۳ـ ج. ت. ۳۳ ، ۳٤ . ت. س. ٥۹ ، ٦۰ ، ٦٤ ، ٦۸ .

برجقین بخصوص شعبه‌ای از آن که چنگیزخان بدان تعلق داشته است بطور دسته‌جمعی زندگی نمیکردند ولی شاید به‌ایلات بیگانه نیز نمی‌پیوستند[1].

از تجزیه وتحلیل منابع ومواخذ ، علل و عوامل کاملاً متفاوتی نتیجه میشود. بطوری که دربعضی مواقع ایلات بطور دلخواه پراکنده میشدند وشعبات آنها باطیب خاطر از یکدیگر مجزا میگشتند. درحالی که پراکندگی و تجزیه شعبات بعضی ایلات برخلاف میل ایشان و بزور عملی میشد.

حال ابتدا حالت دوم را مورد بررسی قرارمیدهیم : پراکندگی ایلات چنانکه میتوان حدس زد ناشی از شکست های جنگی بوده است. بدین معنی که دشمنان فاتح آنانرا بین خود تقسیم میکردند. خویشاوندان پراکنده باجت‌ها ودر بین اعضاء قبیلهٔ بیگانه زندگی میکردند. منابع و مدارك ما همچنین حاکی میباشند که گاهی ایلاتی کامل و یا شعبه‌ای از آنها به‌تملك ایل دیگری خواه خویشاوند - اروغ و خواه بیگانه - جت درمیامدند و آن ایلات و شعبات واسال ایل دیگر و شعبات آن میشدند.

دلیل این وضع نه‌تنها جنگهای خانمانسوز -که بسیار معمول و رایج بود- بلکه علل دیگری از این‌قبیل بوده است : رشیدالدین‌میگوید : « وچون چنگیزخان قوم تایجیوت را بکلی مقهور گردانید و قوم اورواوت[2] و منکقوت[3] از راه اضطرار و عجز ایل شدند ، اکثرایشان را قتل فرمود و باقیان را تمامت بیندگی به‌جدی نویان[4] داد اگرچه خویش اوبودند ، بحکم فرمان بندهٔ او شدند وتااین زمان لشکراورواوت و منکقوت بندهٔ اروغ جدی نویان‌اند[5]».

۱- ت. س. ٤٤ ، ٤٦ ، ٤٨ ، ٦١. ج. ت. ۲ ، ٥٠.

۲- Uru'ut

۳- Manqut

٤- J̆adai noyan

٥- ۱ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ . همچنین میدانیم که قسمتی از قبایل اورواوت و منکقوت که توسط رشیدالدین نام برده شده‌اند قبل از این قتل عام به‌چنگیز پیوسته بودند. ت. س. ۸۷ ، ۹۱. ج. ت. ۱ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰.

در جامع‌التواریخ رشیدی وتاریخ سری از این نوع روایات مکرر بچشم میخورد و سایر منابع و مدارك شامل اشاراتی در این باره میباشند. ولی روابط واسالی در تاریخ رشیدی بهتر از سایر تواریخ منعکس و تشریح گردیده است. رشیدالدین روایت زیر را در این باره نقل میکند[1] : « وقومی از مغول که در این‌وقت ایشان را انگو - بغول[2] میگویند در عهد چنگیزخان این اسم برایشان اطلاق رفته و معنی‌انگوبغول آن است که ایشان بنده و بنده‌زادهٔ آباء و اجداد چنگیزخان‌اند. و بعضی‌ازآنان‌اند که در زمان چنگیزخان کوچ های پسندیده داده‌اند و حقوق ثابت گردانیده ، بدان سبب ایشان را انگوبغول میگویند و آنان که راه انگوبغول ثابت دارند ذکرهریک بجای خود بیاید. حالی در این موضع تقریر این مقدار ضروری بود تا معلوم گردد که معنی این‌اسم چیست ».

تاریخ رشیدی چنین‌ادامه میدهد[2] : « لکن‌چون خان صاحبقران پادشاه زمین و زمان چنگیزخان بود تمامت قبایل و اقوام مغول از خویش و بیگانه بنده و رهی او گشته‌اند وخصوصاً کسانی‌از خویشان واعمام و اعمام‌زادگان که در وقت شداید وهنگام جنگها بادشمنان او یکی شده‌اند و باوی مصاف داشته ، ایشان بمرتبه از دیگر خویشان کمتراند و بسیار هستند که بندهٔ بندگان شده ».

لغت «انگوبغول » که رشیدالدین استعمال کرده‌است‌همان اونقن‌بغول مغولی[3] (شکل قدیمی‌آن : بغل[4]) میباشد. واسال‌های قدیمی یک ایل یا یک خانواده‌که بطور موروثی بایشان تعلق میگرفتند باین‌نام خوانده میشدند. رشیدالدین درموقع شرح قتل ایل جلایر چنین میگوید[5] : « زن و بچهٔ ایشان‌همه بندهٔ قایدو[6] ، فرزند مونولون[7] گشته ،کودکی چند از ایشان باسم اسیری نگاه داشتند بندهٔ خاندان ایشان شده واز آن تاریخ تاکنون آن قوم جلایرانگوبغول‌اند وبمیراث به‌چنگیزخان

۱- ج. ت. ۲ ، ۱۱.
۲- ج. ت. ۲ ، ۱۲.
۳- Ungan bogol
۴- Bogal
۵- ج. ت. ۲ ، ۱۶.
۶- Qaïdu
۷- Munulûn

و اروغ او رسید ، امرای بزرگ از ایشان برخاسته‌اند » .

کلمهٔ اونقن‌بغول‌را نمیتوان‌غلام و سرف ترجمه کرد . از نقطه نظررشیدالدین تمام اتباع حکمرانان شرقی از لحاظ قدرت نامحدود وفراوان ایشان غلام بوده‌اند . این کلمه با آنچه که مراد ما میباشد معنی کاملاً مغایری دارد . اونقن بغول‌های قدیمی ، غلام بمعنی واقعی کلمه نبوده‌اند . اموال شخصی داشتند و از یک نوع آزادی فردی برخوردار بودند ، و مالکین آنان تمام حاصل زراعتشان را تصاحب نمیکردند .

در ابتدا اونقن‌بغول‌ها نه‌تنها در تملک یک فرد، بلکه در اختیار یک قبیله یا شعبه‌ای از آن بودند . از طرف دیگر ایشان دارای روابط ایلی بین‌خود بودند ، بدین‌معنی که یک نوع زندگی ایلی داشتند و تحت رژیم ایل اربابانشان روزگار میگذرانیدند . وظیفهٔ اصلی ایشان در برابر ایل حاکم خدمتگزاری بوده است و میبایستی بااربابان خود باشند و در مواقع جنگ و صلح خدمت ایشان را بکنند .

خواه ایشان واقعاً اروغ بوده باشند و خواه جت عموماً اربابان با آنان چون اروغ رفتار میکردند . اونقن‌بغول‌ها در مواقع تحرك وکوچ با اربابان خود بودند و درکوریان‌ها و ائیل‌ها اقتصاد شبانی ایشان را اداره میکردند[1] و در مواقع شکار شغل‌جرگه کردن شکار را داشتند[2] . اغلب بین‌اربابان واونقن‌بغول‌ها روابط‌دوستانه مانند ارتباط دو قبیلهٔ متحد وهمسایه برقرار میگردید . قبیلهٔ مالك اگر از استخوان دیگری بود ، از میان اونقن بغول‌ها زن میگرفت و دختران خود را بآنان میداد[3] . ملازمین جنگی و دوستان افراد قبیلهٔ مالك از بین ایشان انتخاب میشدند[4] . همهٔ

۱- ج. ت. ۹۲ ، ۹٤ ، ۹٥ . ت. س. ۲٥ ، ٤۲ ، ٤٤ ، ٥۹ ، ٦۱ ، ٦٤ .

۲- ت. س . ۱۲٤ . ج. ت. ۱ ، ۳ ، ۱۲۹ (شواهد غیرمستقیم) .

۳- ج. ت. ۱ ، ۱۷٥ .

٤- ج. ت. ۱ ، ۳٥ ، ۱٦۹ ، ۱۷٥ . ت. س . ۹٤ و غیره .

این مطالب شباهت و نزدیکی روابط بین قبیلهٔ مالک و اونقن بغول‌ها را با رابطه مالک و واسال ـ سرف بما نشان میدهد.

اونقن بغول های قدیمی مغولی واسال هائی ـ سرف هائی بودند که نمیتوانستند آزادانه رشتهٔ پیوند خود را باقبیله مالک بگسلند[۱]. تاریخ سری حاکی است که: «چنگیزخان به‌برادرش تواورین[۲] (تواوریل)[۳] چنین میگوید: من ترا برادر میخوانم باین دلیل: در زمان گذشته تومبینای[۴] و چرقای لینگغوم[۵] دارای غلامی بودند بنام اخدا[۶] که او را از بین زندانیان برداشته بودند. اخدا پسری داشت بنام سوباگای[۷]، پسر سوباگای، کوکوچو کیرساان[۸] بود و پسر وی یاگای قنگتغور[۹] نامیده میشد. تو پسر یاگای قنگتغور میباشی، بچه دلیل ونگ خان را مدح گفتی؟ التان[۱۰] و قوچر[۱۱] هرگز بدیگران اجازه نمیدهند که برقوم من حکمروائی کنند. تو از راه موروثی اجدادم غلام من میباشی. باین دلیل است که من ترا برادر میخوانم».

این قطعه نشان میدهد که شجره نامه تنها مخصوص مغول های آزاد و افراد قبیلهٔ مشخصی نبوده است، بلکه شجره نامهٔ یک واسال سرف باوجود اینکه چنگیز‌خان نمیگوید که آیا تمام ایل تواوریل و اجداد وی درایل خان آیندهٔ مغول زندگی میکرده‌اند یا نه، بسیار واضح و مشخص میباشد.

از تمام این روایات و شواهد دیگر چنین میتوان نتیجه گرفت که تشکیلات

---

۱ ـ نک، عباراتی نظیر آن در فئودالیسم فرانسه مانند: Servus (سرف) - homo de Corpore. نک، لوشر Lauchaire، رسالهٔ تشکیلات اداری فرانسه، پاریس، ۱۸۹۲، ص ۹۲۳، ۹۲۴.

۲ - To'orin

۳ - To'oril

۴ - Tumbinaï

۵ - Čaraqaï - Lingqum

۶ - Ohda

۷ - Sûbâgâï

۸ - Kokoču - kirsa'an

۹ - Yâgâï - Qongtaqor

۱۰ - Altân

۱۱ - Qučar

اونقن‌بغول دراثر جنگ‌ها ، تهاجمات و همچنین از فقر وتنگدستی بوجود آمده‌است.
درجامعهٔ ایلی مغولی قرن ۱۲ وضع و موقعیت اونقن بغول ها باوضع ایلات حاکم جزئی تفاوتی داشته است. ولی این وضع ناشی از سادگی آداب و سننی که عاری از پیچیدگی بوده ، نمیباشد ، بلکه ناشی از وضع اقتصادی و اجتماعی اونقن بغول ها یعنی واسالهای موروثی است که درخدمت ایلات حاکم میزیسته‌اند.

قبلة الکتّاب

سلطان علی مشهدی

(۸۴۱-۹۲۶)

از یادداشتهای مرحوم عباس اقبال آشتیانی

مولانا نظام‌الدین سلطانعلی‌مشهدی ملقب بقبلة‌الکتاب از استادان مسلّم خط نستعلیق و از مشاهیر خوشنویسان این‌طبقه است ، معاصرینش همه او را به‌وجاهت صورت و محاسن سیرت ستوده‌اند .

در اوان جوانی موقعیکه اظهر تبریزی خوشنویس(متوفی‌سال ۸۸۰) درهرات اقامت داشت سلطانعلی‌بآموختن رموز خط نستعلیق درپیش او مدتی‌صرف عمر کرد و بزودی براثر استعداد طبیعی تاآنجا ترقی‌یافت که خطش رقم‌نسخ برخطوط استادان متقدم و متأخر کشید و امیرهنرپرور سلطانحسین میرزا بایقرا (۸۷۳-۹۱۱) و وزیر دانشمندش امیر نظام‌الدین علیشیرنوائی(۸٤٤ - ۹۰٦) او را بکتابت بخدمت خود گرفتند و سلطانعلی بنوشتن‌نسخه های نفیس‌مشغول شد و او در دستگاه این امیرو و وزیر باشاعر شهیرمولانا عبدالرحمن‌جامی(۸۱۷-۸۹۸) نیزحشر وآمیزش‌و دوستی و مصاحبت پیدا کرد و جامی از عشاق خط زیبای اوگردید .

بعد از برافتادن دولت سلطان حسین‌میرزا و امیر علیشیر ، سلطانعلی بمشهد مراجعت کرد و در آنجا مقیم شد تا بتاریخ دهم ربیع‌الاول ازسال ۹۲٦ پس از هشتاد و پنج سال زندگانی این‌دنیا را وداع نمود و در پائین پای حضرت رضا در محلی‌متصل بگنبد امیر علیشیرنوائی بخاك سپرده شد .

سال فوت او را یک عدهٔ ازمورخین (ظاهراً همه بتبع صاحب حبیب‌السیر) ۹۱۹ نوشته‌اند لیکن این‌تاریخ بعلتی‌که بعد خواهیم گفت درست نیست وصحیح‌تر همانست‌که از تذکرة‌الخطاطین محمد یوسف لاهیجی نقل نموده‌ایم . این مؤلف

حتی روز و ماه فوت سلطانعلی را بامدت عمر و محل قبر او بدقت تمام آورده و یقین است که او این جمله را از مأخذی صحیح (شاید هم از روی سنگ قبر سلطانعلی) برداشته است.

سلطانعلی مشهدی که شاگرد بواسطهٔ میرعلی‌تبریزی واضع‌خط نستعلیق‌است از همان اوان جوانی بخوشی‌خط شهرت یافته و لااقل قریب شصت سال از عمر او بکتابت میگذشته و بهمین علت آثار بسیار از قلم معجزشعار او بیادگار مانده است و یکی از قدیمترین نمونه‌های خط او نسخه‌ایست از مخزن‌الاسرار نظامی که در جمادی‌الثانیهٔ سال ۸٦۵ موقعیکه سلطانعلی در حدود بیست و چهار سال داشته کتابت شده وآن درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است (رجوع کنید بفهرست نسخ فارسی ریو ج ۲ ص۵۷۳).

علاوه برکتبی که بقلم سلطانعلی‌نوشته شده قسمتی‌ازکتیبه‌های‌باغ معروفی‌را که سلطانحسین‌میرزا درهرات بنام باغ جهان آرا یاباغ مراد باقصرهای زیبای‌پرنگار ساخته بوده است و اوراق نسخهٔ ترکی مجالس‌النفایس امیر علیشیرکه در خانهٔ او برروی سنگ مرمر حک شده‌همه را سلطانعلی بکتابت آورده بوده است، همچنین کتیبه‌های سنگ مزار سلطانحسین میرزا بایقرا واکثر شاهزادگان تیموری و امیر-زادگان جغتائی که درآن مزارند ازاوست.

لاهیجی در تذکرة‌الخطاطین خود مینویسد: «هنگامیکه شاهی بیک خان اوزبک هرات راگرفت[1] مولانا قطعه‌ای نوشته بدیدن او رفت، آن ترك جاهل قلم بدست گرفته مولانا را نزد خود طلبید، قطعه را تعلیم میداد و اصلاح میکرد».

سلطانعلی در زیردست خود شاگردان متعدد تربیت کرده‌است وایشان اکثر ازمشاهیر خوشنویسان نستعلیق شده‌اند. بزرگترین‌این‌جماعت میرعلی‌هروی است که بحق درخوشنویسی با استاد دم برابری میزده و ما شرح حال او را در شمارهٔ سوم از سال اول مجلهٔ یادگار بتفصیل‌نوشته‌ایم. غیر از میرعلی‌هروی مشهورترین

۱- در سال ۹۱۳.

شاگردان سلطانعلی مشهدی پنج نفرند : سلطان محمد نور ، سلطان محمد خندان ، زین‌الدین‌محمود ، محمد ابریشمی و میرعلی‌جامی .

کتیبهٔ سنگ مزار سلطانعلی‌در مشهد بخط محمدابریشمی‌بوده و او از اشعار خود نیز یک قطعه بر لوح مزار استاد بخطی خوش نوشته و این رباعی را نیزکه از سلطانعلی است برآن لوح نگاشته :

عین عدم و الم بود عالم دون	زنهار در او مجوی‌آرام و سکون
چون اکثرجزوعالم‌آخر الم‌است	رفتیم ازاین الم دلی‌غرقه بخون

علاوه بر قطعاتی‌که از اشعار سلطانعلی در تذکره‌ها باقیست سلطانعلی منظومه‌ای دارد درحدود ۶۰ بیت در باب خط و آداب مشق‌وتهیهٔ اسباب ولوازم این‌کار از انتخاب و تراوش‌قلم و ساختن‌مرکب تا انتخاب و مهیا ساختن‌کاغذ و غیرها ، از این منظومه نسخه‌های متعدد باقیست و یک قسمت ازآن را صاحب مجالس‌المؤمنین درشرح حال سلطانعلی و میرعلی هروی نقل نموده است . منظومهٔ مزبور چنین شروع میشود :

ای قلم تیزکن زبان بیان	بهرحمد خدای هر دو جهان

ما ازاین‌منظومه آنچه راکه مربوط بزندگانی‌سلطانعلی‌است عیناً نقل‌میکنیم .

سلطانعلی پس‌ازحمدخدا و رسول و امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابی‌طالب و اشاره‌ای بواضعان خط گوید :

از جوانی بخط بدی میلم	عشق‌خط راندی از مژه سیلم
برسرکوی‌کم قدم زدمی	تا توانستمی قلم زدمی
گه بانگشتها قلم کردم	بخیالی خطی رقم کردم
از قضا میر مفلسی روزی	پیشم آمد بسان دلسوزی
قلم وکاغذ و دواتم جست	بیست‌ونه‌حرف‌را زحرف‌نخست
بنوشت و روان بدستم داد	شدم از التفات او دلشاد

زانکه ابدال بود وصاحب حال ‌‌ ‌ حسب حالش مبدل الاحوال

زین سبب عشق خط زیاده شدم ‌ ‌ ‌ دل گرفتار مرد ساده شدم

بعد از آن مدتی براین بگذشت ‌ ‌ ‌ مهرخطم از آن واین بگذشت

نیت روزهٔ علی کردم ‌ ‌ ‌ قلم مشق را جلی کردم

در خیال این که کار بگشاید ‌ ‌ ‌ شه بخوابم جمال بنماید

تا شبی خواب دیدم از ره دید ‌ ‌ ‌ که خطم داد وخامه‌ام بخشید

خواب را مختصر نمودم باز ‌ ‌ ‌ قصه خواب هست دور و دراز

بیش از این زین سخن نیارم گفت ‌ ‌ ‌ که ندارم مجال گفت وشنفت

تا کسی پردهٔ خرد ندرد ‌ ‌ ‌ در حق من گمان بد نبرد

بنده سلطانعلی غلام علیست ‌ ‌ ‌ شهرت خط او ز نام علیست

روز و شب گوید از نبیّ و ولی ‌ ‌ ‌ ذکرش اینست از خفی وجلی

سنهٔ عمر چون ببیست رسید ‌ ‌ ‌ خط سودا از صفحه‌ام بدمید

رو نهادم بکنج مدرسه‌ای ‌ ‌ ‌ بی‌خیال کجی و وسوسه‌ای

روز تا شام مشق میکردم ‌ ‌ ‌ نه غم خواب بود ونه خوردم

اکثر روزها چو ماه صیام ‌ ‌ ‌ روزه میداشتم بصدق تمام

شام در روضهٔ رضا بودم ‌ ‌ ‌ سر بر آن آستانه میسودم

چونکه از روضه آمدم بیرون ‌ ‌ ‌ پیش مادر شدم بخانه درون

خدمتش را بجان کمر بسته ‌ ‌ ‌ در مطلوب خویش در بسته

تا توانستمش نیازردم ‌ ‌ ‌ روزگاری باو بسر بردم

از پدر زان نگفتم و حالم ‌ ‌ ‌ که سفر کرده بود زین عالم

من از او هفت ساله مانده جدا ‌ ‌ ‌ او بچل سالگی بریده ز ما

شرح تقوی و طاعت هر دو ‌ ‌ ‌ نبود از من شکسته نکو

رحمت ایزدی برایش باد ‌ ‌ ‌ جایشان در جوار پاکان باد

چونکه از مشق بی‌حد وبی‌عد ‌ ‌ ‌ شدم القصه شهرهٔ بمشهد

پیش من مه رخان سیم ذقن | بهر تعلیم خط بوجه حسن
آمدندی ز دور و از نزدیک | خواه از ترك وخواه از تازیك
همه یار و برادرم بودند | همه روزه برابرم بودند
چشم سر بستم وگشادم سر | دیدن چشم سرچونیست مضر
چشم سرعیب بین ومعیوبست | چشم‌سرهرچه دید محبوبست
بعد از این‌ترك مدرسه کردم | کس ندیدی بمدرسه گردم
سرنهادم بکنج خانهٔ خویش | گفتم ازسوزسینه بادل‌ریش
ای‌دل‌آن‌به که‌ترك خط گویم | نقش خط را زلوح دل شویم
یا چنان سازمش کزآن گویند | حرف حرف مرا بجان گویند
پس‌نشستم بجد و جهد تمام | حاصل قصه روزها تا شام
مشق را چون قلم کمر بسته | پس زانوی خویش بنشسته
ببریدم ز یار و خویش‌و رفیق | آخر الامر یافتم توفیق
گفت پیغمبر آن شه سرور | سر مپیچ از حدیث پیغمبر
هرکه کوبد دری زروی نیاز | میشود عاقبت برویش باز

سپس‌میپردازد به‌بیان حسن و قبح خط و وصف قلم و ساختن مرکب و رنگ و آهارکردن کاغذ و مهره زدن آن و تراشیدن و قط زدن و درآخر رساله میگوید :

سال اتمام نظم این نامه | نهصد وبیست زد رقم خامه
بود ماه نخست از اول سال | که بآخر رسید قال و مقال
شرح آداب خط زبیش‌وزکم | کردم آخر دراین رساله رقم
آنچه دانستم و ندانستم | گفتم القصه تا توانستم
هنر و عیب خود بیان کردم | وانچه‌بودی نهان‌عیان کردم
ای خوش‌آنان که عیب پوشانند | نه که سرخیل‌عیب کوشانند
حق نگه‌دار عیب پوشان باد | بالنبیّ و آله الامجاد

از تاریخی که سلطانعلی دراین قطعه دراتمام رسالهٔ خود بیان میکند یعنی

محرم سال ۹۲۰ مسلم میشود که او بعد از این تاریخ فوت کرده ، بهمین علت کسانی که تاریخ فوت او را در سال ۹۱۹ نوشته‌اند در اشتباه بوده‌اند.

دیگر از اشعار سلطانعلی یکی این قطعه است که آنرا در شصت و سه سالگی گفته :

مرا عمر شصت و سه بیش است و کم هنوزم جوانست مشکین رقم
توانم هنوز از خفی و جلی نویسم که : « العبد سلطانعلی »

این مطلع هم از اوست :

گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه‌ایست
چون اشک من که از دل پرخون نمونه‌ایست

این قطعه هم از اوست :

از این شکسته هرآنکس کند توقع مشق
سه چیز خواهم از او گرچه هست بس دشوار
اول مداد کـه انـدر سیاهی و جـریان
بود چـو بخت من و آب دیـدهٔ خـونبار
دوم قلم کـه چو مژگان من نباشد سست
سیم خطی چو خط عنبرین تـازه نگار

لقب سلطانعلی مشهدی چنانکه گفتیم قبلة‌الکتاب بوده و بعضی نیز او را سلطان‌الخطاطین نوشته‌اند.

برای روشن‌شدن زندگانی سلطانعلی‌مشهدی اینک عین فرمانی را که سلطان حسین‌میرزا بایقرا باو نوشته از جنگی‌خطی که متعلق‌بنگارنده است عیناً نقل‌میکنیم اگرچه نسخه‌ای که از روی آن نقل‌میشود بسیار مغلوط است :

« قبلة‌الکتاب مولانا نظام‌الدین‌سلطانعلی بداند که عنایت و تربیت مربی‌رای عقده‌گشای که در بارهٔ او بوقوع پیوسته اظهرمن‌الشمس‌است و حسن عقیدهٔ همایون در باب هنر پروری اوابین‌من‌الامس و بهوسته صحیفهٔ آمال او مرقوم کلک عاطفت

ساخته رقم نسخ برخط استادان سابق کشیده‌ایم و او را در این‌فن از همه برتردیده در آن فرصت که دواوین‌خاصه که نگاشتهٔ کلک بدایع‌نگار اوست سهو وغلط درنظر بسیار می‌آید و حک و اصلاح در خطی چنان دلفریب مقدورکسی نمی‌نماید چه گفته‌اند: زشت باشد جامه نیمی‌اطلس‌ونیمی پلاس، و باوجود آنکه اورا درکتابت اشعار ترکی وقوفی‌تمام حاصل‌است و درطریق‌نظم و نثر شعوری کامل، این‌حالت بغایت غریبست ومقرر است که در نهایت معنی و ترکیب لفظ یک بیت بلکه یک مصراع ناظم راکوشش می‌باید نمود و در تنقیح یک مضمون عرصهٔ مشیت تمام می‌باید پیمود وهرگاه ازتصرف کاتب یا سهو قلم خلل‌بقواعد و ارکان او راه یابد موجب توزع‌ضمیر خواهد گشت این‌سخن‌مشهور است که یکی از اعاظم ارباب نظم در اثنائی برخشت مالی‌عبورفرمود که اشعار او را ناموزون ساخته میخواند و برآن بشاشت خاطر وافرمی‌نمود چون آن صاحب کمال‌دید که ترکیب الفاظ را نه‌باندازهٔ معنی میریزد فی‌الحال قدم انتقام برخشتها که مالیده بود زده باخاك برابر ساخته او را در غضب آورد و او را در معرض‌اعتراض‌انداخت. خشتمال از روی خشونت و زجر باعتراض گفت چرا رنج مرا ضایع میسازی و خود را در ورطهٔ حیف و جور می‌اندازی؟ فرمود که هیهات گوهری را که من بصدخون جگربکف آورده در سلک نظم‌کشیده‌ام بسنگ جفا خرد میکنی‌و باك نداری وقیه(؟) خشتی‌چند که مالیده‌ای عرصهٔ شنیعت میسازی :

لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پرتوان زد

غرض ازاین‌مقدمات آنکه چون توجه خاطر ناظم را بجانب زادهٔ طبع و نتیجهٔ فکر طبیعی و جبلی است کاتب و راقم را در باب صحت و صواب آن واجب و لازم و متحتم می‌نماید که من‌بعد بواجبی ملاحظه نموده سعی نماید که بدفعات مرقومات خامهٔ غرایب نگارش از آسیب و خطا و خلل‌مصون ماند... »*.

(متأسفانه بقیه یادداشت‌ها در دسترس‌نیست)

* ـ این‌مقاله را آقای محمد شیروانی دبیرکتابخانه مرکزی دانشگاه استنساخ نموده در اختیار مجله قرار داده‌اند.

اخبار دانشکدهٔ ادبیات

دانشکدهٔ ادبیات و مؤسسات وابسته به‌آن

ساعت ده بعد از ظهر روز سه شنبه ۱۸ آبانماه برنامه تلویزیونی دانشگاه باحضور آقای دکترصفا رئیس‌دانشکدهٔ ادبیات اجرا گردید. در آن برنامه آقای دکترصفا ضمن اشاره به‌تحولات و پیشرفتهای اخیر دانشگاه تهران ودانشکدهٔ ادبیات ، در بارهٔ برنامه‌های‌آموزشی و فعالیت‌های علمی گروههای آموزشی دانشکده و مؤسسات وابسته بآن توضیحاتی‌دادند که خلاصه آن بشرح زیر است :

۱ ـ گروههای آموزشی دانشکده عبارتست از نه گروه : ۱- زبان و ادبیات فارسی ـ ۲ ـ زبانهای خارجی ۳ ـ زبانشناسی همگانی و زبانهای باستانی ٤ ـ تاریخ ٥ ـ جغرافیا ٦- روانشناسی ۷- فلسفه ۸- علوم اجتماعی ۹- باستانشناسی و هنر.

۲- رشته‌های تحصیلی- هریک ازگروههای‌آموزشی یک رشته تحصیلی‌دارد بجز گروه زبانهای خارجی که شامل ٥ رشته است بشرح زیر :

زبان انگلیسی، زبان فرانسه ، زبان آلمانی ، زبان روسی ، زبان عربی. جمعاً دانشکدهٔ ادبیات دارای ۱۳ رشته تحصیلی‌است.

۳ ـ سالهای تحصیلی ـ هر رشته دارای دو نوع دانشجو میباشد که باآئین نامه‌های جدید و قدیم تحصیل میکنند میباشد ـ عده‌ای از دانشجویان جدید هر رشته در سال اول و عده‌ای در سال دوم هستند.

دانشجویان قدیم برخی سال دوم و برخی سال سوم تحصیل خود را می‌گذرانند. هر رشته جمعاً دارای ٤ نوع دانشجو در چهار سال‌میباشد. جمعاً دانشجویان دانشکده به ٥۲ دسته تقسیم میشوند.

٤- ساعات درس ـ هردانشجو در هفته ۲۰ ساعت درس (در سالهای جدید حداکثر- در سالهای قدیم حد متوسط) دارد و ٥۲ دسته دانشجو در هفته رویهمرفته ۱۰٤۰ ساعت درس میخوانند. در برخی از رشته‌ها و درسها که تعداد دانشجویان زیاد است دانشجویان بچندین گروه تقسیم میشوند چنانکه در درس انگلیسی دانشجویان سال اول به ۳٦ گروه و

در دروس فارسی و عربی به ۱۰ گروه تقسیم شده‌اند.

بنابراین هریک ساعت از ۸ ساعت درس انگلیسی سال اول ۳۶ ساعت و هر ساعت درس فارسی و عربی ۱۰ ساعت در برنامهٔ دانشکده بحساب می‌آید. در برابر تعدادی از درسها برای دانشجویان رشته‌های مختلف اختیاری است. مثلاً درس مقدمات زبانشناسی برای دانشجویان سال اول زبانشناسی اجباری است و برای دانشجویان رشته‌های پنجگانه زبان خارجه و رشته وادبیات فارسی اختیاری است یعنی هریک ساعت این درس در برنامه معادل ۷ ساعت است و این تا اندازه‌ای از کثرت تعداد ساعات دروس در برنامه میکاهد. همچنین دانشجویان سالهای اول رشته‌های مختلف جزء افراد همین گروهها (در درسهای انگلیسی، فارسی، عربی) هستند. این مسأله نیزاز بالا رفتن تعداد ساعات درس در برنامه پیشگیری مینماید.

۵- دوره‌های فوق لیسانس و دکتری - ۸ رشته از رشته‌های دانشکده (همه رشته‌ها بجز زبانهای خارجی) فوق لیسانس و برخی‌مانند ادبیات فارسی و زبانشناسی و تاریخ وجغرافیا و فلسفه دوره دکتری نیز دارند.

برخی‌ازکلاسهای این‌دوره‌ها در دانشکده و برخی‌درمؤسسات تابعه دانشکده برگزار میشودکه از آن میان ۱۰۰ ساعت در هفته از دروس دوره‌های فوق لیسانس در ساختمان دانشکده ادبیات تدریس‌میشود.

۶- دانشجویان خارجی - کلاسهای دانشجویان خارجی دوره مقدماتی و دوره دکتری (سال اول و سال دوم) و نیزکلاسهای مرکزی تحقیق ومطالعه در تمدن و فرهنگ ایران که برای خارجیان تشکیل‌میشود نیز بالغ بر ۹۰ ساعت درس‌دارد.

۷- جمع ساعات دروس دانشکده - بااین‌حساب جمع ساعات دروس دانشکده درهفته بالغ بر ۱۲۰۰ ساعت درس و در روز حد متوسط ۲۰۰ ساعت میشود.

۸ - اطاق‌های دانشکده - ساختمان دانشکدهٔ ادبیات دارای ۲۷ اطاق وسالن درس سه آزمایشگاه است که رویهم ۳۰ واحد را تشکیل میدهد در هرروز حد متوسط در هر یک از ۲۷ کلاس بیش از ۷ ساعت درس گفته میشود.

۹ - وقت کلاسها - کلاسهای دانشکدهٔ ادبیات از ساعت $8\frac{1}{2}$ تا ۱۲ و از $14\frac{1}{2}$ تا $20\frac{1}{2}$ ادامه دارد.

۱۰- تعداد دانشجویان - تعداد دانشجویان دانشکده بالغ‌بر ۲۳۴۰ نفراست که ۷۴۰

نفرآنها درسال اول و ۵۰۰ نفر درسال دوم جدید و ۹۲۰ نفر درسالهای دوم و سو
قدیم و ۱۳۰ نفر در دوره‌های فوق‌لیسانس تحصیل میکنند.

۱۱ ـ مؤسسات درآمار دانشجویان وکلاسها وساعات دروس، برنامهٔ مؤسسات تابعه
دانشکده منظور نشده است. درحال حاضر دانشکدهٔ ادبیات دارای مؤسسات تحقیقاتی
تعلیماتی زیر است.

۱ـ مؤسسه زبانهای خارجی(بخش تعلیماتی زبانها) ـ ۲ـ مؤسسه تحقیقات و مطالعا
علوم اجتماعی ـ ۳ـ مؤسسه جغرافیا ـ ٤ـ مؤسسه تاریخ ـ ٥ـ مؤسسه باستانشناسی ـ ٦ـ مؤسسه
علوم تربیتی و روانشناسی ـ ۷ـ مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.

هریک از این مؤسسات دارای مراکز تحقیقاتی و تعلیماتی است.

مؤسسه زبانهای خارجی دارای دوره‌های تقویتی و تخصصی است و جمعاً دارای ۳
کلاس و قریب ۱۵۰۰ دانشجو میباشد که در رشته های انگلیسی فرانسه، آلمانی، روسی
عربی، ایتالیائی، اسپانیائی، تحصیل میکنند.

مؤسسه تحقیقاتی و مطالعات اجتماعی دارای مراکز متعدد برای تحقیق و مطالعه
نیز دارای کلاسهای مختلف درس برای دوره‌های تکمیلی و فوق لیسانس است. مؤسسا
دیگر تنها برای دوره‌های فوق لیسانس کلاس درس دارد.

اگر این ارقام برجمع دانشجویان دانشکده افزوده شود تعداد دانشجویان دانشکد
ادبیات از پنجهزار نفر تجاوز خواهد کرد.

۱۲ ـ استادان ـ دانشکدهٔ ادبیات درسازمان آموزشی خود ٤٤ نفر استاد و ۱۸ نفر
دانشیار و ٦ استادیار و ۱۲ دبیر دارد و برای اداره دروس خود از عده‌ای از دانشمندان ک
صلاحیت تدریس دارند استفاده میکند که عده آنان بالغ بر ۵۳ نفراست. بعلاوه ۹ نفر ازگر
صلح و ۲ نفر از فولبرایت در دانشکده زبان انگلیسی تدریس میکنند.

مدیرگروه روانشناسی و علوم تربیتی دانشکدهٔ ادبیات

به پیشنهاد دانشکدهٔ ادبیات و باستناد لایحه قانونی استخدام هیأت آموزشی دانشگ
آقای دکتر علی کنی استاد تمام وقت دانشکدهٔ ادبیات و معاون دانشجوئی دانشگاه بمد
سه سال بسمت مدیرگروه روانشناسی و علوم تربیتی دانشکدهٔ ادبیات منصوب شدند.

نماینده دانشکدهٔ ادبیات در شورای دانشگاه

بانتخاب شورای دانشکدهٔ ادبیات و ابلاغ صادره از طرف آقای رئیس دانشگاه جناب آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشکدهٔ ادبیات برای مدت دو سال بسمت نماینده آن دانشکده در شورای دانشگاه منصوب شدند.

تحقیقات باستانشناسی

آقای دکتر عزت‌الله نگهبان استاد دانشکدهٔ ادبیات، چندی قبل جهت ادامه مطالعات مربوط به حفریات جدید باستانشناسی و تنظیم کتاب حفاریهای مارلیک به اروپا و امریکا عزیمت نمودند و در باز گشت، گزارشی به‌مقام ریاست دانشکده تقدیم داشته‌اند که خلاصهٔ آن نقل میشود:

جناب آقای دکتر صفا رئیس دانشکدهٔ ادبیات

همانطورکه خاطرعالی‌مستحضر است برای تهیه و تنظیم کتاب نهائی‌حفریات مارلیک (چراغعلی تپه) از خرداد سال ۱۳۴۳ لغایت خرداد ۱۳۴۴ بمدت یکسال بامریکا عزیمت نمودم. در این مأموریت علاوه بر وظیفه اصلی که مطالعات دقیق در باره اقوام مارلیک و رابطه آنها در دنیای باستان بوده سعادت مرا یاری‌نمود و افتخار فعالیت‌های دیگری بمنظور شناسائی تمدن کهن و باعظمت و والای ایران نصیب اینجانب گردیدکه خلاصه‌ای از آن ذیلاً بعرض میرسد:

تمام دوران تابستان سال ۱۳۴۳ را درکتابخانه مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو که یکی از مهمترین وکامل‌ترین کتابخانه های باستانشناسی جهان است گذرانده و در این مدت سعی‌نمودم آثار مکشوفه در حفریات رودبار و همچنین هنر و صنایع این قوم را با آثار باستانی دیگری که تاکنون در ایران و خاور نزدیک بدست آمده است مقایسه و نتایج لازم را از این مقایسات کسب و راجع بچگونگی زمان و ارتباط این اقوام باسایر تمدن‌های همزمان بدست آورم.

جالب اینکه خوشبختانه‌هرچه دامنه این‌مطالعات بیشتر میگردید نفوذ هنری وارزش والای مکتب هنری مارلیک در مقام مقایسات مسلم‌ترگردیده و بدانجا رسیدکه دامنهٔ این نفوذ از یک طرف بسواحل دریای مدیترانه و از طرف دیگر تا نواحی درهٔ هند مشاهده

میگردید. قدر مسلم اینکه بیشترفرضیه های هنری درباره نفوذ اقوام مجاور از قبیل بین النهرین و مصر و ترکیه در صنایع و هنر اواخر هزارهٔ دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد در ایران که سالیان دراز تکیه کلام باستانشناسان بوده با کشف آثار هنری مارلیک در هم پیچیده شده و بقدری از نظر پیشرفت هنر و تکنیک آثار مکشوفه در مارلیک برآثار حفریات تمدنهای همزمان خود والاتر و برتر است که جای هیچگونه شک و تردیدی در مورد نفوذ هنری مارلیک یا ایران وجود نداشته و ثابت گردید که سایر نواحی مجاور تحت الشعاع این مکتب ارزنده هنری ایران بوده و دامنه نفوذ این مکتب همانطورکه تذکر داده شد یا از راه سیاسی و یا اقتصادی تمام پهنه دنیای باستان را فرامیگرفته است. مدارك و اسناد کافی و وافی در اینمورد فراوان و درکتاب اصلی حفریات مارلیک منعکس خواهد گردید. ناگفته نماند که کتابخانه گرانبها وکامل مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو کمک فراوان و تسهیلات ارزنده ای را برای انجام این تحقیقات ایجاد نمود.

در پائیز سال ۱۳۴۳ تحقیقات و بررسی هائی از نظر جغرافیای تاریخی اقوام همزمان با مارلیک و همچنین نواحی شمالی و غربی ایران شروع وکلیه مدارك وکتیبه ها ولوحه هائی که در حفاریهای خاور میانه بدست آمده است بررسی و ارتباط این اقوام نه فقط از نظر جغرافیائی باممالك مجاور تا اندازه ای روشن گردید بلکه از نظر چگونگی زمان و تاریخ این اقوام نیز کمکها و اطلاعات فراوانی بدست آمد. علاوه براین، ضمن انجام این مطالعات بنا بدرخواست دانشگاه شیکاگو رشته درس سه ماهه پائیز راجع بباستانشناسی پیش از تاریخ ایران را در مؤسسه شرقی دانشگاه تدریس نمودم. ضمناً علاوه بر وظیفه مستقیم خویش باشروع سال تحصیلی در تمام مدت اقامت بنا بدرخواست دانشگاهها یا مؤسسات باستان- شناسی و انجمن های مختلف در باره هنر و باستان شناسی ایران و بخصوص حفریات مارلیک کنفرانسها و سخنرانی هائی ایراد نموده و از این راه افتخار انجام وظیفه در شناساندن هنر و تمدن والای نیاکان که بحق در پایه گذاردن تمدن بشری سهم بسزائی داشته و نقش مهمی را ایفا نموده اند نصیبم گردید. ذیلاً فهرست اهم این کنفرانسها از نظر جنابعالی میگذرد.

۱- ۱۰ ژوئن ۱۹۶۴ در دانشگاه آکسفورد، موزه آشمولیان انگلستان

۲- ۴ نوامبر ۱۹۶۴ دانشگاه شیکاگو، مؤسسه شرقی شیکاگو - آمریکا

۳- ۴ دسامبر ۱۹۶۴ دانشگاه کلمبیا و موزه متروپلتین نیویورك - آمریکا

۴- ۹ دسامبر ۱۹۶۴ مؤسسه اسمتونیان، فریرگالری واشنگتن - آمریکا

۵- ۱۵ دسامبر ۱۹۶٤	دانشگاه میشگان ، انجل هال ، آن‌اربر	میشیگان - آمریکا
۶- ۱۲ ژانویه ۱۹۶۵	دانشگاه لیک فارست	شیکاگو - آمریکا
۷- ۱۳ ژانویه ۱۹۶۵	کانون جهانگردان و سیاحان	شیکاگو - آمریکا
۸- ۱۸ ژانویه ۱۹۶۵	کانون لاینز	ایوا - آمریکا
۹- ۲۲ فوریه ۱۹۶۵	والترآرت گالری	بالتیمور - آمریکا
۱۰- ۲۵ فوریه ۱۹۶۵	دانشگاه پنسیلوانیا ، موزه دانشگاهی	فیلادلفیا - آمریکا
۱۱- ۲۶ فوریه ۱۹۶۵	دانشگاه هاروارد ، موزه فاگ	بستن - آمریکا
۱۲- ۱ مارس ۱۹۶۵	دانشگاه منسوتا ، موزه فاگ	میناپولیس - آمریکا
۱۳- ۱۶ مارس ۱۹۶۵	دانشگاه ریس ، هوستن	تکزاس - آمریکا
۱٤- ۱۹ مارس ۱۹۶۵	دانشگاه میزوری ، میزوری	کلمبیا - آمریکا
۱۵- ۲۰ مارس ۱۹۶۵	موزه باستانشناسی ایلنیوی، اسپرنیک‌فلاید	ایلنیوی - آمریکا
۱۶- ۲۵ و ۲۶ مارس »	دانشگاه آریزونا، تدریس در کلاس توسان	اریزونا - آمریکا
۱۷- ۲۷ مارس ۱۹۶۵	سخنرانی عمومی توسان	آریزونا - آمریکا
۱۸- ۳۰ مارس ۱۹۶۵	دانشگاه اوریگان ، یونجین	اوریگان - آمریکا
۱۹- ۲ آوریل ۱۹۶۵	دانشگاه واشنگتن ، سیاتل	واشنگتن - آمریکا
۲۰- ۵ آوریل ۱۹۶۵	دانشگاه یوتا ، سالت‌لیک سیتی	یوتا - آمریکا
۲۱- ۱۳-۱۵ آوریل »	دانشگاه شیکاگو ، کنگره خاور شناسان	شیکاگو - آمریکا
۲۲- ۲۱ آوریل ۱۹۶۵	دانشگاه دولتی پنسیلوانیا ، استیت کالج	پنسیلوانیا - آمریکا
۲۳- ۱۳ مه ۱۹۶۵	دانشگاه لندن	لندن - انگلستان
۲٤- ۱۸ مه ۱۹۶۵	دانشگاه أستراسبورگ	استراسبورگ - فرانسه

علاوه برسخنرانیهائی که در دانشگاههای مختلف امریکا و انگلستان و فرانسه انجام و شرح آن در بالا داده شد در ضمن مدت اقامت از مؤسسات باستانشناسی و فعالیت‌های علمی و عملی این دانشگاهها دیدن نموده و با باستان شناسان و مسئولین امر در مورد مبادله دانشجو وهمچنین مجلات و کتب و سایر مبادلات علمی گفتگو نموده ، و راه برای اینگونه عملیات در آینده باز گردید. رویهمرفته این مسافرت نتایج بسیاری از جهات مختلف در برداشت که نکات برجسته آن بشرح ذیل است :

۱ - کارهای مربوط بچاپ کتاب نهائی مارلیک که احتیاج بیک کتابخانه کامل باستانشناسی داشت انجام گردید.

۲ـ فعالیت کافی از نظر معرفی و شناساندن تمدن و فرهنگ و هنر ایران بوسیله سخنرانی و تدریس.

۳ـ معرفی حفریات علمی مارلیک و اهمیت و نفوذ این تمدن در دنیای باستان.

۴ـ مطالعه لازم در بارهٔ پیشرفتهای علمی و عملی مؤسسات باستان شناسی جهان و طرز کار فعلی آنها و امکان استفاده از آن برای اصلاح و پیشرفت وضعیت باستانشناسی در ایران.

۵ـ گفتگو و مذاکرات مستقیم با استادان و مسئولین دستگاههای باستانشناسی در باره مسائل علمی و روشهای اداره تشکیلات باستان شناسی و موزه‌ها و مؤسسات باستان شناسی وهمچنین امکانات در باره مبادلات مجله، کتب و آثار باستانی در آینده.

باتقدیم احترامات ـ دکتر نگهبان

تتبعات اسلامی در بیروت

خلاصه گزارشی است که آقای دکتر سید حسین نصر بعد از توقف یکساله خود در بیرت نوشته‌اند:

ریاست محترم دانشکدهٔ ادبیات

در تابستان ۱۳۴۳ از طرف حضرت آقاخان کرسی تتبعات اسلامی دردانشگاه امریکائی بیروت تأسیس شد و اولیای امور آن دانشگاه اینجانب را دعوت کردند تا بعنوان اولین
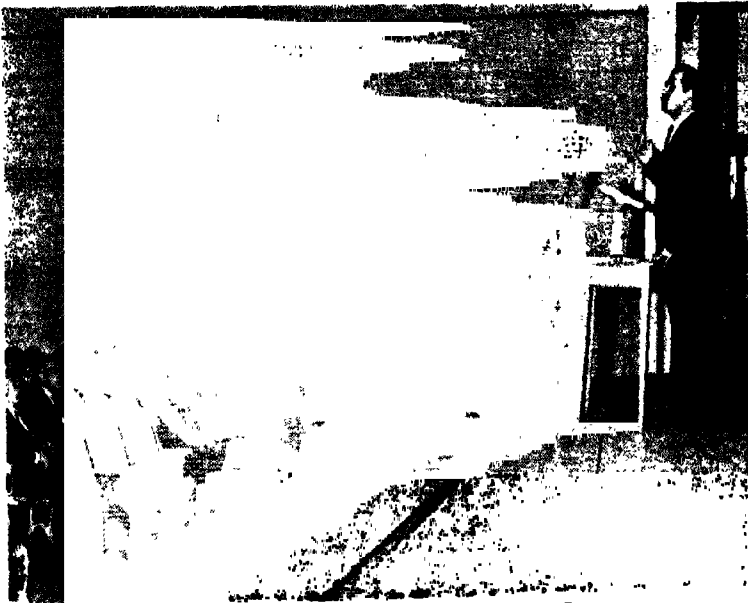
آقای دکتر نصر هنگام سخنرانی دربارهٔ معارف اسلامی

استاد این کرسی به‌بیروت برود.

باموافقت دانشگاه تهران در پایان شهریور ماه ۱۳۴۳ به بیروت عزیمت کرده و تا پایان سال تحصیلی به‌تدریس‌وتحقیق‌در دانشگاه امریکائی‌بیروت اشتغال داشت. در بدو امر تأسیس‌چنین کرسی‌مخصوصاً بدست یک ایرانی‌در محیطی که در عرض‌چند سال گذشته‌چندان توجهی به معارف ایران نداشته است مشکل بود ، لکن بعد از چند ماه اول موانع بر طرف شد و فعالیت‌های کرسی توسعه یافته و پایه و اساس این بخش جدید در آن دانشگاه استقرار یافت.
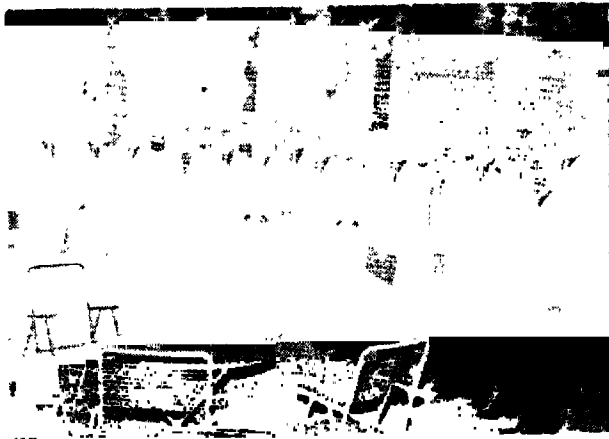
ضیافت دانشکده طب دانشگاه امریکائی بیروت

دروسی که این جانب در طی سال تدریس کرد عبارت بود از دورهٔ کامل‌تاریخ علوم در تمدن اسلامی، معارف و فرهنگ اسلامی ، و فلسفه بعد از غزالی که بیشتر مربوط به‌سیر فلسفه در ایران از مکتب سهروردی تا صدرالدین شیرازی و سپس پیروان ملاصدرا است. در تمام این‌دروس توجه اینجانب ، علاوه بر معرفی فرهنگ اسلامی بطور کلی ، مخصوصاً به فرهنگ ایران و بلاد شرقی اسلامی که تحت سلطهٔ نفوذ فرهنگی ایران بوده است بیشتر معطوف گردید. در دوران جدید اصولاً به سهم ایرانیان در ایجاد فرهنگ اسلامی در لبنان و برخی‌دیگر از ممالک عربی کم توجه شده است و معرفی فرهنگ و فلسفه وادبیات اسلامی ایران نهایت اهمیت را دارد. لذا در تمام دروس اینجانب بیشتر به این جنبه توجه شد.

شاگردان بسیاری از ممالک مختلف عربی‌و اروپائی‌ونیزچند نفر از ایران و پاکستان و افغانستان در این دروس شرکت داشتند و از نتائج آن نهایت رضایت حاصل بود.

علاوه بردروس رسمی‌دانشگاه ، اینجانب سخنرانیهای عمومی‌فراوانی‌در مراکزمختلف علمی لبنان ایراد کرد که اهم آنها یک سلسله پانزده سخنرانی بود بنام « ابعاد اسلامی » (Dimensions of Islam) شامل یک دوره بحث کامل در باره فرهنگ و معارف اسلامی. در هرجلسه ازاین‌سخنرانیها چند صد نفرمستمع‌حضور داشتند وهرهفته خلاصهٔ این‌سخنرانیها در جرائد انگلیسی وعربی بیروت و نیز در مجلهٔ جهان اسلامی (Muslim World) چاپ کراچی انتشار می‌یافت. قسمت اول این سخنرانیها درکتابی‌تحت عنوان «آرمانها و حقایق اسلامی » (Ideals and Realities of Islam) درلندن تحت طبع است و در تابستان آینده انتشار خواهد یافت. دو فصل‌از این کتاب بزبان عربی‌در مجلهٔ‌الابحاث و حوار انتشار یافته و خودکتاب نیز بزودی بعربی چاپ خواهد شد.

آقای دکترنصرهنگام سخنرانی درکلیسای‌دانشگاه امریکائی بیروت

در طول سال‌علاوه برتدوین‌این کتاب مجموعه‌ای از مقالات اینجانب که در مجلات مختلف بصورت پراکنده چاپ شده بود تدوین و تنظیم یافته و بصورت کتابی درآمد بنام « تحقیقاتی دربارهٔ اسلام و فرهنگ اسلامی » (Islamic Studies) که چاپ آن در بیروت به‌پایان رسیده و بزودی انتشار خواهد یافت.

دانشگاه امریکائی بیروت بودجه قابل توجهی در دست اینجانب جهت خرید کتب مربوط به کرسی‌جدیدالتأسیس گذاشته بود. ازاین‌محل‌قریب‌چهار صد کتاب از ایران خریداری

شد : منجمله آثار مهم ادبیات فارسی که تاکنون درکتابخانهٔ آن دانشگاه موجود نبود. و نیز کتب زیادی از اروپا مربوط به‌تمدن اسلامی و ایران تهیه شد.

دراسفند ماه بنا به‌دعوت دولت ایران به‌تهران آمده و بعنوان نمایندهٔ ایران درجلسات هیأت مدیرهٔ مؤسسهٔ جدید تحقیقاتی که باهمکاری‌ایران و پاکستان و ترکیه زیر نظر برنامهٔ همکاری منطقه‌ای ایجاد شده است شرکت کرد و به سمت رئیس هیأت مؤتمنین مؤسسه برگزیده شد. سپس از تهران جهت حضور در کنگرهٔ فلسفی پاکستان که چند سال است در آن شرکت می کند به‌لاهور سفر کرد.
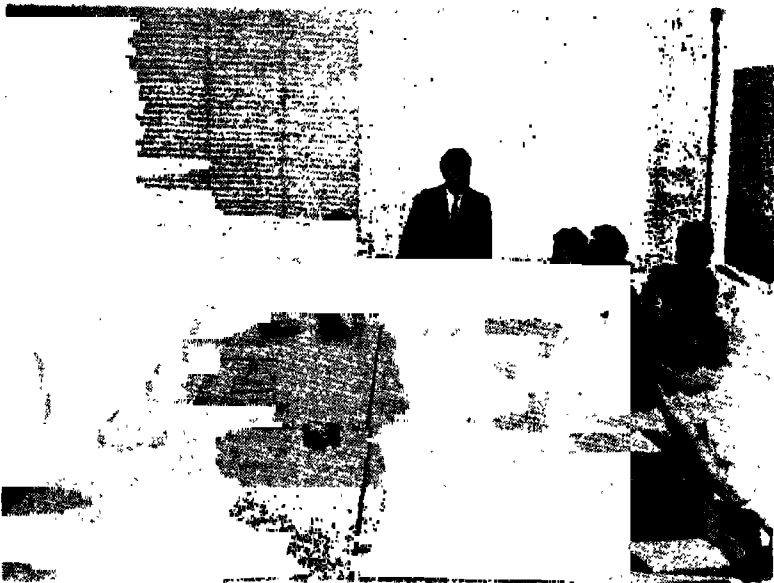
درس تصوف در دانشگاه امریکائی بیروت

بنا به دعوتی که از دانشگاه هاروارد انجام گرفته بود پس از پایان سال تحصیلی در بیروت در آغاز تیرماه به‌امریکا عزیمت کرده و در دورهٔ تابستانی دانشگاه هاروارد درسی در تاریخ فلسفهٔ اسلامی تدریس کرد که در آن شاگردان بسیاری از دانشگاههای مختلف امریکا وکانادا شرکت داشتند. در اوایل‌شهریور ماه بنا به دعوت کنگرهٔ بین‌المللی تاریخ ادیان که برای بار اول در امریکا تشکیل‌می‌شد به‌کالیفرنیا سفر کرد. یکی از سخنرانیهای اصلی سمینار مربوط به مسألهٔ تلاقی ادیان بعهدهٔ اینجانب بود ومقالهٔ مفصلی در این‌زمینه تحت عنوان « اسلام و تلاقی ادیان » (Islam and the Encounter of Religions)

تهیه شد که متن آن در جریانات کنگره و نیز در مجلهٔ (Muslim World) چاپ امریکا بزودی درج خواهد شد.

در پایان به‌استحضار می‌رساند که در طول این سال که از لحاظ وظائف سنگین درسی و تحقیقی طاقت فرسا بود کوشش این‌جانب همواره در بالا بردن نام دانشگاه تهران و معرفی فرهنگ ایران بوده است. باوجود اینکه اولیای امور دانشگاه امریکائی بیروت و حضرت ـ آقاخان بارها درخواست کردند اقلاً یکسال دیگر دربیروت اقامت کنند، اما بعلت علاقه‌ای که به کار خود درتهران دارد نتوانست آن دعوت‌را بپذیرد. لکن برای حفظ نفوذ فرهنگ ایران اسلامی در فعالیت‌های این کرسی جدیدالتأسیس که از مهمترین کرسی‌های نوع خود است قرار براین شد که احراز کنندهٔ کرسی یا از ایران و یا از یکی از ممالک شرقی اسلامی باشد و بعد از اینجانب آقای دکتر محمود احمد رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم دانشگاه کراچی به این سمت انتخاب شدند. امید میرود که دانشکدهٔ ادبیات تهران بتواند باتربیت شاگرد و نیز کمک به‌استادان خود وظیفهٔ خطیر اشاعه زبان و ادیان و فرهنگ ایران را نه‌تنها در خود ایران بلکه درممالک خارجی انجام داده و در معرفی فرهنگ ایران که متأسفانه در بسیاری از ممالک شرقی و غربی ناشناخته مانده است قدمهای مؤثری بردارد.

باعرض احترام

استاد دانشکدهٔ ادبیات ـ دکتر سید حسین نصر

تحقیقات استاد دانشگاه بیروت دربارهٔ ایران

آقای دکتر ویکتورالکک که از دانشمندان لبنان هستند و سالها در ایران به کسب ادبیات و فرهنگ ایرانی پرداخته ودر دانشکدهٔ ادبیات تهران درجهٔ دکتری را حائز شده‌اند، اکنون در دانشگاه بیروت به‌تدریس اشتغال دارند.

آقای ویکتورالکک در این مدت ، مقالات زیادی در جرائد و مجلات لبنان ، در باب فرهنگ و ادب ایران نگاشته‌اند که از هر جهت قابل استفاده است . ما توفیق ایشان را در ادامه تحقیقاتی که در بارهٔ ایران و ادب ایران می‌نمایند آرزو داریم.

درجه دکتری افتخاری دانشگاه استراسبورك

چندی‌قبل به پیشنهاد شورای‌دانشگاه‌استراسبورگ ، چهار تن از استادان دانشگاههای ایران و سوئیس‌وهلند و انگلستان درجه دکترای افتخاری دانشگاه استراسبورگ‌را در یافت داشتند. این‌درجه در ایران به‌جناب آقای دکترعلی‌اکبر سیاسی رئیس اسبق‌دانشگاه تهران و دانشکدهٔ ادبیات تعلق گرفت[1] .

جناب آقای دکتر سیاسی با استجازه از پیشگاه شاهنشاه آریامهر ، به استراسبورگ رفتند و مراسم اعطای درجه دکتری‌افتخاری در نوامبر ۱۹۶۵ (اول آذر ۱۳۴٤) بعمل‌آمد.

در این‌مراسم آقای دکتر سیاسی به‌نمایندگی‌از طرف سه تن از استادان دانشگاههای سویس و هلند و انگلستان که به دریافت این درجه نائل آمدند در حضور شخصیت‌های فرهنگی‌و سیاسی مقیم استراسبورگ بیاناتی به‌زبان فرانسه ایراد نمودند که ترجمهٔ آن اینک بنظر خوانندگان گرامی میرسد :

آقای رئیس دانشگاه

همکاران گرامی

خانمها ، آقایان :

این امتیاز بمن داده شده است که بنام خود و سه همکار ارجمند سویسی ، هلندی ، انگلیسی، در این محضر عالی سخن بگویم. من قدر این امتیاز را بخوبی میدانم ولی ضمناً متوجه هستم که وظیفه‌ای بس‌دشوار دارم. زیرا یافتن کلمات مناسب برای بیان احساسات تشکرآمیز در قبال افتخار بزرگی که امروز بما داده شده است آسان نمیباشد : گاه میشود که شدت یک احساس قلبی وسیلهٔ تعبیر آنرا از آدمی سلب می‌نماید.

من‌در مدت دراز زندگی‌فرهنگی‌و سیاسی‌خود ـ که شما ، آقای رئیس‌دانشگاه درنطق غرای خود بالطف مخصوص‌بآن اشاره فرمودید مکرر در مجالس‌رسمی‌و تشریفاتی که پاره‌ای از آنها بسیار پر شکوه و شورانگیز بوده‌اند شرکت داشته‌ام. ولی بندرت برایم اتفاق افتاده که باندازه امروز تحت تأثیر قرار گرفته باشم. گمان میکنم بتوانم‌بجرأت بگویم که سه همکار

۱ـ این برای دومین بار است که جناب‌آقای دکترسیاسی به دریافت درجه دکتری افتخاری از دانشگاههای خارجی نائل میشوند . نخستین بار درهیجده سال قبل دانشگاه پراك (چکسلواکی) بایشان درجهٔ دکتری افتخاری اعطا نمود .

عالیقدر من نیز همین‌وضع و حال را دارند. چگونه ممکن بود بجزاین باشد؟ آقایان استادان دانشگاه استراسبورگ یعنی دانشمندان و محققان عالیمقام، کاملاً بی‌نظر و بی‌غرض، اصولاً سختگیر و دقیق در قضاوت، باالتفات نسبت بحرکات و سکنات خود، در شوراهای دانشکده و دانشگاه تشخیص و رأی میدهند باینکه ما چهار همکار خارجی‌شایسته هستیم عالی‌ترین امتیازی راکه مؤسسه عظیم علمی‌ایشان میتواند اعطاء کند دریافت داریم : این البته برای ما شایان مباهات و سرافرازی است.
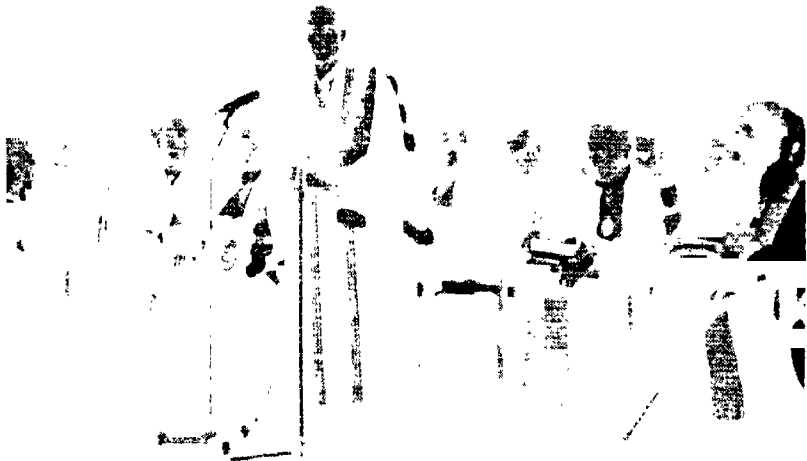
جناب آقای دکتر علی اکبرسیاسی پس از دریافت درجهٔ دکتری افتخاری بنام خود و سه تن‌از استادان ارجمند سویسی‌وهلندی وانگلیسی که بهمان افتخار نائل‌آمده‌اند نطقی‌ایراد میکنند. رئیس دانشگاه‌استراسبورگ ورؤسای دانشکده‌ها وعده‌ای از استادان میرز روی صحنه پشت سرایشان قراردارند. سایر رجال و مدعوین در تالاربزرگ دانشگاه جای گرفته‌اند

آنچه مربوط به شخص من است شک ندارم که شما آقای رئیس دانشگاه وشما همکاران گرامی بااین اقدام خود خواسته‌اید ضمناً دانشگاه جوان تهران را مورد احترام قرار دهید، یعنی دانشگاهی راکه من از روز تأسیس در آن افتخار استادی داشته‌ام و قریب یک ربع قرن بعنوان رئیس دانشکده ورئیس دانشگاه خدمتگزار آن بوده‌ام. دانشگاه ما شایستهٔ این احترام بود زیرا از جهت سازمان وبرنامه‌ها وروشهای تعلیماتی شباهت بسیاری بادانشگاه‌های فرانسه دارد. اکثریت استادان آن هنوز هم کسانی هستند که از سرچشمهٔ فیاض علم وفرهنگ فرانسه سیراب شده‌اند و بدین جهت اندیشهٔ علمی فرانسوی در تعلیمات عالیهٔ ما مقامی ممتاز دارد و فروغ تابناك آن در کشوری که دارای تمدنی کهن است پرتو افگن میباشد، کشوری که از چندین سده پیش تماس و آشنائی خودرا بامغرب زمین بواسطه و از راه زبان فرانسوی آغاز کرده است. کسانی که مانند من یک قسمت یا تمام تحصیلات خود را در دانشگاهها یا مدارس عالیه فرانسوی بپایان رسانیده‌اند درخدمت به میهن عزیز خود در هر مقامی که بوده‌اند، بخصوص در تعلیمات عالیه، از خود آثاری قابل ملاحظه باقی گذاشته و میگذارند.

خوشبختانه برای تقویت روابط فرهنگی ایران و فرانسه عواملی مؤثر وجود دارد. ازآن جمله است بازدید بعضی از استادان بنام دانشگاههای فرانسه. (مانند آقای پرفسور آماندری استاد ارجمند باستان شناسی شما) و سخنرانیهائی که در دانشگاههای تهران و شهرستانها ایراد مینمایند. از میان مؤثرترین این عوامل چگونه میتوان از ذکر مؤسسه زبان و تمدن ایران ؛که اخیراً در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی شما تأسیس گردیده است خودداری نمود ؟ خبر ایجاد این مؤسسه وقتی توسط آقای سیمن رئیس وقت دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی شما و آقای دکترعسکرحقوقی نمایندهٔ دانشگاه تهران بایران فرستاده شد باشور وشعف فراوان مواجه گردید. ما اطمینان داشتیم که این مؤسسه باب تازه‌ای در راه تماس وهمکاری میان دانشگاه تهران و دانشگاه استرازسبورگ میگشاید و به تشیید روابط فرهنگی که از دیر باز میان فرانسه و ایران برقرار است کمک شایان مینماید.

آیا لازم است یادآوری کنم که این روابط برای هردوکشور مفید است ؟ در بارهٔ استفاده‌ای که ما از دانش و فرهنگ شما میکنیم کسی تردید ندارد. ولی آشنائی بافکر ما و بافرهنگ و هنر ما نیز برای شما خالی از فائده نبوده است. کارها و آثار هانری ماسه و رمان گیرشمن و هانری کربن - اگر بخواهیم فقط بذکر نام سه تن از ایران شناسان بزرگ فرانسوی که در قید حیاتند قناعت نمائیم - در تأیید نظری که جرأت اظهار آنرا داشتم گواهی گویا و دلیلی کافی میباشند.

غالباً به نزدیکی و همانندی روح فرانسوی و روح ایرانی اشاره میشود و از اینرو ما ایرانیان را گاه بگاه فرانسویان آسیا میخوانند. در این بیان البته حقیقتی هست ، زیرا هرچند که روح فرانسوی را منطقی و « دکارتی » معرفی نموده و برای روح ایرانی جنبه شهودی و عرفانی فرض کرده‌اند، میان ما وشما - باوجود این تباین ظاهری - از نظر فرهنگ مشابهاتی واز جهت خو و منش، صفات مشترکی وجود دارد. و بهمین دلیل است که ما ایرانیان خودرا به‌آسانی در شما فرانسویان باز می‌شناسیم و به کشور شما که می‌آئیم خودرا بیگانه احساس نمیکنیم.

باری برگردیم بموضوع افتخاری که امروز نصیب همکاران ارجمند من و خود من شده است. ما این درجه دکتری افتخاری را مخصوصاً از این جهت موجب مباهات وسربلندی خود میدانیم که از طرف دانشگاهی بما اعطاء شده است که همیشه و بحق دارای شهرت یک مؤسسه بزرگ تعلیمات عالیه بوده است و این شهرت را حتی در دورانی که این قسمت از خاك فرانسه موقتاً از آن جدا بوده حفظ نموده است .

توجه و علاقه‌ای که من شخصاً از دور بدانشگاه استرازسبورگ داشتم چهار سال پیش در جریان کنفرالس دانشگاههای فرانسوی زبان که در مُنرئال (کانادا) تشکیل بود ضمن آشنائی با آقای آنژلوز رئیس وقت این دانشگاه که باکمال تشخص و وقار نمایندگی این مؤسسه را عهده‌دار بودند رو بتزاید گذاشت.

آقای رئیس دانشگاه ، امروز ما بسیار خوشوقتیم که بما مجال داده شده که توسعه دانشگاه شما و پیشرفتهائی راکه در پنجاه سال اخیر نصیب آن گردیده است از نزدیک به‌بینیم. این پیشرفتها بسیار مهم و قابل ملاحظه هستند. من بنام خود و بنام همکاران دانشمندی که نمایندگی آنان را دارم و باید از ایشان معذرت بخواهم که بیشتر از خودم و ازکشورم سخن رانده‌ام ، بشما صمیمانه تبریک میگویم، و باتکرار سپاسگزاری از افتخاری که امروز نصیب ما فرموده‌اید ، برای دانشگاه معظم استرازسبورگ - که از این پس، بااجازه شما ، کمی هم بما تعلق خواهد داشت - از صمیم قلب آرزوی ترقیات روزافزون می‌نمایم.

ارتقاء به‌مقام استادی

بنابه‌پیشناد ریاست دانشکدهٔ ادبیات و تصویب دانشکدهٔ ادبیات و تأیید هیئت ممیزه ومقام ریاست دانشگاه ، بانو الیو صورتکر معلم زبان انگلیسی دانشکدهٔ ادبیات به مقام استادی دانشکدهٔ ادبیات ارتقاء حاصل نمودند.

دانشجویان خارجی در دانشکدهٔ ادبیات

درسال تحصیلی۱۳۴۳-۱۳۴۴ رویهمرفته۳۸ دانشجو در برنامهٔ کلاس‌های مقدماتی و دکتری به‌تحصیل‌اشتغال داشتند. تقسیم‌بندی این گروه از لحاظ مملکت بقرار زیر است:

اطریش ۱ نفر، امریکا ۲ نفر، ایتالیا ۱ نفر، پاکستان ۹ نفر، ترکیه ٤ نفر، تونس ۱ نفر، ژاپن ۲ نفر، سوریه ۱ نفر، عراق ۲ نفر، عربستان سعودی ۲ نفر، فرانسه ۱ نفر، لبنان ۱ نفر، لهستان ۳ نفر، هلند ۱ نفر، هندوستان ۹ نفر، یوگسلاوی ۱ نفر.

کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات در سال تحصیلی ٤٤-۱۳۴۳

خلاصه‌ای از یک گزارش رسمی

در این سال بعلت از بین رفتن بیشتر بودجهٔ کتابخانه خرید کتابها بمقدار سالهای گذشته نبود و رویهمرفته تقریب ۱۵۰۰ جلد کتاب فارسی و عربی و اروپائی و هندی خریداری شد درحالیکه معمولاً سالانه بین ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ جلد کتاب برمجموعهٔ کتابخانه افزوده می‌شد. در زمرهٔ کتب خریداری شدهٔ سال گذشته آنچه مخصوصاً حائزاهمیت است ۱۵۰ جلد کتاب مربوط به‌هند شناسی است درسال ۱۳۴۳ سفارش‌داده شده و ۱۵۷ جلد کتاب عربی دربارهٔ فلسفه وعرفان و تاریخ که در دورهٔ اقامت رئیس کتابخانه در بیروت انتخاب وارسال شده است ونیزدورهٔ کامل‌فهرست کتابخانهٔ مدرسةالسنهٔ شرقیهٔ لندن که از بهترین‌فهرستهای چاپ شده است در سال گذشته ابتیاع شد.

گزارش

کنگرهٔ خاورشناسان آلمان

تابستان امسال (۱ - ۵ اوت ۱۹۶۵) شانزدهمین کنگره خاور شناسان آلمان در شهر دانشگاهی هیدلبرگ Heidelberg تشکیل شد. بیش از ۴۰۰ تن از دانشمندان و خاور-شناسان مختلف جهان در این کنگره شرکت کرده بودند. از ایران نیز استاد محترم جناب آقای دکتر صفا رئیس دانشکدهٔ ادبیات شرکت داشتند و آنگاه جناب آقای عبدالحسین مفتاح سفیرکبیر ایران در هامبورگ نیز به انجمن دعوت شده بودند و در جلسات شرکت می‌نمودند.

برپا دارندهٔ این کنگره «انجمن خاور شناسی آلمان» (Deutsche Morgen länische Gesellschaft) است که از سال ۱۸۴۵ تاکنون هر چند سال یکبار بمنظور آشنائی اعضاء انجمن بانتیجهٔ مطالعات و تحقیقات دیگر خاورشناسان این کنگره را تشکیل میدهد.

مدیر و مهماندار کنگره، این بار آقای پرفسور دکتر **انتون شال** رئیس بنگاه خاور-شناسی دانشگاه هیدلبرگ بود که بشایستگی تمام از عهدهٔ این وظیفه برآمد. باتوجه باینکه شهر ۸۰ هزار نفری کوچک هیدلبرگ را با کوشش‌های خستگی‌ناپذیر خود ویارانش برای پذیرائی از ۴۰۰ مهمان به مدت یکهفته آماده ساخته بود.

بخشهای کنگره بشرح زیر بود:

ایران شناسی، هند شناسی، پژوهشهای کتیبه‌ای، مصر شناسی، سامی‌شناسی، علوم اسلامی، دنیای مسیحی شرق و بیزانس، عهد عتیق، زبانهای آلتائی و دانشهای آسیای مرکزی، چین شناسی، ژاپن‌شناسی، آفریقا شناسی.

رئیس بخش ایران شناسی آقای پرفسور دکتر **ولفگانگ لنتس** دانشمند ایران شناس مشهور بود که اکنون رئیس بنگاه ایران شناسی و استاد دانشگاه هامبورگ است. بیشتر ایران شناسان آلمانی در جلسات سخنرانی شرکت کرده بودند. از جمله آقایان پرفسور یونکر از برلن شرقی، ایلرس از وورتسبورگ Würzburg، رمپیس از توبنگن Tübingan، هومباخ از زاربروکن Saarbrücken، مدت هرسخنرانی ۲۰ دقیقه بود و ۱۰ دقیقه هم برای بحث و گفتگو پس از هر سخنرانی در نظر گرفته شده بود.

سخنران اول در بخش ایران شناسی آقای دکتر صفا بود که ضمن بیانات بسیار جالبی در بارهٔ « فعالیت‌های ایران شناسی در مؤسسات فرهنگی ایران » و آگاهی‌های بسیار دقیقی از کوششهائی که در زمینهٔ ایران شناسی امروز در مؤسسات دولتی و ملی ایران انجام میشود در اختیار اعضاء کنگره گذاشتند.

سخنرانهای دیگر در این بخش پرفسور یونکر از برلن شرقی ، پرفسور ایلرس از وورتسبورگ ، پرفسور هومباخ از زاربروکن ، پرفسور هینتس از گوتینگن بودند که هریک مطالب بسیار تازه و قابل ملاحظه‌ای در زمینه‌های مختلف ایرانشناسی بیان کردند. این جانب نیز مختصری در بارهٔ کوششهای دانشمندان و زبان شناسان ایرانی برای ساختن اصطلاحات علمی و یافتن معادلهای فنی و روشهای مختلفی که امروز در زبان فارسی بکار میرود اظهار داشت.

مهمترین سخنرانی از آن پرفسور نیبرگ Nyberg (از سوئد) بود که از نظر اهمیت یکی از سخنرانیهای همگانی اعلام شده ودر برنامهٔ بخشهای دیگر نیزبود موضوع. سخنرانی « پیشنهاد برای گرد آوری واژه‌های فارسی که به زبان عربی راه یافته است » بود. استاد نیبرگ ضمن مقدمه‌ای تاریخی به کارهائی که در این زمینه از معرب جوالیقی تاکنون صورت گرفته است اشاره و ضمن ارائه نمونه‌های از واژه‌هائی که باتبدیل صورت از فارسی به عربی راه می‌یابد پیشنهاد کرد که گروهی از دانشمندان متخصص باین کار همت ورزند تا همهٔ این واژه‌ها یکجا گرد آوری و بصورت کتابی منتشر گردد.

این پیشنهاد باحسن توجه و قبول بیشتر حاضران در انجمن رو برو گردید و شخصاً دانشمندانی چون شپولر و هینتس و یونکر لزوم و اهمیت این کار را یادآور شدند.

مساله دیگر که دراین کنگره اهمیت بسیار یافت سخنرانی دکتر ویندفور درخصوص طرز استفاده از ماشین های حساب برای تهیهٔ فرهنگ پهلوی بود.

آشنایان به زبان و ادب پهلوی (فارسی میانه) خوب میدانند که دشواریهای تهیه و گرد آوری واژه نامه‌ای جامع وکامل برای این زبان کم وکوچک نیست ، از جمله محدود بودن و شباهت حروف خط نوشته‌های کتابهای دینی زردشتی (آم دبیره) و وجود هزوارش در این خط سبب شده است که تاکنون فرهنگی جامع به خواستاران فرهنگ و ادب زبان «فارسی میانه» عرضه نشده‌است.

استفاده از ماشینهای حساب I B. M. برای تهیه چنین فرهنگی زائیدهٔ فکر و اندیشه

استاد لنتس است که از چند سال پیش باینطرف با کمک یکی از شاگردان باهوش دانشمند خود دکتر ویندفورد در پروراندن این فکر کوشش بسیار کرده است، وپیشرفت هائی هم بدست آورده است.

در این کنگره بدنبال سخنرانی دکتر ویندفورو توضیحات دقیق و قانع کننده استاد لنتس در بارهٔ چگونگی کار دستگاهها ، جلسات خصوصی و متعدد دیگری در بخش ایرانشناسی باحضور پهلوی دانان بزرگ دنیا چون نیبرگ و یونکر تشکیل و سر انجام مقرر شد تا سه سال دیگر که کنگرهٔ بعدی خاور شناسان برگزار میشود نمونه هایی چاپ گردد.

عصر روز پنج شنبه ه اوت کنگره در محیطی گرم و دوستانه پایان یافت.

دکتر سیف الدین نجم آبادی

اهداء کتاب

از طرف آقای « پوسل » رایزن فرهنگی فرانسه در ایران تعداد ۲۰۰ جلد کتاب به دانشکدهٔ ادبیات اهداء گردید.

آقای پوسل ، طی مراسمی باحضور آقای دکتر صفا رئیس دانشکدهٔ ادبیات کتاب های مذکور را به دانشکده اهداء نمودند. این کتابها بیشتر در خصوص زبان و ادبیات فرانسه و مورد استفادهٔ دانشجویان زبانهای خارجی دانشکده خواهد بود.

تصویب رسالهٔ دکتری

جلسه دفاع از رسالهٔ دکتری خانم **عصمت ستارزاده** دانشجوی دورهٔ دکتری ادبیات فارسی تحت عنوان « مقلدان ترك خمسهٔ نظامی » باحضور آقایان دکتر صورتگر ، دکتر مینوچهر، دکتر پرویز ناتل خانلری ، سعید نفیسی استادان راهنما وهیئت ممتحنه در تاریخ ۴۴/۹/۸ تشکیل گردید و خانم ستارزاده پس از دفاع از رسالهٔ خود ، دکتر در ادبیات فارسی شناخته شد.

خانم عصمت ستارزاده

***

جلسه دفاع از رسالهٔ دکتری آقای **علی مرزبان واصل‌آبادی** دانشجوی دورهٔ دکتری ادبیات فارسی ، تحت عنوان « مطالعه و تحقیق در زندگی خسرو انوشیروان » باحضور آقایان دکتر صورتگر ، دکتر مینوچهر ، دکتر محمد مقدم ، دکترکیا استادان راهنما و هیئت ممتحنه در تاریخ ۴۴/۹/۱۶ تشکیل گردید و آقای مرزبان پس از دفاع از رسالهٔ خود ، دکتر در ادبیات شناخته شد.

آقای علی مرزبان واصل‌آبادی

***

پرویز اهور

جلسهٔ دفاع از رسالهٔ دکتری آقای پر[ویز] **اهور** دانشجوی دورهٔ دکتری ادبیان فارسی ت[حت] عنوان « تحقیق تطبیقی لیلی و مجنون » باحض[ور] آقایان دکتر خانلری ، دکتر محمد معین ، د[کتر] صورتگر ، دکتر مینوچهر ، سعید نفیسی ، استا[دان] راهنما و هیئت ممتحنه تشکیل گردید و آقای ا[هور] پس‌از دفاع از رسالهٔ خود ، دکتر درادبیات ف[ارسی] شناخته شد.

این دانشجویان نیزکه از بورس‌های فرهنگی ایران دردانشگاه تهران استفاده مینموده‌اند موفق به دریافت درجه دکتری شده‌اند

۱-آقای‌محمدمحمودالحق‌انصاری ازکشور پاکستان شرح‌احوال‌وآثار وسبک شعرونثرظهو[ری] براهنمائی آقای دکتر مینوچهر

۲- آقای سید محمدیونس‌جعفری ازکشورهندوستان شرح احوال و سبک اشعار صائب براهنمائی آقای دکتر مینوچهر

۳- آقای ریاض احمد شیروانی ازکشورهندوستان احوال و آثار غنی‌کشمیری براهنمائی‌آقای دکترحسین‌خط[یبی]

۴- آقای یاسین رضوی　از کشور هندوستان　شرح احوال شیخ ابوالفضل مبارك علامی
براهنمائی آقای دکتر مینوچهر

۵- آقای محمد نورالدین الحمدانی　از کشور تونس　نفوذ فرهنگ اسلامی و ادبیات عرب در دیوان امیر معزی
براهنمائی آقای دکتر خطیبی

۶- آقای شمس الدین احمد　از کشور هندوستان　احوال و آثار مشتاق کشمیری
براهنمائی آقای دکتر ذبیح الله صفا

شاگردان اول دانشکده

در امتحانات سال تحصیلی ۴۴-۱۳۴۳، این دانشجویان در رشته‌های مختلف حائز رتبهٔ اول گردیده‌اند :

مهوش شاهق
رشته ادبیات فارسی

روحانیه زمانی
رشته باستانشناسی
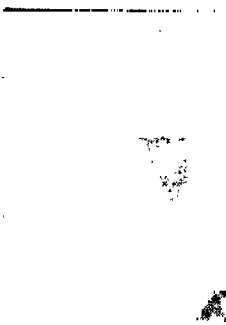
هماالسادات احمدی امیری
رشته تاریخ

منیژه گلبابائی
رشته زبان انگلیسی
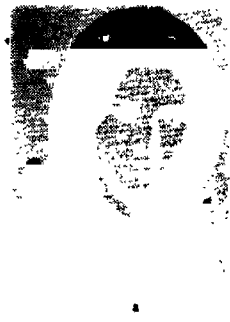
خانم زینب بهبهانیان
رشته‌زبان آلمانی
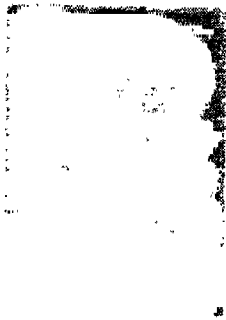
منوش کیا
رشته زبان فرانسه

نقی اصفهانی
رشته علوم اجتماعی
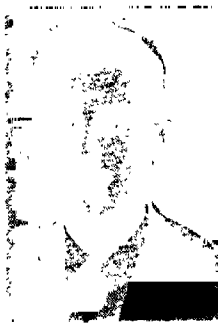
محمد محمودی
رشته تاریخ و جغرافیا

علی احمدی کبوترخانی
رشته زبان عربی

پرویز ضیاء شهابی
رشته فلسفه وعلوم تربیتی

نمایندگان ورزشی دانشکدهٔ ادبیات

بمنظور دخالت ورزشکاران وقهرمانان درامر ورزشی دانشگاه ، ابتدای هرسال تحصیلی یک تن از بین قهرمانان هردانشکده برای هر رشتهٔ ورزشی بسمت نماینده انتخاب میگردد تا ضمن همکاری باسؤلین ورزشی درمورد درخواست‌های ورزشی دانشجویان مساعدت نماید. در مهر ماه سال جاری نیز انتخابات مزبور در دانشکدهٔ ادبیات انجام و نمایندگان مختلف بدین شرح انتخاب گردیدند :

والیبال	آقای سیاوش فرخی
فوتبال	« ایرج حصیبی
تنیس	« مالک

دو و میدانی	آقای شیرزاد
کوهنوردی و اسکی	« قزوینی
شطرنج	« صابری
کشتی	« شیرزاد
بسکتبال	« جهانیان
وزنه‌برداری	« بهزادی
شنا	« گل‌محمدی

دوشیزگان شمسی‌ملک ـ پروانه جاوید و رفیعه پرتوی‌نیز به‌سمت نمایندگان دختران در رشته های پینگ پنگ ، شمشیر بازی و ژیمناستیک انتخاب شدند.

زبان فارسی در دانشگاه استراسبورگ

از بدو عزیمت آقای دکتر عسکر حقوقی دانشیار دانشکدهٔ ادبیات تهران ب
استراسبورگ ، هرهفته اقدامات وفعالیت‌های مفیدی از جهت شناسائی‌فرهنگ ایران
وتوسعه زبان فارسی‌در دانشگاه این‌شهر تاریخی‌انجام میگرفت که جسته و گریخته گزا
آن هرچندگاه در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران به‌چاپ رسیده است.

اینک که مأموریت آقای دکترحقوقی در آن شهر پایان یافته ، خلاصه‌ای از
اقداماتی که درآن دانشگاه برای شناسائی ایران صورت گرفته ، درینجا درج میشود

اقدام مهمی که در این مأموریت انجام گرفت ، رسمی شناختن تعلیم زبان
و درس‌تمدن ایران در دانشگاه و اختصاص‌دادن واحدهائی باین‌منظور در برنامه د
ادبیات استراسبورگ بود ، براساس این اقدام ، علاوه بر آنکه تعداد زیادی دانشج
و شرق شناسان برای تعلیم زبان فارسی بدین مرکزعلمی‌روی نهادند ، وسایل و کتب
بسیار نیز در اختیار آنان قرارگرفت و نشریات خاص نیز منتشر شد و بالنتیجه یک
ایرانشناسی و تمدن و فرهنگ ایران در دانشگاه پدید آمد.

اقداماتی که از طرف این‌مرکز ایرانشناسی درجهت معرفی آثار و فرهنگ
صورت میگرفت ، منتهی به‌انجام مراسم خاصی در ۱۰ مارس ۱۹۶۰ گردید که این
تا ۳۰ مارس ادامه داشت و مناسب است که گزارش آنرا درینجا خلاصه کنیم.

مرکزایرانشناسی‌دانشگاه استراسبورگ باهمکاری ومساعدت اولیای‌دانشگاه ،
درباب زبان و ادبیات و تمدن ایرانی ترتیب داد که روز دو شنبه ۱۰ مارس۱۹۶۰
و روزسه شنبهٔ ۳۰ مارس پایان پذیرفت.

این ابتکار مرکز ایرانشناسی شامل‌نمایشی از هنر ایرانی و چندین سخنرانی
ادبیات و فرهنگ ایرانی و نمایش‌فیلمهائی‌راجع به‌آثار تخت جمشید و مینیاتورهای
و نیز پذیرائی از اولیای دانشگاهی و عموم علاقه‌مندان بود.

مقصود از تشکیل این‌مراسم ، همانطورکه در سخنرانی‌های مربوط ذکر شده
مناسبات مودت‌آمیز موجود بین ایران و فرانسه و میان دانشگاههای تهران و استرا

و بویژه میان دانشکده‌های ادبیات دو کشور میباشد.

روز دو شنبه ۵ ۱ مارس ساعت ۵ ۱ نمایشگاه هنر ایرانی در تالار بزرگ کتابخانه ملی دانشگاه گشایش یافت. تالار مزبور بشیوه‌ای شکوهمند و مجلل از قالی‌های ایرانی که دارای ابناء بی‌نظیر و مینیاتورهای ایرانی بودند آراسته شده بود. آقای افشار سفیر کبیر ایران در فرانسه نمایشگاه را افتتاح کردند و جمعی از صاحب مقامات کشوری و لشکری و نیز جناب آقای رئیس دانشگاه و رئیس دانشکده ادبیات استراسبورگ در معیت ایشان حضور یافتند.

آقای دکتر عسکر حقوقی دانشیار دانشکدهٔ ادبیات تهران و رئیس مرکز ایرانشناسی در دانشگاه استراسبورگ، که خود مبتکر تشکیل این نمایشگاه و تظاهرات مختلفه مربوط بدان بودند، رشته سخن را بدست گرفته، قبل از هرچیز، از شخصیت‌هائی که در مراسم حضور یافته بودند سپاسگزاری کرد. و سپس در پیرامون تمدن ایران سخن راند.

سپس آقای ژرژ لیوه رئیس دانشکدهٔ ادبیات استراسبورگ از آقای سفیر کبیر ایران، و از رئیس کتابخانه ملی دانشگاه استراسبورگ و کارکنان آن بمناسبت مجاهداتی که در راه ترتیب دادن نمایشگاه متحمل شده بودند سپاس گزارد. و سپس از آقای جمال زاده که قسمتی از کلکسیون‌های هنری ایرانی را از سویس باخود آورده و از آقای پرفسور **آماندری** که همه کلکسیون اشیاء هنری خود را امانت داده بود و آقای **میکائیلوف** که وی نیز مینیاتورها و قالی‌های مجلل ایرانی خود را امانت داده بود، سپاسگزاری نمود.

وی از حضور در این مجلس ابراز خوشوقتی کرد و گفت در پرتو ابتکار آقای دکتر حقوقی و فعالیت‌های مداوم و خستگی‌ناپذیر ایشان روابط دوستانه و تفاهم موجود بین دو کشور و بویژه بین دو دانشگاه بیشتر از پیشتر تحکیم و توفیق یافته است.

سپس آقای سفیر کبیر بسخن آغاز کرده، از آقای رئیس دانشگاه، و آقای رئیس دانشکده ادبیات و آقای دکترحقوقی سپاسگزاری نمود، و در مورد مناسبات صمیمانه بین دو کشور بسط مقال داده و بدین مناسبت مجمله‌ای از سخنان حضرت ژنرال دوگل را که به «مناسبات گذشته» ایران و فرانسه اشارت کرده بود ذکرنمود. وی دانشگاه استراسبورگ را کامل‌ترین دانشگاهها بشمار آورد. و درباره مرکز ایرانشناسی گفت که وجود آن محصول همکاری و معاضدت دوکشور و دو دانشگاه می‌باشد. سپس به‌آقای دکتر حقوقی تبریک و تهنیت گفت که در این طریق بذل آنهمه مجهود و فعالیت کرده‌اند و بدین‌نکته اشارت کرد که فعالیت‌ها و مجاهدات آقای دکترحقوقی منظور نظر اولیای دولت ایران بوده و می‌باشد

و درپایان مقال یادآور شد که زحمات ایشان مورد توجه کامل دولت شاهنشاهی ایران است و این دولت آرزومند بسط وتوسعه فعالیت مرکز ایرانشناسی دانشگاه استراسبورگ می‌باشد.

پس از بازدید از نمایشگاه ، مدعوین و اولیای امور دانشگاه بکاخ دانشگاه رفتند تا درمراسم اعطاء مدال دولت ایران به آقای پرفسور مارسل سیمون رئیس دانشکدهٔ ادبیات استراسبورگ حاضر باشد.

آقای سفیر کبیر ایران در پاریس نشان سیاسی از درجه یکم دولت ایران را با آقای پروفسور مارسل سیمون تسلیم نموده‌اند

در اینجا نخست آقای ژرژ لیوه رئیس دانشکده از کسانی که در این مراسم حضور یافته بودند سپاسگزاری کرد و بار دیگر علایق مستحکم و صمیمانه بین ایران و فرانسه را یادآورگردید و از آقایان سیمون رئیس دانشکده و آقای دکتر حقوقی که در ایجاد روابط نزدیکتر بین دانشگاههای ایران و استراسبورگ بذل‌مجهود کرده و نیز به‌نشرمجلهٔ «ایرانیکا» اقدام نموده بودند . ستایش‌و تجلیل‌نمود .

آنگاه آقای دکتر حقوقی بیاناتی به زبان فرانسه ایراد نمودند که ترجمه آن بدین شرح است :

حضار محترم ، از جانب مؤسسه زبان وفرهنگ ایران وابسته بدانشگاه استراسبورگ،

ر حضور یافتن در این جلسه ، صمیمانه سپاسگذاری می‌کنم و بخصوص از جناب آقای کبیرایران که باوجود گرفتاریها و مشاغل بسیار با تشریف‌فرمائی خود، ما را سرافراز فرمودند متشکرم.

بطوریکه استحضار دارید ، این دومین نمایشگاهی است که از طرف مرکز ایران ـ ی در این تالار دایر می‌شود. این بار ایجاد نمایشگاه مرهون لطف دانشمند ارجمند

آقای دکتر عسکر حقوقی دانشیار دانشگاه تهران و رئیس مرکز ایرانشناسی دانشگاه استراسبورگ در مراسم اعطای نشان سپاس درجه یکم دولت ایران بآقای پروفسور مارسل‌سیمون رئیس‌دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی‌دانشگاه استراسبورگ مشغول‌ایراد نطق‌هستند آقایان سفیر کبیر ایران از پاریس‌ورئیس‌دانشگاه استراسبورگ در این عکس دیده می‌شوند

آقای سیدمحمدعلی جمال‌زاده و آقای پرفسور **آماندری** و آقای **میکائیلوف** میباشد که اشیاء نفیس خودرا بما امانت داده‌اند واز جانب دیگر آقای پرفسور ژرژ لیوه رئیس دانشکده و نیز آقای مدیر کل کتابخانه ملی و دانشگاهی استراسبورگ در راه فراهم آوردن این نمایشگاه زحمات پر ارجی برخود روا داشته‌اند.

مقصود از تشکیل این نمایشگاه نشان دادن اصل و منشأ تمدن ایرانی است که تاریخ آن به هفت هزار سال میرسد ، همچنانکه نمایشگاه هنر ایران که در پاریس و در بعضی دیگر شهرها نیز دایر گردیده بود گواهی صادق و دلیلی بارز برتاریخ هفت هزار ساله هنر ایران می‌باشد. ایران منشأ و سر چشمه فرهنگ و تمدن هند و اروپائی است ، و دو هزار و پانصد سال است که شاهد ظهور حکومت شاهنشاهی سلطنتی خود ، باجلوس کوروش کبیر ، و انشاء نخستین اعلامیه حقوق بشر بدست وی بوده است.

از دیرترین عهود باستان تاکنون ، شاهنشاهان ایران این ملت را در طریق پیشرفت و ترقی براساس عدالت رهنمون بوده‌اند. کشور شاهنشاهی ایران ، در خلال قرون و اعصار و علی رغم پست و بلندیها و نشیب و فرازهای بسیار ، هرگونه نیروی اجنبی را در هم شکسته و مغلوب ساخته است - ایرانیان پیش از اینکه بدین حنیف و شرع شریف اسلام بگروند ، نشان خاص خود را برآن نهاده‌اند. دو هزار و پانصد سال حکومت سلطنتی مداوم و سرشار از سوانح و حوادث اساس و مبنای وجود ایران را تشکیل می‌دهد. کمتر کشوری را می‌توان سراغ کرد که اینهمه انقلابات و اغتشاشات ، و مصائب اجتماعی و بلیات را از سر گذرانیده باشد ، ولی ملت ایران همیشه توانسته است درقبال آنهمه مشکلات و مصائب و متاعب خصائل ملی خود را سالم نگه دارد و به اشغالگران ، فرهنگ و تمدن خود را تحمیل نماید.

خلاصه کلام ، برای شناختن ایران ، باید درکشور ایران زندگی کرد ، و بازندگانی اجتماعی آن درآمیخت. درکشورفرانسه ، سطالعه فرهنگ و تمدن در بخشهای خاورشناسی انجام شده است.

از همان سال ۱۹۱۹ ، در دانشکدهٔ ادبیات استراسبورگ ، یک بخش خاورشناسی وجود داشته است که درآن درس ایرانشناسی توسط پرفسور Karst تدریس می‌شده. ولی بعدها بر اثر بازنشسته شدن وی وسایران و تحولاتی که پیش آمده ، جای ایرانشناسی به مطالعات کلاسیک دیگری داده شده بود ، وبخش مزبور از رونق و اعتبار افتاد بطوریکه درسال ۱۹۵۰ به جز مصر شناسی نشان دیگری از بخش خاورشناسی مزبور برجای نمانده

بود. از آن پس بخش خاورشناسی بتدریج حیات تازه‌ای گرفت. یعنی بدنبال ملاقات دوست و استاد عزیزم، آقای دکتر معین استاد دانشگاه تهران و اقداماتی که برای احیاء مجدد آموزش فارسی بعمل آوردند، بخش مزبور جان نو یافت. بنا بدعوت آقای رئیس دانشکدهٔ ادبیات و رئیس دانشگاه استراسبورگ، دانشکدهٔ ادبیات تهران بمن افتخار بخشیده مرا برگزید و بفرانسه اعزام داشت.

من در اواخر سپتامبر ۱۹۶۱ بدین‌جا وارد شدم. و از آغاز سال تحصیلی ۶۲ - ۶۱ باچهار ساعت درس در هفته، تدریس و تعلیم زبان فارسی دگر باره آغاز شد. اکنون با کمال مسرت بشما بشارت می‌دهم که مرکز ایرانشناسی ۱۰ ساعت درس در هرهفته دارد، و این پانزده ساعت که مجموع ساعات تدریس زبان فارسی را در دانشکدهٔ ادبیات و یا دانشگاه ملی و یا دبیرستان تشکیل می‌دهد، در پرتو حسن نیت آقای رئیس دانشگاه و آقای رئیس دانشکدهٔ ادبیات استراسبورگ تحقق یافته است.

کلاس درس زبان فارسی امروز شامل سه قسمت: مقدماتی، متوسط و عالی است. آموزش مقدماتی برای دانش آموزان دبیرستانها - آموزش متوسط برای دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات. و آموزش عالی برای دانشجویانی که استعداد بیشتر نشان داده‌اند. از سال ۱۹۶٤ دوره خاصی برای تدریس فارسی در دانشگاه ملی نیز بوجود آمده است. در اینجا باید از آقای پرفسور **تیریه** معاون دانشگاه مزبور تشکر نمایم.

اکنون اجازه می‌خواهم **درباب کتابخانه** اطلاعاتی بعرض برسانم: از آغاز ورودم موضوع ایجاد کتابخانه را بارؤسای دانشکده‌های ادبیات تهران و استراسبورگ درمیان نهادم. ودر ظل عنایات آنان وتوجه اولیای دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ ایران وفرانسه و بویژه در پرتو حمایت خاص جناب آقای دکتر صالح ریاست محترم دانشگاه و استاد بزرگوارم آقای دکترصفا رئیس دانشکدهٔ ادبیات تهران و جناب آقای دکتر سیاسی ریاست افتخاری دانشگاه یک سلسله از انتشارات بسیار نفیس کشور خویش را دریافت کرده‌ام وبدین مناسبت از حضرات نامبرده کمال سپاس رادارم. کتابخانه ما یکی از غنی‌ترین کتابخانه های کشور فرانسه از نظر داشتن کتب فارسی می‌باشد. درحال حاضر، این کتابخانه دارای بیش از دوهزار جلد کتاب است که از ایران وبعضی مؤسسات بین‌المللی نظیر یونسکو بما اهداء گردیده است و نیز ۳۰ مجله فارسی بطور مرتب برای ما فرستاده می‌شود.

پس از اینکه گروهی از دانشجویان و مستمعان برای درس زبان فارسی گرد آمدند و از طرف دیگر کتابخانه‌ای ایجاد شد - لازم بنظر آمد که یک مرکز ایرانشناسی - در دانشگاه

استراسبورگ ، بنیاد گردد و من خود این مطلب را باستحضار آقای سیمون رئیس دانشکده رسانیدم. در پرتو حسن نیت و خیرخواهی ایشان مرکز مزبور بطور رسمی برای مطالعه و تحصیل زبان فارسی و تمدن ایران بنیاد یافت.

مؤسسهٔ ما توانسته است یک سلسله انتشارات بنام « ایرانیکا » دایر کند که به دو زبان فارسی و فرانسه نشر می‌گردد ، وهمین امر مدیون معاضدت و فعالیت مشترک دانشگاه استراسبورگ و دانشگاه تهران می‌باشد دراین‌فرصت لازم میدانم از استاد محترم آقای دکتر شیبانی معاون تحقیقاتی دانشگاه تشکرنمایم که ما را در این راه یاری فرموده‌اند. نخستین شمارهٔ این مجله مختص به ذکر اسامی نسخه های خطی کتب فارسی موجود در کتابخانه ملی‌دانشگاهی‌استراسبورگ است. و شماره دوم‌آن بصورت تفسیر بعضی‌اشعار مثنوی گلشن راز خواهد بود.

شماره سوم که محصول همکاری چندین تن از متخصصان ایرانی و فرانسوی است مظهر آغاز کار مجله‌ئی بدو زبان خواهد بود.

این‌مجله دارای هیأت تحریریه‌ای مرکب از رؤسای دو دانشکده واستادان دانشگاه می‌باشد و سردبیری آن را من‌خود برعهده دارم.

از طرف دیگر چندین ماه است برای تشکیل یک کنگره بین‌المللی‌ایرانشناسی‌بااولیای دانشگاههای تهران و استراسبورگ بمذاکره پرداخته‌ام. و از آنجا که استراسبورگ محل تشکیل شورای اروپائی است و دارای پارلمانی اروپائی می‌باشد بنظر من شایسته است که کنگره مزبور نیز در آنجا فراهم آید. باکمال مسرت اظهار می‌دارم که طبق‌اطلاعات واصله بر اثر فعالیت و مجاهدت استاد گرامی آقای دکتر صفا رئیس دانشکدهٔ ادبیات طهران ، اولیای‌دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ ایران نیز مشغول اقداماتی برای تشکیل این کنگره می‌باشند.

من همچنین باکمال افتخار آثار و مصنفات نویسندهٔ گرامی ایران آقای محمد علی جمال‌زاده و نیز آثار وی راکه بزبانهای خارجه نیز ترجمه شده است بشما عرضه می‌دارم آقای‌جمال‌زاده لطف فرموده‌این‌آثار را به کتابخانه ما اهداء کرده‌اند که خود جای‌سپاسگزاری فراوانی است.

***

نویسندهٔ ارجمند آقای سید محمد علی‌جمال‌زاده که بدعوت مرکز ایرانشناسی‌دانشگاه استراسبورگ و برای ایراد چند سخنرانی بدان شهر رفته بودند باآقای موریس باین‌رئیس‌دانشگاه استراسبورگ مشغول صحبت‌هستند.
آقای پروفسور تریکار استاد جغرافیا و رئیس‌مرکزاراضی بایر دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه استراسبورگ در این عکس دیده می‌شوند.

هنگام اهدای نشان سپاس به آقای پرفسور سیمون
رئیس دانشکدهٔ ادبیات آقای دکتر حقوقی نطقی بزبان
فرانسه ایراد کرده‌اند که ترجمه آن چنین است :

عالیجناب ، جناب آقای استاندار ، ریاست کل دانشگاه ، رؤسای محترم دانشکده‌ها ، خانم‌ها ، آقایان :

برای من وظیفه دلپذیری است که بمناسبت اعطای نشان سپاس از طرف دولت ایران به‌آقای پرفسور سیمون نطقی ایراد نمایم :

از زمانهای پیشین ، ایران روابط بس نزدیکی از لحاظ فرهنگی بافرانسه داشته و این روابط از قرن ۱۳ میلادی همزمان بااولین میسیون مذهبی شروع شده است.

این تأثیر و این وابستگی واقعی که بین دو کشور وجود دارد و جهات مشترکی که از قرون متمادی استحکام یافته هرکدام شواهد میراث سرمایه غنی معنوی بین دو ملت است.

بیش از هفت هزار سال است که از تمدن کهن ایران میگذرد. من تصمیم ندارم که پیشرفت این تمدن را برای شما تشریح نمایم ولی اجازه می‌خواهم که ارقامی چند که شاهد نفوذ این تمدن در سراسر جهان است بشما عرضه دارم.

در ۲۰۰ دانشکدهٔ دنیا زبان و ادبیات پارسی تدریس میشود ، در ۳۰۰ کتابخانه بیش از صد هزار نسخه خطی ایرانی موجود است ، در ۲۰۰ موزه هزاران هزار آثار هنری تاریخی ایران وجود دارد ، ۱۰۰ نشریه بوسیله مستشرقین مرتباً منتشر میشود که سهمی بزرگ در خدمت به فرهنگ و ادبیات ایران دارد ، از طرف دیگر در کلکته ، کراچی ، بروکسل ، لیدن و بیروت مجلات تحقیقی ادبی ایرانی منتشر میشود و اکنون میتوان شهر استراسبورگ را هم به‌آنها اضافه نمود.

در مراکز شرق شناسی دنیا ۲٤ کشور هم‌خودرا صرف تحقیقات شرقشناسی نموده‌اند. مانند پاریس ، استراسبورگ ، اسلو ، کوپنهاك ، مانچستر ، برلین ، مسکو ، نیویورك و من مختصراً بدین اکتفا می‌نمایم.

هرسال صدها ترجمه کتاب قطور در بارهٔ زبان و ادبیات فارسی‌در انگلستان ـ روسیه ـ ژاپن ـ سویس ـ آمریکا و اطریش طبع و نشرمیشود.

خلاصه ، روابط بسیار نزدیک ایران و فرانسه اجازه میدهد که از هم اکنون یك اشتراك مساعی بسیار ارزنده‌ای بین این دوکشور بوجود آید و این اشتراك مساعی بتوسط

تبادل اساتید و دانشجویان و همکاری محققین و متخصصین بوجود می‌آید.

بخصوص در دانشگاه استراسبورگ وجود یک مرکز ایران شناسی نشانه بارزی است برای استحکام دوستی و همکاری دوکشور مورد نظر. بسی خوشوقتم که بشما خبر می‌دهم که این مؤسسه به گسترش خود ادامه میدهد و بخاطر مطالعات و تحقیقات ایران شناسان فرانسوی نفوذش روزافزون میشود. دانشگاه استراسبورگ از لحاظ مرکز ایران شناسی از نظر شورای مرکزی فرهنگی شاهنشاهی که بریاست فائقه اعلیحضرت همایونی است، یکی از سه دانشگاه سهم جهان میشود و فعالیت‌ها و مطالعات ارزنده‌اش مورد توجه و اعتنا قرار گرفته است و تمام این فعالیت‌ها بواسطه ایمان و اشتیاق فراوان کادر رهبری دانشگاه بوده است و این نشانه از فداکاری پرارزشی‌است که بعنوان قدردانی براثر پیشنهاد من به‌دانشگاه تهران به‌آقای پرفسور سیمون اعطاء می‌شود.

این‌مدال مظهر حق‌شناسی ملت ایران به کشور دوست خود میباشد. این‌مدال به‌یک شخصیت بزرگ فرانسوی که همیشه عظمت ایران را خواهان بوده و هست اهداء میشود.

باز اجازه میخواهم که از این فرصت استفاده نموده و حق شناسی عمیق خود را بیک دوست باوفای کشور خود آقای پرفسور سیمون اظهار نمایم.

امیدوارم‌باعث شوم تا دانشگاه تهران از تمام اشخاصی که سعی میکنند بیش‌از پیش رشته‌های دوستی و تفاهم راکه از سالیان دراز بین دو ملت بر قرار بوده است مستحکم‌تر سازند قدردانی نماید.

پس از دریافت مدال قدرشناسی آقای رئیس‌دانشکده آقای سیمون تشکرات خود را نسبت به‌آقای سفیر و دولت ایران اظهار داشت بعداً از برنامه دهساله تعلیماتی صحبت کرد و اظهار داشت که یکی‌از نقاط ضعف تعلیمات عالیه عبارتست از تشابه‌آن باتعلیمات متوسطه و بیشتر بمنظورتربیت معلمان است بهمین‌جهت رشته‌هائی که تعلیم داده میشود عبارتست از رشته‌هائی که در مدارس متوسطه تدریس می‌شود معذلک رشته شرق شناسی در پاریس درکلژدوفرانس و درمدرسه زبانهای زنده شرقی و درمدرسه مطالعات عالیه رونق بیشتری دارد. استراسبورگ که دارای دانشگاهی باسنت بسیار درخشان است درمورد رشته شرق - شناسی همانطوریکه آقای دکتر معین از دانشگاه تهران خاطر نشان ساخته بود نقص داشت درنتیجه اقدامات متعدد وی بود که دانشگاه استراسبورگ آقای دکترحقوقی‌را برای تأسیس قسمتی ازآن بخش‌دعوت کرد آقای رئیس دانشکده همت و مساعی آقای دکتر حقوقی راکه درنتیجه آن مرکز ایران شناسی دانشگاه استراسبورگ بوجود آمد ستایش کرد و از مقامات

وزارتی و دانشگاهی بعلت تفاهم آنها تشکر و اظهار امیدواری نمود که مطالعات ایرانی روز بروز رونق بیشتری پیدا کند و همکاری دو کشور نزدیکتر شود.

آقای باین رئیس دانشگاه بعداً آغاز سخن نموده و فعالیت علمی و دانشگاهی آقای دکتر حقوقی را خاطرنشان ساخت و از آن تقدیر بعمل آورد. او گفت یکی از اشتغالات من همیشه این بوده است که در اجرای طرح های بزرگ شرق و غرب همکاری نمایم زیرا تفاهم میان دو ملت که همیشه وجود داشته است محتاج تجدید حیات می باشد، بعداً از آقای سفیر کبیر تشکر کرد که برای انجام این تشریفات باستراسبورگ آمده است وخاطرنشان ساخت که بازدید مزبور قدردانی از دانشگاه استراسبورگ و مخصوصاً دانشکدهٔ ادبیات بمناسبت کوشش های ستایش آمیز وی بنفع مؤسسه زبان و تمدن ایران است و اعلام داشت که در همان روز تلگرافی بدین مضمون برای آقای رئیس دانشگاه تهران ارسال داشته است:

« امروز نمایشگاه هنر ایرانی در استراسبورگ باحضور جناب آقای سفیر کبیر ایران و مقامات کشوری و لشکری افتتاح یافت. وعموم علاقه مندی خودرا نشان دادند شماره های اولیه نشریه ایرانیکا ارائه گردید نطق هائی ایراد شد که ضمن آنها روابط نزدیک ایران و فرانسه خاطرنشان شده بود نمایشهائی که بوسیله مرکز ایران شناسی ترتیب داده شده است تا ۲۹ مارس ادامه خواهد داشت دانشگاه امیدوار است که روابط بیشتری بادانشگاه تهران داشته باشد. احترامات عالیه خود را تقدیم میدارم ».

موریس باین

بعد از تشریفات اعطاء مدال، آقای سفیر کبیر و آقای رئیس دانشگاه و آقایان رؤسای دانشکده و حضار به بازدید مرکز ایرانشناسی پرداختند. آقای دکتر حقوقی در بارهٔ تأسیس کتابخانه ایکه شامل مجلداتی به ۵ زبان است توضیحاتی داد و باین مناسبت اعلام داشت درساختمان جدید دانشکده مرکز ایرانشناسی محل وسیع تری خواهد داشت که شامل کتابخانه ای باظرفیت ۵۰ هزار جلد و چند ویترین برای اشیاء هنری ایران و یک سالن درس و دفتر مدیر خواهد بود.

برنامه عمومی مؤسسه زبان وتمدن ایرانی دردانشگاه استراسبورگ

۱۵ تا ۳۰ مارس ۱۹۶۵ برابر با ۲۴ اسفند ۱۳۴۳ تا ۱۰ فروردین ۱۳۴۴

دوشنبه ۱۵ مارس - ۲۴ اسفند ۴۳.

پذیرائی نهار در هتل رکتورا باحضور جناب آقای افشار و چند تن از شخصیت های برجسته ایرانی و فرانسوی.

افتتاح نمایشگاه هنرهای ایرانی درکتابخانه ملی دانشگاه.
مراسم اهداء نشان از طرف دولت ایران به‌آقای سیمون رئیس انجمن.
بازدید از مرکز ایران شناسی دانشگاه استراسبورگ.
پذیرائی از طرف آقای لیوه در سالن اساتید دانشگاه.
سه شنبه ۱۶ مارس - ۲۵ اسفند ۴۳.
پذیرائی - نهار از طرف آقای لیوه در «مزون دتانور».
کنفرانس آقای جمال‌زاده درباره جنبه‌های مختلف (دور نهائی) از ادبیات معاصر فارسی.
چهار شنبه ۱۷ مارس - ۲۶ اسفند ۴۳.
پذیرائی نهار از طرف آقای دکتر حقوقی رئیس مرکز ایرانشناسی «مزون دتانور».
گفتگوی آقای جمال‌زاده بادانشجویان رشته‌های مختلف زبان فارسی انجمن.
پذیرائی شام از طرف پرفسور شاوسه برگبر.
پنج شنبه ۱۸ مارس برابر ۲۷ اسفند ۴۳.
پذیرائی نهار از طرف شهردار شهر استراسبورگ.
گفتگوئی در انجمن زبان و تمدن پارسی در بارهٔ زبان و ادبیات ایران.
پذیرائی از اعضاء انجمن از طرف آقای باین رهبر انجمن، در هتل رکتورا.
جمعه ۱۹ مارس - ۲۸ اسفند ۴۳.
توضیحاتی درباره هدفهای مرکز ایرانشناسی دانشگاه استراسبورگ توسط آقای دکتر حقوقی.
پذیرائی به شام از طرف آقای پرفسور شارل گرو مدیر مرکز رادیولوژی بیمارستان بزرگ شهر.

شنبه ۲۰ مارس ۶۵ - ۲۹ اسفند ۴۳.
تشکیل سمینار زبان و ادبیات فارسی باحضور آقای سید محمد علی جمال‌زاده.
یکشنبه ۲۱ مارس ۶۵ اول فروردین ۴۴.
توضیحاتی مشروح در بارهٔ موضوعات هنری درتالار نمایشگاه کتابخانه ملی دانشگاه توسط آقای دکتر حقوقی.
ختم نمایشگاه.
سه شنبه ۲۳ مارس- ۳ فروردین ۴۴ و جمعه ۲۶ مارس - ۶ فروردین ۴۴.
نمایش فیلمهائی در بارهٔ مینیاتور، تخت جمشید و اصفهان همراه باموسیقی ایرانی.
دوشنبه ۲۹ مارس - ۹ فروردین ۴۴.
پذیرائی به‌ناهار از طرف آقای لیوه رئیس انجمن در رستوران و انسین‌سورگ.

گفتگوی آقای پروفسور لازار با دانشجویان مرکز ایرانشناسی.

کنفرانس آقای لازار استاد مدرسه عالی زبانهای زنده شرقی در باره اصل و منشاء و سرنوشت زبان پارسی.

پذیرائی به شام از طرف پرفسور شلوم برگر.

سه شنبه ۳۰ مارس ٦٥ برابر با ۱۰ فروردین ٤٤.

تجمع عده‌ای از اساتید انجمن زبان وتمدن ایران برای مطالعه درباره پروژه‌های آقای دکتر حقوقی راجع به گسترش مرکز ایران شناسی دانشگاه استراسبورگ.

پذیرائی به نهار توسط آقای دکتر حقوقی مدیر مؤسسه زبان و تمدن ایرانی در رستوران دوفن.

* * *

اهم اقدامات چهارساله مرکز ایرانشناسی دردانشگاه استراسبورگ (فرانسه)

سال تحصیلی ٤٤-۱۳٤۰ (٦٥-۱۹٦۱)

۱- تأسیس درس زبان فارسی در دورهٔ دوم دبیرستانها (دو ساعت در هفته).

۲- تأسیس درس زبان وادبیات فارسی در دوره لیسانس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (شهادتنامه چهارم) که با درس فارسی در کلاس ورودی دانشکده و درس شهادتنامه لیسانس مجموعاً در سال تحصیلی ٦٥-۱۹٦٤ به یازده ساعت در هفته بالغ شده است.

۳- تأسیس درس فارسی در دانشگاه ملی اروپائی (دو ساعت در هفته).

٤ - تأسیس مؤسسهٔ زبان و تمدن ایران در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (مرکز ایرانشناسی دانشگاه استراسبورگ).

٥- تشکیل و تأسیس کتابخانه‌ئی معتبر دراین مؤسسه مشتمل بر بیش از دو هزار جلد کتاب به پنج زبان (فارسی، فرانسه ، عربی، انگلیسی، آلمانی) و ۲۰ نوع مجله علمی و ادبی و اجتماعی بزبانهای فارسی و فرانسه و دو روزنامه کثیرالانتشار یومیه تهران و چند بولتن اخبار و اطلاعات مربوط با یران بفارسی و فرانسه.

٦ - تأسیس سلسله انتشارات « ایرانیکا » که سه شماره آن بشرح زیر چاپ و توزیع شده است.

الف - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ ملی ودانشگاهی استراسبورگ توسط دانشکدهٔ

ادبیات و علوم انسانی و کتابخانه مذکور در استراسبورگ طبع گردید (۱۹۶۴ میلادی ۱۳۴۳ خورشیدی) .

ب ـ شرح ابیات از مثنوی گلشن راز شیخ محمود شبستری بفارسی که از طرف دانشکدهٔ ادبیات تهران چاپ شد این دو کتاب ثمره تحقیقات و مطالعات آقای دکتر عسکر حقوقی و از تألیفات وی است .

ج ـ مجله بزبان فارسی و فرانسه در دو بخش :

بخش فارسی بهزینه دانشگاه تهران و در چاپخانه آن دانشگاه طبع گردید .

بخش فرانسه بهزینه دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی استراسبورگ و در چاپخانه آن دانشکده چاپ شد .

انتشار شماره نخستین مجله فارسی و فرانسه تحت عنوان «ایرانیکا» شماره سوم، نمونهٔ بارز از همکاری علمی دو دانشکدهٔ ادبیات تهران و استراسبورگ است .

سه شماره نخستین از انتشارات ایرانیکا درتابستان ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) در میان استادان و خاور شناسان و ایرانشناسان مقیم ایران و کلیه کشورهای جهان توزیع گردید . وصول نامه های بیشمار تبریک وتشویق آمیز از جانب شرق‌شناسان نامی جهان و شخصیت‌های علمی و مملکتی ایران نمونه کامل و سند قاطع و توفیقی است که مرکز ایران شناسی دانشگاه استراسبورگ آنرا چون هدفی مقدس همواره وجهه همت خویش قرار داده و آن شناساندن هرچه بیشتر ایران بجهانیان بوده است .

۷ـ تشکیل دو نمایشگاه :

الف ـ نمایشگاه نسخ خطی و غیر خطی فارسی و سکه های ایران پیش از اسلام در مارس ۱۹۶۳ در تالار نمایشگاه کتابخانه ملی و دانشگاهی استراسبورگ .

ب ـ نمایشگاه آثار هنری ایران . از دو هزار سال پیش از میلاد مسیح تا عصر کنونی که در پانزدهم مارس ۱۹۶۵ توسط آقای سفیر کبیر ایران در فرانسه گشایش یافت . دراین نمایشگاه اشیاء هنری از کلکسیون دانشمند گرامی آقای سید محمدعلی جمال‌زاده و آثار عتیق باستانی از کلکسیون آقای پرفسور آماندری استاد دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه استراسبورگ و قالی‌های ابریشمی بسیار زیبا از کلکسیون آقای میکائیل اوف بازرگان ایرانی مقیم استراسبورگ بمعرض نمایش گذارده شده .

۸ـ دعوت از استادان ایرانی و فرانسوی و بعضی از ایران شناسان نامی جهت بازدید از مرکز ایران شناسی و ایراد سخنرانی در باره موضوعات مربوط بادب زبان فارسی و فرهنگ

و تمدن ایرانی. در اجرای برنامه ظرف سه سال اخیر مجموعاً پانزده تن استاد ایرانی و فرانسوی باستراسبورگ وارد شده و ضمن بازدید از مؤسسه زبان و تمدن ایرانی بعضی از ایشان بایراد سخنرانی مبادرت ورزیده‌اند.

۹- بازدید آقایان پرفسور آماندری رئیس مؤسسه باستان شناسی و پرفسور تریکار استاد جغرافیا و رئیس مؤسسهٔ اراضی بایر دانشکدهٔ ادبیات استراسبورگ از دانشکدهٔ ادبیات تهران و ملاقات و تبادل نظر و تهیه طرح همکاری علمی و دعوت از دانشجویان و استادان بنحو مبادله با استادان دانشکدهٔ ادبیات تهران.

۱۰- تنظیم و اجرای برنامه تظاهرات و ایراد سخنرانیها درباره ایران که از ۱۰ مارس ۱۹۶۵ باحضور سفیر کبیر ایران در فرانسه و رؤسای دانشگاه و دانشکده‌ها و استادان و شخصیت‌های کشوری و لشکری آغاز گردید و در ۳۱ مارس ۶۵ خاتمه پذیرفت. حضور دانشمند ارجمند آقای سید محمدعلی جمال‌زاده و ایراد چند سخنرانی از طرف معزی‌الیه و ورود و سخنرانی آقای پرفسور لازار استاد زبان فارسی درمدرس‌السنه شرقیه پاریس و ترتیب نمایشگاه هنری ایران قسمتی از این تظاهرات بوده که مورد توجه فراوان کلیه مقامات فرانسه قرار گرفته است و در جرائد و مجلات و رادیو و تلویزیون فرانسه بنحو شایسته‌ئی از آن یاد گردیده است.

۱۱- اعطای نشان سپاس به‌آقای پرفسور مارسل‌سیمون رئیس افتخاری دانشکدهٔ ادبیات توسط آقای سفیر کبیر ایران در مجلسی که با شرکت رؤسای دانشگاه و دانشکده‌ها و استادان و جمعی از شخصیت‌های فرهنگی و کشوری و لشکری تشکیل شده بود با ایراد نطق‌های مؤثری در زمینه مبانی مودت میان دو دانشگاه و بویژه دو کشور.

۱۲- اختصاص دادن محلی در بنای جدید دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی بمؤسسه زبان و تمدن ایران مشتمل بر کتابخانه و اطاق مدیر و استادان مؤسسه و کلاس درس.

۱۳- تهیه و تنظیم طرح مربوط بتأسیس دوره کامل لیسانس زبان و ادبیات فارسی و تسلیم آن بمقامات مسؤل دانشکده.

۱۴- تهیه طرح مربوط بکنگره ایران شناسان اروپائی و تسلیم آن بمقامات مسؤل دانشگاه تهران و استراسبورگ.

۱۵- طرح کلیه سؤالات امتحانی برای دانشجویان و دانش‌آموزان سالهای نهائی دبیرستان و تسلیم آنها بمقامات مسؤل دانشگاه پاریس که از طرف آقای وزیر فرهنگ فرانسه مأموریت اجرای برنامه امتحانات را برعهده داشته‌اند و نیز تصحیح اوراق امتحانی.

و همچنین طرح سؤالات امتحانی برای داوطلبان زبان فارسی درکشور سوئد (استکهلم) و تصحیح ورقه امتحانی آنان.

۱۶ - جلب همکاری سازمان فرهنگی وعلمی و تربیتی یونسکو در پاریس و نیزمراکز ایران شناسی بسیاری ازکشورهای جهان ومبادله انتشارات در اجرای این امربتوصیه سازمان یونسکو بعضی از شعبات آن درکشورهای جهان انتشارات خود را ارسال داشته‌اند.

۱۷ - تنظیم برنامه توسعه مرکزایران شناسی برای سالهای آینده و تسلیم آن بمقامات مسؤل طرح بزرگ شرق و غرب در یونسکو جهت اختصاص دادن کمک مالی و معنوی یونسکو بمؤسسه زبان و تمدن ایران.

۱۸ - تمهید مقدمات لازم برای ترتیب سلسله سخنرانی‌های علمی در سال تحصیلی ۱۹۶۵-۶۶ - جهت دانشجویان واستادان وکلیه علاقه‌مندان، هر پانزده روز یکبار، شش تن از استادان دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی‌استراسبورگ و دو تن‌از استادان و دانشمندان دانشکدهٔ‌ادبیات تهران دعوت مؤسسه را بایراد سخنرانی‌دربارهٔ فرهنگ وتمدن ایران پذیرفته و موضوعات سخنرانی‌را نیزتعیین کرده ودردسترس‌اینجانب گذاشته‌اند. سلسله سخنرانیهای مربوط بایران باسخنرانی‌یک استاد دانشمند ایرانی در دهه سوم نوامبره۹۶۵ آغاز میگردد. و در مارس سال ۱۹۶۶ باسخنرانی استاد دانشمند دیگری از تهران خاتمه خواهد پذیرفت.

تقدیر

پس از پایان مأموریت آقای دکتر حقوقی در استراسبورگ و باز گشت ایشان، از طرف رئیس‌دانشگاه استراسبورگ نامه‌ای به‌عنوان ریاست دانشگاه تهران درتقدیر ازخدمات آقای دکتر حقوقی نوشته شد که ترجمه آن اینست :

ریاست محترم دانشگاه وهمکار عزیزم ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۵

پیرونامه مورخ ۵ ۲ اوت، اینجانب، افتخار دارم به‌استحضار برسانم که آقای رئیس دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی استراسبورگ باز گشت آقای دکتر حقوقی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه استراسبورگ را رسماً تأیید کرده‌اند.

آقای رئیس‌دانشکدهٔ ادبیات مراتب تأسف عمیق دانشکده را از عزیمت آقای دکتر حقوقی بدیشان اعلام داشته وقدردانی و تشکر پرشور خود را در برابر خدمات چند ساله آقای دکترحقوقی دراستراسبورگ ابراز داشته‌است آقای دکتر حقوقی مؤسسه‌ای بتمام معنی مرتب و آراسته از خود بیادگار نهاده‌اندکه باخاورشناسان عالیقدر سراسر جهان دارای

مناسبات و روابط می‌باشد. آقای دکتر حقوقی در ایجاد صمیمیت بیشتر در این امر همکاری و معاضدت دو دانشکدهٔ ادبیات تهران و استراسبورگ توفیق یافته‌اند. انتشاراتی که در نمایشگاه آثار ایرانی بمعرض تماشا نهاده شد و دیدار آقای سفیر کبیر ایران شواهد روشن و بارز از فعالیت مداوم و پرشور آقای دکتر حقوقی می‌باشد.

بمنظور اینکه چنین کاری عظیم دوچار مکث و وقفه نشود: کاری که مقامات دولتی و دانشگاهی ایران و فرانسه به‌اهمیت آن واقف می‌باشند، من تمنا دارم شخصی که دارای مدارك علمی لازم باشد و بتواند جانشین آقای دکتر حقوقی گردد و وظایف سه‌گانه تعلیم، تحقیق و مدیریت را که ایشان برعهده داشتند ایفا کند، تعیین شود.

من از مشکلاتی که در راه حصول این مأمول وجود دارد باخبرم، ولی آقای دکترحقوقی بطور قطع وظیفه خود می‌دانند که جمیع تعلیمات لازم را بجانشین خود بدهند تا کاری را که خود آغاز کرده‌اند بنحو کامل بسط و کمال پذیرد.

آقای رئیس دانشگاه و همکار عزیز، لطفاً بیان احساسات بسیار عالیه مرا بپذیرید.

رئیس دانشگاه استراسبورگ

موریس باین
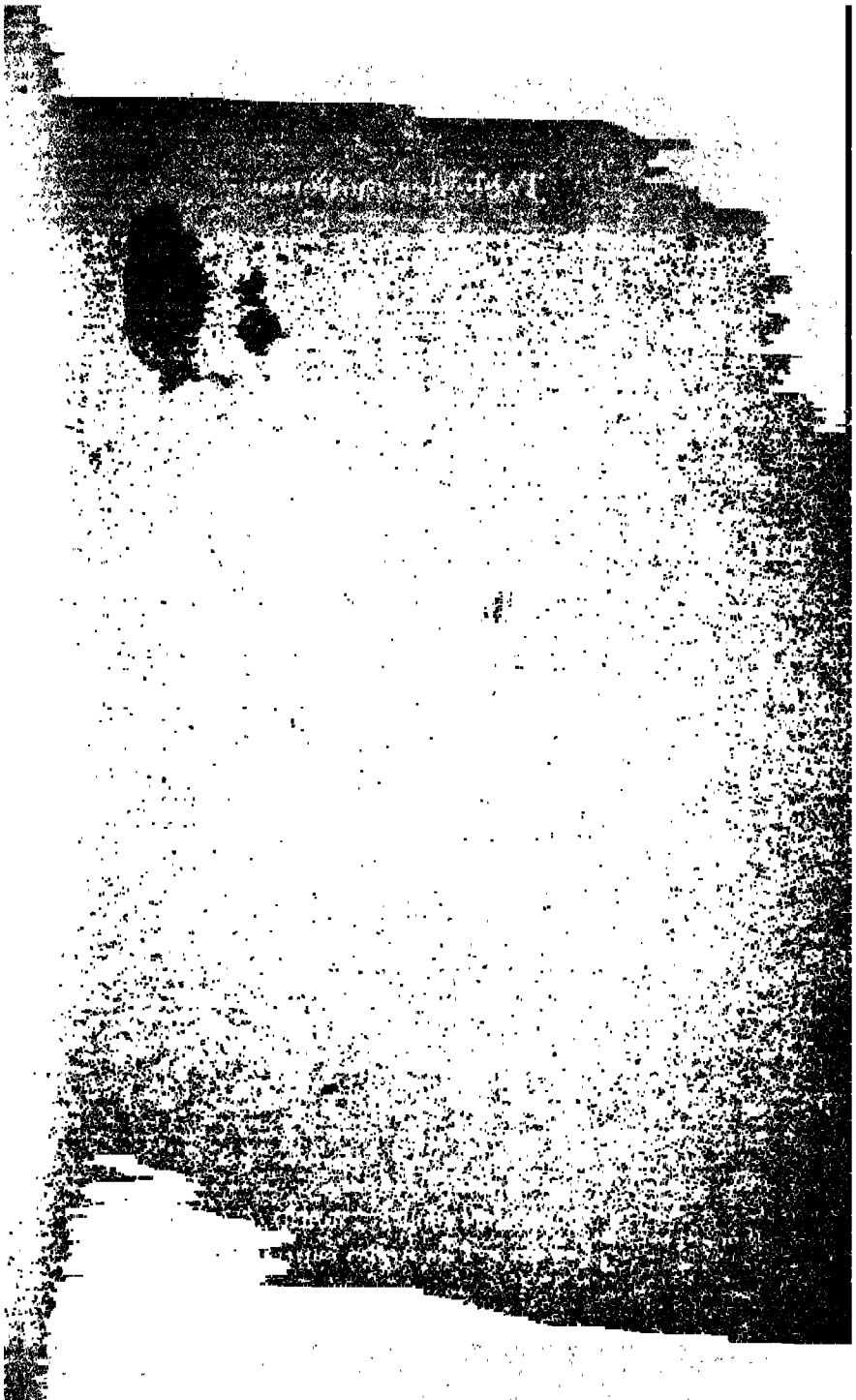
مجلهٔ
دانشکدهٔ ادبیات
شمارهٔ سوم سال سیزدهم

فروردین ماه (شمارهٔ مسلسل ۵۰) ۱۳۴۵

فرهنگ ملّا علی اشرف صبوحی
به لغت اهل بیرجند

ویراستهٔ دکتر جمال رضائی
دانشیار دانشکدهٔ ادبیات

از گویش بیرجند نصابی بازمانده به نام « فرهنگ صبوحی » که نزدیک به دوسده پیش گفته شده است و اینك ویراسته با واژه‌نامه و فهرست در دسترس خوانندگان گذارده میشود .

گویندهٔ نصاب ــ گویندهٔ این نصاب کسی بوده به نام علی‌اشرف متخلّص به صبوحی که در نیمهٔ دوّم سدهٔ دوازدهم و بخشی از نیمهٔ نخست سدهٔ سیزدهم هجری قمری می‌زیسته است . از زندگی صبوحی آگاهی درست و بسنده‌ای نداریم. این اندازه می‌دانیم که وی در بیرجند چشم به‌جهان گشوده روزگار کودکی را درهمانجا گذرانیده و در جوانی به‌اصفهان رفته و پس از چندی به زادگاه خویش برگشته (1)

---

۱ - بربروت خویشتن آن روز خندیدیم ما کز صفاهان بارکرده بیرجندیدیم ما
صبوحی

ودر بیرجند وزیروج[۱] بسر می‌برده تاچشم‌ازجهان بربسته است. صبوحی با عبدالکریم اشراق[۲] که در سال ۱۲۲۹ مرده است و آخوند ملا اسماعیل منزوی[۳] که هر دو از شاعران وفاضلان روزگار خود بوده‌اند همزمان و خویشاوند بوده است.

برخی صبوحی را از بازماندگان و نوادگان نزاری قهستانی دانسته و این بیت نصاب را:

شاعرساحرصبوحی از نزاری یادگار در قهستان در زمان شاه بن شاه قجر

برآن گواه گرفته‌اند. شاید چون وی مانند نزاری شاعری بیرجندی بوده از این لحاظ خود را یادگار نزاری در قهستان دانسته نه‌اینکه خویشتن را از نوادگان نزاری بداند.

از صبوحی بجز نصاب شعرهای دیگری نیز بازمانده است که نمونهٔ آنها را در برخی ازجُنگها و دستنویسها می‌توان جست. وی شاعری بذله‌گو وشوخ طبع بوده و هزل و هجو بسیار گفته و در نصاب او نیز واژه های رکیک و تعبیرهای ناپسند فراوان است. برخی ازاشعار هزل گونهٔ او باآنکه درکتاب ودفتری نوشته نشده هنوز برسر زبانهاست[۴].

فرهنگ صبوحی - فرهنگ‌صبوحی‌منظومه‌ایست دویست بیتی[۵] که بریک وزن، بحررمل‌مثمن‌مقصور[۶]، ویک‌قافیه‌سروده شده وناگزیربسیاری‌ازقافیه‌هاتکرارشده‌است.

---

۱ - روستائی در ٦ کیلومتری جنوب بیرجند که صبوحی به آن دلبستگی بسیار داشته و بیشتر در آنجا بسر می‌برده است.

۲ - برای آگاهی ازشرح حال وی نک بهارستـان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان تألیف آقای حاج شیخ محمد حسین آیتی، چاپ تهران۱۳۲۷، ص ۲۷۸.

۳ - نک ص۲۹۲ همان کتاب.

٤ - نک بهارستان آیتی ص ۲۸٦-۲۹۲.

٥ - شمارهٔ بیتهای نصابها معمولاً ۲۰۰ بوده است. نک مقدمه و دیباچهٔ کتاب نصاب‌الصبیان ابو نصر محمد بدرالدین فراهی، چاپ برلین.

٦ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات بحر « فرهنگ » سرا می‌دان ودر خاطر سپر

اصولاً نظم کردن « نصاب » بریک وزن و یک قافیه دشواریهائی دربردارد، چه همهٔ واژه‌ها به‌آسانی در یک بحر نمی‌گنجد و گوینده از تکرار قافیه نیز ناگزیر است . گرفتاری صبوحی در روبرو شدن با این دشواریها در نصاب او بخوبی آشکار است وچنین بنظر می‌آیدکه برخی از واژه‌های گویشی، بدین‌سبب، با تلفظی‌نزدیک به‌فارسی در نصاب آمده و درست ضبط نشده است و هم از اینروست که برخی از قافیه‌ها چندبار تکرار شده است .

نام « فرهنگ » را صبوحی خود بر نصابش نهاده[۱] و پس از او دیگران هم بهمین نام ازآن یاد کرده‌اند. عنوان نصاب در نسخهٔ کتابخانهٔ لغت نامهٔ دهخدا چنین است : « فرهنگ ملا علی‌اشرف صبوحی بلغت اهل بیرجند » ولی اکنون بیشتر به نام « نصاب صبوحی » خوانده میشود.

زمان فرهنگ صبوحی بدرستی روشن نیست امّا می‌توان گفت که بایستی در سالهای ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ هجری قمری گفته شده باشد . در یک جنگ خطّی که از زمان صبوحی بازمانده و بیشتر شاعران آن روزگار شعری به یادگار درآن نوشته‌اند یک مثنوی عشقی‌ازصبوحی و به خط خودش نوشته شده که تاریخ نوشتن‌آن « شهر شوال المکرّم مطابق اودئیل سنهٔ ۱۱۹۵ است »[۲] . این تنها جائی است‌که یکی از سالهای زندگی صبوحی‌را به دست میدهد. این سال یعنی سال ۱۱۹۵ دوسال پس از مرگ وکیل‌الرعایا کریم خان زند[۳] و هنگام تاخت و تاز آقا محمد خان قاجار در پهنهٔ ایران است[۴]. بیگمان فرهنگ صبوحی باید چند سال پس از این سروده شده باشد زیرا صبوحی آن را در روزگار شهریاری قجران گفته است[۵] یعنی

---

۱ - نک ، ص۲ پ۶ .

۲ - نک بهارستان آیتی ص۲۹۲.

۳ - وکیل زند چو زین‌دار بی‌قرار گذشت سه از نود نود از صد صد از هزار گذشت

۴ - ناسخ التواریخ - تاریخ قاجاریه ، چاپ امیرکبیر ، ۱۳۳۷ ، ص۱۸ .

۵ - شاعرساحر صبوحی از نزاری یادگار در قهستان در زمان شاه بن شاه قجر

هنگامی که خراسان و قهستان درشمار سرزمینهای شاهنشاهی قاجار درآمده بوده .

میدانیم که خراسان درسال ۱۲۱۰ به دست آقا محمد خان افتاده[۱] و پیش‌ازآن امیران قاینات به لطفعلی‌خان زند بیشتر توجه داشته‌اند تا به آقامحمد خان قاجار چنانکه درسال ۱۲۰۷ امیرعلیخان و پسرش امیرعلمخان که حکومت آن سامان را در دست داشتند لطفعلیخان زند را پناه دادند و در چند روزی که وی در قاین اقامت داشت «میرعلی‌خان قاینی و میرعَلَم خان ولد مشارالیه لازمهٔ خدمت گزاری بعمل می‌آوردند»[۲].

آشکار است که در چنین هنگامه‌ای صبوحی یارای آن نداشته است که درشعر خود از «شهنشاه قجر» سخن به میان آورد و او را «خسرو گیتی ستان» بخواند[۳].

پس باید پذیرفت که فرهنگ صبوحی پیش‌ازسال ۱۲۱۰ که خراسان به دست آقامحمد خان قاجار افتاده، سروده نشده است. اگر وصف «گیتی‌ستان» که صبوحی از «شهنشاه قجر» کرده[۳] وصفی درست باشد و برای پر کردن وزن شعر گفته نشده باشد این «خسرو گیتی ستان» همزمان صبوحی کسی جز آقا محمد خان نمی‌تواند باشد وچون آقا محمد خان در ذیحجهٔ سال ۱۲۱۱ کشته شده[٤] بایستی فرهنگ صبوحی پیش‌ازاین تاریخ گفته شده باشد . پس «فرهنگ صبوحی» بایستی در سالهای ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ سروده شده باشد. در این میان ممکن است این بیت نصاب :

شاعرساحر صبوحی ازنزاری یادگار		در قهستان در زمان شاه بن‌شاه قجر

اشکالی پیش‌آورد وآن اینست که در این بیت صبوحی خود را همزمان «شاه‌بن‌شاه قجر» خوانده است و ممکن است گفته شود که آقا محمد خان «شاه بن شاه» نبوده و منظور صبوحی شاید یکی دیگر از پادشاهان قاجارباشد. باید یادآور شدکه این اشکال درمورد

---

۱ - ناسخ التواریخ ص ٤٤ .

۲ - ذیل تاریخ گیتی گشا، تصحیح آقای سعید نفیسی، چاپ اقبال ۱۳۱۷، ص ۳۸۱ .

۳ - شاه جن‌وانس‌را میدان علی‌موسی‌الرضا		خسرو گیتی ستان را دان شهنشاه قجر
ب ۱۳

٤ - ناسخ التواریخ ص ٤٧

فتحعلی‌شاه قاجار جانشین آقا محمد خان نیز وارد است و اگر زمان گفته شدن نصاب را به پس از فتحعلی‌شاه که درسال ۱۲۵۰ مرده است[۱] بکشانیم بااشکال دیگری که درازی بیش‌از اندازهٔ زندگانی صبوحی باشد روبرو خواهیم‌شد. بیگمان این «شاه بن‌شاه قجر» همان آقا محمد خان است زیرا پدر او یعنی محمد حسن خان پس از کشته شدن پدر خود فتحعلیخان روزگاری دراز متواری بود و سپس خود را «شاه» خواند و «محمد حسن‌شاه» نامید.[۲]

چنانکه گفته شد صبوحی پس از بازگشت از اصفهان در بیرجند وزیروچ می‌زیسته و همین بودن او در زیروچ و دلبستگی او به‌این روستای کوهستانی شاید این اندیشه را در او برانگیخته که «لغات روستا»[۳] را در نصابی گرد آورد. توجه او به‌گردآوری «لغات روستا» موجب شده که واژه‌های فرهنگش از حدود واژه‌هائی‌که روستائیان به‌کار می‌برده‌اند نگذرد. هم این امر و هم طبع هجاگوی هزل‌پسند او باعث آمده که واژه‌های رکیک و دشنامهای زشت و برخی تعبیرهای ناپسند درفرهنگ او راه یابد.

فرهنگ صبوحی بانام خدا آغاز می‌شود و پس از یک تغزل و ذکر نامهای فارسی و عربی و ترکی خدا و وصف پیشوایان دین و یادی از شهنشاه و امیروبزرگان زمان در۱۹ بیت، آنگاه به‌آوردن واژه‌هاومعنی‌آنها می‌پردازد. درحقیقت بیت‌بیستم‌را آغاز و بیت صدونود را پایان نصاب باید دانست. ده بیت پایان نصاب بیتهائی است طنزآمیز دربارهٔ مردم «روستا».

دراین‌یکصدوهفتادویک‌بیت‌از فرهنگ صبوحی‌که‌واژه‌های گویشی‌را دربردارد بیش از پانصد واژه (اسم، فعل، صفت، ضمیر)، ترکیب، عبارت و جز اینها آمده

۱- ناسخ التواریخ ص۳۱۰

۲- ناسخ التواریخ ص۹

۳- این‌لغات روستا بود وز هوش مردمش گر بگویم شمه‌ای گوئی از این قوم الحذر

ب۱۹۱، نیز نک ب ۱۱۵و۱۲۴و۱۳۲

و از بررسی آنها برخی از قاعده‌های دستوری گویش مانند صرف فعل[۱] و ضمیر[۲] وجمع‌بستن واژه‌ها[۳] وتصغیر[٤] وساختن نام‌آوا[٥] وبرخی از پیشوندهاوپسوندها[٦] را می‌توان شناخت که چون همهٔ این قاعده‌ها در بخش‌سوم «بررسی در گویش بیرجند» به دقت بررسی شده وجداگانه چاپ خواهد شد، در اینجا از گفتگو درآن باره چشم پوشی شد.

شیوهٔ صبوحی درنظم نصاب و معنی‌کردن واژه‌ها گوناگون است:

۱ــ گاهی نخست واژهٔ گویشی را می‌آورد سپس آنرا با یک واژهٔ فارسی معنی میکند مانند

تیتْ: توت ، آنگیر: انگوروآلی: آلو بود

جَاْكْ: باشد شیراول دوش‌وصمغ هرشجر

ب ۲۰

۲ــ گاهی واژه های گویشی را در پی هم و معنی‌های آنهـا را به دنبال هم می‌آورد مانند

---

۱ – معنی اد نیاد غیرهست ونیست نیست وا نیاد باز ناید آنکه باشد در سفر

ب ۹٥، نیز نک ب ۷٥و۱۳۱

۲ – اش بگیر آنرا بگیر و اش بزه آنرا بزن اش بچیش آنرا بچوش اش‌ما خراست آنرا مخر

ب ۷٥، نیز نک ب۹۲ و ۸۸

۳ – جمع بندی را به‌روستا برالف میدان ونون مثل تیران جمع تیر و اسپران جمع سپر

ب ۱۱٥، نیز نک ب ۷۷ و ۱۱٦

٤ – واو و کافی که اندر آخر برخی لغات می‌درآید بهر تحقیر است ای نیکوسیر

مثل سنگوك ودرختوك وخروك ودختروك از جماد و نامی و از چارپا و از بشر

ب۱٤٠و۱٤۱، نیز نک ب۱٠۹و۱٤۱

٥ – سین و تای زائدی آرند اندر روستا از برای هر صدائی در تلفظ ای پسر

مثل عرست خر و مانند فرست فرس مثل بقست بز و مانند کشست بقر

ب ۱۷٤و۱۷٥، نیز نک ب ۱۷٦و۱۸۹

٦ – هان طرق و ورطرق بنشین و برخیز است و بس

هان طپ و ورطپ نشست و خاست را دارد ببر

ب۱۳٤، نیز نک ص۹٠ ،۱٠۹و۱۱۲و۱٤٠و۱٤۱

کُتُّه و لیلی: بزرگ و خُرد باشد درلغت

جُفْتِ مٰا: باشد دوم روزی ز هر ماه قمر

ب ٤٥

۳–گاهی نخست واژه یا تعبیر فارسی و پس از آن واژهٔ گویشی را می‌آورد مانند

فهم کن باران وافر را ز لفظ شیلَه رَو

بارش کم‌را بفهم‌ازسَنْگَتْ تَاْر و کَال ْشَر

ب ۱۱۰

٤–گاهی یک واژهٔ گویشی را با یک واژهٔ دیگر گویشی‌که هم معنی‌آنست معنی می‌کند مانند دو وژاهٔ «کُزُم» و «کَنْدَل» دراین بیت:

قَانِقِ مطلق بود مٰاس و گَلی باشد گلو

سید سود است و کُزُم کَندَل زَلَر باشد ضرر

ب ۳۷

۵ – گاهی واژهٔ گویشی را با یک واژهٔ دیگر گویشی که با آن متضاد است معنی می‌کند مانند

وَرْ غُرُمَبَاْسیدَه را دان ضدّ وَاْ تَاْسیدَه لیک

می‌ندانم معنی هر یک ز من پرسی اگر

ب ٦٦

٦–گاهی واژه یا عبارت گویشی را با یک جمله معنی می‌کند مانند

وَاْزِ کُوتَاْدِ: کسی را دان‌که در وقت جلوس

کرده زانو را برابر با زنخدان ای پسر

ب ۷۲

۷– معنی کامل برخی از واژه‌ها مانند نامهای گوسفندان و بزها و ابزارهای کشاورزی و بافندگی را نمی‌دهد و به گفتن اینکه آن واژه‌ها از نامهای گوسفندان یا ابزارهای کشاورزی و بافندگی است بسنده می‌کند مانند

تُقْلی و مِیش و گُرُوشه بَرّه و شیشَک و غُوچ

نام باشد گوسفندان را نمیدانی اگر

ب ۱٦۷

تَکَه و بزغَاله و بز گیسَه و کوگی چبُش
نام بزها باشد این شش نام و نبود بیشتر
ب۵۷

اَلقِرو اَساك ورُوجَن اُرْکث وپَیرِسمان وجیك
هر یکی را آلتی دان از برای برزگر
ب۱۵۹

مِشْخ ودَسْتگَردان وپَوشال ونَوَرد وسَرخری
هریکی را آلتی ز آلات جولاهی شمر
ب۵۵

۸– چند واژه‌را معنی‌نکرده وچنانکه پیداست خود معنی‌آنهارا نمیدانسته‌است مانند

لَکَتَنَنیِنَو بود لفظی کز آن مفهوم من
می نگرد هیچ بخشندم اگر عمر دگر
ب۸٦

۹– چندین واژه و تعبیر گویشی درفرهنگ صبوحی آمده که معنی نشده است وچنین می‌نماید که گوینده آنهارا فارسی می‌پنداشته‌است مانند «کَلَه‌سَر» و «هردَم‌خیال» دراین دو بیت:

هست‌نَامِتْ ناامید ونَاك دندانهای پیش
کَبرَه بی‌دندان بود مَنگَال داس کَلَه سَر
ب۱٤۳

گُه بُخورْ باشد خسیس وگُه گَلان باشد جُعَل
دَمدَمُو هردَمِ خیال و بی درآمد بی مفر
ب۲۹

۱۰– در دومورد واژهٔ گویشی را باواژه‌های یک‌گویش‌دیگر معنی کرده‌است:

خامَه دار است آنکه خواند خامَه پخته یزدیش
مادغِش گنجشگ ماده داغسَر گنجشگ نر
ب۴۰

آنکه خواند اصفهانی کُنبزه باشد گَنلُوسْکْ

بِاْنجان را دان توبادنجان ز اکلش درگذر

ب۱۶۶

۱۱- یک جا در معنی واژهٔ «مُخْتْ» که دو معنی دارد ، دو جملهٔ کامل گویشی برای مثال آورده است :

مخت را باشد دو معنی اوّلینست اعتماد

دویّمی نسبت بغیر خویش کردن کار شر

مثل «وَر مُختِ مُه اِشْ بُگذَشته کار و بارِ خُه»

مثل «ور مُختِ مُه اِش که هرچه اِش که سر بسر»

ب۱۳۰و۱۳۱

۱۲- بجز واژه‌های گویشی چند واژه و ترکیب ترکی[۱] و هندی[۲] وعربی[۳] در فرهنگ صبوحی آمده است که از آوردن آنها در واژه‌نامهٔ این کتاب خودداری شد و معنی آنها درپانویس فرهنگ ذکر گردید.

واژه‌هائی که درفرهنگ صبوحی آمده برخی اکنون هم همانگونه فراگومیشود که در نصاب ضبط شده ولی صورت نوشتهٔ برخی از آنها با گویش امروز تفاوت دارد. این تفاوتها به سه علت پدیدآمده است :

۱- از زمان نظم فرهنگ صبوحی بیش‌از یکصدوهفتاد سال گذشته وبیگمان در این‌مدت دگرگونیهائی در گویش‌روی داده است مانند دگرگونیهائی‌که درواژه‌های سُفْلُندوکْ و چَرْچَنْبُولْباز روی داده است.

۱- بعضی الفاظ از لغات ترك اندر روستا　　دیده‌ام چون بکلر و گمرك‌چی و قوچاق‌لر
بیت ۱۷۲

۲- نوسلمانی که‌بوده‌کهنه هندوپیش‌ازین　　رام و لچمن را خدا میگوید و پیغامبر
بیت۱۲۹

۳- مفتوح‌العنوه‌است بلدانی که بگرفته بزور　　از مجوسی لشکر اسلام در عهد عمر
بیت۷۱

۲ــ برخی از واژه‌ها ، چنانکه پیداست ، برای رعایت وزن شعر و زیر تأثیر زبان فارسی با تلفظی نزدیک به‌تلفظ فارسی آنها ضبط شده است. مثلاً ، واژه‌هائی که درفارسی با « ان » پایان می‌یابد درگویش بیرجند با « اُ »ی کشیده ختم میشود و « ن » ازپایان آنها می‌افتد و تنها در هنگام ترکیب یا اضافه شدن این گونه واژه‌ها به‌واژه‌ای دیگر ظاهرمیشود، چه « ان » در پایان واژه جزء اصلی آن باشد چه نشانهٔ جمع و چه نشانهٔ نسبت. درفرهنگ صبوحی همه‌جا بجای این « اُ » ی کشیده « ان » نوشته شده است مانند واژه‌های تَـان و کَنَدُمـان و اتِشـان.

۳ــ چون برای نوشتن واژه‌های گویشی از خط فارسی استفاده شده و ضابطهٔ درست و دقیقی در دست کاتبان نبوده است تلفظ گویشی برخی از واژه‌ها درست ضبط نشده و با املاء و ضبطی شبیه و نزدیک به‌املاء و ضبط فارسی آنها نوشته شده است مانند واژه‌های تیغَل و صَبـا.

نسخه‌های فرهنگ صبوحی

ازفرهنگ صبوحی دستنویسهائی که درسالهای اخیرنوشته یا ماشین شده فراوان است ، امّا نسخه‌هائی که از زمان صبوحی یا کمی پس ازآن باشد بسیار کم و نایاب می‌باشد . تنهادستنویسی‌که شاید زمان‌نوشتن آن به‌عهد صبوحی‌نزدیک باشد وکهن‌ترین نسخه‌ایست‌که نگارنده دیده نسخه‌ایست که دوست وهمشهری ارجمند نگارنده آقای دکترمحمداسمعیل رضوانی در دسترس وی‌گذارده‌اند ودر اینجا نسخهٔ ر (رضوانی) نامیده‌شده. دیگر نسخه‌ایست‌که در یک جنگ خطی ، که اکنون به‌کتابخانهٔ سازمان لغت‌نامه دهخدا تعلّق دارد، نوشته شده و دراین‌کتاب با نسخهٔ د (دهخدا) از آن یاد می‌شود . ازین دونسخه که بگذریم به‌دستنویسهای جدید می‌رسیم که در سی‌وچهل سال اخیر نوشته و یا ماشین شده و نمونه‌های فراوان دارد . این نسخه‌های کمابیش یکنواخت دراین‌کتاب نج (نسخه‌های جدید)خوانده شده است . اینک شرح نسخه‌ها :

۱ــ نسخهٔ ر

زمان نوشتن این نسخه معلوم نیست ولی کاغذ ومرکب و خط آن نشان می‌دهد
به از نسخه‌های دیگر کهن‌تراست.

این نسخه ده برگ (بیست صفحه) دارد که درازای آنها هفده وپهنای آنها
زده صدم متراست وهرصفحه از شش تا سیزده بیت و رویهم یکصد وپنجاه‌وهشت
بت ویک مصرع ازدویست بیت نصاب را دربردارد. یک برگ ازآغاز ویک برگ
میان و یک برگ ازپایان این نسخه افتاده‌است. برگی که ازآغاز آن افتاده درقیاس
نسخه های دیگر نوزده بیت (۱- ۱۹) و برگی که از میانهٔ آن افتاده سیزده بیت
۱۴۸-۱۶۰) و برگی که از پایان آن افتاده است شش بیت(۱۹۵-۲۰۰) و سه برگ
ویهم سی‌وهشت بیت را دربرداشته است. جزاین افتادگیها سه بیت نیز درنسخه‌های
یگرهست(۴۸، ۶۱، ۶۲) که دراین نسخه نیامده است ومصرع نخستین بیت ۹۲ را
م ندارد.

برروی نخستین وآخرین صفحه‌های این نسخه نشانه‌هائی ازمهرهای کسانی که
اید نسخه روزی بدانها تعلق داشته دیده میشود و نیز درکناره‌های صفحه‌های دیگر
ن نوشته‌هائی که به‌نصاب مربوط نیست به‌چشم میخورد.

ویژگیهای خط این نسخه که در دستنویسهای دیگر نیز کمابیش دیده میشود
دین‌قرار است:

۱ــ واکه‌های کوتاه اَ، اِ، اُ، مانند خط فارسی به‌صورت زبر (َ) و زیر (ِ)
. پیش (ُ) نموده شده است مانند بَغ، سِنْدْ، مُخْتْ.

۲ــ واکه‌های دراز آ (ا)، ای (= ی)، او (وُ) همانند خط فارسی نوشته شده
انند آبْرِز، قاق، دیدْ، سوُر.

۳ــ «اَ»ی کشیده[۱] اگر با «آ» درفارسی برابر بوده با «ـَاْ» و درچند مورد

۱- درگویش بیرجند بجز «اَ» ی کوتاه که با «اَ» درفارسی یکسان است یک گونه «اَ» ی کشیده نیزهست که کشیدگی آن با «آ» برابراست وتقریباً دوبرابر «اَ»ی کوتاه میباشد.

درآغاز واژه با «اَ» نشان داده شده مانند پَاْلِدَه، اَسْتَر، واگر با «آ» درفارسی برابر نبوده پس‌از «ـَ» برای نشان دادن کشش آن «هْ» وگاهی «حْ» یا «عْ» نوشته شده است مانند پَهْرْ، مَحْلْ، اَعْجَعْمْ. (این «هْ» و «حْ» و «عْ» فراگو نمیشود و نشانهٔ کشش واکه است.) به ندرت «اَ» ی کشیده با «ـَاْ» نیز نشان داده شده مانند زَاْر.

٤ـ «اِ» ی کشیده[1] اگر با ای (= ۑ) درفارسی برابر بوده با «ـِۑْ» یا «ـِۑْ» نموده شده مانند تِیْغ و مِیْخ و یا پس از «ـِ» برای نشان دادن کشیدگی آن «هْ» نوشته شده است مانند دِهْرْ. (این «هْ» فراگو نمیشود و همانطورکه گفته شد نشانهٔ کشیدگی واکه است.)

۵ـ اگرحرف پایان واژه‌ای متحرك بوده هم حرکت آن حرف گذاشته شده و هم پس از آن «ه» («ه» غیرملفوظ) آمده است مانند چیجَه، بیخُه. یعنی در این نسخهٔ نصاب «ه» در پایان واژه نمودار حرکت ویژه‌ای نیست و نباید آنرا نشانهٔ «بیان حرکت» نامید بلکه چون واکهٔ پیش از آن در پایان واژه نیز کشیده فراگو می‌شود بایدآنرا، در پایان واژه هم، نشانهٔ کشیدگی واکه دانست.

٦ـ نشانهٔ «اضافه» در واژه‌هائی‌که به «ه» غیرملفوظ ختم می‌شود مانند فارسی به شکل «ء» بربالای «ه» نوشته شده است.

۷ـ «ی» نکره و وحدت در واژه‌هائی که به «ه» غیرملفوظ پایان می‌یابد بهشکل «ء» بربالای «ه» نوشته شده است.

درچاپ این‌کتاب برای بازشناختن آن از نشانهٔ اضافه، چنانکه امروز معمول است، با «ای» نوشته شد.

---

۱ ـ بجز «اِ»ی کوتاه‌که با «اِ» درفارسی همانند است یك «اِ» ی کشیده نیز درگویش بیرجند هست‌که درازی آن با «ی» مجهول برابر است و کشیدگی آن دو برابر «اِ»ی کوتاه و برابر «ای» می‌باشد.

۸ــ «و» عطف گاهی به‌شکل پیش(ـُ) بربالای آخرین حرف واژه نوشته شده. درچاپ همه‌جا این‌حرف پس از واژه نوشته شد.

۹ــ «ک» و «گ» همه جا مانند هم به صورت «ک» نوشته شده است. درچاپ این دوحرف مشخص شد.

۱۰ــ «است» رابطه گاهی پیوسته با واژه و گاهی جدا ازآن نوشته شده‌است. درچاپ درجائی که بیم اشتباه می‌رفت جدا نوشته شد.

۱۱ــ برخی از واژه‌ها که امروز با «اَ»ی کشیده فراگو می‌شود دراین نسخه با «آ» نوشته شده و بدرستی معلوم نیست که این واکه درهنگام سرودن نصاب «آ» تلفظ می‌شده یا نویسندهٔ نسخه‌آنرا به صورت «آ» یا «اٰ» نوشته است. چون همانطور که‌گفته شد این «اَ»ی‌کشیده با «آ»ی فارسی برابر است.

۱۲ــ برخی واژه‌ها که با «اِ»ی‌کشیده تلفّظ میشود با «ې» نوشته شده‌است. چون «اِ»ی کشیده با «ې» فارسی برابر است معلوم نیست که نویسندهٔ نسخه آنرا به صورت «ې» نوشته است یا در زمان صبوحی «ې» تلفّظ می‌شده‌است. نگارنده گمان می‌کندکه این اختلاف از دخالت نویسندهٔ نسخه و شاید خودگویندهٔ نصاب پیدا شده است.

۱۳ــ بسیاری از واژه‌ها با املاء فارسی‌نوشته شده وصورت نوشتهٔ آنها نمودار تلفظ گویشی آن واژه‌ها نیست. واجهای ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، غ درگویش بیرجند نیست ولی درنوشتن برخی از واژه‌های نصاب به‌کار رفته‌است.

نسخهٔ د

در یک جُنگ خطّی که اکنون به‌کتابخانهٔ سازمان لغت نامهٔ دهخدا تعلّق دارد نسخه‌ای از «فرهنگ صبوحی» بازمانده‌است.* بیست‌صفحه‌ازاین‌جنگ به‌نصاب اختصاص یافته ودرهرصفحه‌ازهفت تا دوازده بیت ودر بیست صفحه یکصد وپنجاه

* از دوست و همکار گرامی آقای دکتر سید جعفر شهیدی معاون سازمان لغت نامهٔ دهخدا که مرا از وجود این‌نسخه آگاه کرده‌اند سپاسگزارم.

وپنج بیت از فرهنگ صبوحی نوشته شده است . درازای صفحه‌های جنگ شانزده وپهنای آنها هفت‌صدم متر است. جنگ در سی‌سالهٔ پایان سده سیزدهم هجری قمری نوشته‌شده و کارنوشتن فرهنگ صبوحی « بتاریخ شب یکشنبه دوازدهم‌شهرجمادی‌الثانی سنهٔ ۱۲۷۳ » پایان یافته است .

عنوان این نسخه « فرهنگ ملاعلی‌اشرف صبوحی بلغت اهل بیرجند » می‌باشد و پس ازعنوان « بسم الله الرحمن‌الرحیم » که جزئی از نخستین مصرع نصاب است نوشته شده ونسخه با این بیت :

ای لب و دندان تو بهتر زیاقوت و گهر رشک دارد ازدهان تنگ تو تنگ شکر

آغاز میشود.

نسخهٔ «د»بادوخط مختلف نوشته‌شده‌وازنسخهٔ «ر»بسیارخواناتروپاکیزه‌تراست.

این نسخه از تفاوتهای کوچک و کم اهمیّت که بگذریم چند اختلاف بزرگ واساسی با نسخه‌های «ر» و «نج» دارد بدین‌قرار:

۱ــ بسیاری از واژه‌های گویشی اعراب گذاری نشده و جزباکمک نسخه‌های دیگرخوانده نمیشود.

۲ــ اعراب برخی‌ازواژه‌های گویشی دراین‌نسخه با نسخه‌های دیگر تفاوت‌دارد مانند واژهٔ اِسْپَرّانْ که دراین نسخه اُسپرّان نوشته شده است .

۳ــ املاء برخی‌ازواژه‌های گویشی دراین‌نسخه با نسخه‌های دیگرتفاوت دارد مانند « غُلْ » که « قُلْ » نوشته شده است .

٤ــ ضبط برخی‌از واژه‌های گویشی درنسخه «د»باضبط فارسی‌آنها یکی است مانند « میْشْخ » که « میخ » ضبط شده است.

٥ــ برخی از واژه‌ها به صورتی نوشته شده که تلفّظی دیگر ازهمان واژه‌هارا نشان میدهد مانند واژهٔ « تِپِشْکْ » که دراین نسخه « چشکک » ضبط شده‌است.

٦ــ در این نسخه گاهی بجای برخی از واژه‌های گویشی واژه‌های دیگری که هم‌معنی‌آنهاست نوشته شده چنانکه بجای واژهٔ « نَسْو » ، « اَتَو » نوشته شده‌است.

۷ــ گاهی بجای یک واژهٔ گویشی واژه‌ای دیگر که معنی آن نزدیک به معنی
ن واژه است آمده چنانکه بجای واژهٔ «وِرْوِرُو»، «زُرزُرو» آمده است.

۸ ــ گاهی بجای یک واژه و معنی آن واژه‌ای دیگر که اصلاً با آن ارتباط
ارد نوشته شده چنانکه در بیت ۷۳ بجای «تیرِخ یوشَن بوَد» نوشته شده «روشه
وشن است».

۹ــ برخی از واژه‌ها غلط و ناخوانا نوشته شده چنانکه واژهٔ «گُنگلاسی»
صورت «کشکلاسی» ضبط شده است.

۱۰ــ ترتیب بیتهای نصاب درچند مورد بانسخه‌های دیگرتفاوت دارد.

همهٔ این اختلافها وغلط ها ازآنجا پیدا شده است که نویسنده نسخه درضبط
اژه‌ها واعراب و املاء ومعنی آنها دقت کافی نکرده و نسخه‌ای را که از روی آن
نوشته‌است نمی‌توانسته‌بخواند وشاید ازگویش‌بیرجند نیز آگاهی‌کامل‌نداشته‌است.[۱]

۳ــ نج:

نسخه‌های جدید فرهنگ صبوحی که چندین نمونه آنها را نگارنده در دست
ارد همه درسالهای اخیر، بویژه پس ازآنکه‌گویشها مورد توجه قرارگرفته، نوشته
ماشین شده است. هیچیک از این نسخه‌ها کامل نیست وکوچکترین‌آنها هشتادو
و بیت و بزرگترین آنها یکصد وهفتاد وهفت بیت دارد. این دستنویسها باهم و با
سخه‌های «ر»و «د» اختلافهائی دارند که‌گاهی از بی‌اطلاعی نویسنده یا ماشین‌نویس
گاهی از بی‌دقتی‌آنها سرچشمه‌گرفته‌است و یا ازدخالتهای ناروای‌کسانی که به‌گمان
ود خواسته‌اند متن نصاب را تصحیح‌کنند پیدا شده است. سود این‌نسخه‌ها اینست
که به‌خواندن نسخه‌های «ر» و «د» کمک می‌کنند.

نسخه‌های جدید دراین‌کتاب «نج» نامیده شده و با شماره‌ای که پس از «نج»
مده مشخص‌شده‌اند، اگرپس‌ازآن‌شماره‌ای‌نوشته‌نشده‌باشد «نج» نشانهٔ همهٔ نسخه‌های

۱ــ این تفاوتها درچاپ کنونی در پانویس نصاب ضبط شده و اگر نمودار اختلاف تلفظ یا
معنی واژه بوده در واژه نامه نیز داده شده است.

جدید است. ویژگیهای خط این دستنویسها کمابیش با نسخهٔ «ر» برابر است.

نج۱ــ نسخه‌ایست ماشین شده که یکصدوهفتادوهفت بیت دارد وبزرگترین نسخه‌ایست‌که نگارنده دیده‌است. این‌نسخه غلط‌های‌فراوان دارد. کسی‌که این‌نسخه‌را ماشین‌کرده‌است نه توانسته نسخهٔ اصل را بدرستی بخواند و نه بدرستی ماشین کند حتّی‌بسیاری ازواژه‌های فارسی‌آن غلط است و جز با کمک نسخه‌های دیگرخوانده نمی‌شود. این نسخه سی‌سال پیش ماشین شده است.

نج ۲ــ این نسخه که یکصد و هفتاد و پنج بیت دارد بهترین و صحیح‌ترین نسخه‌ایست که نگارنده در اختیار دارد. این نسخه به‌تازگی از روی یک دستنویس جدید دیگر نوشته شده ، املاء و اعراب وضبط بسیاری از واژه‌ها با دقت نوشته شده ونگارنده را درخواندن و ویراستن نصاب یاری بسیار کرده است .

نج۳ــ دستنویسی‌است دارای‌یکصدوهشت بیت‌که شاید بیست‌وپنج‌سال پیش نوشته شده باشد. صاحب این‌نسخه‌آنرا بایک‌نسخهٔ ماشینی‌ویک دستنویس‌مقابله‌کرده واختلافهای نسخه‌هارا درکناره صفحه‌ها نوشته‌است. این‌نسخه غلطهای‌فراوان دارد.

نج ٤ ــ نسخه‌ایست که یکصد وشصت وچهار بیت دارد و چهل سال پیش از روی یک نسخهٔ‌جدید دیگر نوشته شده‌است. خط این‌نسخه خیلی‌خوانا نیست، برخی از برگهای‌آن پاره شده و برخی واژه‌های آن خوانده نمیشود .

نج ۵ ــ این نسخه در بیست سال‌پیش از روی یک دستنویس جدید رونویس شده و یکصد و بیست بیت دارد .

نج ٦ــ نسخه‌ای‌ناقص‌است‌که‌هشتادودوبیت بیشتر ندارد ولی‌پیداست‌که ازروی یک نسخهٔ اصیل نوشته شده‌است . برخی از بیتهاکه درنسخه‌های جدید دیگرنیست درآن هست وازغلطهای املائی‌که بگذریم ازنسخه‌های دیگرکمتر غلط دارد .

تصحیح متن و مقابلهٔ نسخه‌ها

متن‌چاپ شدهٔ فرهنگ صبوحی بربنیاد نسخهٔ «ر» و به‌کمک نسخه‌های «د» «نج» وباتوجه به‌آگاهی‌نگارنده ازگویش بیرجند تصحیح شده‌است. بدین‌ترتیب که سخهٔ «ر» به‌عنوان نسخهٔ اصلی متن برگزیده شده و برای تکمیل و تصحیح آن خواندن واژه‌ها و عبارتهای ناخوانا از نسخه‌های «د» و «نج» کمک گرفته شده است.

بیتها وعبارتها و واژه‌هائی که درنسخهٔ «ر» نبوده ویا به‌نظر نگارنده غلط‌آمده ز روی نسخه‌های «د» و «نج» نقل شده است.

اختلافهای نسخه‌ها، از جزئی و کلّی، در پانویس صفحه‌ها نوشته شده و اگر ین اختلافها نمودار اختلاف تلفظ یا معنی واژه‌ای بوده است در واژه نامه نیز داده شده است.

اگرحرفی‌درمتن‌فرهنگ لازم می‌نموده و در هیچ نسخه‌ای نبوده در میان [ ] فزوده شده است.

اعراب واژه‌ها - درچاپ متن فرهنگ صبوحی برای نوشتن واژه‌های گویشی از همان شیوهٔ خط نسخهٔ «ر»، که کمابیش درنسخه‌های دیگر رعایت شده‌است، استفاده‌شده مگردرجاهائی‌که بیم اشتباه می‌رفته‌است. نگاه کنید به‌شرح نسخهٔ «ر»، ص ۱۱-۱۳.

واژه نامه

۱– واژه‌هائی‌که درفرهنگ صبوحی آمده ازروی نخستین حرف آنها، به‌ترتیب الفبای فارسی، در واژه‌نامه نوشته شده است.

۲– واژه‌ها شماره‌گذاری شده وشمارهٔ هرواژه پیش‌ازآن نوشته شده‌است.

۳– املاء و اعراب واژه‌ها از روی نسخهٔ اصلی (نسخهٔ «ر») نوشته شده مگر درجائی‌که نسخه‌های دیگر درست‌تر به‌نظر رسیده است.

٤– اگر املاء واژه‌ای درنسخه‌ها تفاوت داشته وآن تفاوت نمودار اختلاف تلفّظ واژه به‌نظر آمده ، هردوصورت آن واژه در واژه‌نامه داده شده است.

۵– پس از واژه معنی آن ، هرمعنی که درخود فرهنگ آمده، نقل شده‌است.

٦– برای آسانی کار بیتهای نصاب شماره گذاری شده و شمارهٔ بیتی که واژه درآن آمده پس‌از معنی واژه درمیان ( ) نوشته شده است.

۷– برای واژه‌هائی‌که از پانویس متن در واژه‌نامه نقل شده پس‌ازشمارهٔ بیت شمارهٔ پانویس نیزبا نشانهٔ «پ» درمیان ( ) نوشته شده است .

۸– اگر برای یک واژه بیش از یک معنی درفرهنگ آمده آن واژه دوباره در واژه‌نامه نوشته شده و با شماره‌ای که پس از واژه بربالای آن نوشته شده مشخص گردیده است .

۹– هرجا معنی واژه نارسا بوده درمیان [ ] معنی رساتری داده شده است .

۱۰– هرجا برای روشن شدن معنی واژه توضیحی لازم به‌نظرآمده درمیان[ ] داده شده است.

۱۱– پس‌ازآن اگر مراجعه‌ای لازم می‌نموده نوشته شده است.

۱۲– واژه‌های مرکب و عبارتها تجزیه شده ومعنی هریک از جزءها و تلفّظ امروزی آنها نوشته شده است[1].

۱۳– پس از آن برابر فارسی واژه یا همریشه‌های فارسی آن نوشته شده مگر درجائی که برابرفارسی واژهٔ گویشی درمعنی آن واژه آمده باشد.

۱٤– اگر امروز تلفّظ دیگری،جز آنچه درنصاب آمده،نیز از واژه‌ای شنیده شده آن تلفّظ پس‌از «اکنون نیز» نوشته شده است.

۱۵– اگرتلفّظ امروزی واژه‌ای باآنچه درنصاب آمده تفاوت‌داشته‌آن تلفّظ پس از «اکنون» نوشته شده است .

۱٦– اگر امروزمعنی‌دیگری،جز آنچه درنصاب آمده،نیز برای واژه‌ای‌شنیده شده آن معنی پس‌از «اکنون نیز بمعنیِ» نوشته شده است .

۱۷– اگرمعنی امروزی واژه‌ای باآنچه درنصاب آمده تفاوت داشته آن معنی پس‌از «اکنون بمعنیِ» نوشته شده است .

۱۸– پس از آن اختلافهای نسخه‌ها میان [ ] نقل شده واگر توضیحی لازم به‌نظر رسیده افزوده شده است.

۱۹– واژه‌ها و تعبیرها وجمله‌های گویشی که درفرهنگ صبوحی‌آمده ومعنی نشده در واژه‌نامه نقل ومعنی شده است .

۲۰– واژه های فارسی که در برابر واژه‌های گویشی در واژه نامه داده شده در فهرست جداگانه‌ای مرتب شده است . در این فهرست رقم پس از واژه شمارهٔ آن را در واژه‌نامه نشان می‌دهد .

۱- برای‌آشنائی با شیوهٔ نوشتن تلفظ کنونی واژهای گویشی نک، ص۲۰-۲۱.

حرفها و نشانه‌ها

برای نوشتن تلفّظ کنونی واژه‌ها در واژه‌نامه ازحرفهای الفبای فارسی (صورتی که دراوّل واژه نوشته‌می‌شود) استفاده شده‌است[۱] وبرای آنکه واژه به‌آسانی‌خوانده شود حرفهای‌آن‌جدا ازهم‌در پی‌یکدیگر نوشته شده و واکه‌های کوتاه بر بالاودر زیر حرفهاو واکه های دراز جداگانه نشان داده شده[۲]. مثلاً، واژهٔ «اسب» به صورت «اَسـ بـ» و واژهٔ «کَبَنْدان» به صورت «کَـ بَـ دآ نـ» نوشته شده. پس از حرفی که با واکهٔ کشیده تلفّظ می‌شود شمارهٔ «۲»، اندکی پائین‌تر ازحرف،نوشته‌شده‌است. این «۲» نشان می‌دهد که واکهٔ پیش ازآن باید دوبرابر واکه معمولی کشیده شود.

نگارنده گمان می کند که بااین‌روش‌توانسته‌است تلفّظ درست‌گویشی‌واژه‌هارا ضبط کند و به الفباهای دیگر نیازی ندیده‌است.

همخوانها

بـ = ب   پـ = پ

تـ = ت   جـ = ج

چـ = چ   خـ = خ

د = د   ر = ر

ز = ز   ژ = ژ

سـ = س   شـ = ش

فـ = ف   قـ = ق

کـ = ک   گـ = گ

گـنْ[۳]   لـ = ل

۱- تنها سایواك «ی»، برای بازشناخته شدن‌از واکهٔ «ای»، بجای «یـ» با«ی» نشان‌داده شده است.

۲- نک،ص ۲۱.

۳- واجی که‌از واجگاه(مخرج)«گ» فراگو می‌شود ولی‌هوا ازراه بینی‌بیرون‌داده می‌شود. این واج در نسخه های نصاب با «نگ» نشان داده شده.

مـ = م　　نـ = ن

و = و　　وِ = و[1]

ه = ه　　ی = ی

واکه ها

۱ـ واکه‌های کوتاه‌مانند خط فارسی‌درآغاز واژه به‌صورت «اَ»، «اِ»، «اُ»، نوشته‌شده مانند اَ بـ ر (= اَبْرْ) ،اِ شکَـ م (= اِشْکَمْ) ، اُشْ تُـ ر (= اُشْتُرْ) ، و در میان و پایان واژه برбالا و در زیر حرف به صورت «ـَ»، «ـِ» ، «ـُ» ، نشان‌داده شده‌است‌مانندکَ هَ ر (= کَهَرْ) ،جِ رِ گَث (= جِرِنْگَث) ،دُ لـ مُـ لْ (= دُلْمُلْ) .

۲ـ واکه های کشیده درآغاز واژه به صورت «آ۲» ، «اِ۲» ، «اُ۲» نشان داده‌شده مانند آ۲ سـ تـَ ر (=آسْتَرْ) ، اِ۲ وآر (= ایوارْ)، اُ۲ ق (= عاقْ) ،ودرمیان وپایان واژه به‌صورت «ـَ۲» ، «ـِ۲» ، «ـُ۲»، نوشته‌شده‌است مانند تَ۲ ز ـه (= تازه) ، مِ۲ خ (= میخْ)،دُ۲ م (= دامْ) ،بـَ۲ (= بَعْ) ، زِ۲ (= زِهْ) ، تُ۲ (= تُانْ) .

۳ـ واکه‌های دراز بدین‌صورت نوشته شده:

«آ» بجایِ «آ» ، «ا» ، «ـا» ، درخط فارسی‌مانندآش (=آشْ) ،دآغ (=داغْ)، مآر (= مارْ).

«ئ۱» بجایِ «ای۱» ، «ئ۱» ، «ئ۱» ، «ی۱»،مانند ئ۱ل (= ایلْ) ، دئ۱ر (= دیرْ)، پئ۱ل (= پیلْ) ، چئ۱ (=چیْ) .

«وُ» بجایِ «او»، «و» ، «ـو»، مانند وُ(= او)، دوُر(= دورْ) ،بـوُ (= بو) .

٤ـ واژه هائی که در خط فارسی به «ـه» غیرملفوظ و امروز در تلفّظ به «ـِ» پایان می‌پذیرد در این گویش اکنون با واکه‌ای میان «ـِ» و «ـَ» و کمی نزدیک تر به «ـَ» تلفّظ می‌شود . این واکه در پایان واژه با «ـه» نشان داده شده‌است .

واجهای ساکن بی‌هیچ نشانه‌ای نوشته شده است .

۱ـ مانند «و» در واژه‌های پرتو ، جو ، نو ، «ـ» در زیر «و» نشانهٔ دولب پیش‌آمده است.

واژه‌های تازه

در نوشتن این کتاب تا جائی که ممکن بوده است از واژه‌های متداول فارسی استفاده شده و تنها چند واژهٔ تازه به‌کار رفته است :

واژهٔ تازه	فرانسه	انگلیسی
سایْواك	semi - voylle	semi - vowel
ستاك	thème	stem
نامْ آوا	onomatopée	onomatopoeia
همخوان	consonne	consonant
واج	phonème	phoneme
واجشناسی	phonologie	phonemics
واکه	voyelle	vowel
هاسوید	folklore	folklore

نشانه های اختصاری

ب : بیت — پ : پانویس

ص : صفحه — ف : فارسی

نگ : نگاه کنید

آغاز (ص۱،۲) نسخهٔ سازمان لغت نامهٔ دهخدا (نسخهٔ «و»)

کر بکی دانی کر مبحث غیبت از صد

دهی بود چونکه هستند این دو بشنه ملکه

این لغات روستا بود نه نحو بش مردش

کر بکویم شمه کوی از این قوم الحذر

نزد ایشان بهتر آن نشد بود خشنم

نه دل ز نکنی اند این اگر بر پشت خر

بهتر از بقراط و افلاطون بود دی

بی سواد بر بغل مسند بل اگر که کرسی

روز میدان سکند هینی ذبود

بیرضا الی بر کمان ای کر قالبی سنر بو

بتاریخ شبکینه لواذهم

سنه جادالثانی ۱۲۷۳

پایان (ص۲۰) نسخهٔ «ن»

فرهنگ ملّا علی اشرف صبوحی
به لغت اهل بیرجند[۱]

اوّل گفتار بسم‌الله رحمنِ رحـــیم[۲]
تا که باشد آخرش از ابتدائش با خبر[۳]

شاه بیتی را[۴] کز آن آغاز کردم این کتاب
برنهادم[۵] زین سبب اکلیل بسم‌الله بسر

ای لب و دندان تو بهتر ز یاقوت و گهر
رشك دارد از دهان تنگ تو تنگ شکر[۶]

حال من را داند از هجران تو[۷] ای ماهرو
آن که چون یعقوب ازو گم گشته در پیری پسر[۸]

۱- این عنوان تنها در نسخهٔ «د» هست و پس از آن نوشته شده «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم». ۲- این مصرع در «ر» و «د» نیست و در نسخه‌های جدید بصورت «اوّل گفتار بسم الله الرحمن الرحیم» آمده که چون در وزن نمی‌گنجید تصحیح شد. ۳- «ر» این بیت و هیجده بیت بعدرا ندارد. «د» این بیت و بیت بعد را ندارد. ۴- نسخه‌های جدید بجز «نج۶»: شاه را بینی. ۵- «نج۱، ۲، ۴»: تا نهادم. ۶- «د» با این بیت آغاز می‌شود. ۷- «نج»: هجر تو او. ۸- «د» این بیت و چهار بیت بعد را ندارد.

۵ غیر زهِ از من صدائی نشنوی چون آیدم
ای کمان ابرو ز مژگان تو تیری برجگر
مثل‌تو کوتر کتازی کزنگاه[و] غمزه‌ای[1]
خون صد شمشیرزن ریزد چوتر کان تتر[2]
چون بزهِ آرم کمان نالهِ از هجران تو
تیر آهم می‌کند از جوشن گردون گذر
دارد آه ونالهٔ‌وافغان زهجر[و] وصل[3]تو
بلبل دل در گلستان محبّت ای پسر
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات[4]
بحر[5] فرهنگ مرا می‌دان و در خاطرسپر
۱۰ آنکه یزدان واله[6] وتنگری[7] نامش بود
می‌شناس اورا خدای مطلق ای فرّخ سیر
پادشاه کشور لولاك شاه انبیــــا
دان محمّدرا که خوانداورا خدا خیرالبشر

۱ــ «نج»: نگاه غمزه. ۲ــ «نج۲»: قجر. «نج۳» : چو مژگان ازنظر.
۳ــ «نج»: هجروصل. ٤ــ «د»، «نج»: فاعلات‌فاعلات‌فاعلات‌فاعلات.
۵ــ «د»: بهر. ٦ــ «نج۱»: الاه. ۷ــ «د»: تنگلی. نسخه‌های جدید
بجز «نج۲»: شکر له.

شاه مردان را علی می‌دان که مانندش زدند
یازده فرزند او تاج امامت را بسر
شاه جنّ وانس را می‌دان علی موسی الرّضا[۱]
خسرو گیتی ستان[۲] را دان شهنشاه قجر
خان باشد از خُزیمه[۳] بیك باشد از نَخی[۴]
میر بر سالاری[۵] از هر کس[۶] بود زیبنده‌تر
۱۵ میرزائی ختم باشد بر کلانتر زادگان[۷]
چونکه بوده هریك از اجداد ایشان دادگر
مجتهد[۸] عصر ملّاحمزه[۹] کز علم رجال
باشد از هر مجتهد[۸] چیز فهم[۱۰] آگاه‌تر

۱— «د»: موسی رضا. ۲— «د»: گیتی نشان. ۳— در این هنگام حکومت قاینات در دست امیر علی‌خان خزیمه وپسرش امیر علَم خان بوده است.
٤— نام خانواده‌ای از «بیک» ها که هنوز بازماندگان آنان بهمین نام خوانده می‌شوند وخودرا از دودمان «نخعی» می‌شمارند. ٥— نام یک خانواده از «میر» ها، اکنون چندخانواده بدین نام خوانده می‌شوند. ٦— «د»: یک.
۷— فرزندان «کلانتر» که عنوان «میرزائی» داشته‌اند. «د»: کلانترزاده کان.
۸— «د»: مجتهدّ. (این واژه درگویش بیرجند با دال مشدّد هم تلفظ می‌شود ودر این بیت برای پرشدن وزن باید با دال مشدّد خوانده شود.) ۹— برای آگاهی ازشرح حال این دانشمند، نک، بهارستان آیتی، ص ۲۷۷. ۱۰— «د»: چیزفهم تر.

فاضل بی‌مثل اسمعیل بن جعفر[۱] که هست
از حدیث و حکمت و تفسیر و عرفان[۲] بهره‌ور

در مدیحش آنچه می‌دانستمی می‌گفتمی
بود جز این خلق گر در عهد او خلق دگر

شاعر ساحر صبوحی از نزاری یادگار
در قهستان در زمان شاه بن[۳] شاه قجر

۲۰ تیتْ توت اَنْگیرْ انگور و اَلی[٤] آلو بوَد
جَاْك[٥] باشد شیرِ اوّل دوش و صمغ هر شجر[٦]

مُشْمُسُو آهسته کار و وِرْوِرو[۷] بسیار گو
شِشْخ باشد شیخ و نَاْبیدو[۸] بوَد بی سیم و زر

تیغَل است[۹] آن کاردی کانرا نباشد دسته‌ای
آهن بُرّانِ بی جوهر بوَد نامش فَنَرْ

سیپَکَانْ برجستن و بَرجیجَه چون رقص و اصول
پَسْلَکَتْ بیغوله و گینی بوَد ظرف شکر

۱ــ نیز، نک، ص۲۷۸ همان کتاب. ۲ــ «د»: برهان. ۳ــ «د»: شاه دین. ٤ــ «د»: آلی. ٥ــ «د»: جاءك. ٦ــ «ر» با این بیت آغاز می‌شود. ۷ــ «د»: زر زرو. ۸ــ «ر»: نَاْپیدْ. ۹ــ «د»: تیغلست. «ر»: تیغیست.

هست وَأدپیدَه پُر بٰاد و گَلَو باشد یَلَو
ری گُشونی[۱] رونما خُشوا وداع یکدگر
۲۰ خواندن بزغاله گیگی راندن گربه کُتی
جُلجُلو حرکت کننده کَلپِسَه[۲] عنّاب‌تر
آبرِز[۳] بالوعه چَرخی و بِدَر شُد[۴] مزبله
نُجقُرو[۵] باشد کثیف[۶] ومَردِ یقّازی[۷] لَچَر
راندن اُشتُر هیُوك و ضدّ[۸] یُرغه[۹] لُكلُکه
اَستَر[۱۰] کرباس شُل[۱۱] ابٰافت ضدّ اَستَر[۱۰]
لیخ لُوخ وسیرسوروسُور[۱۲] باشد ضدّ رام
زِر بوَد زیر و دِیَخ سرد و زِوَر باشد زبر
گُه بخور باشد خسیس وگُه گَلان[۱۳] باشد جُعَل
دَمدَمُو هردم خیال و بی‌دَر آمَد بی مَفر
۲۵ دینَه دی دوشینَه دوش است وصَبٰا فردا بوَد
مَهثیَه مرثیه و بی رَنگ باشد بی اثر

۱—«ر» : وریکُشانی . ۲—«ر»: کَلَنپیشَه . ۳—«ر» : آب زِر.
٤—«د»: وچرخی بدر شد. ٥—«د»: نجغرو. ٦—«د»: کسیف.
٧—«د» : مردك قازی . ٨—«د» : زدّ. ٩—«ر» : یرقه .
١٠—«د» : آستر . ١١—«د» : شد . ١٢—«د» : حور .
١٣—«د» : کهکلان .

تِلْ بوَد خاشاك ریزه خِلْ بوَد آب دماغ
تیشْكْ[۱] باشد بچّه گاوِ ماده[۲] ووَرْزَوست[۳] نر
چیجَه[٤] جوجه باشد واَهْكُوكْ زرد آلوی خام
شِئْرْ شیر وخِئْبْ[٥] خوب وقاق خشك وتَارْ[٦] تر
خُرْخُرُ وآن کس که هست اورا[۷] نخیر اندرمنام[۸]
خِسْخِسُو آن کس که او را هست آزار جگر
بُوجْ زنبور است وغُرّانْ سالْ آن سالی بوَد
کز جفای آسمانی بر زمین ناید مطر
۲۵ دَأْكْ را بادام برّی بَأْكْ را می دان وزغ[۹]
قَلْقَلُو پرقیل وقال است و پُدُرْ باشد پدر
چی بوَد چون خی بوَد خون کینْ[۱۰] بوَد کون زیدْ زود
می بوَد مو آنکه مَادَرْزَادْ نامندش[۱۱] ذَکَر
قَاتِق مطلق بوَد ماس و گَلی باشد گلو
سِیذْ سوداست وکُزُمْ کَنْدَلْزَلَرْ[۱۲] باشد ضرر

۱ــ «د»: چشک. ۲ــ «ر»: باشد گاو ماده. ۳ــ «د»: ورزاست. ٤ــ «د»: چیچه. ٥ــ «د»: خیب. ٦ــ «د»: تازه. ۷ــ «ر»: آن را. ۸ــ «د»: دماغ. ۹ــ «ر»، «د»: وزق. ۱۰ــ «ر»: کین. ۱۱ــ «د»: مانندش. ۱۲ــ «د»: ذلر.

گالْ سرگین[۱] باشد و گِردُولَه گِردو گَسْتْ زشت[۲]
تِرْ بوَد گوزی[۳] که آید با براز از کون بدر
دان کُلَغْ را سنگ‌ریزه دان کُشَغْ را پایه‌ای
کز برای تاك برّند از درخت بی ثمر
۱۰ خامَه دار[٤] است آنکه خواند خامه[٥] پخته یزدیَش[٦]
مادَغِشْ[۷] گنجشك ماده داغْسَرْ[۸] گنجشك نر
ری سِیَه باشد سیه رُو کُلْکُلُو پُر کُل بوَد[۹]
گِرْ گِرُو آن کس که چون گوزد دهد گوز دگر
اَغْ براز آدمی اَغْجَغْمْ باشد مزبله[۱۰]
تُسْ بوَد تیزِ خفیف الصّوت از هر جانور
لَکْلَکی چرخ کلافه باشد و پُخْتیكْ را
کِشْتهٔ[۱۱] شَلغم بدان دَه من بدیناری مخر
لُمْبَه گُنْدَه گَنْدَه بی‌همّت کَدی[۱۲] باشد کدو
سِنْدْ فرزندِ زنا مَالی بوَد مانند خر

۱– «د»: گال‌وسر گین. ۲– «د»: کردوله کردوك زشت. ۳– «د»: تیزی. ٤– «ر»: خامّدار. ٥– «د»: خام. ٦– «د»: بزم‌یش.
۷– «د»: ماده‌غش. ۸– «د»: داغ سر. ۹– «نج»: گُلگُلو پرگُل بود.
۱۰– «د»: ارّه برازادی اعجم چه باشد مزبله. ۱۱– «ر»: کشت.
۱۲– «د»: کُدی.

۴۵ کُتّه و لیلی بزرگ و خُرد[۱] باشد در لغت
جُفْتِ ما[۲] باشد دوم[۳] روزی ز هر ماهِ قمر
خَاْش مادرزن بوَد هَمْبیك باشد آن زنان
که بوَد شُوشان[۴] دوفرزندِ[۵] زپشت یك‌پدر
خَرْکُش‌آن[۶] باشد که بی‌هنجاری گوید سخن
آنکه باشد بی‌خرد نامند او را[۷] کُونِ خَر
جَتْ[۸] غَریبِشْمارْ[۹] باشد گیكْ تیزِ کم‌صدا
گِرْبوَد گوزی که بانگش گوش گردون کرده کر[۱۰]
پیدَه پُوده تیلَه تُوله باشد و زَو نیمه‌خِشت
هانْشِخار[۱۱] ووَرْپَخان‌باشد[۱۲] نقیض‌یکدگر
۵۰ پَخْمَه‌را دان‌ضدّ چالاك ونِیَكْ را نغز دان[۱۳]
عِلّتُو از عیب پُر بیکارَه خالی از هنر
پا بِرَخْنَه پابرهنه لیسْكْ باشد بی لباس
لیسْکُو باشد ز زیر حلق تا پُشت کمر

۱– «ر» ، «د»: خورد. ۲– «ر» : جُفتِ ماه. ۳– «د»: دویم.
۴– «ر» : شوی شان. ۵– «د» : دوفرزندو. ۶– «ر» : او.
۷– «د» : آنرا. ۸– «د»: چث. ۹– «نج» : غَرِشمال است.
۱۰– «ر» این بیت را ندارد. ۱۱– «د»: هأشخار. ۱۲– «د»:را دان.
۱۳– «نج»: نیکث را تو نغز دادن.

پا دِرازُو[1] و کُلُنبَه نانِ نوروزی بود
هَلْهَلانْ پیرِ کهنسال و بوَد قَیسار[2] جر
دِهْرْ[3] دیرودیرْ دور ونیرْ نور وکِهْكْ کیك
ری بوَد رو لِی بوَدلُون[4] پیلْ پول وفیش فر[5]
کَالَه باشد پنبه‌ای کانرا بپیچد[6] پنبه‌ریس
از برای ریشتن برمیلِ چون دوك ای پسر
۵۵ مِیْخ[7] ودَسْتگَرْدان[8] وپَوشال ونَوَرْد وسَرْخَری
هر یکی را آلتی ز آلات جولائی شمر
بَخْتَه اخته باشد امّا گوسفند و گاو وبُز[9]
زانکه هرگز کس نگفته بَخْتَه اسب[10] وبَخْتَه خر
تَکّه و بُزْغَالَه وبُزْ گیسَّه وکَوگِی چِبُشْ[11]
نام بزها باشد این شش نام ونبوَد[12] بیشتر
بُلْبُلِی را دان تو زرد آلویِ خشك و پیچْ پوچ
بَغْ[13] بود بانگِ بُز و اِسْتَلْغْ را می‌دان شمر

۱ـ «د»: پادُرازو. ۲ـ «ر»: قیصار. ۳ـ «د»: دهر. ۴ـ «د»: نی بود نون. ۵ـ «د»: قیس قر. ۶ـ «د»: گاو را بریسد.
۷ـ «د»: میخ. ۸ـ «د»: دست کردان. ۹ـ «د»: گاو نیز.
۱۰ـ «د»: گاو. ۱۱ـ «د»: چپش. ۱۲ـ «ر»: نام نبود. ۱۳ـ «د»: بع.

دان مَشَدْ را مشهد و میمیزْ را می‌دان مویز

کَلْبِلَیْ را کربلائی دان و زیتَرْ زودتر

۶۰ گُلَّه را می‌دان گلوله جِلَّه سرگینِ شتر

هم[1] بوَد سرگینِ بُزها هِمْ بوَد سرگینِ خر[2]

هست سَرْ چِنْگْ آنکه برافتاده‌ای کس پازند

مُرغِ کینَه مرغِ شوم و بلکه باشد بدخبر[3]

گَاْزُروبُوسَّه پَدیس[4] وکُرّ وخِچّی[5] وخَلِجْ[6]

بهر القاب بُزان مانند چوپان بر شمر[7]

پَخْمَدِنْگی[8] کاهلی باشد لَخَاْتی آنکه سیر

می‌کند با کهنه کفشِ پاره پاره در بِدر

آنکه والَخْمیدَه خوانندش بوَد تنبل[9] منش

آنکه تنبل[9] هست نامندش بِخوذْ وَاْدَاْدَه‌لَر[10]

۱ــ «ر»، «د»: هیمْ. (هَمْ دراینجا حرف عطف است نه واژه‌ای گویشی.)

۲ــ «د» این بیت را پس‌ازبیت۶۲ دارد. ۳ــ «ر» این بیت را ندارد.

٤ــ «د» : پدس. ۵ــ «د» : خنچی. ۶ــ «د» : خلیج.

۷ــ «ر» این بیت را ندارد. ۸ــ «د»: پخمه‌دنکی. ۹ــ «د»: تمبل.

۱۰ــ «د»: تر.

تُرْتَبِیبْ(۱) است آنکه عیّار است وشَیْدا لانَه‌را(۲)

کوچه‌ای می‌دان(۳) که محفوظ است از برف ومطر(٤)

وَرْ غُرْمْبَاسِیدَه را دان ضدّ وَاُتَاسِیدَه لیك

می ندانم معنی هر یك زمن پرسی اگر

دیلَه‌ودیلاژْ دان بانگِ سگ وگرگ وشغال

شَیْهَه‌را دان بانگِ اسب وباقْ‌را بانگِ بقر

تیخْ تیخ و پیخْ پیخ(۵) وپُورَه پُورَه لُکْلُکُو

جامه‌ای باشد که باشد از قبایم کهنه‌تر

سَرْ گلَه باشد زکوةِ(٦) گوسفندان در لغت

خانَواری(۷) را خراجی دان که گیرند از بشر

خُمْسی آن باشد که از هر پنج گندم گندمی

گیرد از هر دیمه‌کاری عامل بیدادگر

مَفتُوحِ‌العَنوه است(۸) بلدانی که بگرفته بزور

از مجوسی لشکر اسلام در عهد عمر(۹)

۱ـ«د»: تربتیب.   ۲ـ«د»: ش دالانه.   ۳ـ«ر»: کوچهٔ رادان.

٤ـ«نج» این‌بیت‌را ندارد.   ۵ـ«د»: پیخ پیخ وتیخ‌تیخ.   ٦ـ«د»: زکواة.

۷ـ«د»: خانه‌واری.   ۸ـ«ر»: هست مفتوح العنوه.

۹ـ«د»، «نج» این بیت را ندارد.

وَازِ کُوتَادِ(۱) کسی را دان که دروقت جلوس
کرده زانو را برابر با زنخدان ای پسر

اِتِسُوزْ آتش برافروز و تِرِخْ یُوشَنْ بوَد(۲)
سَاْوَرِی را هیمه‌کش‌دان جَرَغْ(۳) را شاخِ شجر

قَاقِرِسْتَانْ قُلْقُلِسْتَانْ وَرْهَمَنَّا(۴) برعبث(۵)
هست چَرْچَنْبُولْبَازْ آن کس(۶) که باشد حیله‌گر

۷۵ اِشْ بِگِیرْ آن را بگیر و اِشْ بِزَه آن را بزن
اِشْ بِپِیشْ آنرابچوش(۷) اِشْ مَاْخَراست آن‌را مَخر(۸)

خَاکِ اِوَازْ(۹) است آن خاکی که آرد آبِ رود
حَلْقَه‌زِهْ زِهرود(۱۰) می‌دان دَاشْگَرْ(۱۱) را کوزه‌گر

پَفْتَلَانْ را جمع پَفْتَلْ دان و پَفْتَلْ نابکار(۱۲)
مثل کاهِ نابکار و پشمِ کون و مویِ سر

۱ــ«د»: واز کوت هم ان. ۲ــ«د»: آتسوز آتش برافروز است وروشه روشن‌است. ۳ــ«د»: جرق. ۴ــ«د»: وَهَمَنَّا. ۵ــ«د»: ورعبث. ۶ــ«د»: چاچول بازانمردی. ۷ــ«د»: بجوش. ۸ــ«د»: واش مخر آنرا مخر. ۹ــ«د»: آواز. «لج»: اوار. ۱۰ــ«د»: زه رود. ۱۱ــ«د»: داش کر. ۱۲ــ«د»: پفتل را بدان.

غَلْبِر[۱] ومَاْشُو[۲] بوَد غربال[۳] و وٰالا میش موش

هست تُلْتُلْ غُلْغُل[٤] وغُلّاست[٥] جوش وزَاْرْ زر

مَمَّدَعْلِ مَمَّسَنْ[٦] مَمَّدْرَضی[۷] مَمَّدْ تَقی

هریکی را دان مرکب از دو نام ای نامور[۸]

۸۰ سِئْدِسَنْ[۹] سیّد حسن اِسْتِنْگ را می‌دان ستیز

شٰاْمَّدْ را شَه محمّد[۱۰] دان و بَاْبَو را پدر

فَنْمَه[۱۱] و شَربٰانی و خٰافَنْمَه[۱۲] و شَزّٰادَه را

گر کنم معنی مطوّل می‌شود این مختصر

اِتِشٰانْ[۱۳] باشد چراغان اِتِشٰانی[۱٤] شبْ چره

مُرْغ مطلق ماکیان باشد گِدَه باشد دگر

پُرْسَمَنْدٰانْ[۱۵] ماتمیها بَدْسِتَاْرَه زشت رو

پَلْمْ پروین[۱٦] و نَوٰاآرَنْدَه باشد نوحه‌گر

۱ــ«د»: عنبر. ۲ــ«د»: مٰاشو. ۳ــ«د»: قربال. ٤ــ«د»: تُلْ تُلْ قُلْ قُلْ. ۵ــ «د»: قُلّست. ٦ــ«نج»: مَدّلی ومَدِسَن. ۷ــ«د»، «نج»: مَمّدرضا. ۸ــ«ر»، «د»: نام‌ور. ۹ــ«د»: سئد حسن. ۱۰ــ«د»: شاه محمد. ۱۱ــ«د»: فنّه. ۱۲ــ«د»: قنفته. ۱۳ــ«د»: آتشان. ۱٤ــ«د»: اتشانی. ۱۵ــ«ر»: بیرمندان. «د»: میرمندان. ۱٦ــ«ر»: پَلْم و پروین.

اِنْدَخ[۱] و اُنْدَخ بود اینجا و آنجا غیلْ غول
اِشْ بِیاٰرْ این را[۲] بیارو[۳] اِشْ بِبَرْ این را[۴] ببر

۸۰ آنکه کُش مَاْشَاْوِیَشْ گویند[۵] در سوداگری
سود را داند زیان و نفع را داند ضرر

لَکْتَنْتیپنو[۶] بوَد لفظی کز آن مفهوم من
می‌نگردد هیچ بخشندم اگر عمر دگر

سُکْسُکُو آهسته‌گو خَاْشُکْ بوَد اثمارِ خشك[۷]
رَاْستی[۸] باشد خروشِ آنکه باشد نوحه‌گر

اُمْ نِمَاْدِ می‌نخواهم[۹] اُمْ بِیاٰمَه آمدم
اَنْدَرِی تَمْبُو[۱۰] حسود و وَزْ کَلِیمَه محتضر

کَمْچِلِز[۱۱] کفگیر باشد اِشْکَمی باشد اَکول
شینَمَاْلی[۱۲] زیردستَالی[۱۳] تَوَرْ باشد تَبَر[۱۴]

۱—«د»: ایندخ. ۲—«نج»: آنرا. ۳— «د»: بیاور. ٤—«ر»، «نج»: آنرا.
٥—«د»: خوانند. ٦— «د»: لکتمیتنو. ۷—«د» : اشمار خنك .
۸—«د»: رایتی . ۹—«ر»، «د»: مینخواهم . ۱۰—«د» : تیمو .
۱۱—«ر»: کَمْچِلیز. ۱۲—«د»: نیم مالی . ۱۳—«د»: زیردسمالی.
١٤—«د»: تورا باشد بتر.

۹۰ اَويِ وَخْميِ آب وقفی کَرْ کَرُو ناىِ[1] گلو
پُورَه پاره باشد و مُورِشْكْ مور و كَهْرْ كر
قِثْمْ[2] باشد قوم ونَاْمَخْرُومْ را محروم دان[3]
گِيسّ واَنْگُلْ آنکه بركونی[4] زنی انگشت‌نر
چَپّت و چَپّاْتْ نعلین است و سیلی شیمْ شوم
اُمْ بِبَرْ[5] من را ببر[5] اُمْ دِهْ مرا ده ای پسر
مَخْلْ موعد دان سِراْىِ پُرسَه را دارالعزا
خَنْدَ سِراْنْ ختنه سوری بِثْشْ دربِثْشْ بیشتر[6]
وَاْدَرِيدَه بردريده وَاْشَخيدَه شق شده
وَاْكَشيدَه سرگشاده وَاْنَميدَه شبهِ تر
۹۵ معنیِ اَاْدِ[7] نِيَاْدِ غیرِهست و نیست نیست[8]
وَاْنِيَاْدِ باز ناید آنکه باشد در سفر
مَلْمَلیِ رنگی است سبزوچِهْرَ گیِ[9] رنگیست سرخ
مَاْویِ و زَيتُونيِ[10] از آبی بود پر رنگ‌تر

۱ــ«د»: باشد. ۲ــ«د»: قام. ۳ــ« ر» این مصراع را ندارد.
۴ــ«ر»: کونِ. «د»: کونش. ۵ــ«د»: به‌بر. ۶ــ«د» این بیت را ندارد.
۷ــ«د» اْدِ. «نج»: آدِ. ۸ــ«د»: تیت توت.
۹ــ«د»: چهره کی. ۱۰ــ«ر»: مَاْویِ زَيتُونیِ.

دیذْ دود[۱] است وهَنیِ باشد هنوز اِشْتَو شتاب

لَمْرُخ و آبْریِ است ابرو بیخُه[۲] ازخود بی‌خبر

حَلْقَهْ مطلق بود از بهرِ بینی زیوری

کز برون و اندرون باشد پر از لؤلؤتر

گُوشْوارَه حلقه‌ای را دان که آویزد از آن

آنکه در گوشش کند الماس و یاقوت وگهر[۳]

۱۰۰ گَرْدِریِ آن زیوری کانرا کشد بر گِردِ رُو

روستائی نوعروسِ غمزه‌کارِ عشوه‌گر

دَسْتْبَنْد[۴] مطلق و پابَنْد مطلق را شناس

یاره وخلخال ای فرّخ[۵] رخِ نیکو سیر

بُلْقَهْ پَایَو بود گودِ عمیقِ پر ز آب[۶]

فِسْفِسُو باشد چِلیمِ کم صدا نَامُوخْ[۷] شر

تَخْتَهْ تَمْشُو[۸] بود آن تخته‌ای که مرده شو

مرده را برروی آن می‌شوید از پا تا بسر

۱ــ «د» : دءر دور. ۲ــ «د» : بی‌خود. ۳ــ «د» این بیت و بیت بعد را ندارد. ۴ــ «د»: دست بند. ۵ــ «د»:نیکو. ۶ــ «د»: پرزا اب. ۷ــ«د»:نناموخ. ۸ــ «د»: تم شو.

دان تو کُسْ مَاْ شُوحریفی[١] را که اندرنزداو[٢]

چار[٣] باشد کمتر از سه پنج از شش بیشتر

١٠٥ دان تو سُرْکُتّیدَه آن کس را که اندر روزگار

کرده کارِ نیك وزشت و دیده بس نفع وضرر[٤]

آنکه تَفْتَان و کُلُنْبَه[٥] می‌پزد پَردسته را

پیسَه‌زَنْ[٦] نامیده و منقاش را لیلیكْ بَر

اُسْقُلُنْدُوكْ آن صدائی دان[٧] که آرند ازدهن

باصفیرِ[٨] فا برون تا[٩] آب بخورند[١٠] اسب[١١] وخر

از سَرَنْگینَو[١٢] نمی فهمم بغیرِ گیج هیچ

معنیِ پَسْوَاْشکیِ کَلپَتْرَه[١٣] را دارد ببر[١٤]

دِکْچَه دیگ کوچك است و نَاْیْچَه نائی است خُرد[١٥]

چَه حقارت را کند[١٦] مفهوم یعنی خُرد[١٥] تر

١- «د»: نفهی. ٢- «ر»: آن. ٣- «د»: چهار. ٤- «د» این بیت را ندارد. ٥- «د»: تفتان کلنبه. ٦- «ر»: پیشَه‌زن. ٧- «ر»: صدائی را دان. ٨- «د»: سفیر. ٩- «د»: نا. ١٠- «ر»: بخرند. ١١- «د»: اسپ. ١٢- «ر» سَرَنگینوا. ١٣- «ر»: کَنَاْلپتَره. ١٤- «د» این بیت و سه بیت بعدرا ندارد. ١٥- «ر»: خورد. ١٦- «ر»: حقارت کند.

۱۱۰ فهم کن بارانِ وافر را ز لفظ شِیلَه‌رَو
بارشِ کم را بفهم از سَنْگْ تَار و کَالْ شَر

مَاْخ آوشَان چچی[۱] را پرس معنی از کسی[۲]
کز همه مردم درین دوران بود فهمیده[۳] تر[۴]

گر ندانی معنیِ هَمْوَار و هَمْوَارُوكْ را
آن[۵] بود آهسته[۶] این از آن بود آهسته‌تر

لَخْشَك است از آرد آشی از پُلَانِی[۷] یادگار
گر ندیدستی پُلَانِی[۷] را به‌لیتی[۸] در نگر

لَرْدْ را میدان بیابان و[۹] قِشینِی[۱۰] لشکری
کَاْلَه‌بِزْ[۱۱] همچون سبد چیزیست تَخْتَكْ چون سپر

۱۱۵ جمع بندی را بُرستا بر الف می دان و نون
مثل تیرانْ جمع تیر و اِسْپَرَان[۱۲] جمع سپر

۱– «ر»: این واژه‌ها به‌همین صورت درپی‌هم آمده‌است و نمی‌توان درباره آنها نظر قطعی ابراز کرد. نک، واژه‌نامه. ۲– «ر» : ك. ۳– «ر» : فامیده. ۴– این بیت تنها درنسخه «ر» هست. ۵– «د»: این. ۶– «د»: آهسته. ۷– «د»: پلونی. ۸– «ر» ، «د»: بلیتی. (برای پیش گیری از اشتباه «به» درمتن جدا نوشته‌شد). ۹– «د» : بیابانی. ۱۰– «ر»: غشینی. «د»: غشی. ۱۱– «ر». کَاْلَه‌لَبِذْ. ۱۲– «د»: اُسپران

ص ۱۳ نسخهٔ آقای دکتر رضوانی (نسخهٔ «ر»)

پایان (ص ۲۰) نسخهٔ «ر»
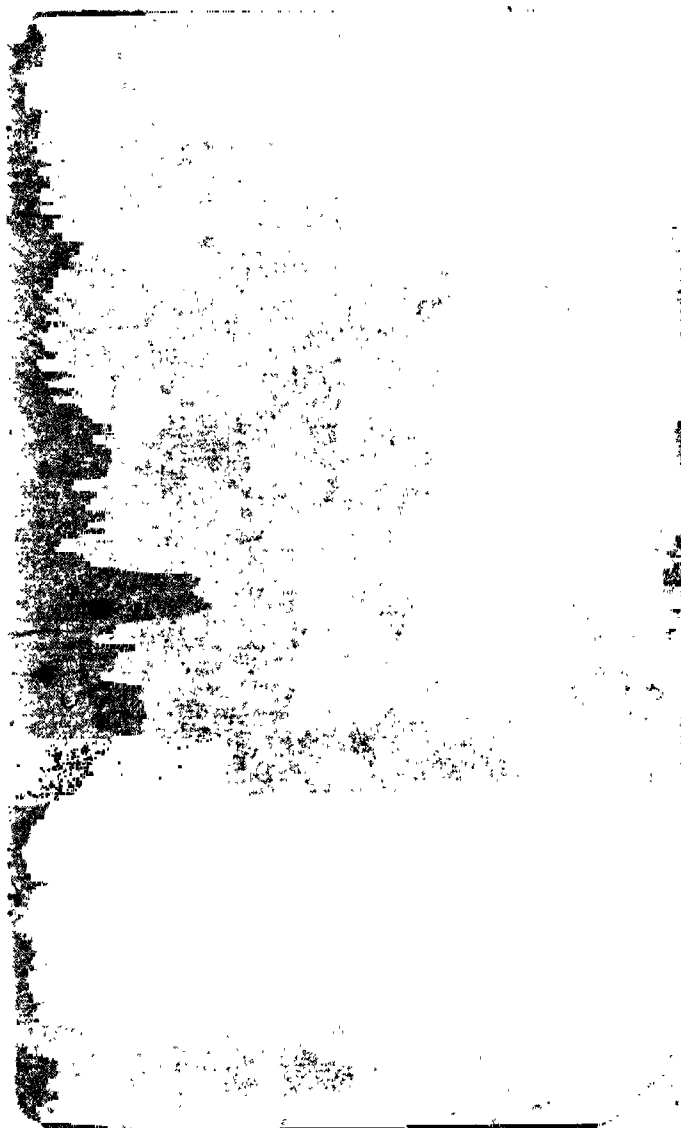
گَنْدُمانْ را جمع گَنْدُم دان و پیلانْ جمع پول
زَرْدَکانْ جمع گَزَرْ سَنْگانْ بوَد جمع حجر
هست پَیچاك[و]بُرینا ریخْ میمیزی دنیست[١]
سِیذْ خورْ آن کس که درسودای او باشد ضرر[٢]
نَمْنِسْ او باشد که نبوَد درسخن گفتن دلیر
گوئیا خواهد ضخامت[٣] آنکه می گوید زَغَرْ[٤]
نَالی و نیمالْ می‌دانی چه باشد ای کیا[٥]
آن نهالی باشد و این را ببندد[٦] زن بسر
١٢٠ دان فَضیلی[٧] را فضولی بَدْشُقینْ[٨] را بدشگون
دان تو[٩] سُلْطانْ بَیشْ را سلطان اویس نامور
مَلَّهٔ مَلْغَلِیانْ[١٠] را کوچهٔ مُلّا علی
دان و[١١] صاحِبْزاده[١٢] رامی دان زسادات کِبر[١٣]

١ــ این مصرع تنها درنسخه «ر» هست . نکث، ص٤٣، و واژه‌نامه .
٢ــ «د» این بیت را ندارد . ٣ــ «ر» : زخامت . ٤ــ «د» این بیت و دو بیت بعد را ندارد . ٥ ــ «ر» : ایکیا .
٦ــ «ر»: این ببندد . ٧ــ «ر» : فَدیلی . ٨ــ «د»: بدشقی.
٩ــ «ر» : دان . ١٠ــ «د» : ملّالیان . ١١ــ «د» : هم تو.
١٢ــ شناخته نشد، پیداست که از سادات بزرگ آن روزگار بوده است .
١٣ــ «ر»: دگر.

سَورِزیرُوج[۱] است آن سروی که کِشته تخم آن[۲]
پیر حاجاتی که بوده از کرامت بهره‌ور

زین جهت[۳] در پای آن[۲] کوکوزنان باشد ملك
همچو[٤] قمری برتوالی[۵] از سرشب تا سحر

هر بیابانی که باشد در کنار کوهسار
روستائی زادگان نامند آن را[٦] پیشْبَرْ

۱۲۵ سپبَه سُوبه سیق[۷] سوگ [و] صَنْدَلی کُرسی بوَد
کَاْکُتی پودینه‌ای باشد که می‌روید به برّ

شُلْمزَنْگْ آن کس که باشد سُست رگ اندر جماع
خَاْجَه نامند[۸] آنکه اورا[۹] برنمی‌خیزد ذکر

ماتَمی سَرْگُوری است و دِلْدِلُو کم حوصله
مُزْدِری کارِ بمزد و نامِ هدهد شانَه سَر[۱۰]

گُنْگَلاسی[۱۱] گُنگی است وچاپِلُوسی نوکری
تِنْتِنُو آن کس که نبوَد[۱۲] ازقرائت بهره‌ور[۱۳]

۱ــ «ر»: سروزیروج. ۲ــ «د»: او. ۳ــ «د»: جهه. ٤ــ «ر»: همچه. ۵ــ «د»: توّلا. ٦ــ «ر»، «د»: اورا. ۷ــ «د»: یسق. ۸ــ «د» : مانند. ۹ــ «ر»، «د»: آنرا. ۱۰ــ «د»: شونه‌سر. ۱۱ــ «د»: کشکلاسی. ۱۲ــ «د»: باشد. ۱۳ــ «د»: بی‌خبر.

بِه‌سپری و سپری بوَد در روستا[١]

هست یوم الاربعایِ آخرِ ماهِ صفر[٢]

را باشد دومعنی اوّلینست[٣] اعتماد

دویّمی[٤] نسبت بغیرخویش کردن کار شَر

ِمُختِ مُه‌اِشْ[٥] بگَنْدَشْتَه کاروبارِ[٦] خُه[٧]

مثلِ وَرْمُخْتِ مُه‌اِشْ[٨] کِه هَرچِه‌اِشْ کِه سَرْبِسَر

ه[٩] در مقامِ نفرت اندر روستا

برزبانها می‌کند با وصف مربوطی گذر[١٠]

ِد برهان مربوطی که اندر مثنوی

الله الله آمده در قصّهٔ خاتون و[١١] خر[١٢]

ه:دروستا. ٢ــ «د» این بیت را ندارد. ٣ــ «د»:اوّلیست.
ه : دوّمین . ٥ــ «د» : مُاَشْ. ٦ــ «ر»، «د»: کاربار .
ِ:وخود. ٨ــ «د»: مواش. ٩ــ «ر»:الله الله. ١٠ــ «د»
بیت و بیت بعدرا ندارد. ١١ــ «ر»:خواتونِ. ١٢ــ داستان
کنیزك که با خرخاتون شهوت میراند...
مثنوی مولوی ، چاپ نیکُلسون،دفترپنجم، ص٨٦٠
بود اظهار سرّ در رستخیز الله الله از تن چون خر گریز
دفتر ٥،ص٨٩،بیت١٣٩٥،همان چاپ.

هٰانْ طِرَقّ(۱) ووَرْطِرَقّ بنشین وبرخیزاست وبس

هٰانْ طَپْ(۲) ووَرْطَپْ نشست وخاست(۳) رادارد(٤) ببر

۱۲۵ چِشْکیِ ابریقِ طهارت تُنْگُلیِ تُنگیست خُرد(٥)

هست کَنْدِلْ کوزهْ بی دستهْ اِشْکَسْتَه سَرْ

هست هٰانْ رَاْویدَه شُلْ(٦) رَاْزیدْ باشد ضدّ کج

جِرْنُغُوزْ آن کس که ازحرفی شود از پا بِدر(۷)

اَو بوَد آب وبوَد کَبْدٰانْ بخاری مِشْنْ موش(۸)

سَنْگِ اَو باشد فسانی(۹) از بلاد کاشغر(۱۰)

هست پِهْرَه پیرهن گِرْبٰانْ گریبان تیفْ تُوف

صیفَه(۱۱) ایوان را بدان سَرْگِشْتَه را برگشته سر

نومسلمانی که بوده کهنه هندو پیش ازاین

رٰامْ(۱۲)[و]لَچْمَنْ(۱۳) راخدامی گویدو پیغامبر(۱٤)

۱ــ«د»: ها طرق. ۲ــ«د»: ها طپ. ۳ــ«ر»، «د»: خواست. ٤ــ«د»: باشد. ٥ــ«ر»، «د»: خورد. ٦ــ«ر»: شَلْ. ۷ــ«د» این بیت را ندارد. ۸ــ«د»: میش. ۹ــ«د»: فسونی. ۱۰ــ«د». کاشقر. ۱۱ــ«ر»: سیفَه. ۱۲ــ سنسکریت «رٰامَ»، نام خدا در «آوَتار» هفتم وی. منظومهٔ «رامایَن» که کهن ترین منظومهٔ حماسی و دینی سنسکریت است ←

فی که اندر[۱] آخر بعضی لغات

می درآید بهر[۲] تحقیر است ای نیکو سیر

ڠوك و دِرَخْتُوك و خَرُوك و دُخْتَرُوكْ

از جماد و نامی و از چارپا[۳] و از بشر

َد آن آلتی که کاه از گندم جدا

می‌کند با آن بزورِ باد مرد بَرزگَر[۴]

اِمتْ نا امید و نَاكْ دندانهایِ پیش

کَبْرَه بِی‌دندان بوَد مَنْگالْ داسِ کَلَّه سَرْ

شد عدلِ بار و از دوپا باشد یکی

لِنْگیِ آن باشد که در حمّام بندی بر کمر

ِ باره اوسروده‌شده. نک، سرّ اکبر (اوپانیشاد)، چاپ تهران، ۱۳۴۰،
ه—۵۲۴و۶۲۸—۶۳۷. ۱۳— سنسکریت «لَکْشْمَن»، نام برادر
که پرستاری او را بر عهده داشته و از اینرو مورد بزرگداشت قرار گرفته.
م لَچْمَنْ. ۱۴— «د» این بیت وشش بیت بعد را ندارد.
ن بیت را ندارد.

او و کافی کاندر آید. ۲— «ر»: بحر. ۳— «ر»: چهارپا.
بَدْزْگَرْ

۱۴۵ دَقْ زمینِ بی‌گیاه ساده پَنْدَل اجتناب
تانْ تار و بافْ پود و تِیْغْ تیغ و پَهْرْ پر

هست مَهْجِذْ(۱) مسجدوشیِ شوی وپَایَوپای‌آب
گُرْبَهْ ثَانیِ است(۲) ازرق چشم و باشد کَهْرْ کر

با وجود ریش و خایه(۳) مرد چون ابله بوَد
روستائی زادگان نامند(٤) او را مَاْچَه‌خَر

جیقْ فریاد است و باشد لَگّه دُمْ کوتاه دُم
خِنْخِنیِ لفظی‌است کزشَنْدَلْ مَهُو(۵) داردخبر(۶)

دان تو پَاتَو را مکانی روبروی(۷) آفتاب
ضدّ پَاتَو را نَسَو(۸) می‌دان تو ای فرخنده‌فر(۹)

۱۵۰ هست مَفْتَو(۱۰) ماهتاب و هست اَفْتَو آفتاب
دان نَسَرْ(۱۱) آنجاکه اَفِتَو را بر آن نبوَد گذر

۱– «د» : مهجد. ۲– «د» : شاتیت. ۳– «ر» : خوایه.
٤– «د» : خوانند. ۵– «نج»: مجو. ٦– چون یک برگ‌ازمیانه نسخه «ر» افتاده‌است این‌بیت و۱۲ بیت بعددر آن‌نسخه نیست. ۷– «نج»: روبرو بر. ۸– «د»: اتو. «نج»: نَسَر. ۹– «نج»: فرّخ سیر.
۱۰– «نج»: مَاتَو. ۱۱– «نج»: نَسَرك.

کیرْ آمْبار[١] است دشنامی و همچو[٢] کُسْ مُنار
درخور انثی[٣] بود زیبنده نبوَد بر ذکر

معنیِ اَلّو بپرس از تنگ چشمی کاورد
بر زبان اَلّو فِتد چون بر مهیب اورا نظر[٤]

پَالِدَه[٥] پالوده[٦] و شیرازْ ماست[٧] منجمد
مصلح کشک است آن چیزی که نامندش کَوَرْ

هست مَلْهَمْ مرهم و عیسُوزْ باشد عود سوز
زینه‌پَایَه نردبان زُلْفیِ[٨] بوَد زنجیرِ در

تَلْخیِ قَبْراست آن چیزی که‌صاحب مردگان
مرده شویان و ملَقّن را خورانند ای پسر[٩]

وَرْ تِرِنْجیدَه بوَد نفرین بر اَهْل قبور
دان وَرْاُمّاسیدَه را برمرده نفرینی دگر

دَبَّه و غُرّو بوَد آن کس که دارد خایه باد
آنکه شد چَاْچیِ فروشش نام باشد پیله‌ور

١- «نج»: آنبار. ٢- «نج»: بمثل. ٣- «د»: ور تو دانستی.
٤- «د» این بیت را ندارد. ٥- «نج»: فَالِده. ٦- «د»: فالوده.
٧- «د»: ماس. ٨- «د»: ذلنی. ٩- «د» این بیت را ندارد.

لُکْپُکُو غیرِ مسطّح[۱] دان و دُلْمُل[۲] نیم خام
اُزْبَکی لحمی بود کز پخته باشد خامتر[۳]

اَلْقِر[٤] واَساك[٥] ورُوجَن[٦] اُزْك[٧] وپیَرِسْمان[٨] وجِكْ
هریکی را آلتی دان[۹] از برای برزگر[۱۰]

۱۶۰ راندن گاو است هاها خواندنش گُشُّو گُشُو
راندن خر هِنْ هِن است و بانگِ اوعَرّاست وعَرّ

آنکه بوده با غَریبِشْمار[۱۱] مردم مختلط
چون پدر را نام میخواهد برد گوید پِیَر[۱۲]

دان پَچَخ[۱۳] را پهن و لَمْبَرْ ران و رِشْمانْ ریسمان
بَچّهٔ وَاْسِپَنه طفلِ شیرخوار است ای پسر

گَو بوَد گاو و پُدیِنَه پودنه خَالیِ است خال
بَیْهَر است آن ارّه‌ای کاوراست[۱٤] دسته از دوسر[۱۵]

۱–«د»: غیرمصطح. ۲–«د»: دُلْ مُلْ. ۳–«د»: کز خام باشد پخته تر.
٤–«د»: الغر. ۵–«د»: اسْاك. ٦–«نج»: یُوجه. ۷–«د»: آرْك.
۸–«نج»: رِسمان. ۹–«نج»: دان توآلت. ۱۰–«د»: برزه گر.
۱۱–«ر»: غَریب شِمار. ۱۲–«د» این بیت را ندارد.
۱۳–«د»: پچخ. ۱٤–«ر»: ارّه کوراست. ۱۵–«د» این بیت و دو بیت بعد را ندارد.

معنیِ مُرْوَا مَلَرْزانیِ اگــر پرسی ز من
این بود کآری مرا در لرزش از پا تا بسر

۱۶۰ نَرْگَدا مدّاحِ مردم همچو[۱] من در انجمن
پَاْتیِ او باشد کــه گوید مبتدای بی خبر

آنکه خواند اصفهانی کُنبُزه[۲] باشد گَلُوسْكْ
بَاُنْجانْ را دان تو بادنجان ز آکلش درگذر

تُقْلیِ[۳] و مِئْش و گُرُوشَه بَرَّه و شیشَك و غُوچْ[۴]
نام باشد گوسفندان را نمی‌دانی اگر

دان کِنَو را بنگ و پَرْچِ کِینْ[۵] را می‌دان سُرین
دان سِنَو را خردل و اُنْگُشْتِ اِشْکَمْ را ذَکَر[۶]

گِینَه گونه باشد و خَاْرِنْدَنا[۷] خارش بود
هرچه تاراجی بود خوانند آنرا تیشْلَر

۱۷۰ هست سِبزیِ سوزن و کُنْدالَه باشد ریزه چوب
پیخْ پُوخْ[۸] و دَاْسَه[۹] رشته باشد و رَهْرَو[۱۰] مَمرّ

۱ـ «ر»: همچه. ۲ـ «د» کمزه. ۳ـ «د»: تغلی ٤ـ نج: قوچ.
۵ـ «ر» «نج»: کِن. ٦ـ «د» این بیت وبیت بعد را ندارد.
۷ـ «ر»: خَوَاْرِنْدَنا. ۸ـ «د»: پیچ پوچ. ۹ـ «د»: مأسه.
۱۰ـ «د»: ره رو.

معنیِ هُلْگُوكْ و هُلْگْ از هر که پرسیدم نگفت
غیرِ این معنی که دارند این دو خفّت را ببر

بعضی الفاظ از لغات ترك اندر روستا
دیده‌ام چون بِگْلَر[1] و گُمرُك چی[2] و قُوچّاقْ لَر[3]

لیك لایشعر بود ترکی کجا ایشان کجا
هُكْ هُكْ است از مُوشَه خَرخوش هِرْ هِر ازاسبِ کَهَر

سین و تایِ زایدی آرند اندر روستا
از برای هر صدائی در تلفظ ای پسر

۱۷۵ مثلِ عَرَّسْتِ[4] خر و مانندِ فِرَّسْتِ[5] فرس
مثلِ بَقَّسْتِ بُز و مانندِ کُشَّسْتِ[6] بقر

مثلِ گُرَّسْتِ[7] بخاری مثلِ کُپَّسْتِ[8] کلوخ
مثلِ فُطَّسْتِ[9] خروس و مثلِ هِنَّسْتِ[10] بشر

مثلِ غُرَّسْتِ پلنگ و شیر و خِشَّسْتِ اِزار
مثلِ کُرَّسْتِ[11] چلیم و مار وچون[12] جِنْگَسْتِ زر

۱- امیر و بزرگ . ۲- مأمور گمرك . ۳- جمع قُوچّاقْ : نیرومند و چابك . «ر»: غُوچّاغ لر . «د» این بیت وبیت بعد را ندارد.
۴- «د»: عرّاست و. ۵- «د»: فرّاست . ۶- «د»: کشّست و .
۷- «د»: تلّست و. ۸- «د» کپست و. ۹- «د»: قطّست است و. ـــه

مثلِ تُلُّسْتِ[1] سبو مانند غُلُّسْتِ شراب
مثلِ هُوَّستیِ[2] که از قُمْبارَه می‌آید بدر
مثلِ وِنگَسْتِ گلوله مثل تَقَّسْتِ تفنگ
مثلِ غِنْگَسْتیِ که بانگ تیر[3] را دارد[4] ببر
۱۸۰ دان شَرَقَّسْتْ آن صدائی را که میگردد بلند
چون زنی بر شانهٔ مردم بقوّت چوبِ تر
دان جِرَقَّسْتْ[5] آن صدائی را که آدم[6] را بگوش
می‌رسد در وقت شاخ اِشْکَستن ازساقِ[7] شجر
دان چِلِکَّسْتْ آن صدائی را که بیرون اززغال[8]
می‌جهد[9] وقتی که آتش در وی افتد با شرر
دان قُلُپَّسْتْ آن صدائی کزفلان‌جا[10] بشنوی
چون بقوّت دروی اندازی گهِ گائیِ[11] ذکر

← ۱۰ــ «د»: هیّست. ۱۱ــ «د»: کُرّاست. ۱۲ــ «د»: جون .

۱ــ «د»: قلّست . ۲ــ «ر»: هُوَّسْت. ۳ــ «ر»، «د»: تیز.
٤ــ «د»: نارد. ٥ــ «د»: چرقّست. ٦ــ «ر»: کاسر. ۷ــ «د»: شاخ.
۸ــ «ر»: زکال . ۹ــ «د»: می‌فتد . ۱۰ــ «د»: فلانی.
۱۱ــ «ر»: گاهی. «د»: کاری .

دان غُرُمْبَسْتْ آن صدائی را که از اخراج آن
می‌نماید پیر گوز و. گوش چرخ پیر[۱] کر

۱۸۵ دان قُلپِچَّسْتْ آن صدائی کز پی قتل عدو
چون کشی شمشیر آید از غلاف آن[۲] بدر

دان جِرِنْگَسْتْ آن صدائی کز درای کاروان
می رسد محمل نشینان را بگوش اندر سفر

دان تِلِکَّسْتْ آن صدائی راکه در گوش آیدت
بشکنی چون استخوان چیزی گر از سنگ و تبر

دان شُلُپَّسْتْ آن صدائی[۳] راکه حادث می‌شود
چون کنی آب و گِل مخلوط را زیر و زبر

دان تُلُپَّسْتْ[۴] آن صدائی راکه می آید بگوش
چون دراندازی بحوض آب چیزی چون حجر

۱۹۰ گر یکی دانی گُرُمْبَسْت وغُرُمْبَسْتْ از صدا[۵]
دور نبوَد چونکه هستند این دو شبهِ یکدگر

۱– «ر» : گوش گردون کرده . ۲– «د»: او . ۳– «ر»: صدای.
٤– «د»:طلّپست . ٥– «ر»:ای کیا.

این لغاتِ روستا بود و زهوش مردمش
گر بگویم شمّه‌ای گوئی از این قوم الحذر

نزد ایشان بهتر از شبدیز ورخشِ رستم است
نوجُل رنگینی اندازی اگر برپشت خر

بهتر از بقراط و افلاطون بود در نزدشان
بی سوادی برنهد مندیل گردی گر بسر

روز میدان می‌کنندش همنبرد[1] پورِ زال
پیرزالی[2] در کمان آرد اگر تیری سه پر[3]

۱۹۵ روز هیجا می‌فرستندش بجنگ اشکبوس
گر نمدمالی کند درع تهمتن را ببر[4]

هرکه بر یابوی پالانی همی گردد سوار
گر غَرِیبِشْمار باشد می‌کنند او را حسر

شیخ بوسینا شناسندش اگر هر کودکی
بر سر گوری بخواند آیة‌الکرسی زبر

۱– «ر»: هم نبرد.　　۲– «ر»، «د»: پیره زالی.　　۳– «ر»: تیروسپر.
۴– «ر»، «د» این بیت و پنج بیت بعد را ندارد .

هرکه‌غایب‌شد ودور ازچشم ایشان می‌شود
با رجال الغیب در ارکان عالم همسفر

باعصا و با ردا گر دیو بر منبر شود
گوش‌گردون کرکنندازبس‌زنند بهرش بسر

۲۰۰ می‌شمارندش ز زوّارِ حسین بن علی
شمر را بر کربلا افتد اگر روزی گذر

واژه‌نامه

اَ = آ

۱ ــ اَباَفْتْ : ضدّ آستَر. (۲۷)
نک، آستَر. اکنون اَپدآ فد تد نیز
اَپ بَپ فد تد: کرباس سفت وسطبر.
ف: آبافت، آبفت.

۲ ــ آبْرِزْ : بالوعه. (۲۶)
جزء نخست : آب. نک، آو .
جزء دوّم : رِزْ: ریز.
اکنون آوِرِز: حوض یا چاه کوچکی
که برای ریختن آب برنج وشستن
ظرف و مانند آن در آشپزخانه
می‌سازند وراه آبی به بیرون دارد.
ف: آبریز.

۳ــ اَتِسُوزْ :آتش برافروز. (۷۳)
جزء نخست: اَ تِ :مخفّف آتش.
جزء دوّم: سوز. اکنون اَپ تِ سوُز:
چوب بلندی که با آن هیزم وآتش
تنوررا تکان میدهند تابهتر بسوزد.

۴ ــ اَتِشاَنْ :چراغان. (۸۲)
نک، چِراَغان. اکنون اَپ تِ شُپ:
شب‌نشینی ودیدوبازدیدهای شبانه.
[د: اَتشان (۸۲ پ ۱۳)].

۵ ــ اَتِشاَنی : شب‌چره. (۸۲)
اکنون اَپ تِ شُپ ند: آجیل یا
میوه‌ای که درشب نشینی خورند.
نیزبمعنی اَپ تِ شُپ. نک، اَتِشاَن.
[د: اَتشانی (۸۲پ۱٤)].

٦ ــ آزاَرِجِگَرْ : بیماری سِلْ. (۳۳)
نک، خِسْخِسُو. جزء نخست:
آزار، اکنون اَپ زآو: رنج وبیماری.
ف: آزار. جزء دوّم: جِگَر .
ف: جگر. [این ترکیب بمعنی بیماری
سِل به کار رفته نه بیماری کبد.]

۷ ــ اَساَك. (۱۵۹پ۵)
نک، اَساك.

۸ ــ آلی. (۲۰پ٤)
نک، آلی.

۹ ــ آواز. (۷٦پ۹)
نک، خاكِ اِواَزْ.

* * *

آ

۱۰ــ اَاْدِ : هست.(۹۵)
نک، نیباْدِ. اکنون اَدِ بیشتر برای جانداران و اَسدِ برای چیزهای دیگر گفته میشود.
[د : اَدِ. نج : اَدِ (۹۵پ۷)].

۱۱ــ اَبْری : ابرو.(۹۷)
اکنون‌نیز اَبرو.
ف: ابرو، برو.

۱۲ــ اتو. (۱۴۹ پ۸)
نک : تَسَو.

۱۳ــ اَرْك. (۱۵۹پ۷)
نک، اُرْك.

۱۴ــ اَساكْ : از ابزارهای کشاورزی. (۱۵۹)
اکنون اَسآك: چوب درازی که از یک سو با «رُوجَن» به «جِکْ» وازیک‌سو به «اَلْقِر» بسته میشود. نک، رُوجَنْ، جِکْ، اَلْقِر.
[د: اساك (۱۵۹ پ۵)].

۱۵ــ اَسْپْ : اسب. (۱۷۰پ۱۱)
اکنون اَسپ نیز اَسب.
ف : اسب، اسپ.

۱۶ــ اَسْتَرْ : کرباس‌شُل. (۲۷)
اکنون اَستَر: آستر.
اَستَری : آستری، کرباس شل و نازکی که‌برای آسترجامه به‌کار می‌رود.

۱۷ــ اَعْ : برازآدمی. (۴۲)
[«ع» دراین‌واژه‌نشانهٔ کشیدگی واکهٔ پیش‌ازآنست.]
اکنون اَ، به زبان بچه‌ها: اَاَ.

۱۸ــ اعجم. (۴۲پ۱۰)
نک، اَعْجَعْم.

۱۹ــ اَعْجَعْمْ : مزبله. (۴۲)
برای جزء نخست نک، اَعْ
جزء دوم: جَعْمْ [«ع» درمیان این واژه نشانهٔ کشیدگی واکه پیش ازآنست.] همریشهٔ گام جمع. نک. ایران‌کوده شمارهٔ ص۳۰.
[د: اعجم (۴۲پ۱۰)].

۲۰ــ اَفْتَو : آفتاب. (۱۵۰)

۲۱ــ اَلْقِرْ: ازابزارهای‌کشاورزی. (۱۵۹

اکنون بمعنی حلقه‌ای آهنی که «آهن» را به «اَپ سه آك» می‌پیوندد.
نک، آسْاك.
[د: الغر (۱۵۹پ۴)].

۲۲ـ اَلّو: آوائی است که مردم تنگ چشم چون چیز مهیبی بینند بر زبان آورند. (۱۵۲)
[اکنون به هنگام ترسیدن و ترساندن گفته شود.]

۲۳ـ اَلّه اَلّه: آوائی است که درمقام نفرت برزبان آورند. (۱۳۲)
نک، ب۱۳۲، ۱۳۳پ۱۲.
اکنون اَلّه نیز اَلّه اَلّه.

۲۴ـ آلِي: آلو. (۲۰)
اکنون نیز اَپ لِه، اَپ لو.
[د: آلی (۲۰پ۴)].

۲۵ـ اَنْدَري. (۷۷)
نک، اَنْدَرِي تَمْبُو.

۲۶ـ اَنْدَرِي تَمْبُو: حسود. (۸۸)
جزء نخست: اَنْدَرِي اکنون نیز اَندَرِ ه، آندَرو، آدَرون، ف: اندرون. جزء دوم: تَمْبُو: کپکک زده و پوسیده. مرکب از تَمْبْ اکنون تَمْه: کپک، و پسوند «و».

۲۷ـ اَنْگُلْ: انگشت به کون کسی زدن. (۹۱)
نک، گیسّ. اکنون اَگَنْ لِ.
ف: انگل.

۲۸ـ اَنْگیرْ: انگور. (۲۰)
اکنون اَگْنْ پِر نیز اَگْنْ وُر.

۲۹ـ آو: آب. (۱۳۷)
نک، آوِي وَخْمِي.

۳۰ـ آوشان. (۱۱۱)
نک، مَاْخ آوشان چچی.

۳۱ـ آوِي وَخْمِي: آب وقفی. (۹۰)
جزء نخست: آوِي: آبِ.
جزء دوم: وَخْمی: وقفی، مرکب از وَخْمْ (= وقف) و «ی» پسوند نسبت.
اکنون آوِ وَخْمه نیز آوِ وَخْمه.

۳۲ـ آهْکُوكْ: زردآلوی خام. (۳۲)
اکنون اَپ کُوك: چغاله.
ف: اخکوك.

* * *

اِ

۳۳ـ اِسْپَرانْ: جمع سِپَر. (۱۱۵)
[مفرد آن اِسْپَر است.]
اکنون سِپَرُم: جمع سِپَر.
[اِسپَر: اکنون دیواری را گویند که سقف بر آن تکیه نداشته باشد.]
[د: اُسپران (۱۱۵پ۱۲)].

۳۴ـ اِسْتَلَخْ: شَمَر. (۵۸)
اکنون نیز اِسْتَرخ.
ف: استخر.

۳۵ـ اِسْتِنْگْ: ستیز. (۸۰)
اکنون اِستِگت بمعنی لج.
اِستِگتو: لجباز.

۳۶ـ اِشْ بِبَرْ: این را ببر. (۸٤)
جزء نخست: اِشْ (ضمیر سوم شخص مفرد). جزء دوم: بِبَر (فعل امر مفرد). اکنون نیز بِبَر.
ف: ببرش.

۳۷ـ اِشْ بِچِیشْ: آن را بچوش. (۷۵)
برای جزء نخست نک، اِش بِبَر.
جزء دوم: بِچیش (فعل امر مفرد): بمَک. اکنون بِچِشِ نیز بِچوشِ، مصدر آن چِشِدِ = چوشِدَ: مکیدن.
ف: چوشیدن، چوشدن.

۳۸ـ اِشْ بِزَه: آن را بزن. (۷۵)
برای جزء نخست نک، اِش بِبَر.
جزء دوم: بِزَه (فعل امر مفرد): بزن. اکنون نیز بِزَن.
ف: بزنش.

۳۹ـ اِشْ بُگَذَشْتَه: گذاشته است. (۱۳۱)
برای جزء نخست نک، اِش بِبَر
جزء دوم: بُگَذَشْتَه (سوم شخص مفرد ماضی نقلی): گذاشته
اکنون نیز بُگَزَشتی.

٤۰ـ اِشْ بِگِیرْ: آن را بگیر. (۷۵
برای جزء نخست نک، اِش بِبَر
جزء دوم: بِگیر (فعل امر مفرد)

اکنون نیز بِگ پِرِ.
ف : بگیرش.

۴۰ـ اِشْ بیٰارْ : این‌را بیار. (۸۴)
برای جزء نخست: نکث، اِشْ بِبتَر.
جزء دوم: بیٰارْ (فعل امر مفرد).
اکنون نیز بِ یِ آرِ.
ف : بیارش.

۴۱ـ اِشْتَو : شتاب. (۹۷)
ف : اِشتاب، اُشتاب، اُشتاو، شتاب.

۴۳ـ اِشْکَسْتَنْ : شکستن. (۱۸۱)

۴۴ـ اِشْکَمی : اُکول. (۸۹)
اکنون اِ شکَ مه وُ.
ف : شکمو.

۴۵ـ اِش کِه : کَرد. (۱۳۱)
برای جزء نخست نکث، اِش بِبتَر. جزء دوم: کِه، اکنون «کِـ» (ستاك ماضی، سوم شخص مفرد ماضی مطلق) : کرد.
اکنون نیز کِ رِ دِ
ف : کردش.

۴۶ـ اِشْ مَاْخَرْ : آن‌را مخر. (۷۵)
برای جزء نخست نکث، اِش بِبتَر.
جزء دوم: مَاْخَر (فعل نهی مفرد) : مخر. اکنون نیز مَم خَ رِ.
ف : مخرش.

۴۷ـ اِنْدَخْ : اینجا. (۸۴)
اکنون نیز پِ ندَ مخه، پِ ندهه در جمع پِ ندَ خُ م نُم. نکث، اُندَخ.
[د: ایندخ (۸۴پ۱)].

۴۸ـ اِوٰازْ. (۷۶پ۹)
نکث، خٰاكِ اِوٰازْ.

۴۹ـ اِوٰازْ. (۷۶)
نکث، خٰاكِ اِوٰازْ.

* * *

أُ

۵۰ـ اُرْكْ : ازابزارهای کشاورزی. (۱۵۹)
[پاره چوبی که با «پَیرِسْمان» در «آلْقِر» کنند تا آنرا استوار نگه‌دارد. نکث، «پیرسمان»، «القر».]
[د: آرك (۱۵۹پ۷)].

۵۱ـ اُزْبَکی : گوشتِ ازپخته خامتر.
(۱۵۸)
[گوشت نیم پخته]

۵۲ـ اُسپَراٰن. (۱۱۵پ۱۲)
نک. اِسپَراٰن.

۵۳ـ اُسْفُلُنْدُوكْ : سوتی که هنگام آب دادن اسب و خر با دهن می‌زنند. (۱۰۷)
اکنون اِ سپُ لوُ ن دُ وُك ، نیز اِ سپِ لوُ نتِ ک.
ف : هشپلک.

۵۴ـ اُشْتُرْ : شتر. (۲۷)
ف : شتر، اشتر.

۵۵ـ اُمْ بِبَرْ : من را ببر. (۹۲)
جزء نخست: اُمْ (ضمیر اول شخص مفرد). جزء دوم بِبَر، نک. اِش بِبر.
ف : ببرم. اکنون بجای آن گفته می‌شود: مُ ر بِ بَ ر. جزء نخست: مُ ر مرکب از «مُ»: من (ضمیر اول شخص مفرد) و «ر» (= را) (نشانهٔ مفعول صریح). جزء دوم: بِ بَر، نک. اِش بِبرْ.

۵۶ـ اُمْ بِیاٰمَه : آمدم. (۸۸)
برای جزء نخست: نک. اُمْ بِبَرْ.
جزء دوم: بِیاٰمه (ستاك ماضی): بیامد.
ف : بیامدم. اکنون اُ مـ بِ یِ ئُم مـ نیز بِ یِ ئُم مـ دُ م.

۵۷ـ اُمْ دِهْ : مرادِه. (۹۲)
برای جزء نخست: نک. اُمْ بِبَرْ.
جزء دوم: دِهْ (فعل امر مفرد).
ف : بدهم. اکنون مُ ر د.
جزء نخست: مُ ر، نک. اُمْ بِبَرْ.
جزء دوم: «دِ»: ده، بده.

۵۸ـ اُمْ نِمَاٰدِ : می‌نخواهم. (۷۸)
[نمی‌خواهمش]
برای جزء نخست نک. اُمْ بِبَرْ
جزء دوم: نِمَاْدِ مرکب از «نِـ» حرف نفی، و مَاْ، اکنون مَتِ (ستاك امر ومضارع مَتِ سـ تَ: خواستن) «دِ» (ضمیر مفعولی سوم شخص مفرد). اکنون نیز نِـ مـ آ مـ دِ نِ مَتِ یِ مـ دِ.

٥٩ـ أُنْدَخْ: آنجا. (٨٤)
اکنون‌نیز وُنْ دَه خه ، وُنْ ده، در جمع وُنْ دَخُم نُم. نکث، اِنْدَخ.

٦٠ـ أُنْگُشْتِ اِشْکَمْ: ذَکَر. (١٦٨)
جزءنخست: اُنْگُشت: انگشت.
جزء دوم: اِشْکَم: شکم.

* * *

ب

٦١ـ باٰفْ: پود. (١٤٥)
اکنون نیز بـآفـتـ.

٦٢ـ باٰقْ: بانگِ بقر. (٦٧)

٦٣ـ بَاْنْجاٰنْ: بادنجان. (١٦٦)
اکنون بَم نـ جُم.
درجمع بَم نـ جُم نُم.

٦٤ـ بَاْبَو: پدر. (٨٠)
اکنون بَم بـآ: بابا.
بَم بَوِ: بابا بزرگ.

٦٥ـ بَاْكْ: وزغ. (٣٥)
ف: بکث، نیزجزء دوم قورباغه.

٦٦ـ بَچَّهْ وَاْسینَه: طفل شیرخوار. (١٦٢)
جزء نخست: بچَّه: بچه. جزء دوم: وَاْ: وا، با، به. جزء سوم: سینه: پستان. اکنون بَچَّی وَسَّ یِ نه.

٦٧ـ بَخْتَه: گاو و گوسفند اخته. (٥٦)
اکنون بَخ تـه: گوسفند اخته‌ٔ چهارساله.
بَخ تـه بُز: نربز اخته‌ٔ چهارساله.
بَخ تـه گَو: گاو اخته، نیز گاو درشت اندام.

٦٨ـ بِخودْ وَاْدَاْدَه‌لَرْ: تنبل. (٦٤)
این ترکیب چهار جزء دارد:
١ـ «بِـ»: به (حرف اضافه).
٢ـ خود: (ضمیرمشترك) اکنون خُد، نیز «خُد». نکث، بیخُه.
٣ـ وَاْدَاْدَه: مرکب از پیشوند وَاْ، نکث بچّه‌ٔ وَاْسینه، و دَاْدَه: داده.

٤ـ لَرْ،اکنون نیز لُر. این واژه درهمین ترکیب بازمانده. لُردَدَ نیز لُ روَ دَ دَ : لم دادن ، لمیدن ، تکیه دادن .
لَرْ درفارسی بمعنی بغل است.
[د: بخود وادادهتر (٦٤پ١٠)].

٦٩ـ بِدَرْ شُدْ : مزبله. (٢٦)
جزءنخست: «بِ»: به(حرف اضافه).
جزء دوم : دَرْ : بیرون . جزء سوم : شُدْ : شدن . اکنون نیز بمعنی بیرون شُدْ [بیرون شد ، جای بیرون شدن].

٧٠ـ بَدْ سِتَارَه: زشت‌رو. (٨٣)
جزء نخست: بَدْ، ف: بد. جزء دوم: سِتَارَه، اکنون نیز اِستَره
ف: ستاره، استاره.
اکنون بَدِ ستَره: زشت‌روئی که دیدن او مایهٔ بدآیندی‌شود.

٧١ـ بدشقی. (١٢٠ پ ٨)
نک، بَدْشُقین.

٧٢ـ بَدْشُقِینْ : بدشگون. (١٢٠)
جزء نخست: بَدْ: بد. جزء دوم: شُقینْ، اکنون نیز شُقُم: شگون.
ف: شگون، شگن.
[د: بدشقی(١٢٠پ٨)].

٧٣ـ بَذْرْ گَر : برزگر . (١٤٢پ٤)
جزء نخست: بَذْرْ: مقلوب بَرْزْ.
جزء دوم: گَر. اکنون بَزگَر.
[نج: برزگر (١٤٢)] .

٧٤ـ بَرْجِیجَه : رقص واصول. (٢٣)
اکنون وَرجِجه .
ف: ورجه .

٧٥ـ برزگر . (١٤٢)
نک، بَذْرگر.

٧٦ـ بَرْعَبَثْ : وَرْهَمَنَا. (٧٤)
نک ، وَرْهَمَنَا. جزء نخست: پیشوند بَر: بر، ور، به. جزء دوم: عَبَثْ، اکنون اَوَس: بیهوده.
اکنون وَراَ بَس ،نیزوَراَوَس: بیهوده، به‌بیهودگی .
[د: ورعبث(٧٤پ٥)] .

٧٧ـ بَرَّه: برّه. (١٦٧)

اکنون بَرّه: گوسفند یکساله وکوچکتر از آن. بَرّه گَو : گاوجوان :

۷۸ـ بُرِینا : ریخ. (۱۱۷)
نکـ، ریخْ، پیچاك.
[این واژه معنی بیماری اسهال میدهد.] جزء نخست : «بُ»،ف : به. جزء دوم. رِیِن (ستاك امر و مضارع ریدن). جزء سوم: پسوند: «آ». ف: «آ» [این پسوند گاهی اسم وحاصل مصدر می‌سازد مانند چَرآ : چَرا، یَمْرآ: یارا، پِچَآ: بیماری اسهال (نکـ. پیچاك)، خَرِندَنآ: خارش (نکـ، خَارِنْدَنا).]

۷۹ـ بُزْغَالَه : بزغاله. (۵۷)
اکنون بِزقَلَه: بچه بُز تا پیش از یکسالگی.

۸۰ـ بُزْ : بُزْ. (۵۷)
اکنون نیز بُزنِه : جنس بز دربرابر میش نِه. نکـ، مِشْ.

۸۱ـ بَغْ. (۵۸ پ۱۳)
نکـ، بَغْ.

۸۲ـ بَغْ : بانگ بُز. (۵۸)
اکنون بَقْ. نکـ، بَقَّسْتْ.
[د: بع (۵۸ پ۱۳) اکنون بَمْ: بانگ گوسفند.]

۸۳ـ بَقَّسْتْ : صدای بز. (۱۷۵)
جزء نخست: بَقّ، نکـ، بغ. برای جزء دوم نکـ، سْتْ. اکنون بمعنی بانگ بلندی که بز از ترس برآورد.

۸۴ـ بُلْبُلِی : زردآلوی خشک. (۵۸)
اکنون بمعنی زرد آلوئی که آنرا با هسته خشک کنند، نیز نوعی از زردآلو.
ف: بلبلی.

۸۵ـ بُلْقَهْ پَایَو : گود عمیق پرآب. (۱۰۲)
جزء نخست: بُلْقَه: گود پرآب و دهانه قنات که گود و پرآب باشد. جزء دوم: پَآیَو: پایاب. نکـ: پَآیَو.

۸۶ـ بُوجْ : زنبور. (۳٤)

اکنون‌بمعنی زنبورسرخ.
ف: بوز.

۸۷ـ بُوسَّه: ازنامهای بزان. (۶۲)
اکنون بـ وُ سـّ ه: بُز یا بزغاله‌ای که پوزه‌اش سفید و تنه‌اش سیاه یا به رنگ دیگر باشد.

۸۸ـ بی‌خود. (۹۷ پ ۲)
نک. بیخُه.

۸۹ـ بیخُه: ازخود بی‌خبر. (۹۷)
جزء نخست: بی، ف: بی. جزء دوم: خُه، نک. خُه وبخود- وآدآدهلَر. اکنون بِ یِ خُ: بی‌خبرازخویش. بـ یِ خُ د: بیخود، بیخودی، بی‌فایده.
[د: بیخود (۹۷پ۲)].

۹۰ـ بی دَرامَدْ: بی‌مفر. (۲۹)
جزء نخست: بی، ف: بی. جزءدوم: دَرامَد.

اکنون دَ رُ مـَ د: دخول، دخل.
ف: درآمد.

۹۱ـ بیرْمَندانْ. (۸۳پ۱۵)
نک. پُرسَمندان.

۹۲ـ بی رَنگْ: بی‌اثر. (۳۰)

۹۳ـ بِیْشْ دَربِیْشْ: بیشتر. (۹۳)
جزءنخست: بِیْشْ، اکنون بـِ شْ: بیش، بیشتر. جزء دوم: دَرْ. ف: در. جزء سوم: بِیْشْ. ف: بیش.

۹۴ـ بیکارَه: خالی از هنر. (۵۰)
اکنون بـ یِکـَ ر ه.
ف: بیکاره.

۹۵ـ بَیهَرْ: ارّهٔ دو دسته. (۱۶۳)
اکنون بمعنی ارّهٔ بزرگ دودسته که هردولبهٔ تیغه‌آن دندانه‌دارد.

***

پ

۹۶ـ پـاْتَو: مکانی که‌روبروی آفتاب باشد. (۱۴۹)
اکنون پـَ تـَ وِ، نیز پـَ تـَ وِ: مقابلِ نسو و نسر.

جزء نخست: «پـَ»: به.
جزء دوم: تـَ وِ: تاب.
نک. نَسَو، ف: پتو.

۹۷ـ پـاْتی: کسی که مبتدای بی‌خبر

میگوید. (۱۶۵)
[کسی که سخنانش سروته‌ندارد.]
اکنون نیز کَ لِ پَم تِ پِ: سخن
بی معنی و بی سر و ته.
نک، کَلْپَتَره.

۹۸- پَاْیَه. (۱۵٤)
نک، زِینَه پَاْیَه.

۹۹- پَاْیَو: پای‌آب. (۱٤۶)
اکنون پَم یَ وِ: گود پرآبی که
مرده را در آن می‌شویند.
ف: پایاب. نک، بُلْقَه پَاْیَو.

۱۰۰- پَابِرَخْنَه: پابرهنه. (۵۱)
جزء نخست: پَا، ف: پا. جزء
دوم: بِرَخْنَه. ف: برهنه. اکنون
پَم رَ خ نـه، نیز پَم بِ رَ خ نـه.

۱۰۱- پَابَنْدْ: خلخال. (۱۰۱)
اکنون پَ م بَ نـ د: خلخال، نیز
آنچه پای مردان یا جانوران را
با آن ببندند.

۱۰۲- پَادِرَازُو: نان‌نوروزی. (۵۲)
جزء نخست: پَا. ف: پای:
کلوچه گوشت پیچ یامیوه‌دار
یا مربائی. جزء دوم: دِرَازُو
مرکب‌از درازو «وُ» پسوندنسبت.
اکنون پَم دِ رَم زُو، نیز پَم تِ رَم-
زُو: نوعی نان شیرینی مانند
کلوچه و کُلُنبنه. نک، کُلُنبه.
ف: پا درازی، پادرازو.

۱۰۳- پَاْلِدَه: پالوده. (۱۵۳)
اکنون پَم لِ د ـه، نیز فَم لِ د ـه.
ف: پالوده، فالوده.
[نج: فَاْلِده (۱۵۳پ۵)].

۱۰٤- پَچَخْ: پهن. (۱۶۲)
ف: پخچ.

۱۰۵- پُخْتِیكْ: کِشته شلغم. (٤۳)
اکنون نیز پُ خ تـ وُ ک: شلغم
و چغندر پخته خشک شده.
نک، کِشته شَلْغم.

۱۰۶- پَخْمَدِنگی: کاهلی. (۶۳)
اکنون پَ خ مَ دِ گـن پِ،
نک، پَخمَه.

۱۰۷- پَخْمَه: ضد چالاك. (۵۰)
اکنون پَ خ م ه، نیز پَ خ مَ دِ-
گـن: کاهل.
نک، پَخمَدنگی.

۱۰۸– پُدُرْ : پدر. (۳۵)
اکنون هنگامی که مضاف باشد
پُدُر، نیز پِدِر، وگرنه پِدَر.

۱۰۹– پدس. (۶۲پ۴)
نک، پَدیس.

۱۱۰– پَدیسْ : ازنامهای بزان. (۶۲)
اکنون بز یا بزغاله‌ای راگویند
که گوشهایش خالهای سفید
رنگ داشته باشد.
[د: پدس (۶۲پ۴)].

۱۱۱– پُدینَه : پودنه. (۱۶۳)
اکنون نیز پِدِنِه.
ف: پودنه، پونه.

۱۱۲– پَرچِ کین : سُرین. (۱۶۸)
جزء نخست : پَرْچ.
ف: پرخچ: کفل وساغری اسب
و استر.
[اکنون بمعنی کنار وکناره نیز
بکار می‌رود]. جزء دوم کین:
کون. نک، کین.
اکنون پَرچِ کِ پِگِنِ. برای
جزء دوم نک، کینْ.

۱۱۳– پُرسَمَنْدانْ : ماتمیها. (۸۳)
این واژه در نسخه های نصاب
به‌سه صورت ضبط شده‌وهرسه
صورت آن معنی دارد:
۱– پُرسَمندان (۸۳) : جمع
پُرسَمَند. جزء نخست پُرسه:
عزا، ماتم، سوگ. ف: پُرسه.
نک، سرای پرسه. جزء دوم:
پسوند مَند. ف: مند. رویهم بمعنی
سوگوار.
اکنون پُرسه دار: عزادار.
۲– میرمَندان (۸۳پ) جمع
میرمند مرکب از میر (مرگ)
وپسوند مَنْد.
۳– بیرمَندان (۸۳) جمع بیرمَند
مرکب از بیر، اکنون بیر:
اندوه وسکوت همراه بااندوه.
وپسوند مَنْد.
[پُرسَمندان چون درست تر
مینمود در متن و میرمندان و
بیرمندان درپانویس آورده شد.

۱۱– پَسْلَکَتْ: بیغوله. (۲۳)
اکنون نیز پـَ س لِ کَ تـَ: جای دور
افتاده وخالی ازسکنه .

۱۱– پَسْوَاْشْکی: کلپتره. (۱۰۸)
نک، کَلْپِتَره.
جزء نخست: پیشوندپـَس. ف: پَس،
پژ. جزء دوم: ازریشهٔ وچ (=وك) .
[واژهٔ پژواك فارسی هم این
پیشوندوهم این ریشه‌را دربردار].
اکنون پـَ س وَ ش ک وُ: بیهوده گو.

۱۱– پَفْتَلْ: نابکار. (۷۷)
اکنون نیز بمعنی خاشاك و هر
چیزی که بدرد نخورد .
نک، پَفْتَلان.

۱۱– پَفْتَلاٰنْ: جمع پَفْتَل. (۷۷)
اکنون پـَ فـ تَ لـُ. نک، پَفْتَل.

۱۱– پُلاٰنی: نوعی آش که از آرد
پزند. (۱۱۳)
نک، لَخْشَك .
اکنون پـُ ا وُ نـ یِ: آشی است که
از آرد می‌پزند وداروهای فراوان
در آن میریزند.

ف: پولانی.
[د: پلونی (۱۱۳پ۷)].

۱۱۹– پُلونی. (۱۱۳پ۷)
نک، پُلاٰنی.

۱۲۰– پَلْمْ: پروین. (۸۳)
اکنون پـَم لـ مـ، نیز پـَم لـ .
ف: پروین. پرن.

۱۲۱– پَنْدَلْ: اجتناب. (۱۴۵)

۱۲۲– پُوخْ: پیخ. (۱۷۰)
نک، پیخ. اکنون نیز پـ یُ خـ:
مقدارکمی از آرد و مانند آن .

۱۲۳– پُورَه: پاره. (۹۰)
اکنون نیز بمعنی تیکّه .
نک، پُورَه پُورَه .

۱۲۴– پُورَه پُورَه: پاره پاره. (۶۸)
اکنون نیز بمعنی تکه‌تکه.
نک: پُوره .

۱۲۵– پَوشاٰلْ: ازابزارهای بافندگی.
(۵۵)
اکنون پـَ وِ شـ آ لـ: دوقطعه چوب
به‌شکل کف‌کفش که باریسمانهائی

در زیر کارگاه بافندگی آویزان است و پاهای بافنده روی آنها قرار می‌گیرد و با بالا و پائین رفتن آنها تارها بالا و پائین میرود.

ف: پا افشار.

۱۲۶ــ پَهْرْ: پَر. (۱۴۵)

[«هـ» در میان این واژه نشانهٔ کشیدگی واکهٔ پیش از آنست.]

اکنون پَہ ر: پر. نیز بمعنی پرّهٔ آسیا.

۱۲۷ــ پِهْرَه: پیراهن. (۱۳۸)

[«هـ» در میان این واژه نشانهٔ کشیدگی واکه پیش از آنست.]

اکنون پِہ ر ه.

۱۲۸ــ پیشَه زَن. (۱۰۶پ۲)

نک، پیسَّه زَن.

۱۲۹ــ پیچْ: پوچ. (۵۸)

اکنون پہ وُ چّ، نیز پہ ؤ چّ.

۱۳۰ــ پَیچاكْ: ریخ. (۱۱۷)

نک، ریخ، بُرینشا.

جزء نخست: پَیچ، اکنون پِہ چ: (ستاك امر و مضارع ِ پہ چ ؤ دَ: پیچیدن). جزء دوم: آك، ف: آك (مانند آك درسوزاك).

[اکنون پِہ چّ آ درگویش روشناوند، (روستائی در ۳۵ کیلومتری شمال بیرجند) و پِہ چِ ش، نیز پہ ؤ چِ ش درگویش بیرجند نوعی از اسهال را گویند که با درد و دل پیچه همراه باشد.]

۱۳۱ــ پیخْ: پوخ. (۱۷۰)

نک، پُوخ و پیخ پیخْ.

اکنون نیز پہ وُ خ.

۱۳۲ــ پیخْ پیخْ: پاره پاره. (۶۸)

نک، پیخْ، پُوخ.

۱۳۳ــ پیدَه: پوده. (۴۹)

اکنون نیز پہ وُ د ه: پوسیده و کهنه.

ف: پوده.

نیز یک نوع بیماری که از فاسد شدن غذا درمعده روی می‌دهد.

۱۳۴ــ پِیَرْ: پدر به گویش کولیها. (۱۶۱)

ف: پدر، پیر.

۱۳۵ــ پَیرِسْماٰنْ : از ابزارهای کشاورزی. (۱۵۹)
اکنون پِ‌یِ رِ سـ مُ: قُلبه (چوبی است مثلث شکل که «آهن» را روی آن نصب می‌کنند و در «آلقِر» قرارمیدهند. نک، آلْقِر).
[نج: رسمان(۱۵۹پ۸)].

۱۳۶ــ پیسَه زَنْ : پَردسته. (۱۰۶)
[دسته‌ای از پر که با ته آن روی «تَفْتٰان» و «کُلُنبه» را نقش کنند. نک، تَفْتان، کُلُنبه.]
جزء نخست : پیسَه: نقش.
ف : پیسه: سیاه وسفید.
جزء دوم: زَن (ستاك امر زَدَ: زدن)، رویهم یعنی نقش کننده.
اکنون پِ یِ سه: بمعنی پیسه زن، دسته‌ای از پرونیز ابزاری به‌شکل گوشت‌کوب‌که ته آن تعدادی سیم نوك تیز دارد و با آن روی نان شیرینی و مانند آنرا نقش میکنند.
[ر: پیشَه زَن (۱۰۶ پ۶)].

۱۳۷ــ پیشْ بَرْ : بیابانی که بر کنار کوهسار باشد. (۱۲٤)
جزء نخست: پیشْ اکنون پُ شْ نیز پِ شْ . ف: پیش.
جزء دوم: بَر: بیابان.
اکنون پُ شْ بَ ر.

۱۳۸ــ پیلْ : پول. (۵۳)
اکنون نیز پُ وُ لـ. نک، پیلان.

۱۳۹ــ پیلاٰنْ : جمع پول. (۱۱٦).
اکنون پِ یُ لُم، نیز پُ وُ لُم: پولها. نک ، پیلْ.

***

ت

۱٤۰ــ تَاٰرْ : تَر. (۳۲)
اکنون تَ ر.
[د: تازه(۳۲پ٦). اکنون تَ زه ف : تازه.]

۱٤۱ــ تازه. (۳۲پ٦)
نک ، تَاٰرْ.

۱٤۲ــ تانْ: تار. (۱٤۵)
اکنون تُم در جمع تُم تُم : تار، نخهای کارگاه بافندگی که در طول است. نیزمجموعهٔ ابزارها وکارگاه بافندگی. مصدر آن تَنیدَ: تنیدن.
ف: تار، تان.

۱٤۳ــ تَخْتَكْ: سبدی است همچون سپر. (۱۱٤)
[سبد تخت بی دیواره]
اکنون تَختَك.

۱٤٤ــ تَخْتَهٔ تَمْشُو : تخته‌ای که مرده‌را روی‌آن می‌شویند. (۱۰۳)
جزء نخست : تَخْتَه، اکنون تَختَه : تخته.
جزء دوم : تَمْشُو مرکب از تَمْ (= تن) و شو.
اکنون تَختَی تَمشُو.

۱٤۵ــ تِرْ: گوزی که بابراز بدر آید. (۳۸)
اکنون تِرّ.

۱٤٦ــ تربتیب. (٦۵پ۱)
نک، تُرتیب.

۱٤۷ــ تُرْتَبِیبْ : عیّار. (٦۵)
[همریشهٔ فارسی‌این‌واژه‌شناخته نشد. دراوستا ریشهٔ تَرِپ بمعنی ربودن و دزدیدن است و ازاین ریشه‌درپهلوی تَرپتار(=تریفتار) بمعنی دزد چالاك آمده است. شاید واژهٔ تربتیب (= ترتیب) ازاین ریشه باشد.]
[د - تربتیب (٦۵پ۱)].

۱٤۸ــ تِرِخْ : یُوشَن. (۷۳)
نک، یُوشَن.
اکنون تِرِخ : نام بوته‌ایست خودروکه تخم و سرشاخه‌های نازك نوعِ کوهی آن مصرف داروئی دارد ونوعِ بیابانی آن‌را می‌سوزانند.
ف: ترخ : گیاهی‌است‌غیرمعلوم (برهان قاطع).
[درنسخهٔ «د» بجای «تِرِخ یُوشَن‌بود» آمده‌است: «رُوشَه روشَن‌است» (۷۳پ۱). نک، رُوشَه.]

۱٤۹ــ تُشْ : تیزخفیف‌الصوت از

هرجانور. (۴۲)
اکنون تُستّ.
ف: تس.

۱۵۰ــ تَفْتانْ: نوعی نان. (۱۰۶)
اکنون تَفتُم: نانی است گرد و کلفت که از آرد و شیر پزند و روی آنرا با پِیِسه نقش کنند (نک، پیسَه زَن).
ف: تافتان.

۱۵۱ــ تَقَّسْتْ: صدای تفنگ. (۱۷۹)
جزء نخست: تَق: نام صوتی است.
ف: تق.
برای جزء دوم نک، سْتْ.
اکنون نیز هرصدای «تَق» که ناگهان بلند شود.

۱۵۲ــ تُقْلی: ازنامهای گوسفندان. (۱۶۷)
اکنون بمعنی گوسفند مادهٔ سه ساله.
ف: تقلی: گوسفند شش‌ماه را گویند (برهان قاطع).

۱۵۳ــ تَکَّه: ازنامهای بزان. (۵۷)
اکنون تَکّه بمعنی بز نرچهار سالهٔ خایه‌دار.
ف: تکّه.

۱۵۴ــ تِلْ: خاشاك ریزه. (۳۱)
اکنون نیز بمعنی تفاله.
تِلِ مِل: هرچیز بدرد نخور و بیفایده.

۱۵۵ــ تُلُپَّسْتْ: صدای افتادن سنگ درحوض آب و مانند آن. (۱۸۹)
جزء نخست: تُلُپْ: نام صوتی است.
ف: تِلِپ.
برای جزء دوم نک، سْتْ.

۱۵۶ــ تُلْتُلْ: غلغل. (۷۸)
اکنون تُل، نیز تُل تُل بمعنی سخن گزافه وبیهوده. تُل تُل وُ: بسیارگو، یاوه‌گو، پرحرف.
نک، تُلَّسْتْ.
[د: تل‌تل قل‌قل (۷۸پ۴)، شاید قَلْ قَلْ باشد. نک، قَلقَلُو].

۱۵۷ــ تَلْخیِ قَبْرْ: شیرینی وخرمائی که میان مرده شویان و ملقّن و گدایان تقسیم کنند. (۱۵۵)
اکنون تَ لـ خَ ی خو آك: آنچه پس از دفن کردن مرده بر سر بینوایان بخش کنند.

۱۵۸ــ تُلَّسْتْ: صدای سبو. (۱۷۸)
[صدائی که از فرو رفتن آب در کوزه وسبو ومانندآن برآید.]
جزء نخست: تُل: نام صوتی است. نك، قُلقُل.
برای جزء دوم نك، سْتْ.
[د: قلّست (۱۷۸پ۱) نك، غُلّست].

۱۵۹ــ تِلِکّسْتْ: صدای شکستن استخوان و مانندآن. (۱۸۷)
جزء نخست: تِلِك: نام صوتی است.
برای جزء دوم نك، سْتْ.

۱۶۰ــ تَمْبُو. (۸۸)
نك، آندری تَمبُو.

۱۶۱ــ تِنْتِنُو: کسی که از قرائت بهره‌ور نباشد. (۱۲۸)
جزء نخست: تِنْتِنْ: به‌دشواری نوشته‌ای را خواندن، به‌کُندی سخن گفتن.
جزء دوم: «وُ» پسوند نسبت.

۱۶۲ــ تُنگُلی: تُنگ‌خرد. (۱۳۵)
جزء نخست: تُنگ: کوزه‌ای که گردن‌درازدارد و بی‌دسته‌است.
جزء دوم: اُلی (= اُلْ= اُلَه = وُله) پسوندی است که معنی تصغیر می‌دهد. نك، شُلمزنگ.

۱۶۳ــ تَوَرْ: تبر. (۸۹)
اکنون تَ بَ ر.
ف: تبر، تَوَر.

۱۶۴ــ تُوفْ: تیف. (۱۳۸)
نك، تیف.
اکنون نیز تِ وِ ف: نوعی نوار دستباف رنگی که برای زینت به‌کار رود.
[شایدباتوپ(توپ‌پارچه) همریشه باشد.]

۱۶۵ــ تیپتْ: توت. (۲۰)
اکنون نیز تِ وِ تَ، تِ وُ تَ.

۱۶۶ـ تیخْ تیخْ: پاره پاره. (۶۸)
اکنون تـ یْ خ: تکهٔ پارچه ومانند آن.
ف: تیکه.

۱۶۷ـ تیرانْ: جمع تیر. (۱۱۵)
اکنون تـ یْ رُم: تیرها، مفرد آن تـ یْ ر.

۱۶۸ـ تیشْکْ: بچه گاو ماده. (۳۱)
اکنون چ یْ ش ک: گوسالهٔ ماده.
ف: توشک: بزجوانه؟ (برهان قاطع).
تـ یْ ش گَ وِ: گاو دو ساله.
جزء نخست: تـ یْ ش (=تیشک).
جزء دوم: گَ وِ (=گاو).
[د: چشک (۳۱پ۱)].

۱۰ـ تیشْلَرْ: هر چیز تاراجی. (۱۶۹)
اکنون تـِ شْ لَ ر، نیز تَ شْ لَ ر: تاراج، هدر.

۱۱ـ تِیْغْ: تیغ. (۱۴۵)
اکنون تـِ م ق: تیغ، نیز از ابزارهای بافندگی که شُم نه (= شانه) هم نامیده می‌شود و آن ابزاری است که دندانه‌هائی مانند شانه دارد و تارها از میان دندانه‌های آن می‌گذرد.

۱۷۱ـ تیغَلْ: کارد بی‌دسته. (۲۲)
اکنون تـِ م قَ ل: کارد کهنه‌ای که دستهٔ آن افتاده باشد.

۱۷۲ـ تیفْ: توف. (۱۳۸)
اکنون نیز تـ وُ ف: نوعی نوار رنگی دستباف.
نک، تُوف.

۱۷۳ـ تیلَه: توله. (۴۹)
اکنون نیز تـ وُ لـ ه: بچهٔ سگ، سگ کوچک.
ف: توله، توره: شغال.
تـ یْ لـ ه اکنون بمعنی هول دادن است.

* * *

ج

۱۷۴ـ جَاْكْ[1] : شیرِ اوّل دوش. (۲۰)
اکنون جَمِك : ماك.
ف: جکث : جنبانیدن ماست و جغرات باشد در مشکی یاسبوئی تا مسکه و کرهٔ آن از دوغ جدا شود (برهان قاطع).

۱۷۵ـ جَاْكْ[2] : صمغ هرشجر. (۲۰)
اکنون جَمِ ک : صمغ و شیرهٔ درخت و مانندآن.

۱۷۶ـ جَتْ : غَریبشمار. (۴۸)
نکث ، غَریبشمار.
اکنون بمعنی کولی هندی.
ف : جت.
[د: چث (۴۸پ۸)].

۱۷۷ـ جَرْغْ: شاخ درخت. (۷۳)
اکنون جَ ر ق : شاخه‌های درختهای خاردار ، و نام گیاهی است خاردار مانند کنگر که آنرا می‌سوزانند ، نیز صدای شکستن شاخ درخت و مانندآن.
نکث، جِرَقَسْتْ.
[د: جرق (۷۳پ۳)].

۱۷۸ـ جَرق. (۷۳پ۳)
نکث ، جَرغ.

۱۷۹ـ جِرَقَّسْتْ : صدای شکستن شاخ درخت. (۱۸۱)
جزء اول : جِرَق : نام صوتی است. نکث ، جَرغْ.
برای جزء دوم نکث، سْتْ.

۱۸۰ـ جِرْنُغُوزْ : کسی که با یک حرف از پا بدر شود. (۱۳٤)
اکنون نیز چَ لـ ق و ز: چلمن.

۱۸۱ـ جِرِنْگَسْتْ: صدای درای کاروان. (۱۸٦)
جزء نخست: جِرِنْگْ. اکنون جِ رِ گث : صدای زنگ و افتادن سکّه برزمین و شکستن شیشه و مانندآن.
نکث، جِنگَست.

ف: جرینگ.

برای جزء دوم نک، سْتْ.

۱۸ــ جُفْتِ ما: روزدوم‌ماه.(٤٥)

جزء نخست: جُفت.

ف: جفت.

جزء دوم: ما: ماه.

ف: ماه.

[ر: جفت ماه (٤٥پ۲)].

۱۸ــ جِلْ: ازابزارهای کشاورزی. (۱٥۹)

اکنون نیر جِق: یوغ.

ف: یوغ، جغ.

۱۷ــ جُلجُلو: حرکت کننده. (۲٥)

جزء نخست: جُلجُل: وول‌زدن

اکنون نیز جُل: وول.

جزء دوم: «وُ» پسوند نسبت.

۱۸٥ــ جِلَّه: سرگین شتر و بز.(٦۰)

اکنون جِلّه برای سرگین شتر گفته می‌شود و سرگین بز را گَم‌له و پِشگِل گویند.

۱۸٦ــ جِنْگَسْتْ: صدای افتادن سکهٔ طلا برزمین. (۱۷۷)

جزء نخست: جِنگ، اکنون جِگ. نیزجِرِگ. نک، جِرِنگَستْ.

برای جزء دوم نک، سْتْ.

۱۸۷ــ جیقْ: فریاد. (۱٤۸)

اکنون نیز جِق.

ف: جیغ.

چ

۱۸ــ چاپِلُوسي: نوکری.(۱۲۸)

اکنون چَم‌پِل وُس‌پ بمعنی تملق و مداهنه.

ف: چاپلوسی.

۱۸۹ــ چَاْچُولْ بازْ. (۷٤پ٦)

نک، چَرْچَنْبُولْباز.

۱۹۰ــ چَاْچیِ فُرُوشْ: پیله‌ور. (۱٥۷)

جزء نخست: چاْچی، اکنون
چَہ چ ؤ. ف: چرچی.
جزء دوم: فروش. ف: فروش.

۱۹۱ چاْرشَنبِه سپری: یوم‌الاربعای آخر ماه صفر. (۱۲۹)
نک، سپری.
جزء نخست: چاْرشنبه، اکنون
چَہ رش مه بِ: چهارشنبه.
جزء دوم: سپری.
نک، سپر، سپری، خَندَسیران.
اکنون چَہ رشَ مه بِس ؤ رِؤ، نیز
چَہ رشَ مه بِ سو رِؤ.
ف: چهارشنبه سوری.
[در بیرجند این جشن را در آخرین چهارشنبه ماه صفر برگزار میکنند. در فرهنگ آنندراج نیز بمعنی چهارشنبه آخرین ماه صفر آمده است.]

۱۹۲– چَبُش: از نامهای بزان. (۵۷)
اکنون بمعنی بز نر از یک تا دو ساله.
ف: چپش.
[د: چپش (۵۱پ۱۱)].

۱۹۳– چَپّات: سیلی. (۹۲)
اکنون نیز بمعنی کف پای شتر.
ف: چپات، چپّات.

۱۹۴– چَپّت: نعلین. (۹۲)
اکنون بمعنی چارق.

۱۹۵– چپش. (۵۷پ۱۱)
نک، چَبُش.

۱۹۶– چَت. (۴۸پ۸)
نک، جَت.

۱۹۷– چچی. (۱۱۱)
نک، مَاخ آوشان چچی.

۱۹۸– چِراغان: آتشان. (۸۲)
نک، اتشان.
اکنون چِ رَہ قُم: شب نشینی
نیز بمعنی چراغانی.
ف: چراغان.

۱۹۹– چَرْچَنبُولُباز: حیله‌گر.
اکنون چَہ چ وُل بـ آ ز،
چَ مه چ وُل بـ آز: کسی که
چرب زبانی و لاف و گزاف
مردم را فریب دهد.

ف : چاچول‌باز.

[جزء نخست این واژه شاید با واژهٔ «چنچولی» که بمعنی‌باد‌پیچ است از یک ریشه باشد و نخست‌بمعنی‌بندباز‌بوده پس‌ازآن به‌معنی‌حیله‌گر به‌کار رفته سپس معنی‌اخیر را بخود‌گرفته باشد.]

[د : چاچول‌باز (۷٤پ٦)].

۲۰۰ــ چَرْخي: مزبله.(۲٦)

۲۰۱ــ چشلك: (۳۱پ۱)

نك ، تپشك.

۲۰۲ــ چِشْکي: ابریق طهارت. (۱۳۵)

اکنون نیز دِ ش ک ۪ : کوزه‌ایست دارای لوله و دسته مانندآفتابه .

۲۰۳ــ چَلك : ازابزارهای کشاورزی که با آن کاه‌را ازدانه‌جداکنند.

(۱٤۲)

اکنون چَم ک .

ف : چچ.

[این ابزار راکه به‌شکل چنگال است و چهار شاخه دارد چَم رْ ـ ش آ خ (= چهار شاخ) نیز می‌گویند.]

۲۰٤ــ چِلِگَّسْتْ: صدائی‌که هنگام سوختن زغال و پریدن جرقه از آن بر‌آید. (۱۸۲)

جزء نخست: چِلِک نام صوتی است.

برای جزء دوم نك ، سْتْ.

۲۰۵ــ چِلیمْ: قلیان. (۱۰۲،۱۷۷)

۲۰٦ــ چَه : نشانهٔ حقارت. (۱۰۹)

اکنون چ ـه: پسوند تصغیر.

ف: چه.

۲۰۷ــ چِهْرَگي: رنگ‌سرخ.(۹٦)

اکنون چِم رِ گ ۪ : رنگ صورتی .

۲۰۸ــ چي : چون. (۳٦)

اکنون نیز چ وُ .

ف: چون ، چو.

۲۰۹ــ چیچَه: جوجه. (۳۲)

اکنون نیزچ وُ ج ـه ، ج وُ ج ـه.

ف: جوجه ، چوژه.

[د : چیچه (۳۲پ۴)] .

۲۱۰ـ چیچه : (۳۲پ۴)

نکث ، چیـجَه.

* * *

ح

۲۱۱ـ حَلْقَه : زیوری که آنرا دربینی کنند. (۹۸)

اکنون هَـلـقـه: زیوری که در بینی یا گوش یا انگشت کنند، نیز هرچیزحلقوی.

۲۱۲ـ حَلقَه زِه : زِهرود: (۷۶)

نکث ، زِهرُود.

برای جزء نخست نکث، حَلقه.

جزء دوم : زِهْ: رودهٔ تابیده.

ف : زه.

اکنون هَـلـقـه زِه : زِه کمان پنبه‌زنی که از رودهٔ تابیده درست می کنند.

* * *

خ

۲۱۳ـ خَاْجَه: کسی که «مردی» ندارد. (۱۲۶)

اکنون نیز خـُجـه.

ف : خواجه.

۲۱۴ـ خَارِنْدَنا : خارش. (۱۶۹)

جزء نخست : خَاْرِنْدَن ، اکنون خَـرُنـدَ : خاراندن .

جزء دوم : پسوند «آ».

نکث ، پیَچاك.

۲۱۵ـ خَاْشْ : مادرزن. (۴۶)

اکنون خَـش : مادرزن و مادر شوهر.

ف: خَش، خُش،خاش، خُشو خُشامن،خوشامن، خوشدامن، خوشتامن.

۲۱۶ـ خَاْشُكْ : اشار خشک. (۸۷)

اکنون نیز خَتِم شوُک : آجیل.

۲۱۷ـ خافَنْمَه: از نامهای ویژهٔ زنان. (۸۱)

جزء نخست : خا (شاید کوتاه شده خاتون یا خانم باشد) .

برای جزء دوم: نک، فَنْمه.

[د : قنفته (۸۱پ۱۲)].

۲۱۸ـ خاكِ اِواز: خاکی که آب‌رود آورد. (۷٦)

جزء نخست : خاك .

ف : خاك.

جزء دوم: اِواز، اکنون اِپوآز خاکی که سیل می‌آورد و برای زراعت سودمند است.

[د : خاكآواز. نج : خاك اوار (۷٦پ۹)].

۲۱۹ـ خَالی: خال.(۱٦۳)

اکنون خَتِم لوُ : دائی.

ف : خالو.

[خَتِم لِ پُ اکنون بمعنی خالی است.]

۲۲ـ خامَه‌دار : «خامه پخته» به گویش‌یزد. (٤۰)

جزء نخست : خامَه ، اکنون خَمُ مه: نخ پنبه‌ای کلفت وکم تابیده ونجوشیده‌که درپودپارچه بافته میشود ، نیز بمعنی ابریشم.

جزء دوم : دار.

ف: دار.

اکنون خَمُ مه د آ ر .

[ر: خامَدار (٤۰پ٤)].

۲۲۱ـ خانَواری: خراجی که‌ازمردم گیرند. (٦۹)

مرکب‌ازخانَه‌اکنون خَمُ نه، وپسوند«وار» ، وپسوند« ی ».

اکنون خَمُ نه وَم ر پُ .

۲۲۲ـ خِچّی : ازنامهای بزان.(٦۲)

اکنون نیز خَ چّ پُ: بزیابزغاله‌ای که‌گرداگرد پوزه‌اش‌خط‌زرد رنگی داشته باشد .

نک، خَلیج .

[د : خنچیّ (٦۲پ۵)].

۲۲۳ـ خُرخُرو : کسی که درخواب خرخر می‌کند. (۳۳)

جزء نخست: خُرخُر.

ف : خرخر.

جزء دوم: پسوند «وُ».

۲۲٤ـ خَرکُسْ : کسی که بی‌هنجار سخن می گوید. (٤۷)

اکنون بمعنی ابله و احمق است.

ف: خرکس.

۲۲۵ـ خَرُوكْ : خرکوچک. (۱٤۱)

جزء نخست: خَر.

ف : خر.

جزء دوم: «وُك» پسوندتصغیر.

۲۲٦ـ خِسخِسُو : کسی که آزارجگر دارد. (۳۳)

[کسی که به‌سبب بیماری درهنگام تنفس خِس‌خِس کند.]

نک ، آزار جگر.

جزء نخست: خِس خِس: نام صوتی است.

جزء دوم: پسوند «وُ».

۲۲۷ـ خِشّشْتْ : صدای‌ازار. (۱۷۷)

[صدائی که از سایش پاچه‌های شلوار بیکدیگر برآید.]

جزء نخست: خِشّ: نام‌صوتی است.

برای جزء دوم: نک، سْتْ.

اکنون بمعنی صدای خِشِّ ناگهانی.

۲۲۸ـ خُشوا : وداع‌یکدیگر. (۲٤)

جزء نخست : خُشْ.

ف : خوش.

جزء دوم : وا (= با) : باش.

۲۲۹ـ خِلْ : آب دماغ. (۳۱)

ف: خل‌خلم.

۲۳۰ـ خَلِجْ : از نامهای بزان. (٦۲)

اکنون نیز خَلَج: بز یابزغاله‌ای که گرداگرد پوزه‌اش خط زرد رنگی باشد.

نک ، خِچّی.

[د : خلیج (٦۲پ٦)].

۲۳۱ـ خلیج . (٦۲پ٦)

نک ، خَلِجْ.

۲۳۲ـ خُمْسِی : خراج پنج یکی که از «دیمه کار» می‌گرفته‌اند. (۷۰)

نک ، دَیمه کار.

۲۳۳ـ خنچی . (٦۲پ۵)

نک، خِچّی.

۲۳۴ــ خِنْخِنی : شَنْدَل مَهو. (۱۴۸)
نک، شَنْدَل مَهو.
اکنون خِنْخِنو، خِنْنو،
خِنْنوک: آدم سبک عقلِ کُند
کارِ کُند سخن.

۲۳۵ــ خَنْدَ سپِرانْ : ختنه سوری.
(۹۳)
جزء نخست : خَنْدَ،
اکنون خَنْده: ختنه.
جزء دوم : سپران : سوران.
اکنون خَنْده سپُرُن.
نک، سپر، سپری، چارشنبه
سپری.

۲۳۶ــ خُه : خود. (۱۳۱)
نک، بیپخُه، بخود وَاْدَاْده لَر.
اکنون خُه، درهنگام اضافه خُدِ

۲۳۷ــ خی : خون. (۳۶)
اکنون خو، در جمع خُونُر.

۲۳۸ــ خِشْبْ : خوب. (۳۲)
اکنون خُب، نیز خُب.
[د: خیب (۳۲پ ۵)].

۲۳۹ــ خیب. (۳۲پ۵)
نک، خِشْبْ.

***

د

۲۴۰ــ دِمر : (۵۳پ۳)
نک، دِمرْ.

۲۴۱ــ دَاْسَه : رشته. (۱۰۷)
اکنون دَسه: تیغهای سرخوشهٔ
گندم و جو و مانندآن، نیز بمعنی
رشته‌کوتاه نخ.
ف: داس، داسه.

۲۴۲ــ دَاْشْگَرْ : کوزه‌گر. (۷۶)
جزء نخست : دَاْش (= داش)
اکنون د آش، درترکیب. دَش:
کوره‌ای که سفال درآن می‌پزند،
نیز کوزه وآنچه در کوره پزند.
ف: داش.
جزء دوم: پسوند «گَرْ».
ف: گر.

۲۴۳ـ داغسَرْ: گنجشک نر. (۴۰)

جزءنخست: داغْ، اکنون د آ ق

در ترکیب دَ ق: داغ، نشان.

ف: داغ.

جزء دوم: سَرْ.

ف: سر.

اکنون دَ ق سَ ر.

ف: داغسر.

۲۴۴ـ دَالْ: بادام برّی. (۳۵)

اکنون دَ ک: میوهٔ بادام‌خودرُو

که مغزآن‌تلخ‌است ولی با روشی

خاص تلخی‌آنرا میگیرند وآنرا

شیرین می‌کنند و مانند آجیل

می‌خورند. درخت آنرا اکنون

بَ دُ مِ شک، و دَ خ س آ ر گ

می‌نامند و ساقه و شاخه‌های آن

به‌مصرف سوختن می‌رسد.

۲۴۵ـ دَبّه: کسی که خایه باد دارد.

(۱۵۷)

اکنون دَ بّ ه، دَ بّ و: دبه‌خایه.

نیز ظرفی که درآن روغن کنند.

ف: دبه.

۲۴۶ـ دُخْتَروکْ: دخترکوچک.

(۱۴۱)

[دخترك]

جزء نخست: دختر.

برای جزء دوم نک، خَرُوك.

۲۴۷ـ دِرخْتُوكْ: درخت کوچک.

(۱۴۱)

جزء نخست: درخت.

برای جزء دوم نک، خروك.

۲۴۸ـ دَسْتْبَنْدْ: یاره. (۱۰۱)

اکنون دَ س بَ ن، نیز دَ س بَ ن د:

یاره وآنچه بدست بندند یاآنچه

دست را بدان بندند.

ف: دستبند.

۲۴۹ـ دَسْتْگَرداْنْ: از ابزاره

بافندگی. (۵۵)

جزء نخست: دَستْ.

ف: دست.

جزء دوم: گَرْدان.

اکنون گَ ر دُ: ستاك‌امرِ گ ر

ن دَ: گرداندن.

اکنون دَ سه گَردُ: [نام ابزاری نیست] عوض کردن نخ رنگی پود هنگام بافتن پارچه های رنگارنگ. نیز بمعنی پول دستی و تنخواه گردان.

۲۵۰- دَقْ: زمین بی گیاه. (۱۴۵)
اکنون نیز بمعنی کویر.
ف: دغ، دك.

۲۵۱- دِکْچَه: دیگ کوچک. (۱۰۹)
جزء نخست: دِ ک، اکنون دِ ک،
ف: دیگ.
برای جزء دوم نک، چه.
اکنون دِ ک چه.

۲۵۲- دِلْدِلُو: کم حوصله. (۱۲۷)
جزء نخست: دِلدِل، مرکب از دل و دل.
جزء دوم: پسوند «وُ».
اکنون دِ لـ دِ لـ: دو دلی و تردید.
دِ لـ دِ لـ وُ: دو دل و مردّد.

۲۵۳- دُلْمُلْ: نیم خام. (۱۵۸)
اکنون بمعنی غذای نیم پخته و پنیر نیم بسته و تخم مرغ نیم بند و مانند آن.
ف: دلمل: غله ای را گویند که هنوز خوب نرسیده باشد و نخود خام که در غلاف باشد و هر غله نارس که آنرا بریان کنند (برهان قاطع).

۲۵۴- دَمْدَمُو: هردم خیال. (۲۹)
نک، هَرْدم خیال.
مرکب از دَم و دَم و پسوند «وُ».
ف: دمدمی.

۲۵۵- دُوشینه: دوش. (۳۰)
[دیشب].
اکنون دُوشِ نـه، نیز دُوشِ نـه
ف: دوشینه، دوش.

۲۵۶- دِهْرْ: دیر. (۵۳)
[«ه» درمیان این واژه نشانه کشش واکه پیش از آنست.]
اکنون دِ ر.
ف: دیر.
[د: دهر (۵۳پ۳)].

۲۵۷- دِیَخْ: سرد. (۳۸)
جزء نخست: «دِ»، اکنون «دَ».
ف: در.

جزء دوم: یَخْ.
ف: یخ.

۲۵۸ــ دیذْ: دود. (۹۷)
اکنون نیز دُود.

۲۵۹ــ دیرْ: دور. (۵۳)
اکنون نیز دُور.

۲۶۰ــ دیلاْرْ: بانگ سگ وگرگ و شغال. (۶۷)
اکنون نیز دُولآر: زوزه.
نک، دیله.

۲۶۱ــ دیلَه: بانگ سگ وگرگ و شغال. (۶۷)
اکنون دِیلـه، نیز دُولـه: زوزه.
نک، دیلار.

۲۶۲ــ دَیمَه کاْرْ: کشاورزی که زراعت دیم کند. (۷۰)
جزء نخست: دَیمه، اکنون دِیمه، نیز دِیمه.
ف: دیم، دیمه.
جزءدوم: کـار، ستاك امرکَرِشْتَن: کاشتن.

۲۶۳ــ دینَه: دی. (۳۰)
[دیروز]
اکنون دِینـه.
ف: دینه، دی.

* * *

ذ

۲۶۴ــ ذَلَرْ. (۳۷پ۱۲)
نک، زَلَر.

* * *

ر

۲۶۵ــ رَاْزیذْ: ضدّ کج. (۱۳۶)
اکنون رَزِید: راست وصاف.
همریشه فارسی: راست.

۲۶۶ــ رَاْستی: خروش نوحه‌گر. (۷
اکنون رَستِ: صیحه‌وفر؛
نیز بمعنی راستی وراستین.

۲۶۷ـ رِسْمانْ: ریسمان. (۱۶۲)
اکنون رِسمُم، در جمع رِسمُمُنُم.

۲۶۸ـ روُجَنْ: ازابزارهای کشاورزی (۱۵۹)
اکنون روُجه: پاره ریسمانی که آنرا به شکل 8 گره میزنند و «آسآك» را به «جِك» می‌پیوندد. نک، آساك، جِك.
[نج: یوجه (۱۵۹پ۶)]

۲۶۹ـ روُدْ: سیل. (۷۶)

۲۷۰ـ روُشَه: روشن. (۷۳پ۱)
اکنون روُشه.

۲۷۱ـ رَهْرَو: متمرّ. (۱۷۰)
جزء نخست: رَه. ف: راه، ره.
جزء دوّم: رَو، ستاك امرِ رَفتَ: رفتن.
اکنون رَرَو.
ف: راهرو.

۲۷۲ـ ری: رو. (۵۳)
اکنون نیز روُ. ف: رو، روی.
نک، ری سِیَه، ری گُشُونی، گَردِ ری.

۲۷۳ـ ریخْ: مدفوع روان وآبکی. (۱۱۷)
ف: ریخ، ریق.
نک، پَیچاك، برُپِنا.
اکنون ریخُوك: ریخن.
ف: ریقو.
ریخوُكّی: اسهال.

۲۷۴ـ ری سِیَه: سیه رو. (۴۱)
برای جزء نخست نک، ری.
جزء دوم: سِیَه، اکنون سِیآ، نیز سِیه.
ف: سیاه، سیه.
اکنون روُسِیآ: روسیاه.

۲۷۵ـ ریگشانی: (۲۴پ۱)
نک، ری گُشُونی.

۲۷۶ـ ری گُشُونی: رونما. (۲۴)
برای جزء نخست نک، ری.
جزء دوم: گُشُونی: گُشائی.
اکنون ریگُشُندی، نیز روُگُشوُندی: پول یا هدیه‌ای که داماد درنخستین دیداربه‌عروس میدهد.
[د: ریگشانی (۲۴پ۱)]

***

ز

۲۷۷ـ زَأْرْ :زر.(۷۸)
اکنون: زَر.
ف: زر.
زَہر: اکنون بمعنی زهر و ذرع است و تلفظ گویشی این دو واژه است.

۲۷۸ـ زِرْ :زیر.(۲۸)

۲۷۹ـ زَرْدَکانْ: جمع گزر.(۱۱۶)
[جمع زَرْدَك است.]
اکنون زَردَکُہ جمعِ زَردَہک
ف: زردك.

۲۸۰ـ زر زرو.(۲۱پ۷)
نک، وِرْوِرو.

۲۸۱ـ زَغَرْ. ضخامت.(۱۱۸)
اکنون زَقَر: ضخیم، زِبْر، میوهٔ کال ونارس.
چَقَر: سخت وسرسخت.
ف: زغر،زغار.

۲۸۲ـ زَلَرْ: ضرر.(۳۷)
اکنون نیز زَرَر.
[د: ذلر(۳۷پ۱۲)].

۲۸۳ـ زُلْفی: زنجیردر.(۱۵٤)
ف: زرفی، زرفین، زورفین: حلقه‌ای که زنجیر در را بر آن اندازند.

۲۸٤ـ زَو: نیمه خشت. (٤۹)
اکنون زَو.
ف: زاو.

۲۸۵ـ زِوَرْ: زِبَر.(۲۸)
اکنون نیز زِبَر.

۲۸٦ـ زِهْرُوُدْ: حلقه زه.(۷٦)
نک، حلْقه زِه.
جزء نخست: زِهْ.
اکنون «زِہ»:رودهٔ تابیده که زه کمان پنبه زنی‌را ازآن می‌سازند.
جزء دوم: رُودْ.
اکنون نیز رُوده.
ف:رود، روده.

۲۸۷ـ زِیتَرْ: زودتر.(۵۹)
جزء نخست: زِی: زود.
نک،زِیدْ.

جزء دوم: «تَر» پسوند تفضیل.
اکنون نیز زِ ی تَ ر (مرکب از زِ ی د، و تَ رْ) و زوُ تَ ر (مرکب از زوُد، و تَر).

۲۸۸ـ زَیتُونِی: پررنگتر ازآبی. (۹۶)
نک، مَاوی.

۲۸۹ـ زِیدْ: زود. (۳۶)
اکنون نیز زِ ی، زوُ، زوُد.
نک، زِیتَر.

۲۹۰ـ زِیرُوُچْ. (۱۲۲)
نک، سَورِ زیروُچ. نیز، نک، ص۲ پ۱ و ص۵.
[ر: زیروج (۱۲۲پ۱)].

۲۹۱ـ زِینَهَ. (۱۵٤)
نک، زِینه پَایَه.

۲۹۲ـ زِینَه پَایَه: نردبان. (۱۵٤)
جزء نخست: زِینَه: پلّه.
اکنون زِ ی نَ ه.
ف: زینه.
نیز بمعنی کِشت و محصول پائیزی.
جزء دوم: پَایَه.
اکنون پَ ی ه: پایه، پله، درجه.
نیز بمعنی رعد.
ف: پایه: فرو ریختن باران (برهان قاطع).

•••

س

۲۹۳ـ سَاوَرِی: هیمه کش. (۷۳)
جزء نخست: سَاوَر.
اکنون نیز سَ بَ ر: نوعی بوتهٔ بیابانی که آنرا میسوزانند.
جزء دوم: «ی» پسوند نسبت.
سَ وَ رِی، نیز سَ بَ رِی: کسی که بوته حمل می کند، نیز بمعنی گندم پختهٔ خشک شده که آنرا دستاس میکنند ومانند پلوی پزند، پلوئی که از گندم پختهٔ خشک شده و دستاس شده می پزند.

۲۹٤ـ سْتْ: دوحرف زائد است که

به دنبال نامهای صداها درآید.
(۱۷٤)
[ـَ س ت پسوندی است که نام آوا میسازد.]
نک، تَفَسْتْ، بَقَسْتْ، تَفَسْتْ ....

۲۹۵ـ سِرایِ پُرْسَه: دارالعزا. (۹۳)
جزء نخست: سِرای.
اکنون سِ رآ، درجمع سِ رَ ی ءُ.
ف: سرا، سرای.
جزء دوم: پُرسَه. نک، پُرسَمَندان.

۲۹۶ـ سَربِسَرْ: سراسر، تمام. (۱۳۱)
اکنون نیز بمعنی برابر، مساوی.

۲۹۷ـ سَرْچِنْگْ: با سرِ پنجهٔ پا به کسی زدن. (۶۱)
جزء نخست: سَرْ: سر.
جزء دوم: چِنگ، اکنون چِ گ ن: نوك، منقار. ف: چنگ.

۲۹۸ـ سَرْخَری: ازابزارهای بافندگی. (۵۵)
اکنون نام اهرمی است چوبی به درازی نیم متر که «نَوَرْدْ» را با آن می پیچانند. نک، نَوَرْدْ.

۲۹۹ـ سَرْکُتّیدَه: کسی که کار نیک و بد بسیار کرده و سود و زیان فراوان دیده. (۱۰۵)
جزء نخست سَر: سر.
جزء دوم: کُتّیدَه: زده، زده شده.
اکنون سَ رکُ تّ ی د ه: کسی که سرش به سنگ زمانه خورده است.
مصدر متعدی آن کُ تّ ن دَ: کسی را با چیزی (مانند تازیانه، سنگ، مشت، لگد) زدن.

۳۰۰ـ سَرْگِشْتَه: برگشته سر. (۱۳۸)
جزء نخست: سَرْ: سَر.
جزء دوم: گِشْتَه: گَشته، گردیده. اسم مفعول گِ ش تَ: گشتن، گردیدن.
اکنون سَ ر گِ ش ت ه، نیز سَ ر- گَ ردُ: سرگردان، حیران.

۳۰۱ـ سَرْگَلَه: زکوٰة گوسفندان. (۶۹)
جزء نخست: سَر: سر.
جزء دوم: گَلَه اکنون گَ ل ه.
ف: گله.

۳۰۲ــ سَرْگُوريِ : ماتمی. (۱۲۷)
نکث، ماتمی.
جزء نخست: سَرْ: سر.
جزء دوم : گُور : گور، قبر.
جزء سوم : «یِ» پسوند نسبت .
[غذا یاحلوائی که برسرگورمرده میان بینوایان تقسیم کنند.]

۳۰۳ــ سَرَنْگَینَو: گیج. (۱۰۸)
[شاید باواژه وَرِسِرَگث یِدَه که بمعنی جا خوردن و ترسیدن وخود را باختن از افشای رازی که انکار شده است میباشد از یک ریشه باشد. در گویش کرمان واسِرَنگ به معنی دبه کردن و حاشا وسر باززدن است.]
[ر: سرنگینوا(۱۰۸پ۱۲)]

۳۰۴ــ سَرْوْ. (۱۲۲پ۱)
نکث، سورِ زیروج.

۳۰۵ــ سُکْسُکُو: آهسته گو. (۸۷)
جزءنخست: سُکْسُک: پچ‌پچ.
جزء دوم «وُ» پسوند نسبت.

۳۰۶ــ سُلطانْ بَیسْ: سلطان اویس. (۱۲۰)

۳۰۷ــ سِنْدْ: فرزندِ زنا. (٤٤)
اکنون نیز بمعنی شیطان صفت .
ف: سند، سنداره.

۳۰۸ــ سَنگَانْ: جمع حَجَر. (۱۱٦)
[جمع سنگ است.]
اکنون سَ گْث: سنگها.
مفرد آن سَ گث: سنگ.

۳۰۹ــ سَنْگِ آو: فسان. (۱۳۷)
جزء نخست: سنگ. نکث، سنگان.
برای جزء دوم نکث، آو.

۳۱۰ــ سَنْگْ تَارْ : بارش کم. (۱۱۰)
[بارانی که سنگهارا ترکند.]
جزء نخست: سنگ. نکث، سنگان.
برای جزء دوم نکث، تَارْ.

۳۱۱ــ سَنْگُوكْ: سنگ کوچک. (۱٤۱)
جزء نخست : سنگ. نکث، سنگان.
برای جزء دوم نکث ، خَرُوك .

۳۱۲ــ سِنَو : خردل. (۱٦۸)
اکنون نیز هرچیزریزوکوچک.
ف : سناو: سونش طلا و نقره و مانند آن.

۳۱۳ــ سُوبَه : سِبِه. (۱۲۵)
نکث، سیبَه.
اکنون سه وُ به : نقبی که از

زیرزمین خانه به‌بیرون بزنند.
ف: سنبه:سوراخ. سُنب:خانهٔ زیرزمینی که‌در کوه وصحرا جهت درویشان وخوابیدن گوسفندان کنند(برهان قاطع).
[سوبه درفارسی بمعنی سفر دور است.]

۳۱۴ـ سُورْ: ضدِّرام. (۲۸)
ف:تور.

۳۱۵ـ سوَرِزیرُوچْ :درخت سروی که درزیروچ بوده‌است. (۱۲۲)
جزء نخست: سَور،اکنون نیز سَرو: درخت سرو.
ف: سور، سرو.
برای جزء دوم نک، زیروچ.
نیز، نک، ص۲، پ۱وص۵.
[ر: سرو زیروچ(۱۲۲پ۱)].

۳۱۶ـ سپبَه: سُوبه. (۱۲۵)
نک، سُوبه.
اکنون سوُبـه.
ف: سیبه: خندق.

۳۱۷ـ سپکَانْ :برجستن. (۲۳)
اکنون نیز سپَکُم، سپَرک.

۳۱۸ـ سیدْ: سود. (۳۷)
اکنون نیز سوُد.

۳۱۹ـ سیدْخورْ: کسی که‌درسودای با او ضرر باشد. (۱۱۷)
برای جزء نخست نک،سیدْ.
جزء دوم: خور ، اکنون خُر:
ستاك امرِ خُردَ: خوردن.
ف: سودخور.

۳۲۰ـ سِئْدِسَنْ :سیّدحسن. (۸۰)
جزء نخست: سِئْد،اکنون اگر این‌واژه تنها گفته شود سَیِّد. سَیِد، سَگِد ودرترکیب با نامها سِیِد، سِد.
جزء دوم: اگر تنها گفته شود هَسَن اگر پیش از آن جزئی دیگر باشد َسَن ، ِ سَن.

۳۲۱ـ سیرْ: سُور. (۲۸)
اکنون‌نیز سوُر:جشن‌ومهمانی.
ف:سور.نک،سیری،چهارشنبه سیری، خَنَدسَیران.
سِر: اکنون نام گیاهی است

معروف. ف: سیر. نیز نام صوتی است که برای دور کردن زنبور برآورند.

۳۲۲ـ سِیری: چهارشنبه‌سوری. (۱۲۹)
نک، چهارشنبه سیری، سیر، خندِ سیران.

۳۲۳ـ سِیزی: سوزن. (۱۷۰)
اکنون نیز سُوزه، در جمع سُوزَنُم.

۳۲۴ـ سیفَه: ایوان. (۱۳۸)
اکنون سُوفه.
ف: صفه.

۳۲۵ـ سیقْ: سوگ. (۱۲۵)
اکنون نیز سُوقْ.

* * *

ش

۳۲۶ـ شامَّدْ: شه محمد. (۸۰)
جزء نخست: شا: شاه.
جزء دوم: مَدْ: محمد.
اکنون شَمِّد: اسم خاص است.

۳۲۷ـ شانَه سَر: هدهد. (۱۲۷)
جزء نخست: شانه.
اکنون شُنِه: شانه.
جزء دوم: سَر: سر.
اکنون شُنِه سَر.
ف: شانه‌سَر.

۳۲۸ـ شَرْبانی: ازنامهای ویژهٔ زنان. (۸۱)
اکنون شَربَنو.
ف: شهربانو.

۳۲۹ـ شَرَقَّسْتْ: صدای برخورد چوب‌تر بابدن. (۱۸۰)
جزء نخست: شَرَق: نام‌صوتی است.
برای جزء دوم نک، سْتْ.

۳۳۰ـ شَزّادَه: ازنامهای ویژهٔ زنان. (۸۱)
اکنون شَزَّدِه.

۳۳۱ـ شُلُپَّسْتْ: صدائی که از زیر و زبر کردن آب و گِل مخلوط

برآید. (۱۸۸)

جزء نخست: شُلُپ: نام‌صوتی است.

برای جزء دوم نک، سْتْ.

۳۳۲ـ شُلْمَزَنْگْ: کسی‌که‌درجماع سست رگ باشد. (۱۲۶)

جزء نخست: شُل.

ف: شل.

جزء دوم: مَزَنگ: آلت مردی.

اکنون مَزَ گَت وُلـه: آلت تناسلی پسربچه، دُول. [وُلـه پسوندی است که نشانهٔ تصغیر است. نک، تُنگُلی.]

۳۳۳ـ شَنْدَل مَهُو: خِنخِنی. (۱۴۸)

نک، خِنخِنی.

اکنون بمعنی خُل وسبک عقل که سخن به‌کُندی‌گوید وسخن او معنی درستی نداشته باشد. [در گویش یزد چِندِل مَعُو بهمین معنی است.]

جزء نخست این واژه شاید با واژه‌های چندل، جندال، چندره وجندره از یک ریشه باشد.

۳۳۴ـ شِي: شوی. (۱۴۶)

اکنون نیز شُو: شوهر.

ف: شو، شوی، شوهر.

۳۳۵ـ شِیْخْ: شیخ. (۲۱)

اکنون نیز شَی خ.

۳۳۶ـ شَیْدالانَه: کوچه‌ای که از برف وباران‌محفوظ‌است. (۶۵)

[کوچهٔ سرپوشیده]

جزء نخست: شَیْ: شاه. شَه (مانند شَی دروازهٔ شَی پَهر: شهپر). نیزبمعنی‌شاهی(واحدپول).

جزء دوم: دالانَه.

اکنون دَ لُ نـه: دالان. رویهم یعنی شاه‌دالان، دالان بزرگ.

اکنون شَی دَلُ نـه: کوچهٔ تنگ سرپوشیده و بن‌بست که مانند دالان بزرگی‌باشد.

۳۳۷ـ شِیْرْ: شیر. (۳۲)

[حیوان درنده]

اکنون شیر.

ف: شیر.

نیز بمعنی شیعر.

۳۳۸ــ شیرازْ : ماست منجمد. (۱۵۳)
اکنون بمعنیِ دوغی که آبش را بگیرند تامانند ماست غلیظ شود.
ف : شیراز: شبت را ریزه کنند و با ماست بیامیزند وقدری شیر برآن ریزند ودر مشکی یاظرفی کنند و چند روزی بگذارند تا تُرش شود (برهان قاطع).

۳۳۹ــ شیشَکْ : ازنامهای گوسفندان. (۱٦۷)
اکنون شِ یْ شَ کْ : گوسفند نر یکساله.
ف: شیشک، شیشاك.

۳٤۰ــ شیلَه رَو : باران وافر. (۱۱۰)
جزء نخست: شیلَه.
اکنون نیز شِیْ لـه: درّه کوچک وکم عمق میان دوتپه، نیز بمعنی سیل کوچک یا شاخه‌ای از سیل.
برای جزء دوم: نکث، رَهْرَو.

۳٤۱ــ شیمْ : شوم. (۹۲)
اکنون نیز ش وُ م.

۳٤۲ــ شینَمَالی: زیردستمالی. (۸۹)
[آنچه در زیردستمال و روی چارقد برسربندند.]
جزء نخست: شی: زیر و پائین.
ف: شیب.
جزء دوم : نِمَال: دستمال.
نکث، نیمال.
جزء سوم: «ی» پسوند نسبت.
[د: نیم مالی(۸۹پ۱۲)].

۳٤۳ــ شَیهَه: بانگ اسب. (٦۷)
اکنون نیز شِیْ هـ هـ.

* * *

ص

۳٤٤ــ صَبا : فردا. (۳۰)
اکنون سَ بـ آ.
ف : صباح.

۳٤۵ــ صَنْدَلی: کُرسی. (۱۲۵)
اکنون سَ نْ دَ لـ یْ: کرسی زمستانی.

* * *

ع

۳۴۶ــ عَرَّسْتْ: صدای خر. (۱۷۵)
جزء نخست: عَرّ. نک، عَرّوعَرّ.
برای جزء دوم: نک، سْتْ.
اکنون اَرَّستَ: صدای عرعر بلندخر.

۳۴۷ــ عَرّ وعَرّ: صدای خر. (۱۶۰)
اکنون اَراَر، نیز اَرّ بُر: عرعر. نک. عَرّست.

۳۴۸ــ عِلَّتُو: پرعیب. (۵۰)
جزء نخست: عِلّت.
اکنون اِلّتَ: علت.
جزء دوم: «وُ» پسوند نسبت.
اکنون اِلّتوُ: علیل ومعیوب.

۳۴۹ــ عیسوُزْ: عود سوز. (۱۵۴)
جزء نخست: عی.
اکنون اِد، نیز اوُد: عود.
جزء دوم: سُوز (ستاك امر سوُختَ: سوختن).

* * *

غ

۳۵۰ــ غُرّانْ سالْ: سالی که باران نبارد. (۳۴)
جزء نخست: غُرّانْ.
اکنون قُرُّم: غرّان، غرّنده.
جزء دوم: سال.
ف: سال.
[هرگاه در آغاز زمستان هنگام باریدن باران رعد بغرّد میگویند سال کُرّه انداخت وعقیده دارند که در آن سال دیگر باران نمی‌بارد.]

۳۵۱ــ غُرَّسْتْ: صدای غرش پلنگ وشیر. (۱۷۷)
جزء نخست: غُرّ.
اکنون قُرّ: غرش.
برای جزء دوم: نک، سْتْ.

۳۵۲ــ غَرِشمال. (۴۸پ۹)
نک، غَرِیبشمار.

۳۵۳ـ غُرُمْبَسْتْ : صدای گوز . (۱۸٤)
نک ، گُرُمْبَسْتْ.
جزء نخست: غُرُمْبْ.
اکنون قُرُمب، نیز قُرُم : نام صوتی است.
برای جزء دوم: نک. سْتْ .

۳۵٤ـ غُرُّو: کسی که خایه باد دارد. (۱۵۷)
جزء نخست: غُرّ.
اکنون قُرّ: فتق، نیزهر برآمدگی که دربدن پیدا شود.
جزء دوم: «وُ» پسوند نسبت.
اکنون قُرّو: دبه خایه، نیزکسی که فتق دارد.

۳۵۵ـ غَریبِشْمارْ : جَت . (٤۸ ـ ۱٦۱ـ۱۹٦)
نک، جَت.
جزء نخست: غریب.
اکنون قَرِیب : غریب.
جزء دوم : ـِ شمار (= شِمار) : شمار . رویهم یعنی کسی که در شمار غریبان و بیگانگان است .
[در بیرجند وبسیاری از روستاهای آن کولی را قَرِیب (= غریب) یا قُربَت (= غربت) نیز می‌گویند.]
اکنون قَرِشمآل .
درگویش خُوسف (شهرکی در ٤۰ کیلومتری غرب بیرجند) قَرِیبشِمآر.
ف : قَرَشمال .
[نج: غرشمال(٤۸پ۹)].

۳۵٦ـ غِشی. (۱۱٤پ۱۰)
نک، قِشینی.

۳۵۷ـ غِشینی . (۱۱٤پ۱۰)
نک.قِشینی.

۳۵۸ـ غُلّ : جوش. (۷۸)
اکنون قُل ، قُل قُل .
ف: غُل، غلغل.
[د: قُلّ (۷۸پ۵)].

۳۵۹ـ غَلْبِرْ :غربال. (۷۸)
اکنون قَلبِر .

۳٦۰ـ غُلَّسْتْ:صدای شراب. (۱۷۸)
[صدائی که هنگام خالی کردن شراب از سبو برآید.]

نکٔ، تُلَّسْتْ.
برای جزء نخست نکٔ، غُلّ.
برای جزء دوم نکٔ، سْتْ.

۳٦۱- غِنْگَسْتْ: صدای تیر. (۱۷۹)
جزء نخست: غِنْگْ.
اکنون قِـگْـ: نام صدائی که هنگام بیرون آمدن تیر از کمان و سنگٔ از فلاخن و مانند آن برآید.
برای جزء دوم: نکٔ، سْتْ.

۳٦۲- غُوچّ: ازنامهای گوسفندان (۱٦۷)
اکنون قـ وُ چّ: گوسفند چهار ساله ٔخایه‌دار، نیز گوسفندشاخدار جنگی.
ف: غوچ، قوچ.

۳٦۳- غِیلْ: غول. (۸٤)
اکنون قـ وُ لـ: نیز بمعنی بختک

• • •

ف

۳٦٤- فَالِدَه. (۱۵۳پ۵)
نکٔ، پَالِده.

۳٦۵- فَامِیدَه تَر: فهمیده‌تر. (۱۱۱پ۳)
[در بیت ۱۱۱ نصاب بجای «فهمیده تر» در نسخهٔ «ر» «فاْمیده‌تر» نوشته شده.]
جزء نخست: فاْمیده.
اکنون فَہ مـ یِ د ـہ: فهمیده.
جزء دوم: «تَر» پسوند تفضیل.

۳٦٦- فَذیلی. (۱۲۰پ۷)
نکٔ، فَضیلی.

۳٦۷- فِرَّسْتْ: صدای اسب. (۱۷۵)
[صدائی که اسب بافشار از بینی خارج کند.]
جزء نخست: فِرّ: نام صوتی است
برای جزء دوم نکٔ، سْتْ.

۳٦۸- فِسْفِسُو: چلیم کم صدا. (۱۰۲)
نکٔ، چلیم.
جزء نخست: فِسْفِس مرکب از فِس و فِس: نام صوتی است.
جزء دوم «وُ»: پسوند نسبت.

۳۶۹ــ فَضیلِی: فضولی. (۱۲۰)
اکنون فُزوُلهِ.
[ر: فَذیلی (۱۲۰پ۷)]

۳۷۰ــ فُطَّسْتْ: صدای خروس.
(۱۷۶)
[صدائی که خروس با فشار و ناگهانی از بینی خارج کند.]
جزء نخست: فُطّ.
اکنون فُدّ: نام صوتی است.
برای جزء دوم: نک، سْتْ.
[د: فُطَّست(۱۷۶پ۹)، اکنون فُد، نیز فُد: صدای مرغ.]

۳۷۱ــ فَنَر: آهن بُرّان بی‌جوهر. (۲۲)
اکنون نیز فُنَر.
ف: فنر.

۳۷۲ــ فَنْمَه: از نامهای ویژهٔ زنان.
(۸۱)
نک، خاقَنمه.
اکنون فَنِه.
[د: فنَّه(۸۱پ۱۱)].

۳۷۳ــ فیش: فر. (۵۳)
اکنون بمعنی باد وغرور وافاده.
ف: فیس.

* * *

ق

۳۷۴ــ قَاتِقْ: ماست. (۳۷)
نک، ماس.
اکنون قَتِق، نیز قَتُق: غذای آبگونه‌ای که بانان خورند.
ف: قاتق.

۳۷۵ــ قاقْ: خشک. (۳۲)
اکنون نیز بمعنی لاغر.
ف: قاق.

۳۷۶ــ قَاقَرِسْتانْ: قُلْقُلِستان.
(۷٤)
نک، قُلقُلستان.
جزء نخست: قاقَر.
اکنون نیز قَر وقَر: نالهٔ بلند و فریاد وصدای گریه.

جزء دوم: ستان.
اکنون ـِ س تُم: پسوند مکان و
و زمان.
ف: ستان.
اکنون قَم قَ رِ س تُم.

۳۷۷ـ قام. (۹۱پ۲)
نک، قیشم.

۳۷۸ـ قِشینی: لشکری. (۱۱٤)
جزء نخست: قِشین: قشون.
جزء دوم: «ی» پسوند نسبت.
اکنون قُ ش وُ نـ یِ: قشونی.
[ر: غِشینی. د: غشی (۱۱٤ پ۱۰)].

۳۷۹ـ قُطَّسْتْ. (۱۷٦پ۹)
نک، قُطَّسْت.

۳۸۰ـ قل. (۷۷پ۵)
نک، غُل.

۳۸۱ـ قُلُپَّسْتْ: صدائی که هنگام جماع برآید. (۱۸۳)
جزء نخست: قُلُپ: نام‌صوتی که از فروبردن چیزی در گل و مانندآن برآید.

برای جزء دوم: نک، سْتْ.

۳۸۲ـ قلّست. (۱۷۸پ۱)
نک. تُلَسْت، غُلَسْت.

۳۸۳ـ قُلقُلِسْتانْ: قَاْقَرِستانْ. (۷٤)
نک، قَاْقَرِستانْ.
جزء نخست: قُلقُل: همهمه. جوش وخروش.
اکنون قُ لَم قُ لـ یِ، نیز قُ لَم قُ لـ ه.
نک، قَلْقَلُو.

۳۸٤ـ قَلْقَلُو: پرقیل وقال. (۳۵)
جزء نخست: قَلْقَلْ.
اکنون قَم لـ قـ آ لـ، نیز کَ لـ.
کَ لـ، کَ لـ کَ لـ آ تـ: هیاهو. دادوفریاد. بلند حرف زدن.
جزء دوم: «وُ» پسوند نسبت.
اکنون قَم لـ قَم لـ وُ.

۳۸۵ـ قُلیچَّسْتْ: صدای بیرون آوردن شمشیر ازغلاف. (۱۸۵)
جزء نخست: قُلیچ: نام‌صوتی که ازفروبردن وبرآوردن‌چیزی درگل‌وخمیرومانندآن برآید.
برای جزء دوم نک، سْتْ.

۳۸۶ـ قُمْبارَه: گوز پرصدا. (۱۷۸)
اکنون قُمبَر ره.

۳۸۷ـ قُوچْ. (۱۶۷پ۴)
نک، غُوچ.

۳۸۸ـ قَیسارْ: جر. (۵۲)
اکنون قَی سآ ر: قنات، دهانهٔ قنات، جوی سرپوشیدهٔ قنات، نیز جوئی که در دو سوی قنات در زیرزمین کنند و باآن آب را به‌درون قنات آورند.
[ر: قَیصار(۵۲پ۲)].

۳۸۹ـ قَیصار. (۵۲پ۲)
نک، قَیسار.

۳۹۰ـ قِئْمْ: قوم. (۹۱)
اکنون قَوِم، نیز قَی م: خویش.
[د: قام (۹۱پ۲)].

* * *

ک

۳۹۱ـ کَاْکُتی: پودینهٔ برّی. (۱۲۵)
اکنون کَکُتِ.
ف: کاکوتی، کاکتو.

۳۹۲ـ کَاْلپِتْره. (۱۰۸ پ۱۳)
نک، کَلْپِتَره.

۳۹۳ـ کَاْلَه: پنبه‌ای که برای رشتن برمیل پیچند. (۵٤)
اکنون کَلِه.
نک، کَالَه بیزْ.
ف: کاله.

۳۹٤ـ کَاْلْ شَرْ: بارش کم. (۱۱۰)
جزء نخست: کَال: دره.
ف: چال.
جزء دوم: شَر (ستاک امرِ شَرِدَ: فروریختن آب ازبلندی).
ف: شُر.
[کَالْ شَر یعنی بارانی که در کالها آب روان سازد.]

۳۹۵ـ کَاْلَه‌بِزْ : چیزی‌است‌همچون سبد. (۱۱٤)
برای جزء نخست: نک، کَاْلَه.
جزء دوم: بِزْ : (ستاك‌امر بِ خ تَ: بیختن).
ف : بیز.
اکنون کَ لـ ه بِ ز، نیز کَ لَ ـ ک بِ ز: سبد بسیار بزرگی که غوزهٔ پنبه‌را درآن میریزند.
جزء نخست: کَ لَ ک ، نیز کَ لَ ق : غوزه پنبه.
جزء دوم : بِ ز: بیز.
[ر: کَاْلَه لَبِذْ (۱۱٤پ۱۱)
شایددراصل کَاْلکبذ(=کَاْلَک بز) بوده‌است.]

۳۹۶ـ کَاْلَه‌لَبِذ. (۱۱٤پ۱۱)
نک، کَاْله بز.

۳۹۷ـ کَبْدَاْنْ : بخاری. (۱۳۷)
اکنون کَ بـ دُ.

۳۹۸ـ کَبْرَه: بی‌دندان. (۱٤۳)
اکنون کَ بـ ر ـه: آدم یاجانوری که دندانهای او ریخته باشد.

۳۹۹ـ کُپَّسْتْ : صدای فروافتادن کلوخ. (۱۷٦)
جزء نخست: کُپّ : نام صوتی است .
برای جزء دوم: نک، سْتْ.

٤۰۰ـ کُتَّه: بزرگ. (٤٥)
اکنون کُ تّ ـه: چاق و درهم فشرده .

٤۰۱ـ کُتیِ :راندن‌گربه. (۲٥)
[آوائی که برای راندن و دور کردن گربه برآورند، پیشت.]

٤۰۲ـ کَدیِ : کدو. (٤٤)
اکنون نیز کَ دُ.
[د:کُدیِ (٤٤پ۱۲)].

٤۰۳ـ کُدیِ. (٤٤پ۱۲)
نک ، کَدیِ.

٤۰٤ـ کُرّ : ازنامهای بزها. (٦۲)
اکنون بمعنی بز یا بزغاله‌ای که گوشهای کوچک داشته باشد ، نیز بمعنی کوتاه.
ف : کُر.

نکٔ ، لَکَّه دُمْ . ونیز بمعنیِ
صدای قلیان وصدای مار .
نکٔ ، کُرَسَّت .

۴۰۵ـ کُرَّسْتْ : صدای قلیان ومار.
(۱۷۷)
برای جزء نخست نکٔ، کُرّ.
برای جزء دوم نکٔ، سْتْ.

۴۰۶ـ کَرْ کَرُو: نایگلو. (۹۰)
ف: خرخره.

۴۰۷ـ کُزُمْ : کندل. (۳۷)
نکٔ، کَنْدَلْ.
[صمغ گیاهی است بەنام کَما.]

۴۰۸ـ کُسْ مَاشَاوِی : کسی که
سودرا زیانوزیانرا سود بداند.
(۸۵)
نکٔ، کُسْمَاشُو.

۴۰۹ـ کُسْ مَاشُو: کسی که در نزد
او چهار ازسه کمتروپنج ازشش
بیشترباشد. (۱۰۴)
نکٔ، کُسْمَاشَاوِی.
جزء نخست : کُس.
ف :کس.

جزء دوم : مَاشُو : این واژه
بمعنی خُل تنها دراین ترکیب
دیده میشود وبەتنهائی بەاین‌معنی
بەکارنمیرود. «ماشو »درگویش
کرمان بمعنیخُل است.
اکنون کُ سه متّہ ش وُ، درگیلکی
کُسْ مَشَنگْ: کُس‌خُل.

۴۱۰ـ کُسْ مُنَارْ: دشنای‌است‌ویژهٔ
زنان. (۱۵۱)
برای جزء نخست نکٔ، کُس-
مَاشُو.
جزء دوّم: مُنار.
ف : منار.

۴۱۱ـ کِشْتَهْ شَلْغَمْ : شلغم پختهٔ
خشکٔ شده. (۴۳)
نکٔ، پُخْتِیکْ .
جزء نخست: کِشْتَه.
اکنون کِ ش ت ه: هرنوع میوه‌ای
که خشکٔ شده باشد، نیزبمعنی
کاشته و کِشت.
جزء دوم : شَلْغَمْ.
ف: شلغم.

۴۱۲ـ کَشَخْ: پایهٔ چفتهٔ تاك. (۳۹)

ف: کَشَخْ: ریسمانی باشد که خوشه‌های انگور را بربالای آن گذارند (برهان قاطع).

۴۱۳ـ کُشُّسْتْ: صدای گاو. (۱۷۵)

[صدائی که هنگام بیرون آمدن هوا از بینی گاو برآید.]

جزء نخست: کُشّ: نام صوتی است.

برای جزء دوم نک، سْتْ.

۴۱۴ـ کُلْ: سوراخ. (۴۱)

نک، کُلْکُلُو.

۴۱۵ـ کَلْبِلَیْ: کربلائی. (۵۹)

اکنون کَر بِ لَ ی، درترکیب با نامهای کسان کَ بـ لِ، کَ بـ لَ مانند کَ بـ لِ سَ نَ: کربلائی حسن، کَ بـ لَ مَّ د: کربلائی محمد.

۴۱۶ـ کَلْپَتْرَه: سخن بیهوده. (۱۰۸)

نک، پَسْوَاشْکی.

اکنون کَ لـ پَه تـ رِ.

نک، پَاتی.

ف: کلپتره.

[ر: کَتَاْلپتره (۱۰۸پ۱۳)].

۴۱۷ـ کَلْپِسَه: عنّاب تر. (۲۵)

اکنون کَ لـ پِ سـ ـه، نیزکَ لـ بِ ـ سـ ـه: عناب تازه‌ای که هنوز بخوبی نرسیده و کاملا سرخ و خشك نشده باشد.

[ر: کَلَپِشَه (۲۵پ۲)].

۴۱۸ـ کُلَخْ: سنگریزه. (۳۹)

اکنون کَ لـ وُ خـ: گِل خشك شده، پارهٔ دیوار.

ف: کلوخ.

۴۱۹ـ کُلْکُلُو: پُرکُل. (۴۱)

نک، کُلْ.

اکنون نیز کُ لـ دَ کُ لـ: سوراخ‌ـ سوراخ.

[نج: کُلُکُلو (۴۱پ۹)].

۴۲۰ـ کُلُنْبَه: نانِ نوروزی. (۵۲)

نک، پادرازُو.

اکنون کُ لُ مـ بـ ـه: نان گرد و کلفت.

نیز هرچیز چاق و فربه.

ف: کلنبه.

۴۲۱ـ کَلَّه سَرْ: سر برگشته و منحنی. (۱۴۳)

نکـ، مَنْگال.

جزء نخست: کَلَّه.

اکنون کَ لـ ـه: کمانی و منحنی.

نیز بمعنی بزرگ و درشت.

ف: کَلَه.

[اکنون کَ ل آ ك بمعنی چوب دراز سر کج است. ف: کِلاك.]

جزء دوم: سَر.

ف: سر.

۴۲۲ـ کَمْچِلِزْ: کفگیر. (۸۹)

اکنون نیز کَ فـ چِـ لِـ ز.

ف: کفچلیز، کفلیر، کفلیزه.

[ر: کَمچِلیِز (۸۹ پ ۱۱)].

۴۲۳ـ کَمْچِلیِزْ. (۸۹ پ ۱۱)

نکـ، کَمْچِلِز.

۴۲۴ـ کِنْ. (۳۶ پ ۱۰)

نکـ، کین.

۴۲۵ـ کُنْدالَه: ریزه چوب. (۱۷۰)

جزء نخست: کُندَه.

ف: کنده.

جزء دوم الَه.

اکنون اَ ل ـه: پسوند تصغیر.

نکـ، شُلمَزَنگ.

اکنون کُ ن دَ ل ـه: خرده هیزم شکسته.

۴۲۶ـ کَنْدَلْ: کُزُمْ. (۳۷)

نکـ، کُزُمْ.

۴۲۷ـ کَنْدِلْ: کوزه بی‌دسته شکسته سر. (۱۳۵)

۴۲۸ـ کِنَو: بنگ. (۱۶۷)

اکنون کِـ نَـ و: شاهدانه.

ف: کنو، کنب.

[بَنْگ گردی است که از شاهدانه میگیرند.]

۴۲۹ـ کَوَرْ: ماده‌ایست گیاهی که در کشک ریزند و مصلح آنست. (۱۵۳)

ف: کور، کبر: نام گیاهی است.

۴۳۰ـ کَوگی: ازنامهای بزان. (۵۷)

اکنون کَ و گ ـِ: بزغاله ماده‌ای

که پیش از یکساله شدن آبستن شود.

۴۳۱ــ کُونِ خَرْ: بی‌خرد. (۴۷)
ف: کون خر.

۴۳۲ــ کَهْرْ: کَر. (۹۰-۱۴۶)
اکنون کَہ ر.

۴۳۳ــ کَهَرْ: نوعی از اسب. (۱۷۳)
اکنون بمعنی اسب تنومند وفربه ونیرومند.
ف: کَهَر: رنگی ویژهٔ اسب و استر.

۴۳۴ــ کِهْكْ: کیک. (۵۳)
اکنون کَ یَ ک...

۴۳۵ــ کهکلان. (۲۹ پ ۱۳)
نک، گُه گَلانْ.

۴۳۶ــ کیرِ اَمْبارْ: ازدشنامهای ویژهٔ زنان. (۱۵۱)
جزء نخست: کیِـر.
ف: کیر.
جزء دوّم: آمْبارْ.
ف: انبار.
[نج: کیرانبار (۱۵۱پ۱)].

۴۳۷ــ کِینْ: کون. (۳۶)
اکنون نیز کِ ڹ گُ ڹ، کِ ڹ. کِ وُ ن.
[ر: کِن (۳۶پ۱۰)].

***

گ

۴۳۸ــ گَائِی: گائیدن. (۱۸۳)
اکنون گَہ ڹ.
[ر: گاهی (۱۸۳پ۱۱)].

۴۳۹ــ گَازُرْ: ازنامهای بزها. (۶۲)
اکنون گَہ زِ ر: بز یا بزغاله‌ای که نیمی از بدنش سفید و نیمی سیاه یا به‌رنگ دیگری باشد.

۴۴۰ــ گَالْ: سرگین. (۳۸)
اکنون نیز بمعنی سِنده.
ف: گال.

۴۴۱ــ گَاهی. (۱۸۳پ۱۱)
نک، گَائی.

۴۴۲ــ گِدَه: دیگر. (۸۲)

اکنون گِ د ـه، نیز دِ گ ـه.
ف: دیگر، دگر.

۴۴۳- گِرْ: گوز پرصدا. (۴۸)
نکث، گِرگِرُو.

۴۴۴- گِربانْ: گریبان. (۱۳۸)
اکنون گِ ر بَم.

۴۴۵- گُرْبَهْ ثَانِي: ازرق چشم. (۱۴۶)
جزء نخست: گُرْبَه.
ف: گربه.
جزء دوم: ثَانِي: ثانی.
اکنون گُ ر بَ ی سَ ن دِ، نیز چَ ش گُ ر بـ ـه: چشم گربه، گربه چشم.

۴۴۶- گَرْدِ رِي: پارچهٔ نازکی که نوعروسان بر روی اندازند. (۱۰۰)
جزء نخست: گَرْدْ: پارچهٔ نازك ابریشمی.
ف: گرد.
جزء دوم: رِي: روی.
نکث، رِي، رِي سِيـَه، رِي گُشُونِي.

۴۴۷- گِرْدُولَه: گِرد. (۳۸)
جزء نخست: گِرد.
ف: گرد.
جزء دوم: پسوندِ «وُ لـ ـه».
نکث، شُلمزنگ.
اکنون گِ رد وُ لـ ـه: گردگونه.

۴۴۸- گُرُّسْتْ: صدای بخاری. (۱۷۶)
[اکنون بمعنی صدای شعله ور شدن ناگهانی آتش است.]
جزء نخست: گُرّ: شعلهٔ آتش، صدای شعله ور شدن آتش.
نیز بمعنی تند و زود.
اکنون گُ ر گُ ر، نیز گُ رّ آ گُ ر: زودازود، پیاپی.
ف: گورگور، گوراگور.
برای جزء دوم نکث، سْتْ.

۴۴۹- گِرْگِرُو: کسی که پی درپی بگوزد. (۴۱)
جزء نخست: گِرگِرْ: گوزِ پی درپی.
نکث، گِر.
جزء دوم «وُ» پسوند نسبت.

۴۵۰ـ گُرُمْبَسْتْ: غُرُمْبَسْتْ. (۱۹۰)
نکث، غُرُمبَسْتْ.
جزء نخست: گُرُمْبْ.
اکنون نیز گُرُم: نام صوتی است.
برای جزء دوم نکث. سْتْ.
اکنون بمعنی صدای فروافتادن هرچیز سنگین است.

۴۵۱ـ گُرُوشَّه: از نامهای گوسفندان. (۱۶۷)
اکنون گُرُوشَّه: بز و میش چهارساله.

۴۵۲ـ گَسْتْ: زشت. (۳۸)
ف: گست.

۴۵۳ـ گُشُّو گُشُو: خواندن گاو. (۱۶۰)
[آوائی که برای فراپیش خواندن گاو برآورند.]
اکنون: گِسَّوُ گِسَّوُ.

۴۵۴ـ گُلْگُلُو: پرگل. (۴۱پ۹)
مرکب از گُلْ و گُلْ.
ف: گُل. و «وُ» پسوند نسبت.

۴۵۵ـ گَلَو: یَلَو. (۲۴)
نکث، یَلَو.
اکنون گَلَوِ، نیز یَلَوِ: یله.
ف: یله.

۴۵۶ـ گَلُوسْكْ: کمبزه. (۱۶۶)
[اکنون بمعنی خربزهٔ کوچک است.]

۴۵۷ـ گُلَّه: گلوله. (۶۰)
اکنون گُلَّه: گلولهٔ توپ و تفنگ.
نیز هرچیز گردوتیلهٔ بسیاربزرگ.

۴۵۸ـ گَلِي: گلو. (۳۷)
اکنون نیز گَلُو.

۴۵۹ـ گَنْدُمانْ: جمعِ گندم. (۱۱۶)
اکنون گَندُمُ جمعِ گَندُم.

۴۶۰ـ گَنْدَه: بی‌همت. (۴۴)
اکنون گَندِه.
نیز بمعنی نجس و گندیده.

۴۶۱ـ گُنْگَلاسِي: گُنگی. (۱۲۸)
اکنون گُگَلَمسِ: گنگی.
گُگَلآس: گنگ.
ف: گنگلاج.
[د: کشکلاسی (۱۲۸پ۱۱)].

۴۶...ـ گَو: گاو. (۱۶۳)
اکنون گَو.

۴۶...ـ گُوشْوارَه: حلقه‌ای زینتی که در گوش کنند. (۹۹)
اکنون گُوشوَرِه.
ف: گوشواره.

۴۶...ـ گُهْ بُخورْ: خسیس. (۲۹)
جزء نخست: گُه.
اکنون گُه.
ف: گُه.
جزء دوم: بُخورْ.
ف: بخور.
اکنون گُه بُخُر.

۴۶...ـ گُهْ گَلانْ: جُعل. (۲۹)
برای جزء نخست نک، گُه‌بُخور.
جزء دوم: گَلانْ.
اکنون گَلُه (ستاك امرِ گَلاندن.
اکنون گَلُندَ: گرداندن.
ف: گرداندن).
اکنون گُه‌گَلُه.

ف: گوگال، گوگار: سرگین گردانک.
[د: کهکلان (۲۹پ۱۳)].

۴۶۶ـ گیسّ: باانگشت برکون کسی زدن. (۹۱)
نک، آنگُل.

۴۶۷ـ گیسَّه: از نامهای بزان. (۵۷)
اکنون گِسّه: بزمادهٔ سه‌ساله.

۴۶۸ـ گیكْ: تیزِکم صدا. (۴۸)
اکنون گِکّ.

۴۶۹ـ گیگّی: خواندنِ بزغاله. (۲۵)
[آوائی‌که برای فراپیش خواندن بزغاله برآورند.]
اکنون نیز بمعنی بزغاله (به‌زبان بچه‌ها).

۴۷۰ـ گینَه: گونه. (۱۶۹)

۴۷۱ـ گینی: ظرف شکر. (۲۳)
اکنون نیز گُونِی.
ف: گونی.

* * *

ل

۴۷۲ـ لَچَرْ: مردِ یکك قازی. (۲۶)
نک، یَقّازی.

اکنون بمعنیِ کسی که درخوردن میان خوب وبد فرق نگذارد.

۴۷۳ــ لَخَاتِي : کسی که با کفش کهنه راه میرود. (۶۳)
جزء نخست: لَخَاتْ: کفش کهنه.
جزء دوم «ي» پسوند نسبت.

۴۷۴ــ لَخْشَكْ : آشی که ازآردپزند. (۱۱۳)
نک، پُلانی.
ف: لخشک.

۴۷۵ــ لَرْ. (۶۴)
نک، بخود وآدادَه‌لَر.

۴۷۶ــ لَرْدْ : بیابان. (۱۱۴)
اکنون بمعنی بیرون ومیدان.
ف: لَرد: میدان، صحرا، میدان اسب دوانی.

۴۷۷ــ لُکْپُکُو: غیرمسطح. (۱۵۸)
جزء نخست: لُکْ پُکْ: نا همواری.
ف: لک و پک: هرچیز گنده نا تراشیده.
جزء دوم «وُ» پسوند نسبت.

۴۷۸ــ لَکَّتَنْتِپَنَو: ؟ (۸۶)
[این واژه درنصاب معنی نشده و اکنون نیز در گویش به‌کار نمی‌رود. چندتن ازسالخوردگان می‌گفتند نام آهنگی بوده است که گبران با آن می‌رقصیده‌اند و آن آهنگ اینست:
لَکَّتَنْ تِپِنَو تِپِنَو تِپِنَو.
[د: لکتمیتنو (۸۶پ۶)].

۴۷۹ــ لُکْلُکُو: پاره‌پاره. (۶۸)
اکنون نیزلُ کُ لُ کُ به‌همان‌معنی لُ کُ، نیز لِ کُ: تِکَه، پاره.
ف: لک.

۴۸۰ــ لُکْلُکَه : ضدّ یُرغه. (۲۷)
اکنون نیز هُ لُ وُ کُ هُ لُ وُ کُ: نوع راه رفتن شتر.
راه رفتن ضدّ یرغه را اکنون سُ تُ سُ تُ، و سُ لُ تُ سُ لُ تُ نیزگویند.

۴۸۱ــ لَکْلَکِي : چرخ کلافه. (۴۳)
[چرخی‌که نخ را از دوک برگرد آن پیچند تاتبدیل‌به‌کلاف‌شود.]

۴۸۲ـ لَکّه دُمْ : کوتاه‌دم. (۱۴۸)
جزء نخست : لَکّه.
اکنون لَ کّ ـه : کوتاه.
ف : کُل، کُر.
جزء دوم : دُم.
ف : دم.
اکنون لَ کّ ـه دُ م ، دُ م لَ کّ ـه.
نیز کُ ر دُ م.
برای جزء نخست نک، کُرّ.

۴۸۳ـ لَمْ : رُخ. (۹۷)
اکنون نیز لَ م بـ وُ س : لُپ.
ف : لنبوس : اندرون دهان.

۴۸۴ـ لَمْبَرْ : ران. (۱۶۲)
ف : لمبر، لنبر.

۴۸۵ـ لُمْبَه : گُنده. (۴۴)
اکنون لُ م بـ ـه : فربه ، چاق ، کلفت، گُنده.
ف : لنبه.

۴۸۶ـ لِنْگْ[۱] : یکی‌ازدوپا. (۱۴۴)
اکنون لِ گـ ـث.
ف : لِنگ.

۴۸۷ـ لِنْگْ[۲] : عدل بار. (۱۴۴)
اکنون لِ گـ ـث ، لِ گـ ـث ـه نیز بمعنی تا ، یکی از دوتا.
ف : لنگ ، لنگه.

۴۸۸ـ لِنْگی : آنچه درحمام برکمر بندند. (۱۴۴)
اکنون لِ گـ ـث ی.
ف : لنگ، لنگی.

۴۸۹ـ لُونْ : خانه و دخمه‌ای که در تپه‌می‌کنندبرای‌خواباندن‌گوسفند وجزآن. (۵۳)
نک، لی.
اکنون نیز لـ وُ ن ، لـ ی، لـ ی ن.

۴۹۰ـ لی : لُون. (۵۳)
نک ، لُون.

۴۹۱ـ لیتی : آشی که ازآرد پزند. (۱۱۳)
نک ، پُلانی.
اکنون نیز لـ ی تّ ی : بمعنی‌نانی‌که در غذای آبگونه زیاد خیس شده باشد.

۴۹۲ـ لیخْ : لوخ. (۲۸)
اکنون نیز لـ وُ خ.
ف : لوخ.

۴۹۳ـ لیسْکْ : بی‌لباس. (۵۱)
[لُخت]
نک ، لیسکو.

۴۹۴ـ لِیسْکُو: از زیر حلق تا پشت کمر. (۵۱)
نک، لِیسک.

۴۹۵ـ لِیلِ: خُرد. (۴۵)

۴۹۶ـ لیلیکْ بَر: مِنقاش. (۱۰۶)
جزء نخست: لِیلِیک: وشگون.
جزء دوم: بَر.
نک، اِش بِبَر.

* * *

م

۴۹۷ـ مَاْتَو: ماهتاب. (۱۵۰پ۷)
نک، مَفْتَو.
جزء نخست: مَاْ.
ف: مَه.
جزء دوم: تَو: تاب.
اکنون تَو.
ف: تاب. نک، تَسوَ.

۴۹۸ـ مَاْچَه خَرْ: مرد ابله. (۱۴۷)
جزء نخست: مَاْچَه.
اکنون مَچه.
ف: ماده.
جزء دوم: خَر.
ف: خر.
اکنون مَچه خَر: ماده خر، ابله، نیز دشنامی است برای زنان.

۴۹۹ـ مَاتَمِي: سَرگُوری. (۱۲۷)
نک، سَرگُوری.
جزء نخست: ماتم.
اکنون مَتَمَه.
ف: ماتم.
جزء دوم: «ی» پسوند نسبت.

۵۰۰ـ مَاْخ اَوشان چچی: ؟ (۱۱۱)
*[این واژه‌ها بهمین صورت و بهمین ترتیب درپی‌هم آمده‌است و بیت ۱۱۱ نصاب که آنها را در بر دارد تنها در نسخهٔ «ر» هست ودرنسخه‌های‌دیگر نیست‌وچون گوینده نصاب معنی یا معنی‌های آنها را ذکرنکرده‌است نمیتوان دربارهٔ آنها نظرقطعی داد زیرا روشن نیست که این واژه‌ها به یکدیگر اضافه شده و «مَاْخ

آوشانِ چچی» باید خوانده‌شود یا به‌یکدیگرعطف شده و «و» نشانهٔ عطف درنسخه‌نوشته‌نشده است و «ماخ و آوشان وچچی» باید خوانده شود.
هیچیک ازاین‌واژه‌ها درگویش کنونی بیرجند و زیروچ به‌کار نمیرود و کسی معنی آنها را نمی‌داند امّا در فارسی می‌توان برای آنها معنی یا معنی‌هائی جستجو کرد:

۱ ـ مَاْخ :

این‌واژه باید درفارسی مٰاخ‌تلفظ شود، زیرا واکهٔ کشیدهٔ «اَ» در گویش بیرجند با واکه «آ» درزبان فارسی برابراست. مٰاخ درفارسی به‌معنی زرِناسره ومردِ دون همّت و خسیس و منافق و مردم پیر وحقیراست. اگرفرض شود که مٰاخ تلفظ دیگری از واژهٔ مٰاغ باشد (مانند فروغ‌از افروختن‌وآمیغ‌ازآمیختن)نوعی ازمرغابی سیاه و نوعی از کبوتر و نیز میغ معنی خواهد داد.ماخ می‌تواند تلفظی از واژهٔ مٰاه نیز باشد.

۲ ـ آوشٰانْ :

آوشان در فارسی تلفّظ دیگری است‌ازواژهٔ آفشان،واگراُوشان خوانده شود معنی «آنها» و «ایشان» خواهد داد («اُوشان» درگویش کنونی بیرجند «وُشُم» تلفّظ میشود) . آوشان دربرخی ازگویشهای مرکزی ایران معنی خانه میدهد و آن تلفظ گویشی واژه «آشیان» است.

۳ ـ چچی :

اگر تلفظ این واژه چَچی باشد منسوب است به «چَچْ».چَچْ درفارسی ابزاری است‌که با آن گندم را از دانه جدا می‌کنند (نکث ، چَکث)، نیز غربالی را گفته‌اندکه بدان غلّه پاك‌کنند . اگر چَچْ مخفّف‌واژهٔ چٰاچ که چٰاش صورت دیگرآنست باشد معنی تودهٔ غلّه پاك کرده خواهد داشت ، در اینصورت

نیز می‌توان چَچی را تلفّظی از چاچی انگاشت یعنی منسوب به‌شهر چاچ.
نگارنده حدس می‌زند که این واژه‌ها به‌یکدیگر اضافه شده‌اند نه‌عطف،زیرا «و» عطف درمیانهٔ آنها نیست بعلاوه واژهٔ مَاْخ اگربه «اوشان» اضافه‌نمی‌شدمَاخ تلفّظ ونوشته میشد چون واکهٔ «آ» در واژه‌های یک‌جائی همان «آ» تلفّظ میشود نه «اَ» مگر آن واژه با واژه‌ای ترکیب یا به‌واژه‌ای‌اضافه‌شود دراینصورت است‌که «آ» «اَ» تلفظ‌میشود. اگر این‌حدس درست‌باشد این‌ترکیب «مَاْخِ آوشَانِ چَچی» خوانده خواهد شد و باید رویهم رفته یک معنی بدهد. آیا «کسی که از همهٔ مردم در این دوران فهمیده‌تر باشد» (نک،ب۱۱۱) و به گفتهٔ گویندهٔ نصاب معنی این واژه‌ها را باید از او پرسید خودمفهوم‌ومعنی‌این‌واژه‌هاست؟ اگرچنین‌است اجزاء این‌ترکیب چه معنی میدهند؟ شاید اگر نسخه‌های دیگری از نصاب پیدا شود به این پرسش پاسخ داده شود.]

۵۰۱ــ مَاْدَرْ زاْدْ: ذَکَر. (۳۶)
جزء نخست: مَاْدَر.
اکنون مَہ دَر.
ف: مادر.
جزء دوم: زاْدْ.
ف: زاد.
اکنون مَہ دَر زآد.
[مادرزاد و مادرزاده درفارسی بمعنی همشیره یا برادر از بطن یک مادر است (انندراج).]

۵۰۲ــ مٰادَغِشْ: گنجشک‌ماده. (۴۰)
اکنون مَہ دَقِ شک.
[د: ماده غش (۴۰پ۷)].

۵۰۳ــ مٰاسْ: ماست. (۳۷)

۵۰۴ــ مَاْشُو: وٰاالا. (۷۸)
نک، وٰاالاْ.
اکنون مَہ شُو: پرویزن،غربالی که سوراخهای کوچک دارد.
ف: ماشو، ماشوب، ماشوه، ماشیوه.

۵۰۵ــ مَالِي: زن بدکاره.(٤٤)
اکنون مَم لـ یِ.
ف: مول.

۵۰۶ــ مَاوِي: پررنگ‌تراز آبی.(۹۶)
نکث، زیتونی.

۵۰۷ــ مَحْلْ: موعد.(۹۳)
[«ح» در میان این واژه فراگو نمی‌شود ونشانهٔ کشیدگی واکهٔ پیش از آنست.]
اکنون مَم لـ: نیز بمعنی نسیه.

۵۰۸ــ مُخْتْ[۱]: اعتماد.(۱۳۰)
اکنون نیز مُـ خـ تـ یِ.
ف: مُخْت: امید.
مثلِ «وَرْمُخْتِ مُـا ِش بُگَنْدَشته کار و بارِخُه». (ب۱۳۱)
یعنی به اعتماد من گذاشته است کاروبار خود را.

۵۰۹ــ مُخْتْ[۲]: نسبت به‌غیرخویش کردن کار شر.(۱۳۰)
اکنون نیز مُـ خـ تـ یِ.
مثلِ «وَرْمُخْتِ مُـا ِش کِـه هرچه اِ ش کِـه سربسر».(ب۱۳۱)
یعنی به‌من نسبت کرد هرچه کرد سراسر.

۵۱۰ــ مُرْغْ: ماکیان.(۸۲)
اکنون مـُ ر قـ، نیز مـُ قـ (در واژهٔ تـُ خـ مـُ قـ: تخم مرغ).

۵۱۱ــ مُرْغِ کِینَه: مرغ‌شوم.(۶۱)
برای جزء نخست نکث، مُرْغْ.
جزء دوم: کِینَه.
ف: کینه، کین.

۵۱۲ــ مُرْوَاْمِلَرْ زَانِي: مرا میلرزانی.
(۱۶٤)
[یکث جمله است.] مُرْ: مرا.
جزء نخست: «مـُ» (= من): ضمیر اول شخص مفرد.
جزء دوم: «رْ» (= را): نشانهٔ مفعول صریح.
وَاْمِلَرْزَانِي: جزء نخست پیشوند وَاْ: وا، به.
جزء دوم: مِلَرْزَانی.
اکنون مـِ لـَ ر زُم نـ یِ: می‌لرزانی.

۵۱۳ــ مُزْدِرِي: کارِ بمزد.(۱۲۷)
اکنون نیز مـُ ز د وُ ر یِ.
ف: مزدوری.

۵۱۴ــ مُشمُسُو : آهسته‌کار. (۲۱)

جزء نخست: مُش مُش.

ف: میس میس.

جزء دوم: «وُ» پسوند نسبت.

۵۱۵ــ مَشَدْ : مشهد. (۵۹)

۵۱۶ــ مَفْتَو : ماهتاب. (۱۵۰)

نک، مَاْتَو.

[این ترکیب که مَاْتَو (اکنون مَہ تَ وِ) نیز تلفظ میشود زیر تأثیر واژهٔ اَفتَو (=آفتاب) مَفْتَوَ تلفظ شده است.

[نج: مَاْتو (۱۵۰پ۱۰)].

۵۱۷ــ مَلْمَلِي : رنگی است سبز. (۹۶)

جزء نخست: مَلْمَل.

اکنون نیز مَر مَر.

ف: مرمر.

جزء دوم: «ي» پسوند نسبت.

۵۱۸ــ مَلْهَمْ : مرهم. (۱۵۴)

۵۱۹ــ مَلَّهٔ مُلَّعْلِيانْ : کوچهٔ ملاعلی. (۱۲۱)

جزء نخست مَلَّه.

اکنون مَ لَّـه: محلّه.

جزء دوم: مُلَّعْلِيانْ : ملاعلیان [ع درمیان این واژه نشانهٔ کشش واکهٔ پیش از آنست و تلفظ نمیشود.] مرکب از مُلّا و عَلِی و «اان» پسوند نسبت.

اکنون مُ لَّہ لـ یِ یُہ.

[د: مُلالیان (۱۲۱پ۱۰).

اکنون مُ لَ آ لـ یِ یُہ که تلفظ دیگر مُلَّعْلیان است.]

۵۲۰ــ مَمَّدْ تَقِي : محمدتقی. (۷۹)

اکنون مَ دَ تَّ قـ یِ.

۵۲۱ــ مَمَّدْ رَضِي : محمدرضی. (۷۹)

اکنون مَ د رَ ز یِ.

[د، نج: مَمَّدْ رضا (۷۹پ ۷).

اکنون مَہ رِ زآ.]

۵۲۲ــ مَمَّدْ عَلِي : محمّدعلی. (۷۹)

اکنون مَہ دَ لـ یِ.

۵۲۳ــ مَمَّسَنْ : محمدحسن. (۷۹)

اکنون مَہ دِ سَ ن، نیز مَہ سَ ن.

[نج : مَدِسَن (۷۹پ۶)].

۵۲۴ــ مَنْگَالْ : داس کَلَّه‌سَر. (۱۴۳)

نک، کَلَّه سَر.

[داسی بزرگ و منحنی‌که باآن گندم و جو را درو می‌کنند.]

۵۲۵ـ مُورِشْكْ : مور.(۹۰)

اکنون مـ وُ رِ ش کـ :مورچه.

مـ وُ رِ ش کـ ؛ نیز مُم رّ ی

مـ وُ رِ ش کـ : نوعی مهرهٔ ریز که به‌رشته کشند.

ف: مورش.

۵۲۶ـ مُوشَه خَرْ : خر کوچک‌اندام. (۱۷۳)

جزء نخست:مُوشَه(موش+ ـه).

جزء دوم:خَر.

۵۲۷ـ مُه : مَن.(۱۳۱)

اکنون «مـُ»ضمیر اول‌شخص‌مفرد.

۵۲۸ـ مَهْیِیَه : مرثیه.(۳۰)

[«هـ» درمیان این واژه فراگو نمیشود و نشانهٔ کشش واکه پیش‌ازآنست.]

اکنون مَم سـ ی ـه .

۵۲۹ـ مَهْچِدْ: مسجد.(۱۴۶)

اکنون مـَ چـِ د ،نیز مـ چـِ د .

۵۳۰ـ می: مُو.(۳٦)

اکنون نیز مـ وُ .

۵۳۱ـ مِیْخْ : از ابزارهای بافندگی.

اکنون مـِ۲خ : میخ ،نیزمیخی‌که «نَوَرْدْ» را نگه میدارد.

نک ، نَوَرْدْ.

[د. میخ (۵۵پ۷)].

۵۳۲ـ میرْمَنْدانْ.(۸۳پ۱۰)

نک، پُرستَمندانْ .

۵۳۳ـ مِیْشْ : از نامهای گوسفندان. (۱٦۷)

اکنون میم ش :گوسفند ماده.

ف: میش.

میم ش ی نـ ـه : جنس میش‌وگوسفند دربرابر بـُ ز ی نـ ـه. نک ، بُز.

۵۳٤ـ مِیْشْ: موش.(۱۳۷)

اکنون مـ ی ش ، نیز مـ وُ ش .

نک: میش .

۵۳۵ـ میشْ: موش.(۷۸)

نک ، میْش.

اکنون نیز بمعنیِ خلم خشک وگلوله شده .

۵۳۶ــ میمیز : مویز.(۵۹)
نک ، میمیزی.
ف: میمیز.

۵۳۷ــ میمیزی : دنی.(۱۱۷)
برای جزء نخست نک،میمیز.
جزء دوم: «ی» پسوند نسبت .
اکنون بمعنی آدم مادّی پست همّت
و خسیس که یک مویز هم در
نظر او ارزش بسیار دارد.[چون
در بیت ۱۱۷ نصاب پیش از
«میمیزی» واژه‌های «پیچاك»
و «برپنا» و «ریخ» آمده ممکن
است برخی گمان کنند که
«میمیزی» از مصدر «میزیدن»
یعنی بول کردن و شاشیدن است
و «دنیست» که پس از «میمیزی»
آمده «وَنیست» است نه «دنیست»
یعنی آنکه «و» نشانهٔ ربط و
«نیست» متعلّق باشد به مصرع
دوم که واژهٔ «سپدّ خور» در
آن معنی شده است. آشکاراست
که با روشن بودن معنی واژه
«میمیزی» جائی برای این حدس
باقی نخواهد ماند.]

•••

ن

۵۳۸ــ نَابِدُو : بی‌سیم و زر.(۲۱)
اکنون نَبِ وُد : ورشکست .
ف: نابود: مفلس.
[ر : ناپید(۲۱پ۸)].

۵۳۹ــ نَاكْ : دندانهای پیش.(۱۴۳)
اکنون نَکَ .
ف: ناك: فك.
نَکِ : خشمگین.

۵۴۰ــ نَالِي: نهالی.(۱۱۹)
اکنون نَلِ .

۵۴۱ــ نَامِتْ : ناامید.(۱۴۳)
اکنون نیز نَمِد ، نَمُ مِد.
ف: نومید.

۵۴۲ــ نَامَحْرُومْ : محروم. (۹۱)
اکنون نَمَرُوم ، نیز مَرُوم.

۵۴۳ـ نَاْمُوخْ : شَرّ. (۱۰۲)
اکنون نیز نَم مـ وُ خو ـ د : لجباز و زودقهر.

۵۴۴ـ نٰایْچَه : نای خُرد. (۱۰۹)
جزء نخست: نٰای.
اکنون نـَ ی.
ف: نای، نی.
برای جزء دوم نک، چَه.
اکنون نـَ ی چ ـه، نیز بمعنی انبیق گلاب گیری.

۵۴۵ـ نُجْقُرُو : کثیف. (۲۶)
اکنون نُ ش خُ رُو.
[د: نجغرو (۲۶پ۵)].

۵۴۶ـ نَرگَدٰا : مدّاح مردم در انجمن. (۱۶۵)
اکنون بمعنی ِ گدای تندرست و پررو وسمج.

۵۴۷ـ نَسَرْ : جائی که آفتاب بر آن گذر نکند. (۱۵۰)
نک، نَسَو.
ف: نسر، نسار.
[د: نسرك (۱۵۰پ۱۱)].

۵۴۸ـ نَسَو : ضدّ پَاْتَو. (۱۴۹)
نک، پَاْتَو.
اکنون نـَ سـَ و : جائی که آفتاب بر آن نتابد.
ف: نسا.
نک، نَسَر.
[درنسخهٔ «د» بجای نَسَو «آتَو» آمده است (۱۴۹پ۸) که درست ضدّ «پَاْتَو» است و «نتاب» معنی می‌دهد (نک، پَاْتَو).
«آتو» دوجزء دارد. جزء نخست: «آ» : نشانهٔ نفی. جزء دوم : تَو، اکنون تـَ و (= تاب). نک، مَاْتَو، مَفْتَو. «آتَو» در نام یک بازی نیز بازمانده که اکنون آنرا آ تـَ و مـَه تـَ و می‌نامند. این بازی در شبهای مهتابی صورت می‌گیرد. دسته‌ای از بازیگران درتاریکی (آ تـَ و) ودستهٔ دیگر درماهتاب (مـَه تـَ و) می‌ایستند، از اینرو آنرا آ تـَ و مـَه تـَ و می‌نامند.]
[نج: نَسَر (۱۴۹پ۸)].

۵۴۹ـ نَمْنِسْ : کسی که در سخن گفتن دلیر نباشد. (۱۱۸)

۵۵۰ـ نَوا آرَنْدَه : نوحه گر. (۸۳)
جزء نخست: نَوا: نوحه.
جزء دوم: آرَنْدَه.
اکنون آرَندده: آورنده.

۵۵۱ـ نَوَرْدْ : از ابزارهای بافندگی. (۵۵)
اکنون نیز نَبَرد: میله‌ای چوبی که پارچه را برآن پیچند.
ف: نورد.

۵۵۲ـ نِیَاْدِ : نیست. (۹۵)
نک، اَاْدِ، وَاْنیاْدِ.
اکنون نِیَدِ: او نیست (درباره جانداران)، نِسدِ : نیست (دربارهٔ چیزهای دیگر).

۵۵۳ـ نیرْ : نور. (۵۳)
اکنون نیز نور.

۵۵۴ـ نِیَكْ : نغز. (۵۰)
اکنون نِیَك، نیز نِك.
ف: نیک.
[نج: نیک (۵۰پ۱۳)].

۵۵۵ـ نیمالْ : چیزی که زن به سر بندد. (۱۱۹)
نک. شینَمالی.

۵۵۶ـ نیمْ مال. (۸۹پ۱۲)
نک، شینَمالی، نیمال.

• • •

و

۵۵۷ـ وَاْتَاْسیدَه : ضدّ وَرْغُرُمْباسیده. (۶۶)
[فرونشسته، نیز بمعنی ترسیده].
نک، وَرْغُرُمْباسیده.
جزء نخست: پیشوند وَاْ.
ف: وا، با، باز.
جزء دوم: تَاْسیدَه.
اکنون وَتَسِده: فرونشسته مانند خشک شدن ماست در ته ظرف یا فرو نشستن وَرَم وتاول ومانند آن. نیز بمعنی ترسیده.
همریشهٔ فارسی: تاسه.

۵۵۸ــ وَاْدَاْدَه. (۶۴)

نک، بخود وَاْدَادهلَر.

۵۵۹ــ وَاْدَپَیدَه : پرباد. (۲۴)

برای جزء نخست نک، وَاْتَاْسیده

جزء دوم: دَپَیده: آماس کرده، بر آمده.

اکنون وَہ دَپَ ۂ د ہ : خمیر برآمدهٔ ترش شده.

وَر دَپْ ۂ د ہ: نفرینی است.

۵۶۰ــ وَاْدَرِیدَه: بردریده. (۹۴)

برای جزء نخست نک، وَاْتَاسیده.

جزء دوم: دَریدَه.

اکنون دَ رِۂ د ہ.

ف: دریده.

۵۶۱ــ واز کوت. (۷۲پ۱)

نک، وَاْزِکُوتَاْدِ.

۵۶۲ــ وَاْزِکُوتَاْدِ: حالت کسی که درهنگام نشستن زنخدان را برابر زانو نهد. (۷۲)

برای جزء نخست نک، وَاْتَاسیده.

جزء دوم: زِکُوتْ.

اکنون زُکْ وُ د: کِیز، کِیزکرده.

برای جزء سوم نک، آاْدِ، نِیَاْدِ.

برروبهم این جمله «کِیز کرده است» معنی می‌دهد.

[د: واز کوت (۷۲پ۱)].

۵۶۳ــ وَاْشَخِیدَه: شق‌شده. (۹۴)

برای جزء نخست نک، وَاْتَاسیده.

جزء دوم: شخیده: شکافته.

ف: شخوده.

اکنون وَہ شَخ ۂ د ہ: شکافته شده.

۵۶۴ــ وَاْکَشِیدَه: سرگشاده. (۹۴)

برای جزء نخست نک، وَاْتَاْسیده.

جزء دوم: کَشیدَه.

اکنون وَہ کَ ش ۂ د ہ: تاآخرین حدّ باز شده.

۵۶۵ــ وَالاْ : الکی که سوراخهای کوچک دارد. (۷۸)

اکنون وَہ لہ آ.

ف: پالا، پالای.

۵۶۶ــ وَالَخْمِیدَه: تنبل‌منش. (۶۴)

[«ح» در میان این واژه فراگو

نمیشود و نشانهٔ کشش واکهٔ پیش‌از آنست.]

برای‌جزء نخست نکث،وَآتاسیده.

جزء دوم: لَحْمیدَه.

اکنون لَ مـ یْ د ـه .

ف: لمیده .

اکنون وَہ لَ مـ یْ د ـه.

۵٦۷ـ وَاْنَمیدَه: شبه‌تر.(۹٤)

برای جزء نخست نکث، وَآتاسیدَه.

جزء دوم: نَمیدَه: نم شده .

اکنون وَہ نَ مـ یْ د ـه بمعنیِ سخن بی‌مزه و بی‌نمک‌است که دیر دیر نیز گفته می‌شود.

۵٦۸ـ وَاْنِیَاْدِ: بازنیایدآنکه درسفر است. (۹۵)

[نفرینی‌است.]

جزء نخست: وَآ: باز.

جزء دوم : نِیَاْدِ : نیاید ، نیز بمعنیِ نیست .

نکث، نِیَاْدِ ، آاْدِ.

اکنون وَہ یُہ مـَ دَ ، نیز وَہ اُہ مـَ دَ بمعنیِ باز آمدن و پاك شدن‌است.

۵٦۹ـ وَرْاُمّاسیدَه: نفرینی‌است بر اهل قبور. (۱٦۵)

جزء نخست: پیشوند وَرْ.

نکث، وَرْپَخانْ .

جزء دوم: اُمّاسیده: باده کرده.

همریشهٔ فارسی: آماس .

۵۷۰ـ وَرْپَخانْ: نقیضِ هانْ شِخارْ. (٤۹)

نکث، هانْ شِخار.

جزء نخست: پیشوند وَرْ بمعنی بَر، بالا، به.

ف: بر، ور.

جزء دوم : پَخانْ: (فعل امر) پهن کن.

همریشه فارسی: پخت، پخش، پخچ.

اکنون وَ رِپُ خُہ، نیز وَ رِپُ خُہ.

۵۷۱ـ وَرْتِرِنْجیدَه: نفرینی است براهل قبور. (۱۵٦)

برای جزء نخست نکث،وَرْپَخان.

جزء دوم: تِرِنجیده: تَرَك‌خورده ودرهم‌کشیده.

ف: ترنجیده.

اکنون ـدِ رِ ـد ـج بمعنی ترکی است
که در نتیجهٔ خشکی در پشت
دست پیدا شود.

۵۷۲ــ ورزا. (۳۱پ۳)
نک، وَرزَو.

۵۷۳ــ وَرْزَو: گاونر. (۳۱)
اکنون وَ ر زَ وِ.
ف: ورزاو.
[د: ورزا (۳۱پ۳)].

۵۷۴ــ وَرْطَپْ: برخیز. (۱۳۴)
برای جزء نخست نک، وَرْپَخان.
جزء دوم: طپ: ستاك امر و
مضارع طپیدن.
ف: تپیدن.
نک، هان طَپْ.
اکنون وَ ر ـد ـپّ: برخیز.
[درهنگام پرخاش گفته شود.]

۵۷۵ــ وَرْ طِرَقْ: برخیز. (۱۳۴)
برای جزء نخست نک، وَرْپَخان.
جزء دوم: طِرَقْ: ستاك امر و
مضارع طِرَقیدن: ترکیدن.
نک، هان طِرَق.
اکنون وَ ر ـدِ رَ ـك: برخیز [مانند
وَ ر ـدَ ـپّ درهنگام پرخاش گفته
شود. نک، وَرْطَپ.]

۵۷۶ــ ورعبث. (۷۴پ۷)
نک، بَرعبَث، وَرْهَمَنا.

۵۷۷ــ وَرْغُرُمْبَاسیده: ضِدِّوَاتَاسیده.
(۶۶)
نک، وَاتَاسیده.
برای جزء نخست نک، وَرْپخان.
جزء دوم: غُرُمْبَاسیده: آماس
کرده.
اکنون وَ رقُ رُ مـ بَـ سِ ـد ـه،
نیز وَ ر قُ رُ مـ بـ ـد ـه: آماس
کرده.
ف: غرنبیده: بانگ و فریاد. غرنبه.
نک، غُرُمْبَستْ.
[اینگونه دگرگونی معنوی در
واژهٔ وَرقُرّ ـد ـه (= غرّیده)
نیز دیده میشود که در فارسی بمعنی
بانگ و فریاد است و با پیشوند
وَرْ در گویش بیرجند بمعنی
یکباره سبز شدن وروئیدن سبزه
وقارچ ومانند آن به کار میرود.]

۵۷۸ــ وَرْ کَلیمَه : محتضر. (۸۸)
برای جزء نخست نک، وَرْپخان.
جزء دوم: کَلیمَه: شهادتین.
ف: کلمه.

۵۷۹ــ وَرْ مُخْتْ. (۱۳۰)
نک، مُخْتْ ۱، مُخْتْ ۲.

۵۸۰ــ وِرْ وِرُو : بسیارگو. (۲۱)
جزء نخست وِرِوِر: حرف‌زدن، پرحرفی.
همریشهٔ فارسی وِرْ.
جزء دوم «وُ» پسوند نسبت.
[د: زرزرو (۲۱پ۶). اکنون زُرزُروُ: زرزِرکننده. زُرزُر: نق‌نق. همریشهٔ فارسی. زِرزِر.]

۵۸۱ــ وَرْهَمَنّا : برعبث. (۷۴)
نک، بَرعبث.
برای جزء نخست نک، وَرْپخان.
جزء دوم: هَمَنّا.

اکنون هَمَنَ آ، نیز هَمَنِ آ: گمان.
ف: همانا.
اکنون وَر هَمَنَ آ: بیهوده، خیالی.
[د: وهمنا (۷۴پ۴)].

۵۸۲ــ وك : نشانهٔ تحقیر. (۱۴۰)
نک، سَنگوك، دِرختوك، خَرُوك، دُختروك.
[اکنون وُک پسوندتصغیر است.]

۵۸۳ــ وِنْگَسْتْ : صدای گلوله. (۱۷۹)
جزء نخست: وِنگْ: نام‌صوتی است.
برای جزء دوم نک، سْتْ.
اکنون وِگَسْتِ نیز بمعنی صدای پریدن ناگهانی زنبور ومگس.

۵۸۴ــ وهمنّا. (۷۴پ۴)
نک، وَرهَمنّا.

***

ه

۵۸۵ــ هاشخار. (۴۹پ۱۱)
نک، هٰانْ شِخار.

۵۸۶ــ هاطَپ. (۱۳۴پ۲)
نک، هان طَپ.

۵۸۷ــ هاطِرَق. (۱۳۴پ۱)
نک، هان طِرَق.

۵۸۸ــ هانْ رَاْوِیدَه :شُل.(۱۳۶)
[درنسخهٔ «ر» بجای «شُل» «شَلْ» نوشته شده.]
جزء نخست: هانْ.
اکنون هُ، هُم: پیشوندیست که معنی فرو، فرود وپائین میدهد.
جزء دوم: رَاْوِیدَه: شُلْ،رقیق.
همریشهٔ فارسی : راوك.
اکنون هُ رَم و یِ د ه : شُل و وارفته، رقیق و روان.

۵۸۹ــ هانْ شِخارْ :نقیضِ وَرْپخان.
(۴۹)
نک، وَرْپَخان.
برای جزء نخست نک، هان رَاْویدَه.
جزء دوم : شِخار : ستاك امرِ شِخاردن (= شِخُردن) : فشردن.
اکنون هُ شِ خوآ ر،نیز هُ ش خوآ ر: فروبیفشار. شِ خو آ ر: فشار.
[د: هاشخار (۴۹پ۱۱)].

۵۹۰ــ هانْ طَپْ : بنشین.(۱۳۴)
برای جزء نخست نک، هانْ رَاْویدَه.
برای جزء دوم نک، وَرْطَپْ.
اکنون هُ تَّ پ : بتمرگ،بنشین
[بیشتر در هنگام پرخاش گفته شود.]
[د: هاطپ (۱۳۴پ۲)].

۵۹۱ــ هانْ طِرَقْ : بنشین.(۱۳۴)
برای جزء نخست نک : هان رَوایده.
برای جزء دوم نک، وَرطِرَق.
اکنون هُ تِ رَ ق : بتمرگ، بنشین.[بیشتر در هنگام پرخاش گفته شود.]
[د: هاطرق (۱۳۴پ۱)].

۵۹۲ــ هاها : راندن گاو.(۱۶۰)
[آوائی است که برای راندن گاو برآورند.]

۵۹۳ــ هَرْدَمْ خیال : دَمْدَمو.(۲۹)
نک، دَمْدَمو.

[کسی که هردم خیال و فکری نو بکند وتصمیمی تازه بگیرد.]

۵۹۴ـ هِرْهِرْ: صدای شیههٔ اسب. (۱۷۳)

اکنون نیز بمعنی صدای خندهٔ کم صدا و پی‌درپی. هِرّوُک: کسی‌که‌بی‌جهت‌وهمیشه‌میخندد.

۵۹۵ـ هُكْ هُكْ: صدای‌موشه خَر. (۱۷۳)

نک، مُوشه خَر.

اکنون نیز صدای گریه که در گلو پیچد.

ف: هکهک، هق هق.

۵۹۶ـ هُلْگْ: آهسته.آرام.(۱۷۱)

نک، هُلگُوك.

۵۹۷ـ هُلْگُوكْ: به‌آرامی،به‌آهستگی خیلی آرام وآهسته. (۱۷۱)

نک، هُلگْ.

۵۹۸ـ هَلْهَلاٰنْ: پیرکهنسال. (۵۲)

جزء نخست: هَلْهَل: نفس تند و کوتاه.

جزء دوم: اٰن، اکنون «اُ» : پسوندی است که صفت فاعلی می‌سازد.

ف: «ان».

اکنون هَلْهَلُم.

۵۹۹ـ هِمْ: سرگین خر. (۶۰)

اکنون بمعنی پهن اسب و خر.

همریشه فارسی: هیمه.

۶۰۰ـ هَمْبِيكْ: زنانی که شوهران آنها برادر باشند. (۴۶)

جزء نخست: هَمْ.

ف: هم.

جزء دوم: بِیكْ.

ف: بیوك، بیوگ، بیو: عروس.

بیوگانی: عروسی.

[واژهٔ بِیكْ تنها در هَمْبِيكْ بازمانده و به‌تنهائی به‌معنی‌عروس به‌کار نمیرود. بِهْ کَهْ: نشانهٔ شگفتی است.]

۶۰۱ـ هَمْوٰارْ: آهسته. (۱۱۲)

نک، هَمْوٰارُوك.

ف: هموار.

۶۰۲ـ هَمْوٰارُوكْ: آهسته‌تر. (۱۱۲)

[خیلی آهسته، به‌آهستگی]

نک، هَمْوار.

اکنون هَمـ وَرُوُ ک: خیلی آهسته.

۶۰۳ـ هِنَّسْتْ: صدای‌آدمی.(۱۷۶)

[صدائی که در زیربارسنگین از خستگی برآید.]

جزء نخست: هِنْ.

اکنون نیز هِنـ هِنـ: نام صوتی است.

نک، هِنْ هِنْ.

برای جزء دوم نک، سْتْ.

۶۰۴ـ هِنْ هِنْ: راندن خر.(۱۶۰)

[آوائی‌که‌برای‌راندن خربرآورند.]

نک، هِنَّسْتْ.

۶۰۵ـ هَنیِ: هنوز. (۹۷)

اکنون نیز هَدَوُ.

ف: هنوز، هنیز، نوز.

۶۰۶ـ هُوَّسْتْ: صدای‌قُمباره.(۱۷۸)

نک، قُمباره.

جزء نخست: هُوَّ.

اکنون هُوِّ: نام صوتی‌است.

برای جزء دوم نک، سْتْ.

۶۰۷ـ هِیُوكْ: راندن اشتر. (۲۷)

[آوائی که برای راندن شتر برآورند.]

* * *

ی

۶۰۸ـ یُرغَه: ضدّ لُکْلُکَه. (۲۷)

نک، لُکْلُکَه.

اکنون یُرقـه.

[ر: یرقه (۲۷پ۹)].

۶۰۹ـ یَقّازیِ: لَچَر. (۲۶)

نک، لَچَر.

جزء نخست: یَق (=یک).

جزء دوم: قاز: واحد پول.

جزء سوم: «ی» پسوند نسبت.

اکنون یَقّازِ: یک قازی، کسی‌که یک «قاز» در نظراو خیلی ارزش دارد.

۶۱۰- یَلَو : گَلَو. (۲٤)
نک، گَلَو.
اکنون یَ لـ ـه، نیز گَ لـ ـه.
یَ لـَ وِ : اکنون مندیل و دستار کوچکی است که بر دورسر بندند.
۶۱۱- یُوجَه: (۱۵۹پ۶)
نک، روُجَن.
۶۱۲- یُوشَنْ: تیرِخ. (۷۳)
نک، تیرِخ.
[شاید تلفظی باشد از آویشن و آویشهو اوُشه که اکنون اَ وِ شَ ز و اَ وِ شـ ـه تلفظ میشود.]

فهرست واژه‌ها وترکیبها وعبارتهای فارسی

که در واژه نامه آمده

رقم پس ازواژه شمارهٔ آن را درواژه نامه نشان می‌دهد

آ

آب ۲۹-۳۰۹
آبافت ۱
آب دماغ ۲۲۹
آبریز ۲
آبفت ۱
آب وقفی ۳۱
آتش ۳
آتش‌افروز ۳
آجیل ۲۱۶
آرام ۵۹۶
آزار ۶
آستر ۱۶
آستری ۱۶
آش آرد ۴۷۴-۴۹۱
آشیان ۵۰۰
آفتاب ۲۰
آلت مردی ۳۳۲
آلو ۲۴
آماس ۵۶۹
آماس کرده ۵۵۹-۵۷۷
آمدم ۵۶
آن ۴۰
آنجا ۵۹
آورنده ۵۵۰
آویشن ۶۱۲
آویشه ۶۱۲
آهسته ۵۹۶-۶۰۱
آهسته‌تر ۶۰۲
آهسته کار ۵۱۴
آهسته گو ۳۰۵
آهن بران بی‌جوهر ۳۷۱

***

ا

ابرو ۱۱
ابریق ۲۰۲
ابله ۲۲۴
اثمارخشک ۲۱۶
اجتناب ۱۲۱
احمق ۲۲۴
اخته ۶۷
اخکوك ۳۲
ارهٔ دودسته ۹۵
ازرق چشم ۴۴۵
اززیرحلق‌تاپشت کمر ۴۹۴
اسب ۱۵
اسب تنومند ۴۳۳
اسپ ۱۵
استاره ۷۰
استخر ۳۴
اسهال ۷۸-۱۳۰-۲۷۳
اشتاب ۴۲
اشتاو ۴۲
اشتر ۵۴
اصول ۷۴
اعتماد ۵۰۸
افاده ۳۷۳
افشان ۵۰۰
اکول ۴۴
الله الله ۲۳
امید ۵۰۸
ان ۱۷
انبار ۴۳۶
انبیق ۵۴۴
اندرون ۲۶
انگشت ۶۰
انگل ۲۷-۴۶۶
انگور ۲۸
اوشان ۵۰۰
اوشان ۵۰۰
اوشه ۶۱۲
ایشان ۵۰۰
اینجا ۴۷
این ۴۱
ایوان ۳۲۴

***

ب

با ۵۵۷
بابا ۶۴
بابابزرگ ۶۴
باد ۳۷۳

بادام بری ۲۴۴
بادپیچ ۱۹۹
باد کرده ۵۶۹
بادنجان ۶۳
باران وافر ۳۴۰
بارش کم ۳۱۰-۳۹۴
باز ۵۵۷-۵۶۸
بازآمدن ۵۶۸
بازنیاید ۵۶۸
بالا ۵۷۰
بانگ‌اسب ۳۴۳
بانگ‌بز ۸۲
بانگ بقر ۶۲
بانگ سگ ۲۶۰-۲۶۱
بانگ شغال ۲۶۰-۲۶۱
بانگ گرگ ۲۶۰-۲۶۱
بانگ گوسفند ۸۲
بانگ‌وفریاد ۵۷۷
ببرش ۳۶
ببرم ۵۵
بتمرک ۵۹۰-۵۹۱
بجوش ۳۷
بچه ۶۶
بچه‌سگ ۱۷۳
بخاری ۳۹۷
بختک ۳۶۳
بخور ۴۶۴
بد ۷۰-۷۲
بدخبر ۵۱۱
بدشگون ۷۲
بدهم ۵۷
بر ۷۶-۴۹۶-۵۷۰
برابر ۲۹۶
برادر ۵۰۱
برآمده ۵۵۹
برجستن ۳۱۷
برخیز ۵۷۴-۵۷۵
بردریده ۵۶۰
بردن ۴۹۶
برز ۷۳
برزگر ۷۳
برگشته ۳۰۰
برگشته سر ۳۰۰
برو ۱۱
بره ۷۷
برهنه ۱۰۰
بز ۸۰
بزپوزسفید ۸۷
بزجوانه ۱۶۸
بزچهارساله ۴۵۲
بزرگ ۴۰۰-۴۲۱
بزسه‌ساله ۴۶۷
بزغاله ۷۹
بزغالهٔ آبستن ۴۳۰
بزغاله سیاه‌وسفید ۴۳۹
بزگوش کوچک ۴۰۴
بز نر چهارساله ۱۵۳
بز نر دوساله ۱۹۲
بزنش ۳۸
بزی که گردپوزه‌اش زردباشد ۲۲۲-۲۳۰
بزی که گوشهایش خال دارد ۱۱۰
بسیارگو ۵۸۰
بگیرش ۴۰
بلبلی ۸۴
بنشین ۵۹۰-۵۹۱
بنگ ۴۲۸
بوز ۸۶
بول کردن ۵۳۷
به ۵۱۲
بیابان ۱۳۷-۴۷۶
بیابان کنارکوه ۱۳۷
بی‌اثر ۹۲
بیارش ۴۱
بیامدم ۵۶
بیختن ۳۹۵
بی‌خرد ۴۳۱
بی‌خود ۸۹
بی‌خودی ۸۹
بی‌دندان ۳۹۷
بیرون ۴۷۶
بیرون شد ۶۹
بیز ۳۹۵
بی‌سیم‌وزر ۵۳۸
بیش ۹۳
بیشتر ۹۳
بیغوله ۱۱۴
بی‌فایده ۸۹
بیکاره ۹۴
بی‌لباس ۴۹۳
بیماری ۶
بیماری سل ۶
بی‌مفر ۹۰
بیو ۶۰۰
بیوک ۶۰۰
بیوگ ۶۰۰
بیوگانی ۶۰۰
بی‌همت ۴۶۰
بیهوده ۷۶-۵۸۱
بیهوده‌گو ۱۱۵

***

پ

پا ۱۰۰-۱۰۲
پاافشار ۱۲۵
پابرهنه ۱۰۰
پادرازو ۱۰۲

پادرازی ۱۰۲
پارچهٔ نازک ابریشمی ۴۴۷
پارچهٔ نازک روی عروس ۴۴۶
پاره ۱۲۳-۱۲۴-۴۷۹
پاره‌پاره ۱۳۲-۱۶۶-۴۷۹
پارهٔ دیوار ۴۱۸
پاک‌شدن ۵۶۸
پالا ۵۶۵
پالای ۵۶۵
پالوده ۱۰۳
پایاب ۸۵-۹۹
پایه ۲۹۲
پایهٔ چفتهٔ تاک ۴۱۲
پایین ۳۴۲-۵۸۸
پتو ۹۶
پچ پچ ۳۰۵
پخت ۵۷۰
پخچ ۱۰۴-۵۷۰
پخش ۵۷۰
پدر ۶۴-۱۰۸-۱۳۴
پر ۱۲۶
پرباد ۵۵۹
پرحرف ۱۵۶
پرحرفی ۵۸۰
پرخچ ۱۱۲
پردسته ۱۳۶
پررنگ‌ترازآبی ۲۸۸-۵۰۶
پرسه ۱۱۳-۲۹۵
پرعیب ۳۴۸
پرقیل وقال ۳۸۴
پرگل ۴۰۴
پرن ۱۲۰
پرویزن ۵۰۴
پروین ۱۲۰
پستان ۶۶
پست‌همت ۵۳۷
پله ۲۹۲
پوچ ۱۹۲
پود ۶۱
پودنه ۱۱۱
پوده ۱۳۳
پودینهٔ بری ۳۹۱
پوسیده ۲۶-۱۳۳
پول ۱۳۸
پولانی ۱۱۸
پول دستی ۲۴۹
پولها ۱۳۹
پونه ۱۱۱
پهن ۱۰۴
پهن ۵۹۹
پهن کن ۵۷۰
پیاپی ۴۴۸
پیراهن ۱۲۷
پیرکهنسال ۵۹۸
پیسه ۱۳۶
پیشت ۴۰۱
پیله‌ور ۱۹۰

***

ت

تا ۴۸۷
تاب ۵۱۶-۵۴۸
تار ۱۴۲
تاراج ۱۶۹
تاراجی ۱۶۹
تازه ۱۴۰
تاسه ۵۵۷
تافتان ۱۵۰
تان ۱۴۲
تبر ۱۶۳
تخته ۱۴۴
تخم‌مرغ ۵۱۰
تر ۱۴۰
ترخ ۱۴۸-۶۱۲
تردید ۲۵۲
ترسیدن ۳۰۳
ترسیده ۵۵۷
ترک‌خورده ۵۷۱
ترکیدن ۵۷۵
ترنجیده ۵۷۱
تس ۱۴۹
تفاله ۱۵۴
تق ۱۵۱
تقلی ۱۵۲
تکه ۱۵۳
تکه ۱۲۳-۴۷۹
تکه‌تکه ۱۲۴
تلپ ۱۵۵
تمام ۲۹۶
تملق ۱۸۸
تن ۱۴۴
تنبل ۶۸
تنبل‌منش ۵۶۶
تند ۴۴۸
تنگ ۱۶۲
تنگ‌خرد ۱۶۲
توت ۱۶۵
تودهٔ غلهٔ پاک‌کرده ۵۰۰
تور ۱۶۳
تور ۳۱۴
توره ۱۷۳
توشک ۱۶۸
توله ۱۷۳
تیر ۱۶۷
تیرها ۱۶۷
تیزکم‌صدا ۴۶۸
تیغ ۱۷۰

تیغه ۱۷۰
تیکه ۱٦٦
تیلهٔ بزرگ ٤٥٨

***

ث

ثانی ٤٤٦

***

ج

جاخوردن ۳۰۳
جت ۱۷٦-۳٥٥
جر ۳۸۸
جرینگ ۱۸۱
جعل ٤٦٥
جغ ۱۸۳
جفت ۱۸۲
جک ۱۷٤
جگر ٦
جمع ۱۹
جندال ۳۳۳
جندره ۳۳۳
جنس میش ٥۳۳
جوجه ۲۰۹
جوش ۳٥۸
جوی‌سرپوشیدهٔ قنات ۳۸۸
جیغ ۱۸۷

***

چ

چاپلوسی ۱۸۸
چاچ ٥۰۰
چاچول‌باز ۱۹۹
چاچی ٥۰۰
چارق ۱۹٤
چاش ٥۰۰
چاق ٤۰۰-٤۲۰-٤۸٥
چال ۳۹٤
چپات ۱۹۳
چپش ۱۹۲
چچ ۲۰۳-٥۰۰
چراغان ٤-۱۹۸
چراغانی ۱۹۸
چرچی ۱۹۰
چرخ کلافه ٤۸۱
چلمن ۱۸۰
چنچولی ۱۹۹
چندره ۳۳۳
چندل ۳۳۳
چنگ ۲۹۷
چوب سرکج ٤۲۱
چوژه ۲۰۹
چوشدن ۳۷
چوشیدن ۳۷
چون ۲۰۸
چه ۲۰٦
چهارشنبه ۱۹۱-۳۲۲
چهـارشنبه سوری ۱۹۱-۳۲۲
چیزگرد ٤٥۸

***

ح

حاشا کردن ۳۰۳
حرف‌زدن ٥۸۰
حرکت کننده ۱۸٤
حسن ۳۲۰
حلقوی ۲۱۱
حلقه ۲۱۱
حیران ۳۰۰
حیوان درنده ۳۳۷
حیله گر ۱۹۹

***

خ

خاراندن ۲۱٤
خارش ۲۱٤
خاش ۲۱٥
خاشاک‌ریزه ۱٥٤
خاک ۲۱۸
خال ۲۱۹
خالو ۲۱۹
خالی ۲۱۹
خالی ازهنر ۹٤
خانه ٥۰۰
خانه‌ای که‌درتپه‌حفر کنند ٤۸۹
ختنه ۲۳٥
ختنه‌سوری ۲۳٥
خر ۲۲٥-٤۳۲ ٤۹۸-٥۲٦
خراج پنج یکی ۲۳۲
خراج سرانه ۲۲۱
خربزه کوچک ٤٥٦
خرخر ۲۲۳
خرخره ٤۰٦
خرد ٤۹٥
خردل ۳۱۲
خرکس ۲۲٤
خرکوچک ۲۲٥
خرکوچک‌اندام ٥۲٦
خروش ۲۲٦
خروش نوحه گر ۲۲٦
خسیس ٥۳۷-٥۰۰-٤٦٤
خشی ۲۱٥
خشامن ۲۱٥
خشک ۳۷٥
خشو ۲۱٥
خل ۲۲۹
خل ۳۳۳-٤۰۹

خلخال ١٠١
خلم ٢٢٩
خلم‌خشک ٥٣٥
خمیر ترش‌شده ٥٥٩
خندق ٣١٦
خنله ٥٩٤
خواجه ٢١٣
خواستن ٥٨
خواندن بزغاله ٤٦٩
خواندن گاو ٤٥٣
خوب ٢٣٨
خود ٦٨-٨٩-٢٣٦
خود راباختن ٣٠٣
خور ٣١٩
خوردن ٣١٩
خوشامن ٢١٥
خوشتامن ٢١٥
خوشدامن ٢١٥
خون ٢٣٧
خویش ٣٩٠
خیالی ٥٨١
خیلی آرام ٥٩٧
خیلی‌آهسته ٥٩٧-٦٠٢

***

د

داد ٣٨٤
داد وفریاد ٣٨٤
داده ٦٨
دارالعزا ٢٩٥
داس ٢٤١-٥٢٤
داسه ٢٤١
داش ٢٤٢
داغ ٢٤٣
داغ‌سر ٢٤٣
دالان ٣٣٦
دالان‌بزرگ ٣٣٦
دالانه ٣٣٦
دائی ٢١٩
دبه ٢٤٥
دبه خایه ٢٤٥-٣٥٤
دبه کردن ٣٠٣
دختر ٢٤٦
دخترک ٢٤٦
دخل ٩٠
دخول ٩٠
دراز ١٠٢
درآمد ٩٠
درجه ٢٩٢
درخت ٢٤٧
درخت کوچک ٢٤٧
درشت ٤٢١
دره ٣٩٤
درهٔ کم‌عمق ٣٤٠
درهم‌فشرده ٤٠٠
درهم کشیده ٥٧٢
دریده ٥٦٠
دستبند ٢٤٨
دستمال ٣٤٢
دغ ٢٥٠
دک ٢٥٠
دگر ٤٤٢
دلمل ٢٥٣
دم ٤٨٢
دمدمی ٢٥٤
دندانهای پیش ٥٣٩
دنی ٥٣٧
دود ٢٥٨
دودل ٢٥٢
دودلی ٢٥٢
دور ٢٥٩
دوش ٢٥٥
دوشینه ٢٥٥
دوغ غلیظ ٣٣٨
دول ٣٣٢
دون‌همت ٥٠٠
ده ٥٧
دهانهٔ قنات ٣٨٨
دی ٢٦٣
دیر ٢٥٦
دیروز ٢٦٣
دیشب ٢٥٥
دیک ٢٥١
دیگر ٤٤٢
دیک کوچک ٢٥١
دیم ٢٦٢
دیمه ٢٦٢
دیمه کار ٢٦٢
دینه ٢٦٣

***

ذ

ذرع ٢٧٧
ذکر ٦٠-٥٠١

***

ر

راست ٢٦٥
راستی ٢٦٦
راستین ٢٦٦
ران ٤٨٤
راندن اشتر ٦٠٧
راندن خر ٦٠٤
راندن گاو ٥٩٢
راندن گربه ٤٠١
راوک ٥٨٨
راه ٢٧١
راه‌رفتن ٤٨٠
راهرو ٢٧١
رخ ٤٨٣

رشته ۲۴۱
رعد ۲۹۲
رفتن ۲۷۱
رقص ۷۴
رقیق ۵۸۸
رنج ۶
رنگ سبز ۵۱۷
رنگ سرخ ۲۰۷
رنگ صورتی ۲۰۷
رو ۲۷۱-۳۴۰
رو ۲۷۲
رود ۲۶۹
رود ۲۸۶
روده ۲۸۶
رودهٔ تابیده ۲۱۲
روز ۱۸۲
روز دوم ماه ۱۸۲
رو سیاه ۲۷۴
روشن ۲۷۰
رونما ۲۷۶
روی ۲۷۲-۴۴۶
روئیدن ۵۷۷
روئیدن قارچ ۵۷۷
ره ۲۷۱
رهرو ۲۷۱
ریخ ۷۸-۱۳۰-۲۷۳
ریخن ۲۷۳
ریدن ۷۸
ریزه‌چوب ۴۲۵
ریسمان ۲۶۷
ریق ۲۷۳
ریقو ۲۷۳

***

ز

زاد ۵۰۱
زادن ۵۰۱
زاو ۲۸۴
زبر ۲۸۱
زبر ۲۸۵
زنبور ۸۶
زنبورسرخ ۸۶
زده ۲۹۹
زدشده ۲۹۹
زر ۲۷۷
زردآلوی خام ۳۲
زردآلوی خشک ۸۴
زردک ۲۷۹
زرزر ۵۸۰
زرزرکننده ۵۸۰
زرفی ۲۸۳
زرفین ۲۸۳
زر ناسره ۵۰۰
زشت ۴۵۲
زشت‌رو ۷۰
زغار ۲۸۱
زغر ۲۸۱
زکام ۱۳۰
زکوة گوسفندان ۳۰۱
زمین بی گیاه ۲۵۰
زن‌بدکاره ۵۰۵
زنجیردر ۲۸۳
زود ۲۸۷-۲۸۹-۴۴۸
زودازود ۴۴۸
زودتر ۲۸۷
زودقهر ۵۴۳
زورفین ۲۸۳
زوزه ۲۶۰-۲۶۱
زه ۲۱۲-۲۸۶
زهر ۲۷۷
زه‌کمان ۲۱۲
زیتونی ۲۸۸
زیر ۲۷۸-۳۴۲
زیردستمالی ۳۴۲
زینه ۲۹۲

***

س

سال ۳۵۰
سالی که باران نبارد ۳۵۰
سبد بی‌دیواره ۱۴۳
سبک عقل ۳۳۴-۳۳۳
سپر ۳۳
ستاره ۷۰
ستیز ۳۵
سخت ۲۸۱
سخن بی‌نمک ۵۶۷
سخن بیهوده ۴۱۶
سخن گزافه ۱۵۶
سر ۲۴۳-۲۹۷-۲۹۹
۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۴۲۱
سرا ۲۹۵
سراسر ۲۹۶
سرای ۲۹۵
سرباززدن ۳۰۳
سربرگشته ۴۲۱
سرد ۲۵۷
سرسخت ۲۸۱
سرگردان ۳۰۰
سرگشاده ۵۶۴
سرگوری ۴۹۹
سرگین ۴۴۱
سرگین بز ۱۸۵
سرگین خر ۵۹۹
سرگین شتر ۱۸۵
سرگین گردانک ۴۶۵
سرو ۳۱۵
سرین ۱۱۲
سست‌رگ ۳۳۲

سنگ کوچک ۱۷۳
سناو ۳۱۲
سنب ۳۱۳
سنبه ۳۱۳
سند ۳۰۷
سنداره ۳۰۷
سنده ٤٤٠
سنگ ۳۰۸-۳۰۹
۳۱۰-۳۱۱
سنگ‌ریزه ٤۱۸
سنگ کوچک ۳۱۱
سنگها ۳۰۸
سوبه ۳۱۳
سوختن ۳٤۹
سود ۳۱۸-۳۱۹
سودخور ۳۱۹
سور ۳۲۱
سور ۲۱۵
سوراخ ۳۱۳-٤۱٤
سوراخ سوراخ ٤۱۹
سوز ۳٤۹
سوزن ۳۲۳
سوگ ۱۱۳-۳۲۵
سیاه ۲۷٤
سید ۳۲۰
سیدحسن ۳۲۰
سیر ۳۲۱
سیل ۲٦۹
سیلی ۱۰۳
سینه ٦٦
سیه ۲۷٤
سیه‌رو ۲۷٤

***

ش

شاخ درخت ۱۷۷
شاشیدن ٥۳۷
شانه ۱۷۰-۳۲۷
شانه‌سر ۳۲۷
شاه ۳۲٦-۳۳٦
شاهدانه ٤۲۹
شاهی ۳۳٦
شب‌چره ٥
شب‌نشینی ٤-۱۹۸
شبه‌تر ٥٦۷
شتاب ٤۲
شتر ٥٤
شخوده ٥٦۳
شر ۳۹٤
شر ٥٤۳
شعر ۳۳۷
شعله‌آتش ٤٤۸
شق‌شده ٥٦۳
شکافته ٥٦۳
شکافته‌شده ٥٦۳
شکستن ٤۳
شکم ٦۰
شکمو ٤٤
شکون ۷۲
شل ۳۳۲-٥۸۸
شلغم ٤۱۱
شلغم‌پخته‌خشک‌شده ٤۱۱
شمار ۳٥٥
شمر ۳٤
شو ۳۳٤
شوم ۳٤۱
شوهر ۳۳٤
شوی ۳۳٤
شه ۳۳٦
شهادتین ٥۷۸
شهپر ۳۳٦
شهربانو ۳۲۸
شه‌محمد ۳۲٦
شیب ۳٤۲
شیخ ۳۳٥
شیر ۳۳۷
شیراز ۳۳۸
شیراول دوش ۱۷٤
شیشاک ۳۳۹
شیشک ۳۳۹
شیطان‌صفت ۳۰۷
شیهه ۳٤۳

***

ص

صاف ۲٦٥
صباح ۳٤٤
صحرا ٤۷٦
صدای آدمی ٦۰۳
صدای ازار ۲۲۷
صدای اسب ۳٦۷
صدای‌افتادن‌سکه‌طلا ۱۸٦
صدای‌افتادن سنگ
درآب ۱٥٥
صدای افتادن کلوخ ۳۹۹
صدای بخاری ٤٤۸
صدای برخوردچوب
با بدن ۳۲۹
صدای بز ۸۳
صدای بیرون‌آوردن
شمشیرازغلاف ۳۸٥
صدای تفنگ ۱٥۱
صدای تیر ۳٦۱
صدای جرقه ۲۰٤
صدای خر ۳٤٦-۳٤۷
صدای خروس ۳۷۰
صدای درای کاروان ۱۸۱
صدای زیروزبر کردن
آب و گل ۳۳۱
صدای سبو ۱٥۸

صدای شراب ۳۶۰
صدای شکستن
استخوان ۱۰۹
صدای شکستن شاخ
درخت ۱۷۷-۱۷۹
صدای شیههٔ اسب ۵۹۴
صدای‌غرش پلکنگ ۳۵۱
صدای‌غرش‌شیر ۳۵۱
صدای قلیان ۴۰۵-۴۰۴
صدای گاو ۴۱۳
صدای گلوله ۵۸۳
صدای گوز ۳۵۳
صدای مار ۴۰۵-۴۰۴
صدای مرغ ۳۷۰
صفه ۳۲۴
صمغ شجر ۱۷۵
صندلی ۳۴۵
صیحه ۲۶۶

***

ض

ضخامت ۲۸۱
ضخیم ۲۸۱
ضدچالاک ۱۰۷
ضد رام ۳۱۴
ضد کج ۲۶۵
ضد یرغه ۴۸۰
ضرر ۲۸۲

***

ط

طپیدن ۵۷۴
طفل شیرخوار ۶۶

***

ظ

ظرف شکر ۴۷۱

ع

عبث ۷۶
عدل بار ۴۸۷
عرعر ۳۴۶
عروس ۶۰۰
عروسی ۶۰۰
عزا ۱۱۳
علیل ۳۴۸
عناب ۴۱۷
عناب‌تر ۴۱۷
عود ۳۴۹
عودسوز ۳۴۹
عیار ۱۴۷
عیب ۳۴۸

***

غ

غران ۳۵۰
غربال ۳۵۹
غرش ۳۵۱
غرنبه ۵۷۷
غرنبیده ۵۷۷
غرنده ۳۵۰
غرور ۳۷۳
غریب ۳۵۵
غل ۳۵۸-۳۶۰
غلغل ۱۵۶-۳۵۸
غلهٔ نارس ۲۵۳
غوج ۳۶۲
غوزهٔ پنبه ۳۹۵
غول ۳۶۳
غیرمسطح ۴۷۷

***

ف

فالوده ۱۰۳
فتق ۳۵۴
فر ۳۷۳
فربه ۴۸۵-۴۲۰
فردا ۳۴۴
فرزند زنا ۳۰۷
فرو ۵۸۸
فروپیفشار ۵۸۹
فرود ۵۸۸
فروریختن آب ۳۹۴
فروش ۱۹۰
فرونشسته ۵۵۷
فریاد ۱۸۷-۲۶۶-۳۷۵
فسان ۳۰۹
فشار ۵۸۹
فشردن ۵۸۹
فضولی ۳۶۹
فنر ۳۷۱
فهمیده ۳۶۵
فهمیده‌تر ۳۶۵
فیس ۳۷۳

***

ق

قاتق ۳۷۴
قاز ۶۰۹
قاق ۳۷۵
قبر ۳۰۲
قرشمال ۳۵۵
قشون ۳۷۸
قشونی ۳۷۸
قلبه ۱۳۵
قلیان ۲۰۵
قنات ۳۸۸
قوچ ۳۶۲
قورباشه ۶۵
قوم ۳۹۰

***

ك

کاربمزد ٥١٣
کارد بی‌دسته ١٧١
کاشتن ٢٦٢
کاکتو ٣٩١
کاکوتی ٣٩١
کاله ٣٩٣
کاهل ١٠٦
کاهلی ١٠٦
کبوتر ٥٠٠
کپک ٢٦
کپک‌زده ٢٦
کثیف ٥٤٥
کدو ٤٠٢
کر ٤٣٢
کر ٤٠٤-٤٨٢
کرباس سفت وسطبر ١
کرباس شل ١٦
کربلائی ٤١٤
کردش ٤٥
کرسی ٣٤٥
کز ٥٦٢
کز کرده ٥٦٢
کس ٤٠٨-٤٠٩-٤١٠
کس‌خل ٤٠٩
کسی که‌در سخن گفتن دلیر نباشد ٥٤٩
کشیده ٥٦٤
کفچلیز ٤٢٢
کفش کهنه ٤٧٣
کفگیر ٤٢٢
کفلیز ٤٢٢
کفلیزه ٤٢٢
کل ٤٨٢
کلاک ٤٢١
کلپتره ١١٥-٤١٦
کلمه ٥٧٨
کلنبه ٤٢٠
کلوچه ١٠٢
کلوخ ٤١٨
کما ٤٠٧
کمانی ٤٢١
کمبزه ٤٥٦
کم‌حوصله ٢٥٢
کنار ١١٢
کناره ١١٢
کنب ٤٢٨
کند کار ٢٣٤
کنده ٤٢٥
کنو ٤٢٨
کوتاه ٤٠٤-٤٨٢
کوچه ٥١٩
کوچهٔ سرپوشیده ٣٣٦
کور ٤٢٩
کوزهٔ دسته‌دار ٢٠٢
کوزهٔ سر شکسته‌بی دسته ٤٢٧
کوزه گر ٢٤٢
کولی هندی ١٧٦
کون ١١٢-٤٣٢-٤٣٧
کون خر ٤٣١
کویر ٢٥٠
کهر ٤٣٣
کهنه ١٣٣
کیر ٤٣٦
کیک ٤٣٤
کینه ٥١١

***

گ

گال ٤٤٠
گام ١٩
گاو ٤٦٢
گاو اخته ٦٧
گاو جوانه ٧٧
گاو نر ٥٧٣
گائیدن ٤٣٨
گدا ٥٤٦
گذاشته ٣٩
گذاشته است ٣٩
گربه ٤٤٥
گرد ٤٤٧
گرد ٤٤٦
گرداندن ٤٦٥
گرد گونه ٤٤٧
گردیده ٣٠٠
گریبان ٤٤٤
گزر ٢٧٩
گست ٤٥٢
گشائی ٢٧٦
گشته ٣٠٠
گل ٤٥٤
گل‌خشک ٤١٨
گلو ٤٥٩
گلوله ٤٥٧
گلولهٔ تفنگ ٤٥٧
گلولهٔ توپ ٤٥٧
گله ٣٠١
گمان ٥٨١
گنجشک ماده ٥٠٢
گنجشک نر ٢٤٣
گندم ٤٥٩
گندم پخته‌خشک‌شده ٢٩٣
گنده ٤٨٥
گندیده ٤٦٠
گنگ ٤٢٨
گنگلاج ٤٢٨
گنگی ٤٢٨
گود پرآب ٨٥

گور ٣٠٢
گوراگور ٤٤٨
گورگور ٤٤٨
گوز پرصدا ٣٨٦-٤٤٣
گوز بی‌دربی ٤٥٠
گوسالهٔ ماده ١٦٨
گوسفند اخته ٦٧
گوسفند چهارسالهٔ خایه‌دار ٣٦٢
گوسفند ماده ٥٣٣
گوسفند مادهٔ‌سه‌ساله ١٥٢
گوسفند شاخ‌دار ٣٦٢
گوسفند نر یک‌ساله ٣٣٩
گوسفند یک ساله ٧٧
گوشواره ٤٦٣
گوگار ٤٦٥
گوگال ٤٦٥
گونه ٤٧٠-٤٨٣
گونی ٤٧١
گه ١٧-٤٦٤-٤٦٥
گیج ٣٠٣

***

ل

لاغر ٣٧٥
لپ ٤٨٣
لج ٣٥
لجباز ٣٥-٥٤٣
لخشک ٤٧٤
لر ٦٨
لرد ٤٧٦
لشکری ٣٧٨
لک ٤٧٩
لک‌وپک ٤٧٧
لمبر ٤٨٤
لمیده ٥٦٦
لنبر ٤٨٤
لنبوس ٤٨٣
لنبه ٤٨٥
لنگ ٤٨٦-٤٨٧
لنگ ٤٨٨
لنگه ٤٨٧
لنگی ٤٨٨
لوخ ٤٩٢

***

م

ماتم ١١٣-٤٩٩
ماتمی ٣٠٢
ماتمی‌ها ١١٣
ماخ ٥٠٠
مادر ٥٠١
مادرزاد ٥٠١
مادرزاده ٥٠١
مادرزن ٢١٥
ماده ٤٩٨
ماده‌خر ٤٩٨
ماست ٣٧٤-٥٠٣
ماست‌منجمد ٣٣٨
ماشو ٥٠٤
ماشوب ٥٠٤
ماشوه ٥٠٤
ماشیوه ٥٠٤
ماغ ٥٠٠
ماک ١٧٤
ماکیان ٥١٠
ماه ١٨٢-٥٠٠-٥١٦
ماهتاب ٤٩٧-٥١٦
محتضر ٥٧٨
محروم ٥٤٣
محصول پائیزی ٢٩٢
محله ٥١٩
محمد ٣٢٦
محمدتقی ٥٢٠
محمدحسن ٥٢٣
محمدرضی ٥٢١
محمدعلی ٥٢٢
مخت ٥٠٨-٥٠٩
مخرش ٤٦
مداح مردم ٥٤٦
مرا ٥٧-٥١٢
مرا میلرزانی ٥١٢
مرثیه ٥٢٨
مرد ابله ٤٩٨
مردد ٢٥٢
مرد یک‌قازی ٤٧٢
مرغ ٥١٠
مرغ شوم ٥١١
مرغابی سیاه ٥٠٠
مرگ ١١٣
مرمر ٥١٧
مرهم ٥١٨
مزبله ١٩-٦٩-٢٠٠
مزدوری ٥١٣
مساوی ٢٩٦
مسجد ٥٢٩
مس‌مس ٥١٤
مشهد ٥١٥
معیوب ٣٤٨
مفلس ٥٣٨
مکیدن ٣٧
ملاعلی ٥١٩
ممر ٢٧١
من ٥٢٧
منار ٤١٠
منافق ٥٠٠
منحنی ٤٢١
منقار ٢٩٧
منقاش ٤٩٦

مو ٥٣٠
مور ٥٢٥
مورش ٥٢٥
موش ٥٢٦-٥٣٤-٥٣٥
موعد ٥٠٧
مول ٥٠٥
مویز ٥٣٦
مهرهٔ ریز ٥٢٥
میخ ٥٣١
میدان ٤٧٦
میدان اسب‌دوانی ٤٧٦
میر ١١٣
میلرزانی ٥١٢
میزیدن ٥٣٧
میش ٥٣٣
میش چهارساله ٤٥١
میغ ٥٠٠
میمیز ٥٣٦
میوهٔ خشک‌شده ٤١١
میوهٔ کال ونارس ٢٨١

***

ن

ناامید ٥٤١
نابکار ١١٦
نابود ٥٣٨
نالهٔ بلند ٣٧٥
نان گرد و کلفت ٤٢٠
نان نوروزی ٤٢٠-١٠٢
ناهمواری ٤٧٧
نای ٥٤٤
نای خرد ٥٤٤
نای گلو ٤٠٦
نتاب ٥٤٨
نجس ٤٦٠
نربزاخته ٦٧
نردبان ٢٩٢
نسا ٥٤٨
نسار ٥٤٧
نسر ٥٤٧
نسو ٥٤٨
نسیه ٥٠٧
نشان ٢٤٣
نشانهٔ شگفتی ٦٠٢
نعلین ١٩٤
نعز ٥٥٤
نفس تند و کوتاه ٥٩٨
نقش ١٣٦
نق‌نق ٥٨٠
نم‌شده ٥٦٧
نمی‌خواهم ٥٨
نوا ٥٥٠
نوحه‌گر ٥٥٠
نور ٥٥٣
نورد ٥٥١
نوز ٦٠٥
نوک ٢٩٧
نوکری ١٨٨
نومید ٥٤١
نهالی ٥٤٠
نی ٥٤٤
نیاید ٥٦٨
نیست ٥٥٢-٥٦٨
نیک ٥٥٤
نیم‌پخته ٥١
نیم‌خام ٢٥٣
نیمه‌خشت ٢٨٤

***

و

وا ٥٥٧
وارفته ٥٨٨
وداع ٢٢٨
ور ٥٧٠
ورجه ٧٤
ورزاو ٥٧٣
ورشکست ٥٣٨
وزغ ٦٥
وشگون ٤٩٦
وقف ٣١
وقفی ٣١
وول ١٨٤
وول‌زدن ١٨٤

***

ه

هدهد ٣٢٧
هست ١٠
هشپلک ٥٣
هق‌هق ٥٩٥
هک‌هک ٥٩٥
هم ٦٠٢
همانا ٥٨١
همشیره ٥٠١
همهمه ٣٨٣
هنوز ٦٠٥
هنیز ٦٠٥
هول‌دادن ١٧٣
هیمه ٥٩٩
هیمه‌کش ٢٩٣

***

ی

یاره ٢٤٨
یاوه‌گو ١٥٦
یخ ٢٥٧
یرغه ٤٨٠-٦٠٨
یک‌قازی ٦٠٩
یکی از دوپا ٦٨٤
یله ٤٥٥
یوغ ١٨٣

نامهای کسان و جاها که در فرهنگ صبوحی آمده

رقم پس ازنام شمارهٔ بیت نصاب را نشان می‌دهد

اسمعیل بن جعفر	۱۷	صبوحی	۱۹	ملاحمزه	۱۶
خزیمه	۱۴	علی	۱۲	ملاعلی	۱۲۱
زیروچ	۱۲۲	علی‌موسی‌الرضا	۱۳	نخی [= نخعی]	۱۴
سالاری	۱۴	کلانترزادگان	۱۵	نزاری	۱۹
سلطان اویس	۱۲۰	محمد	۱۱		
صاحب‌زاده	۱۲۱	مشهد	۵۹		

کاخ آپادانای شوش

بقلم پروفسور گیرشمن

ترجمه : سید ضیاءالدین دهشیری

کاخ شهر شوش، وبویژه آپادانا، که بفرمان داریوش بزرگ، درحدود سالهای ۵۱۸ - ۵۱۲ پیش از میلاد بنا شده ، و در دوران اردشیر نخست طعمه آتش گردیده وباردیگر در عهدسلطنت اردشیردوم تجدید ساختمان وتعمیر یافته است درعهد پارتها دوچارانهدام وویرانی شده بود. بحقیقت، برفراز بقایای ساختمانهای آن، که دردوران اسلامی، یک محلّه کامل شهر بنیان یافته بود، آثار و بناهائی از نخستین قرون میلادی مشاهده شد. تاریخ تخریب کاخهای شوش معلوم ما نمی‌باشد . می‌دانیم که وقتی اسکندر کبیر ، که ازبابل آمده بود ، بدین پایتخت وارد شد ، مادر ، زن و دختران داریوش سوم را درآنجا مسکن و مأوی داد . و وقتی از هندوستان بازگشت ، آئین عروسی و ازدواج خود را درهمین کاخ برگزار کرد .

شاید بتوان تصور کردکه تاریخ انهدام وایراد ضربت براین گوهرتابناک معماری عصر هخامنشی - که داریوش از به ارث گذاردن شرح و توصیف مبسوط ایجاد آن برای اعقاب و اخلاف خویشتن برخود می‌بالید - مربوط بدوران عصیان مولون باشد .

می‌دانیم که مولون حکمران و ساتراپ سرزمین ماد بوده ، برضد خداوندگار جوان خویش آنتیوخوس سوم پرچم طغیان برافراشت ، واین سرکشی اندکی پس از جلوس وی براورنگ شهریاری روی داد . مولون ، ساتراپ پارسیّه بیاری برادرخود بنام اسکندر، بین‌النهرین را بحیطه تصرف خود درآورد وبجانب خوزستان (سوزیان) رهسپار گردید. ساتراپ این سرزمین موسوم به دیوجانس (دیوژن) نسبت به ولینعمت و مولای خود وفادار ماند و در دژ شوش که مسلماً برفراز تپّه‌ای بنام « آکروپول » بنیاد شده بود و مورگان کاخ کنونی را برروی آن ساخت حصاری گردید . باری ،

کاخ‌شهریاری‌هخامنشی، که‌درنزدیکی این‌دژسر برسپهرکشیده بود، ناگزیر ازمحاصره و شهر بند آسیب‌ها دیده و احتمال دارد که طعمه آتش‌گردیده ویا ویران شده باشد.

بدین‌سان ، **کاخ شوش** پس از **کاخهای‌تخت جمشید** ، تنها نزدیک بیک سده ، بزندگی خود ادامه داد. ولی ، چون بویرانه بدل‌گشت ، سرنوشتی بجزسرنوشت آن کاخها نصیب اوافتاد . زیرا ، تخت جمشید پس ازحریقی که اسکندر برپاکرده بود. بی‌سروسامان‌ماند، وهیچکس بدانجا نرفت تا برروی آوارهای آن پایتخت سرنگون شده و بخت برگشته سکونت گزینند . ولی سرنوشت شوش‌دگربود ، وشوش نه‌تنها ازجانب ساکنانش پس از انهدام متروک نگردید . بلکه بازهم دراین استان نقشی شگرف ایفاءکرد ، البته بصورت پایتخت درنیامد ولی بمنزله مرکز اداری و تجاری بکار خویش ادامه داده و این نقش را بازهم نزدیک به پانزده قرن پس از سقوط و واژگون بختی «**آپادانا**» وآغاز دوران احتضاراین‌تالارشکوهمند وپرجلال وجبروت، دوران احتضاری که هنوز هم‌می‌پاید ، برعهده داشت .

درواقع ، دشت پهناورخوزستان را ، که ازکوهپایه‌های زاگرس تا خلیج‌پارس گسترش‌دارد، سنگی نیست. ستونهای **آپادانا** ، باپایه‌ها وسرستونهای خود ، بصورت میدانی درآمد. واین‌حقیقتی است نیک مشهور که دست بشری بیش ازطبیعت ویران می‌کند . کاوشهای ما راجع بطبقات زمین و خاک « **شهرشهریاری** » شوش ، دلیلی قاطع و حجّتی ساطع براین نکته بصورت توده‌های جداشده ستونها که دگر باره در جمیع قشرهای بعد ازقشر عصر هخامنشی بکاررفته بدست ماداده است . خانه خدایان توانگر دوران اسلامی کار تجمل پرستی را تا بدانجا کشانیدند، که برای درهای‌مدخل خانه‌های خویشتن با قطعات ستونهای عصر هخامنشی آستانه‌هائی ساختند و برروی آنها ، نام خانه خدا را ، **بخط کوفی** ، نقرونقش کردند.

شهرشوش،درسدهٔ سیزدهم‌میلادی ، پس‌ازاینکه‌آخرین‌ساکنانش رهایش‌کردند، وبسوی **شوشتر** و **دزفول** و جاهای دگرروی‌آوردند تا درآنجاها رحل اقامت افکنند، دیگر ازعرصه حیات رخت بربست . این شهر بزرگ ، که بقایایش سطحی بمساحت

بیش از چهار کیلومتر مربّع را فراگرفته است ، برای مدت هفت قرن بخواب اندر شد ، وتنها ازبرکت وجود آرامگاهی که گویا مضجع **دانیال نبی** باشد ، و بویژه ، در سایه کارها و زحمات هیأت اعزامی فرانسوی « **دگرباره دیده از خواب بگشود** » .
کاراین هیأت درسال ۱۸۹۷ آغازگشت وبطورمنظم همه ساله تا روزگاران مادنبال شد. ولی کاخ «**آپادانا**» خیلی پیش ازاین تاریخ توجه کاوشگران رابخویش معطوف داشت.

تاریخ نخستین پژوهشها درسرزمین شوش تا سالیان ۵۲ - ۱۸۵۱ ، وبه دورانی می رسدکه Loftus ، عضو هیأتی انگلیسی که مأمور تعیین و تثبیت مرزایران و ترکیه بود ، به کاوش در آپادانا دست زد و طرح اینکار را نشرکرد . **مارسل دیولافوآ** ، سه دهسال پس ازآن تاریخ ، کارآنانرا پی گرفت . واین کار از سال ۱۸۹۷ بیعدبدست **ژان دومرگان** وسرانجام ازجانب نگارنده این سطور دنبال شد .

درسال ۱۹۴۶ ، که من ، دگر باره راه شوش درپیش گرفتم ، ازآن کاخ بجز سنگفرشهای تالارها - اطاقها - دالانها ، که بیش وکم همه از سیمان ظریف سرخ فام و دارای مقاومتی شگفت انگیز است ، چیزی برجای نمانده و گوئی این آثار همانند کاخ تخت جمشید، درآن قسمت هائی که داریوش بنیاد نهاده است باشد. ولی آپادانا، سطح آن جزتوده ای درهم و برهم و آشفته چیز دگری نبود . نخستین کوشش ما این بودکه تالار را از خرده آوارها و انبوه خاک و سنگ بپیرائیم . نقشه پنجاه و چهارم تصوّری از وضع آن تالار پس ازکارهای مقدماتی - بدست می دهد . کاخ آپاداناکه درطی قرنها، ازجانب خاندانهای پارت ومسلمانان غارت شده، بروی ویرانه هایش، نه تنها از وجود ستونها و سر ستونهای خود محروم مانده بود بلکه دیگر چیزی از دیوارهایش که یکسره براثر حفر پی های خانه های مسلمانان ربوده شده ، برجای نمانده بود .

با وصف آنچه گفته شد ، اگرسطح تالارکمترین اطلاعی هم که مکمّل آنچه پیش ازمن درباره اش گفته اند نتواند بدست بدهد، ولی درعین حال یک سلسله مسائل باقی بودکه بایست گشوده شود . بدین منوال ، وقتی عکس هوائی کاخ آپادانا و بویژه

برجستگی آنرا از نظر نقشه برداری بررسی می کنیم، بدین نکته پی می بریم که تالار تخت را ازسه جانب سطوحی که چندین متر پست تر ازخود تالار است احاطه کرده است. همین امر قبلاً هم بایست حکایت از آن کند که آن تالار برروی صفّه‌ای برپا شده و چه بسا پیرامونش را جلوخانی فرا گرفته بوده ، که ممکن است همانند تخت جمشید پلکانی در آن وجود داشته باشد. این فرضیّه قابل قبول بنظر میرسید ، زیرا آجرهای میناکاری شده‌ئی چند ، که سابقاً یافته بودند ، گوئی از دیوار دو جانب پلکان بوده است. تفحصات و تجسساتی ممکن بوددرباب این نکته که آیا کاخهای داریوش بروی تپه‌ای طبیعی و یا مربوط بدوره قبل از تاریخ بنیاد شده بوده ، ویا اینکه برروی کوی مساکن قدیم شاهزادگان ایلامی، که هنوز هم هویت آنان مشخص نگردیده است ، اطلاعاتی بما بدهد. داریوش در « منشور کاخ شوش » دراین باب سخنی بزبان نیاورده است.

کارکاوش درآنجا ، در ضمن مأموریت سالهای ۵۸ - ۱۹۵۷ آغاز شد و در سال ۱۹۶۰ و در زمستان سالهای ۶۳ - ۱۹۶۲ دنبال گردید. درحال حاضر، حول و حوش ایوانهای شمال شرقی وجنوب شرقی ، اززیرآوار وخاک بیرون آمده است. عناصر چندی ازاین ستونها ، از پایه‌های آنها و از سرستونهایشان ، که درفضای خلاء براثرتخریب پی‌ها بتوسط ریزش آبهادرحال تزلزل بودند، پیدا و نمایان گردیده‌است.

کاخ شوش نیزبکردار تخت جمشید بروی صفّه‌ای مصنوعی، بنیاد شده بوده. و این شیوه سنّت و رسم ایرانی راکه پیشتر در سیالک و سپس در مسجد سلیمان ، در پازارگادومحتملاً دراکباتان، شناخته شده بود، جاویدان می‌ساخت. صفّه شوش در سرزمینی محروم‌ازوجود سنگ، باآجرهای خام (خشت) بنیان‌یافته‌ودیوارهایش که‌نوعی گچ‌بری‌راتشکیل می‌داده، توده‌ای عظیم وجسیم ازسنگهای‌شنی‌راکه‌ازکرانه‌های رودکرخه، نزدیک‌دوکیلومتری‌شوش، آورده بودند، محافظت می‌کرده ومحصور می‌ساخته‌است. ازدیوارهای بیرونی این صفّه تنها چند تکّه ناچیز برجای مانده که در قسمت ایوان شمال شرقی‌وجنوب‌شرقی، آنرا نمایان ساخته وازخاک بیرون آورده‌ایم . داریوش،

درکتیبهٔ خود، درباب این‌کاخ ، می‌گوید که دستور داده بوده است برای پی‌ها زمین را تاژرفنایش گودکنند و خاک آنرا بردارند. درسمت گوشه‌های شرقی وشمال آپادانا توانسته‌ایم خط کرانی آنرا تشخیص دهیم و از سمت شرقی بقایای ساختمانی را که مربوط به‌دوره دوم‌شوش است باز شناخته‌ایم . دوران مزبور نیمه دوم چهارمین‌هزاره پیش از میلاد مسیح می باشد . درآنجا مقبره‌ای که کشف شده است دارای وسائل و اثاثه‌ای بوده شامل یک آئینه مسین ، ظرف کوچکی ازمرمر ، پیاله‌ای کوچک و یک نشان فالوس[1] که درقیرحک گردیده است . این دهکده ماقبل تاریخ ، با خانه‌هایش که ازچینه ساخته شده ، و دیوارهایش که از کاهگل اندودگردیده ، درجریان حریقی نابود شده و از آن آثاری برجای مانده ، واین کاهگل‌ها را برنگ سرخ درآورده و آوارها را ازخاکسترهائی پوشانیده است که درآنها یک سنگ‌چخماق شگفت انگیز وجالب وانبوهی‌ازپیاله‌های ناهنجار، که نظایرش درجمیع‌ساختمانهای باستانی‌سرزمین بین‌النهرین دیده می‌شود ، و همچنین‌کوزه‌هائی ازیک رنگ واحدویا سرخ ویا زرد روشن با نوکهای لوله مانند یافت می‌شود .

درطرف گوشه شمالی آپادانا ، وضع کاملاً متفاوتی وجود دارد. خط حفرزمین و خاکبرداری یعنی خطی که سنگهای شنی از آنجا شروع میشود ، در ساختمانهای ایلامی بُریده شده بوده است .

آن قسمت‌های دیوارکه از خشت خام می‌باشد ، و از زیر خاک بیرون آورده شده، وازسمت‌شمال شرقی‌متوجه جنوب غربی است، ودرزیر آپادانا ناپدید می گردد، گوئی‌مربوط به پایان دورهٔ دوم یعنی آغازنخستین هزاره پیش ازمیلاد مسیح می‌باشد. ما دالانی طولانی که طول آن در حدود بیست متراست، بین این دیوارهائی‌که بطور قطع پی‌هائی بوده است حفر کرده‌ایم ، وجود آن تاریخ مذکور را براساس ظروف سفالینی که پیدا شده است تأیید می کند :

فضائی پهناور که در آن حفریاتی کرده‌ایم ، در سراسر تمام نمای شمال شرقی

---

۱ – این واژه را نگارنده معنی نکرده و روشن نساخته است.

آپادانا ، روی زمینی بمساحت قریب پنجاه متر، بکلی فاقد ساختمان بوده است . ولی وقتی‌ازاین حدّگذشتیم ، سه‌طبقه رویهم قرارگرفته ازساختمانهای‌ایلامی مربوط بفاصله بین هزاره دوم و اول پیش ازمیلاد راکه بدیوار حصارشهر متصل است یافتیم که وسعت‌کلی آن درحدود ۴۵ متر می‌باشد . بنابراین ، میان حاشیه شمال شرقی آپادانا که برفرازساختمانهای ایلامی بنیاد یافته بود ومحلّه‌هائی‌که دارای‌همان تمدّن بوده‌اند، و درنزدیکی دیوار حصاره شهر ، زمینی خالی با وسعت قریب ۵۰ متر وجود داشته است . ولی حقیقت این امر را فقط بافرض اینکه بروی آن محلّ‌کارهای ساختمانی ازجانب مهندسان ومعماران عصرداریوش انجام‌گردیده باشد می‌توان توضیح وتوجیه کرد (منظور ساختن هزاران خشت خام و غیره است).

مسئله‌ای‌که حلّ ناشده می‌ماند این است‌که: آیاکاخ داریوش درشوش برفراز ویرانه‌کاخهای‌شهریاران ایلامی‌بناء شده بوده‌است یاخیر؟ اطلاعاتی که‌دراختیارماست هنوز نمی‌تواند پاسخی قاطع و اطمینان بخش بدین پرسش بدهد، ولی اگر بپذیریم‌که سپاهیان‌آشوری‌آشوربانیپال ، پس ازیغمای شوش،کاخهای ایلامی رادروضع وحالی باقی نهاده باشندکه یک قرن و ربع بعد ، هنگامی‌که داریوش فرمان ساختن‌کاخ خود را داد ، داشته‌اند ، و ازآنها جز توده آوارها و ویرانه‌هائی چیزی دیگر برجای نبوده است می‌توان دراین باب فرضیّات و حدسیّاتی داشت .

سنگ ستونهای‌کاخ آپادانا ـ برطبق نوشته‌های داریوش ـ از دهکده‌ئی بنام ابیرادو واقع در ایلام آورده شده است . این دهکده مسلّم در یکی از قسمتهای کوهساران بختیاری، نزدیک‌کرانه‌های رودکارون واقع بوده است . توده‌های عظیم وشگرف سنگ، که بی‌تردید بصورت الوار تراشیده و بریده شده بوده، قطعاً بوسیله طراده‌هائی حمل و نقل می‌شده است‌که گاوهای‌کوهی تنومند آنها را می‌کشیده‌اند . همچنانکه این شیوه در روزگاران مانیز ، وجود دارد و ازکنار رود مزبور تا مصب شعبه آن رود بنام‌آبدیزپائین می‌آمده‌اند . طراده‌ها ، ازآنجا، درجهت مسیر رود راه روببالا را پیش می‌گرفتند وبه شاهوروارد می‌شده‌اندکه شعبه رود آبدیز، ورودخانه‌ای

است که از پای کاخ آپادانا می گذرد ، از آنجا طراده‌ها بارهای خود را که بروی الوارهای چوبین حمل شده بود تخلیه می کردند .

سنگ ستونها ، پایه‌ها ، سرستونها درهمانجا تراشیده می‌شده است . هنگامی که سنگ ، ازجنس قیر و کم مقاومت بوده ، وعیبی داشته ، کارگر سنگتراش بادقت قطعه معیوب را قطع وقطعه دیگری را بجای آن با مهارت نصب می کرده وآنرابکمک ابزاری در سرب نشانیده محکم و ثابت می‌نموده است .

وقتی توده‌ای عظیم از سنگ ، که برای پایه عمارت بُریده شده بود ، ترک و شکافی داشت ، آنرا با قلابهای سنگین آهنین محکم می‌کردند و بَست می‌زدند . پس از انجام شدن این کارها ، بروی ستونها ، پایه‌ها ، سرستونها قشری‌ازرنگ‌آمیزی زرد بکارمی‌رفت که بدانها نما ومنظره سنگ مرمر می‌داد . آثاری ازاین رنگ‌آمیزی هنوز هم در بعض قسمت‌ها نمایان و مشهود می‌باشد .

پایه‌های ستونهای تالار مرکزی مربع شکل بود ، و پایه‌های ستونهای سه‌ایوان آن مدوّر و هرکدام نقش و نگار و زیب و زیوری ویژه داشت . بدین ترتیب :

الف ـ پایه‌های ایوانهای‌شمال باختری از نقش غنچه‌ها وگلهای سدرتزئین‌یافته بوده است .

ب ـ برپایه‌های ایوانهای شمال خاوری تاجی با نقوش‌بیضی شکل نقش شده بوده است .

ج ـ پایه‌های ایوانهای‌جنوب خاوری‌از نقش‌برگهای نخل آراسته شده‌بوده‌است.

سرستونهای کاخ شوش ، برخلاف سرستونهای کاخ تخت جمشید ، که انواع گوناگونی داشته ، ازنوع واحدی بوده‌اند : دوسرگاو نرتشکیل یک قسمت زیرطاق ستون را می‌داده که دیرک اصلی بروی آن تکیه داشته است . یک سرکامل و سالم بسیار زیبا ، که هنگام سقوط از مجموعه خود جداگردیده، درآن دم‌که ستون درفضا به تزلزل افتاد ، بنقطه‌ای دور درغلتیده است .

لوفوتوس ، پیشتر بوجود یک کتیبه اشارت کرده که بسه زبان بوده و برروی

چهارپایه‌ستون دوردیف میانین تالارآپادانای شوش منقور ومحکوك شده بوده است. اردشیر دوم ، در هریک از این کتیبه‌ها که در پنج سطراست ، بزبان پارسی ایلامی کهن و بابلی اعلام داشته بود که کاخ شوش ، که بدست نیای بزرگ وی داریوش پی افکنده شده ، و در عهد پدر بزرگ وی اردشیر نخست ، طعمهٔ آتش گردیده بود ، درپرتو عنایات اهور مزدا و آناهیتا و میترا بار دگر بدست خود وی ساختمان یافته است . ولی اینکه چهار پایه‌ئی که از آن سخن رفت و لوفتوس چگونگی آنرا بیان کرده چه شده و به کجا رفته است ما را از آن خبری نیست .

ما ، دردوران نخستین فعالیت‌های خود پیرامون کاخ آپادانا ، درسال ۱۹۵۸ ، درپای رواق شمال شرقی ، همان کتیبه را که ناقص و درهم شکسته و خورد شده و قطعه قطعه گردیده بود ، ولی بیقین به هیچکدام ازچهار پایه مورد بحث و نظر لوفتوس مربوط نبود نمایان کرده‌ایم . در واقع ، بجای پنج سطر که برروی آن کتیبه منقور و منقوش بوده ، برروی کتیبه‌ای که ماکشف کردیم ، هفت سطر بزبانهای بابلی و ایلامی وشش سطر بخط پارسی کهن نقش گردیده بود . ازظواهراین بنا چنین برمی‌آید که خرد درهم شکسته شده وکتیبه ازآن جداگردیده است .

باری ، هنگامی که حول‌وحوش رواق را اززیرخاک بیرون می‌آوردیم ، نزدیک پایه نخستین ستون گوشه جنوبی ، سنگفرش مستحکمی یافتیم که برحواشی آن همان کتیبه در شش و هفت سطرمنقوش شده بود و شکل و ظاهرآن مشابه پایه ستونی مربع شکل می‌نمود که مسلّم درمدخل این ایوان برافراشته شده بوده است . می‌توان تصور کرد کتیبه‌ای که درسال ۱۹۵۸ پیدا شده است ، از پایه یک ستون مربع شکل مشابه جدا شده باشد که چه بسا ایوان دیگری ازجمله ایوان شمال خاوری و یا ایوان شمال باختری را می‌آراسته است .

تاریخ مشاهیر امامیه

آقارضی قزوینی

تصحیح کننده محمد تقی دانش پژوه

آقا رضی‌الدین محمد بن حسن قزوینی درگذشته‌ٔ ۱۰۹۶ از دانشمندان بنام روزگار صفوی است و نخستین کسی است که شالوده‌ٔ دائرةالمعارفی را ریخته و بنام لسان الخواص توانست یک مجلد از آن را بپایان رساند. دراین مجلد حرف الف است ومیرسد تا به کلمهٔ اجتهاد.

او بپیروی ازالتدوین رافعی کتابی درتاریخ دانشمندان قزوین بنام ضیافةالاخوان ساخته است.

این دانشمند گذشته از مشرب اخباری که دارد وگویا آنرا از استاد خود مولی خلیل بن‌غازی قزوینی فرا گرفته است، بریاضی‌هم آشنا بوده ورساله‌ای درقبله نگاشته است. درمسئله فلسفی شبههٔ استلزام هم‌مقالتی دارد.

مقالتی که اکنون می‌بینیم درمجموعه ایست (بشمارهٔ ۳۵۱۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه) و درآن دانشمندان نامور شیعی چند قرن برشمرده شده است:

تاریخ مشاهیرعلمای امامیه رضوان الله‌علیهم مرتب برهفت طبقه من‌خط الفاضل المرحوم آقارضی ره

طبقهٔ اولی که درسال غیبت کبری درسنهٔ تسع وعشرین وثلثمائه‌است وبعد از آن الی اربعمائه وفات کرده‌اند:

(۱) سعد بن‌عبدالله بن‌ابی خلف الاشعری القمی قیل: لقی مولانا [حسن] ابن محمد العسکری ع و قبض سنة ۲۹۹ و قیل ۳۰۰ وقیل ۳۳۱.

(۲) محمدبن‌یعقوب الکلینی‌الرازی قبض‌فی‌سنة الفتنة الکبری وهوسنة تناثرت النجوم سنة ۳۲۹ و قیل ۳۲۸.

(۳) علی بن حسین بن موسی القمی و الدالصدق ره صاحب الرقعة والتوقیع من الناحیة المقدسة، توفی ۳۲۹.

(٤) محمدبن همام بن سهیل البغدادی الکاتب الاسکافی توفی سنة ۳۳٦.

(٥) حیدربن نعیم السمرقندی سمع من التلعکبری فی سنة ۳٤۰.

(٦) السیدحسن بن حمزة المرعشی توفی سنة ۳٥۸.

(۷) محمد بن احمدابن داود بن علی القمی شیخ القمیین مات فی سنة ۳٤۸.

(۸) احمد بن محمدبن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکربن امین صاحب التوقیع توفی سنة ۳٤۸.

(۹) جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه القمی تلمیذ الکلینی و استاد المفید، سنة ۳٦۸ و قیل ۳٦۹،

(۱۰) محمد بن احمدبن الحسین بن موسی بن بابویه القمی المعروف بالصدوق. سنة ۳۸۱.

(۱۱) احمد بن محمد بن حسین بن حسن دول القمی بابن دول، سنة ۳٥۰.

(۱۲) احمدبن محمد بن خالد البرقی صاحب الرجال، سنة ۳٦۸.

(۱۳) الحسن بن علی ابو محمدالعمانی المشهوربابن ابی عقیل:

(۱٤) محمد بن علی بن الجنید المشهور بابن الجنید.

(۱٥) علی بن حسین المسعودی صاحب مروج الذهب.

طبقهٔ ثانیه که تا سنهٔ خمسمائه وفات کرده‌اند:

(۱٦) السیدالرضی الدین محمدالموسوی جامع نهج البلاغة، سنة ٤۰٦.

(۱۷) احمد بن محمد بن عمران بن موسی نقل عنه النجاشی سنة . . .

(۱۸) احمد بن علی بن العباس بن نوح السیرافی استاد النجاشی، سنة . . .

(۱۹) محمد بن محمد بن النعمان المعروف بالمفید، سنة ٤۱۳.

(۲۰) السیدالمرتضی علی بن الحسین علم الهدی، سنة ٤۳٦.

(۲۱) حسن بن عبدالله بن ابراهیم الغضایری صاحب الرجال، سنة ٤۱۱.

(۲۲) شیخ ابو الصلاح نجم‌الدین تقی الحلبی، سنة ٤٤٤ .
(۲۳) شیخ احمد النجاشی صاحب الرجال، سنة ٤٥٠ .
(٢٤) محمدبن‌الحسن الطوسی صاحب‌الرجال والفهرست شیخ الطایفة، سنة ٤٦٠
(۲۵) سلاربن‌عبدالعزیزالدیلمی، سنة ٤٧٣ .
(٢٦) محمد بن‌حسین بن‌حمزة الجعفر المعروف با بن‌حمزه خلیفة المفید و حمزة وتلمیذالشیخ ابی جعفر، سنة ٤٦٣ .
(۲۷) قاضی عبدالعزیز بن‌بحر بن‌عبدالعزیز بن‌البراج الطرابلسی تلمیذالمفید و المرتضی . سنة ٤٨١ .
(۲۸) شیخ ابوالصمصام ذوالفقار بن‌معدالحسنی المروزی تلمیذالشیخ‌الطوسی و المفید سنة . . .
(۲۹) شیخ عبدالله بن‌عمرالعمری الطرابلسی تلمیذالقاضی و استاد ابن الصلاح، سنة . . .
(۳۰) شیخ ابوعلی فضل الطبرسی المفسر، سنة ٥٤٨
(۳۱) القطب الراوندی سنة [٥٧٣] .

طبقهٔ ثالثه که تا سنهٔ ستمائة وفات نموده‌اند

(۳۲) شیخ جمال‌الدین حسین‌بن‌هبةالله المشهور برطبةالسوداوی تلمیذ المفید الثانی، سنة . . .
(۳۳) شیخ الیاس بن‌هشام الجزایری تلمیذالمفیدالثانی. سنة . . .
(٣٤) شیخ عربی بن‌مسافر تلمیذ الشیخ الیاس، سنة . . .
(۳۵) محمد بن ادریس و هوابن‌بنت الشیخ ابی‌جعفر الطوسی . سنة ٥٩٨ .
(٣٦) حسن بن‌ابی‌علی الطبرسی و ابنه‌فضل بن‌الحسن، سنة . . .
(۳۷) شیخ شاذان بن‌جبرئیل القمی، سنة . . .
(۳۸) شیخ ابوالقاسم عماد الطبرسی استاد شاذان بن‌جبرئیل تلمیذالمفیدالثانی، سنة . . .
(۳۹) محمد بن‌شهرآشوب المازندرانی، سنة [٥٨٩]

(٤٠) سیدحمزة بن ابی‌سالم علی‌بن زهرةالحلبی، سنة ٥٨٥ .

(٤١) سید محیی الدین [محمدبن] عبدالله بن‌زهرة الحلبی، سنة . . . .

(٤٢) سید عبدالله بن‌زهرة، سنة ٥٩٩ .

(٤٣) شیخ برهان‌الدین محمد بن‌محمد بن‌علی القزوینی نزیل‌الری، سنة . . .

طبقهٔ رابعه که تا سنه سبعمائة ارتحال نموده‌اند

(٤٤) شیخ سدیدالدین یوسف والدالعلامة، سنة . . .

(٤٥) سیدرضی‌الدین علی‌بن طاووس، سنة [٦٦٤]

(٤٦) نصیرالدین محمدالطوسی، سنة ٦٧٢ ببغداد .

(٤٧) سید شهاب الدین احمد صاحب هشتاد و دو مجلد تصنیف سنة [٦٧٣]

(٤٨) شیخ ابی القاسم المعروف بالمحقق، سنة [٦٧٦]

(٤٩) سید غیاث‌الدین عبدالکریم بن‌شهاب الدین احمد بن‌طاوس صاحب فرحة الغری، سنة [٦٩٣]

(٥٠) سیدمحیی الدین محمدبن عبدالله بن زهرة تلمیذ محمدبن شهرآشوب، سنة . . .

(٥١) شیخ تاج‌الدین‌حسن تلمیذ ابن‌زهرة واستاد المحقق، سنة . . .

(٥٢) شیخ کمال‌الدین‌میثم بن‌علی بن‌میثم البحرانی شارح نهج‌البلاغه، سنة ٦٧٩

(٥٣) سیداحمد بن‌یوسف بن‌احمدالعریضی تلمیذ برهان الدین‌محمدالقزوینی، سنة . . .

طبقهٔ خامسه که تا سنهٔ ثمانمائة رحلت کرده‌اند

(٥٤) شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن المطهر الحلی المشهور بالعلامة، سنة ٧٢٦ .

(٥٥) سیدعمیدالدین عبدالمطلب بن‌الاعرج وهوابن‌بنت العلامة، سنة ٧٥٤ .

(٥٦) شیخ فخرالدین بن‌العلامة، سنة ٧٧١ .

(٥٧) شیخ محمد بن‌مکی المشهور بالشهیدالاول، سنة ٦٨٧

(٥٨) قطب‌الدین الرازی صاحب شرح المطالع والمحاکمات، سنة [٧٧٦]

(٥٩) سیداحمد بن زهرةالحلبی، سنة . . .

طبقهٔ سادسه که تا سنهٔ تسعمائة وفات نموده‌اند

(۶۰) شیخ ابوعبدالله المقداد صاحب الکنزوالتنقیح، سنة [۸۲۶]

(۶۱) شیخ مفلح بن‌حسین الصیمری صاحب شرح الشرایع، سنة . . .

(۶۲) شیخ علی‌بن‌هلال الجزایری، سنة . . .

(۶۳) شیخ شهاب الدین احمدبن‌فهدالحلی المشهور بابن‌فهدصاحب المهذب، نة [۸۴۱]

(۶۴) شیخ جمال الدین‌حسن‌بن‌الحسین‌بن‌المطر الجزائری المشهور بابن‌المطر میذ ابن فهد، سنة . . .

(۶۵) شیخ‌عز(شرف) الدین‌حسن‌بن‌عبدالکریم‌الفتّال تلمیذابن‌المطر [الحی] نة[۸۷۰]

طبقهٔ سابعه که بعد از تسعمائه وفات نموده‌اند

(۶۶) شیخ نورالدین علی بن‌عبدالعالی استاد شیخ زین‌الدین، سنة ۹۴۰

(۶۷) شیخ محمد لحساوی المشهوربابن ابی جمهور، سنة ۹۰۱ .

(۶۸) شیخ حسن بن جعفرالعالی سنة ۹۳۶ .

(۶۹) شیخ حسین بن‌مفلح‌البحرانی، سنة ۹۳۳ .

(۷۰) شیخ علی‌بن‌عبدالعال المیسی، سنة ۹۴۰ .

(۷۱) شیخ ابراهیم القطیفی، سنة ۹۳۳ .

(۷۲) شیخ زین‌الدین بن‌علی،تولده فی‌سنة ۹۱۱ وفات‌فی‌سنة ۹۶۵ .

معرفی کتاب

ترجمة الفهرست

بقلم آقای دکتر سیدجعفر سجادی

معلم دانشکدهٔ ادبیات

الفهرست یکی ازمهمترین کتابهائی است که بوسیله یکی ازبزرگترین دانشمندان اسلامی محمد بن اسحاق ندیم معروف بابن ندیم تألیف شده است.

این کتاب یکی از ذخائر مهم اسلامی وبلکه جهانی است که درقرن چهارم هجری مدون شده است وازهمان روزگاران قدیم مورد توجه دانشمندان ومحققان بزرگ و روشن بین واقع شده است لکن اهمیت وارزش واقعی آن برای همگان بدرستی روشن نبوده است وگرچه دانشمندان بصیر ومحقق احیاناً بدان استناد کرده‌اند لکن شهرت وارزش واقعی آن در قرون بعد ودرعهد اخیربدرستی معلوم شد.

این کتاب برای اولین بار باهتمام دانشمند بزرگ اطریشی گستاوفلوگل بطبع رسید و ازآن تاریخ شهرت جهانی یافت وانصافاً دانشمند فوق‌الذکردرشناساندن این کتاب ونمودن شخصیت علمی واجتماعی ابن ندیم سهم زیادی دارد.

درسال ۱۳٤۸ باردیگر باستناد وازروی همان چاپ باهتمام یکی از فضلاء در مصر بحلیهٔ طبع آراسته گردید ونسخ موجود ودر دست‌رس، همان نسخه‌های طبع ثانی است.

متن عربی این کتاب هم ازلحاظ بکاربردن لغات واصطلاحات نامأنوس وهم از جهت استعمال اصطلاحات تاریخی وملل واديان برای دانشجویان ومبتدیان علوم تاریخی و اجتماعی چندان قابل استفاده ومفید نمی‌باشد بویژه که برخی ازنکات آن که اشارت بوقایع مهم تاریخی ویااجتماعی ومذهبی است آن چنان درهم وغیر مصرح ونارسا است که بطور تحقیق بجزمتبحران دراین فنون،دیگران ازحل آن عاجزند.

نظربدین جهات لازم بود که این کتاب باتوجه به‌جنبه‌های تاریخی مبهم وپیچیده آن وتوضیح وتفسیر مجملات وتعلیقه وحواشی برمعقدات آن مجدداً بطبع برسد وبدیهی است که توضیح مبهمات وحل مشکلات چنین کتابهایی کاری بس دشوار میباشد ودرهرحال از جمله کارهائی که میبایستی انجام میشد همین کار است.

اخیراً فاضل محترم آقای رضا تجدد که ازنویسندگان زنده وبنام کشورند اقدام بترجمهٔ این کتاب نموده اند والحق باید گفت زحمت فراوان متحمل شده اند وتا اندازه‌ای ازعهدهٔ این مهم برآمده اند وگرچه آنطورکه لازم بود به توضیح مبهمات وتفسیر مجملات آن نپرداخته اند، با این وصف خدمت بسیار ارزنده‌ای انجام داده اندوما پس ازذکرممیزات ومشخصات کتاب واهمیت تاریخی واجتماعی آن ارزش وحدود کار مترجم محترم را بر می‌شماریم .

کتاب الفهرست شامل دهمقالت است بشرح زیر:

۱- مقالهٔ اول درسه فن است: اول در توصیف لغات اسم‌ازعرب و عجم ، دوم در نام کتابهای دینی،سوم درستایش قرآن‌مجید .

۲- مقالهٔ دوم در سه فن است: اول در پیدایش‌نحو و اخبار نحویان ، دوم در اخبار نحویان ولغویان ، سوم درشرح حال ومکتب نحویانیکه هردوشیوه رابهم آمیخته اند.

۳- مقالهٔ سوم درسه‌فن است : اول دراخبار مستوفیان ، دوم دراخبار پادشاهان ... سوم دراخبار ندیمان .

٤- مقاله چهارم در دوفن است : اول درطبقات شاعران دورهٔ جاهلیت ،دوم درطبقات شاعران اسلامی .

٥- مقالهٔ پنجم درپنج فن است : اول درتاریخ علم کلام، دوم‌دراخبارمتکلمان‌شیعه، سوم‌دراخبارمتکلمان‌مجبره، چهارم‌دراخبارمتکلمان‌خوارج، پنجم دراخبارجهانگردان‌و زاهدان .

٦- مقالهٔ ششم درهشت فن است : اول دراخبار مالک پیشوای مذهب‌مالکی ویاران او ، دوم دراخبار ابوحنیفه رئیس مذهب حنفی ویاران او ، سوم در اخبار وشرح زندگی و کار امام شافعی قائد مذهب شافعی و یاران وی ، چهارم درشرح حال و اخبار داود ، پنجم در مورد فقهاء شیعه و کارآنها ، ششم در شرح حال و زندگی و کار اهل حدیث ، هفتم درشرح حال واخبار ابوجعفر طبری یکی ازبزرگان‌ودانشمندان، هشتم اخبارفقهاءدیگر.

۷- مقالهٔ هفتم‌درسه‌فن است:اول اخبار وآثارفلاسفه من‌البد و الی... دوم‌اخبارصاحبان تعالیم وعلوم ریاضی ومهندسان ازبدو الی...، وسوم نظری به‌احوال‌وکار علماء.

۸- مقاله هشتم درسه فن‌است ; اول اخبار داستان سرایان مهم‌ازبدو الی...،دوم در اخبار و شرح آثارافسونگران ...، سوم کتابهائی که‌درموضوعات مختلف تدوین یافته است واسامی آنها .

۹- مقالهٔ نهم در دوفن است : اول ماهیت مذهب حرانیه‌کلدانی وعلل و اسباب و مشخصات آن دوم دراخبارمذاهب غریب دیگر.

۱۰- مقاله دهم دراخبار کیمیا گران وصاحبان حرف وآثارآنهاابن‌ندیم دراین ده‌مقالت مسائل بسیاری را مطرح کرده و از لحاظ تاریخی و اجتماعی موردبررسی قرارداده‌است .

درصدر فن اول ازمقالت اول گوید : اختلاف است در اینکه بنیان گذار و واضع خط عرب چه کسی بوده است: هشام کلبی گوید: نخستین کس یا کسانیکه خط عرب‌رانهاده‌اند گروهی ازعرب عاربه بوده‌اند که برعدنان‌بن اد درآمدند... وپس‌از شرح مختصر نمونه‌ای ازخط حمیری‌را برنگاشته است . وی یعنی محمدبن اسحق ندیم گوید : نخستین خط عرب خط مکی است وبعداز آن خط مدنی وسپس بصری .

ابن‌ندیم پس‌از بیانات موجز ومفیدی دراین مورد خط مصاحف را شرح داده وبذکر نام یکایک آنها پرداخته است وقلمهائیکه بدانها چیزنوشته‌اند برشمرده است و نام معاریف ومشاهیر تذهیب کنند گان قرآن‌را ایراد کرده ونمونه‌ای ازخطوط مختلف را آورده و بیکباره سخن‌را متوجه نژادها کرده ونژادهای ترك ومردمان روس و فرنگ و ارمن را برشمرده وبار دیگر بازگشت بموضوع که نحوه تراشیدن اقلام وسبك بکار بردن آنها باشد نموده ودراین مورد توضیحاتی تاریخی داده است.

درفن دوم ازمقالهٔ اول کتب دینی را مورد بحث وفحص‌قرارداده، ابتداء کتاب مقدس نفررات را مدنظر قرار داده و نام مؤلفان آنرا ذکرکرده وسپس باخبار عهد جدید پرداخته و نام کتب ورسائل‌وعلماء ومصنفان آنهارا موردبحث قرارداده است.ودرفن سوم کتاب آسمانی حضرت رسول‌اکرم (ص) پیغمبراسلام یعنی قرآن‌را مورد بررسی قرار داده وترتیب نزول‌آنرا درمکه ومدینه وترتیب آنرا درمصاحف عبدالله‌مسعود وابی‌بن کعب بیان کرده وسور قرآن‌را درمصحف حضرت امیرعلی‌بن ابی‌طالب واخبارقراء سبعه ونام راویان قرائت‌های مختلف‌را بنحومستوفی‌مورد تحقیق قرار داده‌است. سپس بذکر تفاسیر قرآن پرداخته وکتب ورسائلی که در بارهٔ علوم قرآنی نوشته شده است مانندمعانی بیان ومجازات و تجوید وغیره‌را مورد مداقه قرارداده.

درمقاله دوم اخبار نحویان ولغویان بصره وفصحاء عرب وکتابهائی که دراین مورد مدون شده است وپایه گذاران نحو و طبقات آنها را با ذکرکتب مربوط مورد بررسی‌قرار داده وبذکراعلام واعیان واساطین آنها پرداخته است.

مقالت سوم ویژهٔ شرح احوال‌نسابان وصاحبان احداث وآداب‌است. در این مقالت نام مورخان ونسابان صدراسلام وکتب آنها واخبارشاهان و نویسندگان ومتوسلان و خطباء و خراجیان ودیوانیان وکتب آنها واخبار ندیمان وجلیسان وادیبان ومغنیان‌آمده است.

مقالت چهارم دراخبار علماء ونام کتب آنها است که ویژه شعراء وادیبان است اعم ازشعراء اسلام یادوره متأخر وایراد برخی ازاشعار آنها برای نمونه.

مقالت پنجم دراخبار علماء متکلم معتزلی وزیدی ومرجئة بوده و در این مقالت وجه نامگذاری شیعه واخبار مجبره وبابیهٔ حشویه ومتکلمان خوارج واخبار جهانگردان و زاهدان وعباد وصوفیان آمده است.

مقالت ششم دراخبار فقهاء مالکی وحنفی وشافعی وشیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه است در دراین مقالت بذکر اخبار بعضی ازعلماء دیگر وکتبی که تدوین کرده‌اند پرداخته است و نیزمختصری بذکر اخبار طبری ویارانش پرداخته وزندگی وکارهای فرقهٔ خوارج را شرح داده است.

مقالت هفتم ویژه اخبار فلاسفه طبیعی ومنطقیان و حکایات زندگی آنها است. در این مقالت علوم باستانی‌را برشمرده به ذکرومترجمان مهم اززبانهای یونانی و فارسی و هندی و و نبطی و محاسبان و منجمان و سازندگان آلات و ابزار علمی وطب و اطباء وآغاز آن علم پرداخته است.

مقالت هشتم درشرح حال واخبار مسامران وافسانه پردازان وکتبی که در این مورد تألیف شده است واخبار صاحبان طلسم واوراد وادعیه‌نویسان وشعبده‌بازان وساحران ونیرنگ بازان است وکتب مختلفی‌را که دراین مورد تدوین شده است نام برده‌اند.

مقالت نهم ویژهٔ مذاهب حرانیان کلدانی معروف به صابئه وثنویت است و بروج و ماههای رومی واسامی رؤسای صابئیان حرانی‌را دراسلام ومذهب‌مانی ومانویان وعقایدآنان را بطور مختصر برشمرده واعتقادات هندیان وچینیان‌را درچند مورد ذکر کرده است.

مقالت دهم مخصوص کیمیاگران وصاحبان‌حرف وصنعت‌است‌ازفلاسفهٔ‌باستان‌وجزآنها.

نظراجمالی به‌عناوین ومطالب مدون کتاب، عظمت واهمیت آنرا معلوم میدارد.

باتوجه باین امرکه مسألهٔ فهرست نویسی وتراجم درقرون اولیه و صدراسلام کمتر معمول بوده‌است‌وعدم وسائل کافی ووسائط ارتباطیه معلوم میداردکه مؤلف برای گردآوری اطلاعات لازم ودست یافتن بکتب مدونه واطلاع ازشرح حال و کارهای علمی دانشمندان چه رنجها کشیده وزحماتی‌فوق‌العاده متحمل شده است میزان احاطهٔ‌ویرا به‌جنبه‌های مختلف علمی واجتماعی میرساند.وی نه‌تنها فهرستی ازعلوم مدونه عصرخود راگردآوری کرده است بلکه‌تاریخچه‌ای ازهرعلمی که درآن‌عصروعصور ماقبل‌رائج بوده باشرح حال و اخبار واضعان و مبتکران آن بیان داشته است و در این مورد استقصاء لازم را مبذول داشته و مسائل

اجتماعی روزرا بطور اختصار شرح داده واوضاع علمی اعصار مختلف را تا زمان تألیف کتاب بیان داشته‌است ومجموعه‌ای ازتاریخ علوم وعلماء مختلف ونویسندگان وخطباء وبلغا وخطوط مختلف راجمع‌آوری کرده وازاصطلاحات خاص مذهبی وعلمی وفرق مخصوص نام برده است که بسیاری ازآنها بدرستی برای ماروشن نیست ویکی‌ازاشکالات کارمترجم همین‌امربوده‌است که درپیدا کردن اصل وپایهٔ آنها تحقیقاتی نموده ودر برخی از موارد از عهدهٔ آن برآمده و بعضاً باجمال وابهام برگزارکرده است.

جای هیچگونه تردید نیست که مترجم محترم سالها رنج برده‌اند وزحمت کشیده‌وتحقیق وتتبع کرده‌اند تااین کتاب را ترجمه وبطبع رسانده‌اند والحق خدمت بسیار مهم وشایستهٔ به زبان وادبیات فارسی نموده‌اندوازلحاظ چاپ نیزبسیارخوب وبسیاری ازنکات فنی رارعایت کرده‌اند.

مترجم محترم برای خواندن درست بسیاری ازلغات مبهم واصطلاحات ناچار شده‌اند به‌نسخ متعدی ازخطی وچاپی مراجعه نمایند وازفضلاء ودانشمندان ایران و خارج استفاده نمایند واستمداد کنند وبطوریکه ازمقدمهٔ کتاب برمیآید بمنظور تحقیق دراطراف بسیاری از لغات و اصطلاحات زحمات فراوانی متحمل شده‌اند.

درهرحال مابسهم خود کار معظم‌له‌را ستایش میکنیم وامیدواریم که ازطرف‌فضلاء و مقامات علمی مورد تشویق قرار گیرند.

باوجود آنکه مترجم محترم سعی و کوشش فراوان درترجمه کتاب فوق‌الذکر مبذول داشته‌اند که ازحدودترجمه‌خارج نشوند ودرعین‌حال‌الفاظ وعبارات‌مناسب بکار بردندمع ذالت دربرخی ازموارد ناچار شده‌اند لغات را بعینه بحال خود بگذارند یالغات نامأنوسی استعمال کنند چنانکه در ص ۳۸ گوید «خداوند تبارك وتعالی نفرات را برپنج پنجم برموسی نازل فرمود وهریك منقسم بدوسفر وهرسفر منقسم به‌چند فرسه».

مقدمهٔ کتاب نیزازاستعمال الفاظ غیرادبی وروزنامه‌ای‌خالی‌نیست وشاید نظرایشان‌ساده نویسی بوده است که آنهم ازجهاتی مورد ایراد واشکال است.

مهم‌ترین کاری که درترجمه این کتاب میبایست انجام میشد ضبط درست اصطلاحات علمی ومذهبی، اعلام اشخاص، اسامی‌کتب، القاب، اسامی فرقه‌ها و پیدا کردن ریشه واساس تاریخی آنهااست که کمتر بدان‌توجه شده است وحتی درسرفصلها نیزاین معنی‌رعایت نشده است‌البته. این کار احتیاج بمراجعه به‌مآخذومنابع بسیار دارد، لکن درهرحال این کاری‌بود که میبایست میشد وبطور قطع بامراجعه به‌مآخذ ومنابع موجود اگرنتوان ضبط تمام آنها را بدست آورد ضبط بسیاری آنهارا میتوان پیدا کرد و بطور قطع تلفظ اسامی مانند عاصم بن

بهدلی ، ابن‌شبنوذ ، نقار ، ابوثروان ، ابومسحل اعرابی ، مؤرج سدوسی کار مشکلی است ودربسیاری ازموارد رعایت‌نکات دستوری نیزنشده است .

دربرشمردن کتب‌اشخاص اولاً بترتیب منظمی فهرست‌نشده‌است‌وبطور درهم‌وغیرمعقول تنظیم شده است وثانیاً میبایست معلوم میشدکه این کتابها اکنون موجود است یانه، بچاپ رسیده است یانه ونام درست وصحیح آنهارا میبایست ذکرمیکردند.

فهرست اعلام ولغات واصطلاحات علمی‌را درهم نوشته‌اند واین کار بطور قطع خلاف اصول است مثلاً ذکر کلمهٔ طوبیقا وقاطاقوریاس درضمن اعلام خاص ویانام کتابها کاری است مسلم نابجا .

اعراب گذاری بعضی‌ازاشعار عربی غلط از آب درآمده است والبته‌این اشکال هست که چاپ معرب درمطبعه های ایران بسیار دشوار است و اغلب دچار اینگونه اشتباهات میشود. درهرحال سعادت وتوفیق آقای تجددرا درخدمت بعالم علم وادب ازخداوند متعال خواستاریم .

خبرهای دانشکدهٔ ادبیات

سخنرانی آقای پروفسور بوزانی

در اوایل زمستان ۱۳۴٤ ، آقای پروفسور الکساندر بوزانی دانشمند شرق شناس ایتالیایی طی‌سفری که به‌مشرق نموده بودند ، روزی چند را درتهران گذراندند ، ودریکی از روزها سخنرانی‌جالب ودلکشی تحت عنوان «انتشار فرهنگ ایران‌زمین در دنیا» دردانشکدهٔ ادبیات‌ایرادنمودند که بسیار مورد توجه قرارگرفت.

آقای پروفسور بوزانی ازشرق‌شناسان بزرگ ایتالیا هستند وبه‌بسیاری‌از زبانهای‌شرقی وآثار وادبیات‌آنها آشنائی کامل‌دارند ودراین‌باب تألیفات متعدد نموده‌اند که ازآنجمله‌است:

ترجمه وحواشی جاویدنامه اقبال لاهوری .

ترجمه وحواشی قرآن مجید به‌ایتالیایی .

ترجمه رباعیات خیام به‌زبان ایتالیایی باحواشی ومقدمه .

ترجمه رباعیات فارسی وعربی وشرح حال ابن‌سینا به‌ایتالیایی .

ترجمه منتخبات اشعار اقبال لاهوری به‌ایتالیایی .

ترجمه متون مذهبی زردشتی ومینو خرد از زبان پهلوی به‌ایتالیایی .

تاریخ ادبیات پاکستان به‌زبان ایتالیایی.

تاریخ ادیان ایران باترجمه برخی ازمتون مذهبی به زبان ایتالیایی .

تاریخ ادبیات درسی به‌زبان‌ایتالیایی .

منتخبات ادبیات مالزی .

کتابی تحت عنوان «نظراجمالی دربارهٔ ایران» .

ترجمهٔ ریشنامهٔ عبید زاکانی به‌ایتالیایی .

ترجمه هفت پیکرنظامی به‌زبان ایتالیایی .

وبسیاری مقالات وتحقیقات مهم که فعلاً امکان بحث دربارهٔ آن نیست.

متن سخنرانی آقای پروفسور بوزانی درشمارهٔ آینده به‌چاپ خواهد رسید.

سخنرانی پروفسور گلر

برحسب دعوتی که قبلاً بعمل آمده بود، روزچهارشنبه اول دیماه ٤٤ آقای پروفسور

للر استاد دانشگاه مسکو، در دانشکدهٔ ادبیات تهران سخنرانی نمودند.

این سخنرانی دربارهٔ تغییرات سطح دریاچه خزر وبراساس آخرین تحقیقات دانشمندان بین‌شناس وجغرافی‌دانان روسیه شوروی صورت گرفته وبسیارجالب ودرخوراستفاده آقایان و ستادان ودانشجویان بود.

آقای سموئیل گلر عضوفرهنگستان علوم درقسمت جغرافیای آسیای مرکزی نیزهستند قریب چهل‌سال درباب دریای‌خزر وآبهای آسیای مرکزی مطالعات‌دارند وتاکنون‌نزدیک ه پنجاه‌اثرعلمی دربن بارهٔتألیف کرده‌اند وصاحب اطلاعات‌وسیع دربارهٔ تغییرات سطح دریای مزرهستند ومسافرت‌ایشان برحسب‌دعوت سازمان‌برنامه‌وبرای مذاکره درباب تعدیل سطح ریای‌خزر صورت گرفته بود وبهمین منظورسمیناری نیزدرسازمان‌برنامه تشکیل شد.

معاون دانشگاه

باستناد تصویب‌نامهٔ هیأت وزیران‌ـ‌دایر براینکه درهریک ازوزارتخانه‌ها و مؤسسات ستقل دولتی باید یک تن ازمأموران عالیرتبه بعنوان معاون مخصوص طرح و توسعه و رنامه‌ریزی انتخاب شود ـ برحسب دستورمقام ریاست دانشگاه، آقای‌دکتر **محمد مقدم** ستاد دانشکده‌ادبیات‌ومدیرگروه آموزشی زبانشناسی‌وزبانهای باستانی به‌سمت معاون‌دانشگاه درامور مربوط به‌طرح وتوسعه وبرنامه‌ریزی منصوب وبکارمشغول شدند.

دانشیار تمام وقت

به‌پیشنهاد مقام‌ریاست دانشکدهٔ‌ادبیات، صلاحیت آقای دکترمر **تضی نصفت** به‌سمت دانشیارتمام‌وقت گروه روانشناسی‌دانشکدهٔ‌ادبیات، درشورای‌دانشکده ودرهیأت‌ممیزهٔ دانشگاه تصویب گردید.

دانشیار دانشکدهٔ ادبیات

به‌پیشنهاد دانشکدهٔ ادبیات وتصویب هیئت ممیزه دانشگاه، صلاحیت تدریس آقای دکتر **ناصرالدین‌شاه حسینی** دانشیارسابق دانشسرای‌عالی‌تصویب وایشان‌به‌گروه‌آموزشی ادبیات فارسی دانشکدهٔ ادبیات منتقل گردیدند.

استادیار دانشکدهٔ ادبیات

آقای دکتر **پرویز آموزگار** به‌سمت‌استادیار تمام وقت رشته زبان وادبیات‌انگلیسی انتخاب وبه‌تدریس مشغول شدند.

***

آقای دکتر **کریم‌مجتهدی** به‌سمت استادیارگروه آموزشی فلسفهٔ دانشکدهٔ ادبیات تعیین وبه‌تدریس مشغول شدند.

آئین نامه کتابخانهٔ دانشکده ادبیات

ماده ۱- کتابخانه هردانشکده برای بررسی‌های علمی استادان ودانشجویان آن دانشکده تأسیس شده است.

ماده ۲- استفاده اشخاص دیگر ازکتابخانه درتالار بررسی منوط باجازه مخصوص رئیس دانشکده ورئیس کتابخانه خواهد بود.

ماده ۳- غیرازآقایان استادان کسانیکه میخواهند ازکتابخانهٔ دانشکده استفاده نمایند باید برگ تحصیلی یاپروانه کتبی دانشکده‌را ارائه دهند وهیچکس نمیتواند ازپروانه‌ای که مربوط بدیگری است استفاده کند.

ماده ٤- استادان دانشکده میتوانند تا ۱۰ جلد کتاب بعنوان‌امانت‌بگیرند. دانشجویان دورهٔ لیسانس باارائه کارت سپرده کتابخانه میتوانند یک جلد کتاب ودوره دکتری با همین شرایط دوجلد کتاب امانت گرفته وپس از ۱۰ روزمسترد دارند یادرصورت‌احتیاج ۱۰ روزدیگر تجدید کنند.

تبصره ۱- استادان باید کتابهائی راکه امانت گرفته‌اند تا ۱۰ خرداد هرسال بکتابخانه تحویل دهند ولی درصورتیکه بهمان کتابها احتیاج داشته باشند مجاز خواهند بود پس از تحویل مجدداً بامانت بگیرند.

تبصره ۲- هرکتابی که نزد استادی امانت است اگر استاد یادانشجوئی‌احتیاج‌داشته باشد مراتب باطلاع استاد خواهد رسید وکتاب مورد احتیاج بایستی ظرف دوهفته پس‌از اخطار بکتابخانه مسترد گردد.

تبصره ۳- استادانی که درپس آوردن کتابها بموقع اهمال کنند از حق امانت گرفتن محروم خواهند شد وچنانچه کتابی که استادان بامانت گرفته‌اند گم شود اگرکتاب دربازار پیدا شود بایستی قیمت آنرا بپردازند تاکتابخانه عین آنراخریداری کند واگرپیدا نشوداستاد ملزم خواهد بودکلیه مخارجی راکه برای خواستن کتاب ازکتابخانه‌های داخلی یاخارجی ویامخارج عکس برداری آن کتاب رابرطبق اسنادمثبته که ازطرف کتابخانه‌ارائه میشودبپردازد.

ماده ٥- کتابی که بکتابخانه مسترد گردید بلافاصله بهمان شخص‌امانت داده‌نخواهد شد مگربعدازمدت‌سه‌روز (موارد تبصره ۱ ازماده ٤ این آئین‌نامه‌ازمقررات‌این‌ماده‌مستثنی‌است)

برای دانشجویان‌پس‌ازسرآمدن موعد ۱۰ روزه امانت باید کتاب را بکتابخانهٔ‌دانشکدهٔ ادبیات بازگردانیده ودرصورتیکه شخص دیگری احتیاج بآن کتاب نداشته باشد میتوانندآنرا تمدید کنند.

تبصره - کتابدار موظف‌است که همیشه صورت کتبی را که درخارج کتابخانه‌است آماده داشته باشد تادرصورت لزوم بتواند امانت گیرنده و موعد بازگشت هرکتاب را از روی آن تعیین نماید.

ماده ۶- هنگام گرفتن کتاب باید گیرنده درخواستی که حاوی‌مشخصات کتاب بوده وبا مرکب نوشته شده باشد بکتابدار تسلیم کرده وپس‌ازگرفتن کتاب برگ فوق را امضاء کند ودرموقع استرداد کتاب‌آنرا پس بگیرد.

ماده ۷- کتابهای زیرباامانت داده نخواهد شد.

الف - کتابهای گرانبها (خواه ازنظر قدمت چاپ خواه ازنظر گرانی قیمت‌آن).

ب - فرهنگها وکتابهای دستی تالار قرائتخانه وهمچنین کتبی که بیشتر مورد احتیاج دانشجویان یا منحصر بفرداست (کتابهای ماخذ ومراجع لغت ودایرة‌المعارف) وکتابهائی که ازطرف استادان برای دروس مخصوص در ردیف ذخیره گذاشته میشود.

ج - کتابهای چاپ شده قبل‌از ۱۹۰۰ میلادی وقبل‌از ۱۳۰۰ هجری قمری.

د - کتابهائیکه هنوز در دفترکتابخانه ثبت نشده است (شماره‌های جاری وگذشته مجلات - کتابخانه های خصوصی مانند کتابخانه قزوینی وحکمت).

ماده ۸- هرگاه‌صدمه‌ای بکتاب وارد آید ویا کم وکسری‌درصفحات ونقشه‌هاوتصاویر آن مشاهده گردد گیرنده کتاب باید تایک ماه ازتاریخ اخطارعوض آنرا بهمان چاپ بدهد ویااینکه دوبرابر بهای فعلی آنرا درمقابل قبض رسید باعین کتاب خراب شده‌بدفتر کتابخانه بسپارد. واگرکتابی کم شود درصورتیکه گم کننده نتواند عوض آنرابهمان‌چاپ تهیه‌وتسلیم نماید باید سه‌برابر بهای فعلی آنرا بپردازد.

ماده ۹- فهرستهای کتابخانه که در دسترس خوانندگان گذاشته میشود بایدبامواظبت کامل مورد استفاده‌قرارگیرد وخارج کردن برگه‌ها ازبرگه‌دان فهرستها اکیداً ممنوع است.

ماده ۱۰- اوقات کارکنان کتابخانه هردانشکده بارعایت مقتضیات ازطرف دانشکده تعیین وپس‌از تصویب ریاست دانشگاه اعلام خواهد شد.

ماده ۱۱- هرخواننده میتواند هرجلسه مجلدات مختلف کتاب را هرچند جلد که باشد درخواست کند ولی ازکتابهای مختلف دریک‌جلسه بیش‌از سه‌جلد کتاب‌نمیتواندتقاضا کند. کتب ومجلات که درتالار قرائتخانه قرار داده شده ازاین قاعده مستثنی بوده ودر عداد کتابهای تقاضاشده محسوب‌نیستند.

تبصره ۱- مدیر کتابخانه میتواند بطور استثناء اجازه دهد بیش از سه کتاب بخوانندگان داده شود.

ماده ۱۲- استفاده از کتب خطی و گرانبها و یا منحصر بفرد در داخل کتابخانه منوط به تقاضای کتبی و موافقت مدیر کتابخانه خواهد بود.

ماده ۱۳- استعمال دخانیات، ورود به گنجینه کتابخانه، وسخن گفتن گرچه بصدای آهسته باشد ممنوع است.

ماده ۱۴- از نیمساعت پیش از پایان ساعت کار دیگر کتابی بخوانندگان داده نخواهد شد و پانزده دقیقه پیش از پایان ساعات کار کلیه کتابهای مورد استفاده درسالون کتابخانه باید بکتابدار بازگردد.

ماده ۱۵- دانشجویانیکه ازمقررات این آئین نامه تخلف ورزند برای مدتیکه دانشکده معین خواهد کرد ازحق ورود بکتابخانه محروم شده ودرصورت شکایت مدیر کتابخانه مورد مؤاخذه واقع خواهند شد.

این آئین نامه مشتمل بر ۱۵ ماده و ۵ تبصره است.

فعالیتهای ورزشی دانشکدهٔ ادبیات

جشن ورزشی

روزچهارشنبه ۲۰ بهمن ماه ۴۴ مجلس جشنی بافتخار قهرمانان رشته های مختلف ورزشی دانشکده ادبیات درمحل تالار فردوسی برگزار گردید دراین جشن که باحضور جناب آقای دکترصالح ریاست دانشگاه وآقای دکترصفا ریاست دانشکده وآقای دکتر کنی معاون دانشگاه وجمعی ازآقایان استادان ودانشجویان وورزشکاران انجام شد ضمن اجرای برنامه های مختلف هنری هدایا وجوایزی که ازطرف دانشکده برای قهرمانان درنظر گرفته شده بود توسط ریاست دانشکده اهداء گردید.

پیروزی دختران

پس از انجام مسابقات والیبال دختران دانشگاه تهران تیم دانشکدهٔ ادبیات دربین کلیه شرکت کنندگان مقام اول قهرمانی را بدست آورد اعضاء تیم عبارتنداز خانمها: نسرین شکوئی - شهلا هاشمی - شهلا رحیمی - ثریا اردبیلی ، شکوه جهانشاد ، ثریا تیموری - ماری آیوازیان - بهیه شهیدی نژاد، فروغ حسینی، رخساره شعاعی.

آقای رئیس دانشکده هنگام اعطاء جایزه به‌آقای آگهیان قهرمان هالتر درجشن ورزشی دانشکده ادبیات

تیم والیبال دختران دانشکدهٔ ادبیات که درسال جاری موفق باحرازمقام قهرمانی دانشگاه گردید

دوصحرانوردی

تیم دوصحرانوردی‌دانشکده ادبیات مرکب ازآقایان ابوالحسن ساعد ، محسن مروّج وبهروز زندی توانست بمقام دوم قهرمانی دانشگاه نائل گردد.

پیروزی کشتی‌گیران

قهرمانان دانشکده ادبیات در رشتهٔ کشتی فرنگی نیزبمقام دوم قهرمانی‌نائل‌شدنداین قهرمانان عبارتنداز آقایان‌پورفیکوهی - فیلی‌پور صادقی ـ منتظری ، آگهیان ـ مقدم ـ صابری درکشتی آزاد نیزآقایان صابری وصادقی بترتیب مقام اول وسوم‌را بدست آورند.

تیم‌کشتی فرنگی دانشکدهٔادبیات، قهرمان دوم دانشگاه تهران

دو ومیدانی دختران

دراین رشته نیزقهرمانان دانشکده برکلیهٔ تیمها پیروزشدند وبااستیازقابل توجهی‌بمقام قهرمانی اول دانشگاه دست یافتند. این قهرمانان عبارتند ازخانمها ، نسرین شکوئی ـ شهلا هاشمی ، الههٔ شهریاری ، فروغ آل‌ابراهیم وشهلا شمسا .

وزنه برداری

قهرمانان وزنه‌برداری‌دانشکدهٔ ادبیات درمسابقات وزنه‌برداری دانشگاه شرکت کردند

یجه آقای مسعود صابری قهرمان اول سنگین وزن و آقای محمد آگهیان قهرمان سوم
سنگین شناخته شدند.

والیبال پسران

دراین رشته نیزتیم ادبیات بین ۱۲ تیم که از ۱۲ دانشکده شرکت کرده بودند طی
ات جالبی بمقام دوم دانشگاه رسید ، افراد این تیم عبارت بودندازآقایان‌سیاوش‌فرخی
وگلستانی ـ کمال رهبران ـ نادر مجد ـ علی میری‌نژاد ـ اسمعیل جمشاد ـ فریدون‌سرمد
ی علوی ـ یحیی کوثری .

م شمسی ملک‌قهرمان پینگ‌پنگ دانشگاه جایزه خودرا ازآقای دکترصفا رئیس دانشکده ادبیات
درجشن ورزشی دانشکدهٔ ادبیات دریافت میدارند

پیروزیهایی که نصیب قهرمانان دانشکده شده ، مرهون توجهات خاص آقای دکتر
ا رئیس دانشکده وکوشش پی گیر آقای نیکخو ناظم واستاد ورزش دانشکده بوده است

راهنمایان ورزش دانشکده یعنی آقایان اکبر شیرازی ـ محمد کریمی ـ غلامحسین زندی و ایرج حصیبی خانم ژالهسیدهادیزاده نیز سهمی بزرگ درین موفقیت داشتهاند.

انجمن ورزش دانشکده برخودلازم میداندکهمراتب‌حق شناسی ورزشکاران را نسبت بآنان‌ابراز دارد.

***

دکتر در ادبیات فارسی

جلسهٔ دفاع ازرسالهٔ دکتری آقای جمال‌الدین فقیه

روز ۴۴/۱۰/۲۱ باحضور آقای دکترصفا استاد راهنما وآقایان دکتر مینوچهر، دکترمعین ومدرس رضوی تشکیل شدوپس‌از مدافعات آقای فقیه، رساله ایشان تحت عنوان «نهضت ادبی درآذربایجان،اران وشیروان‌ازآغاز تاقرن هفتم» تصویب وایشان دکتردرزبان وادبیات فارسی شناخته شدند.

جلسه دفاع از رسالهٔ دکتری آقای دواریکانات ماتو

دانشجوی هندوستانی مهمان دانشگاه تهران، درتاریخ چهارشنبه ۸دیماه ۱۳۴۴ باحضور استاد راهنما آقای‌دکترگوهرین وآقایان دکتر مینوچهر استاد، ودکترسید جعفر شهیدی معلم دانشکدهٔ ادبیات تشکیل گردید و رسالهٔ ایشان‌که تحت عنوان «آثار و احوال وافکار وسبک سرمد» تنظیم شده بود موردقبول قرارگرفت وآقای دواریکانات‌ماتو دکتر درادبیات فارسی ازدانشکدهٔ‌ادبیات تهران شناخته شد.

* * *

جلسه‌دفاع ازرسالهٔدکتری‌خانم‌صبر هو اواله دانشجوی هندوستانی مهمان دانشگاه تهران، درتاریخ سه شنبه ۳۰ آذر ۱۳۴۴ باحضوراستاد راهنما آقای دکترمحمدمقدم وآقایان‌دکتر محمد معین، دکترمحمد صادق کیا دکترجمال‌رضائی استادان، ودکتر بهرامفره وشی‌معلم دانشکدهٔ ادبیات‌تشکیل گردیدورسالهٔ ایشان‌که تحت عنوان «روابط پارسیان هند باایران‌بعدازاسلام» تدوین شده بود مورد قبول قرارگرفت وخانم‌صبرهوا واله دکتر درادبیات فارسی ازدانشکدهٔ ادبیات تهران شناخته شد.

Table des matières

Titres	Auteurs	Pages
Farhang-é-Sabouhy: Vocabulaire en vers (Dialecte Birdjandi-1796 J.C.)	Dr. DJ. Rezâï	1 - 142
l'Apadana de Suze	Dr. R. Ghirshman traduit par: M.Z. Dehchiry	143 - 150
Les Célèbrités Imamites	M. T. Danech-Pajouh	151 - 155
Al-Fihrest d'Ibn-Nadim	Dr. S. DJ Sajjadi	156 - 161
Nouvelles de la Faculté des Lettres	—	162 - 170

Paraît quatre fois par an.

Abonnement annuel: 2 dollars.

Rédaction: Faculté des Lettres, Téhran